

شاهنامه و شاهنامه سیرانی

دکتر هوشنگ طالع



وضعیت فهرست‌نویسی : فیا	سرشناسه: طالع ، هوشنگ ۱۳۱۲
موضوع : شعر فارسی	عنوان و نام پدیدآورنده: شاهنامه و شاهنامه سرایی
رده‌بندی کنگره: ۸۱۴۳ PIR ۱۳۹۱ ت ۹۷۷۸ الف /	در ایران / هوشنگ طالع
رده‌بندی دیوبی: ۱/۶۲ فا ۸	مشخصات نشر: لنگرود - سمرقند، ۱۳۹۵
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۳۱۰۵۴۶۴	مشخصات ظاهری: ۲۸۰ صفحه
	شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۷۷۵-۶۹-۴



انتشارات سمرقند

شاهنامه و شاهنامه سرایی

هوشنگ طالع

چاپ دوم - تابستان ۱۳۹۷

چاپ نخست - ۱۳۹۶

شمارگان: ۱۰۰۰

طرح روی جلد و صفحه آرای:

مریم‌السادات موسویان

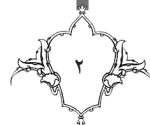
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۷۷۵-۶۹-۴

حق چاپ برای مولف محفوظ است

نشانی: لنگرود - خیابان شهید جمشیدی - بن‌بست آرمان - شماره ۲۴۵

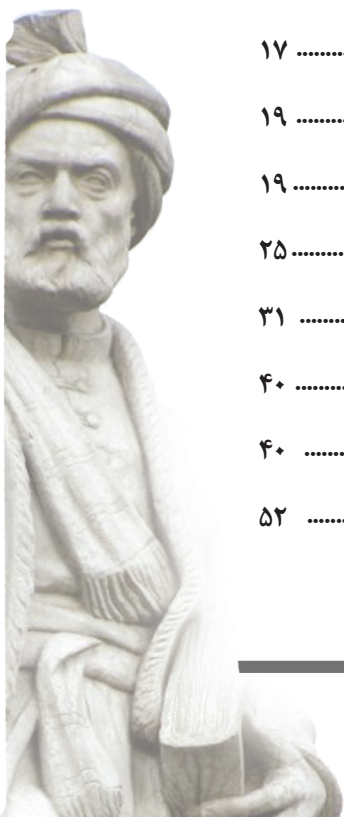
تلفن و نمابر: ۵۲۲۳۹۴۴ - ۰۱۴۲

samarghandpub@yahoo.com



فهرست نوشته‌ها

- پیش‌گفتار: ۹
- درآمد: ۱۱
- دیدى نو بر علم تاریخ ۱۱
- دیدگاهی نوین برای شناخت رویدادها ۱۵
- دیباچه: ۱۷
- یکم: ایران کهن، ایران باستان ۱۷
- گفتار نخست: ایران کهن ۱۹
- نخست: از اسطوره به تاریخ ۱۹
- دوم: هنگام‌شناسی تاریخ ایران کهن (دوره‌ها یا هزاره‌های دوازده‌گانه) ۲۵
- سوم: ایران ویج ۳۱
- ایرگان یا ورگان ۴۰
- چهارم: کوچ ایرانی‌ها [ایرها] ۴۰
- پنجم: فلات ایران ۵۲



- ششم: بنیان‌گذاری نخستین دولت فراگیر ملی بر پهنه‌ی فلات ایران ۵۳
- هفتم: خاندان‌های شاهنشاهی ایران در دوران کهن ۶۰
- گفتار دوم: بن‌نیشتها (اسناد و مأخذ) به جای مانده از گاه کهن ۶۵**
- یکم - اوستای کهن ۶۵
- دوم - اوستای نو ۷۵
- سوم - چیت‌رذات (چهار داد) نسک ۷۹
- گفتار سوم: بن‌نیشتهای دیگر ۸۷**
- یکم - یادگار زریر ۸۷
- دوم - کتاب سکی سران ۹۴
- سوم - کتاب بن‌کش (پیکار) ۹۶
- چهارم - داستان رستم و اسفندیار ۹۸
- پنجم - داستان پیران ویسه ۹۹
- ششم - لهراسپ‌نامه ۹۹
- گفتار چهارم: دگر بن‌نیشتها در رابطه با تاریخ، تمدن و فرهنگ ایران کهن ۱۰۱**
- یکم: دین‌کرت (دین‌کرد) ۱۰۱
- دوم - بن‌دهش (بن‌دهشن) ۱۰۳



سوم - شهرستان‌های ایران ۱۰۷

چهارم - مینوی خرد ۱۰۹

پنجم - روایت‌های پهلوی ۱۱۱

گفتار پنجم :

دست‌کاری و زدودن بخشی از تاریخ ایران کهن و باستان در دوران ساسانیان ۱۱۳

گفتار ششم :

گردآوری بن‌بشت‌های ایران کهن در دوران نو یعقوب بزرگ مرد تاریخ ایران ۱۳۳

گفتار هفتم : شاه‌نامه و شاه‌نامه‌سرایی ۱۶۱

یکم : شاه‌نامه مسعودی مروزی ۱۶۲

دوم - شاه‌نامه‌ی ابو علی بلخی ۱۷۰

سوم - گشت‌اسب‌نامه‌ی دقیقی بلخی ۱۷۲

چهارم - شاه‌نامه‌ی ابوالموید بلخی (شاه‌نامه بزرگ) ۱۷۶

پنجم - شاه‌نامه‌ی ثعالبی ۱۷۹

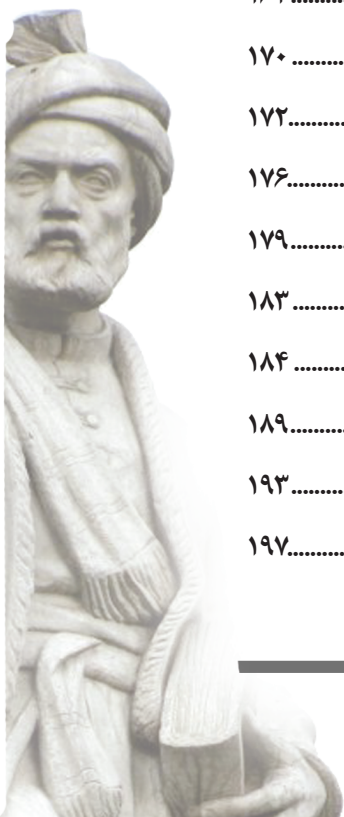
گفتار هشتم : حماسه‌های ملی ۱۸۳

یکم - گرشاسب‌نامه‌ی اسدی توسی ۱۸۴

دوم - بهمن‌نامه‌ی ایران شاه‌بن ابی‌الخیر ۱۸۹

سوم - فرامرزنامه ۱۹۳

چهارم - کوش‌نامه ۱۹۷



- پنجم - بانو گشسب (گشن اسب) نامه ۱۹۹
- ششم - برز و نامه ۲۰۲
- هفتم - شهریار نامه ۲۰۷
- هشتم - آذر برزین نامه ۲۱۰
- نهم - بیژن نامه ۲۰۹
- دهم - سوسن نامه ۲۱۲
- یازدهم - داستان کک کومزاد ۲۱۳
- دوازدهم - داستان جمشید ۲۱۶
- سیزدهم - لهراسب نامه ۲۱۷
- چهاردهم - جهان گیر نامه ۲۱۸
- پانزدهم - سام نامه ۲۲۲
- شانزدهم - داستان شبرنگ ۲۲۴
- گفتار نهم: داستان های پهلوانی تاریخی** ۲۲۹
- یکم - شاهنامه پاییزی نسوی ۲۲۹
- دوم - شهنشاهنامه ی تبریزی ۲۳۰
- سوم - کرت نامه ی ربیعی پوشنگی ۲۳۱
- چهارم - شاهنامه ی مویدالدین نسفی [نخشی] ۲۳۲
- پنجم - سام نامه ی سیفی (سیف الدین هروی) ۲۳۳



ششم - بهمن‌نامه‌ی آذری توسی ۲۳۴

هفتم - تمر‌نامه یا تیمور‌نامه‌ی هاتفی ۲۳۴

هشتم - شاه‌نامه‌ی هاتفی ۲۳۵

نهم - شاه‌رخ‌نامه‌ی (قاسمی گنابادی) ۲۳۶

دهم - شاه اسماعیل‌نامه (شاه‌نامه‌ی قاسمی گنابادی) ۲۳۷

یازدهم - جنگ‌نامه‌ی کشم (قشم) ۲۳۸

دوازدهم - شاه‌نامه‌ی حیرتی ۲۳۹

سیزدهم - جرون‌نامه (هرمز‌نامه) ۲۳۹

چهاردهم - عباس‌نامه یا شاه‌نامه عباسی ۲۴۰

پانزدهم - شاه‌نامه صادق ۲۴۰

شانزدهم - شاه‌نامه نادری (نظام‌الدین عشرت) ۲۴۰

هفدهم - شاه‌نامه‌ی احمدی ۲۴۱

هژدهم - شاه‌نامه نادری ۲۴۱

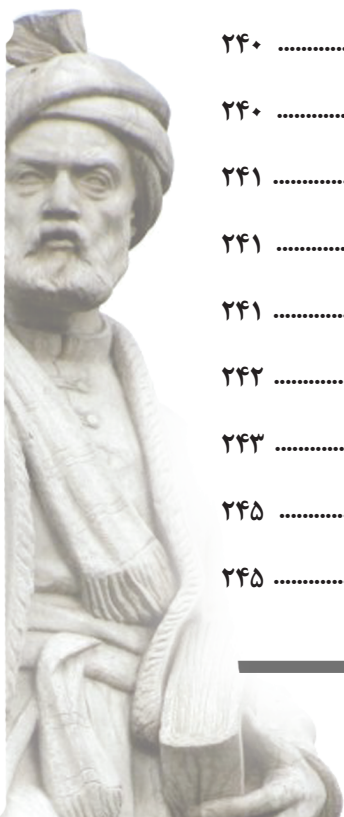
نوزدهم - ظفر‌نامه‌ی نادری (محمد علی توسی) ۲۴۱

بیستم - علی‌مردان‌نامه ۲۴۲

بیست و یکم - شاهنشاه‌نامه‌ی صبا ۲۴۳

گفتار دهم : شاه‌نامه‌سرایی ، پس از پایان شاه‌نامه ۲۴۵

یکم - ظفر‌نامه ۲۴۵



- دوم - شاهنامه‌ی ادیب کرمانی ۲۴۷
- سوم - شاهنامه‌ی نویخت ۲۵۰
- چهارم - شاهنامه‌ی رحیم معینی کرمانشاهی ۲۵۹
- گفتار یازدهم : حماسه‌های سروده شده به فارسی در عثمانی و هند ۲۶۱
- یکم - در عثمانی ۲۶۱
- دوم - در هندوستان ۲۶۳
- سوم - و دیگر ۲۶۶
- کتاب‌نامه ۲۶۹



پیش‌گفتار

با فرو پاشی شاهنشاهی ساسانی در سال ۳۰ خورشیدی (۶۵۱ میلادی) و در این راستا نبود «نهاد دولت»، مردم ایران خویش‌کاری (وظیفه) نگاهبانی از تاریخ را نیز به دوش گرفتند. مردم میهن ما نیک می‌دانستند که تاریخ:^۱

تنها شرح حوادث گذشته نیست؛ بلکه تاریخ، علمی است برای توجیه هستی‌ها و رویدادهای امروز، در راستای شناخت سیمای مطلوب، جهان فردا.

هم‌چنین مردم ما می‌دانستند که بدون شناخت علل فروپاشی دیروز، امکان بازسازی فردا را نیز نخواهند داشت، زیرا:^۲

گذشته‌ها، تنها امروز را نساخته‌اند؛ بلکه فردا را نیز خواهند ساخت. تاریخ به ما نشان می‌دهد که «امروز» با چه استعدادی به وجود آمده است و با استعدادهای موجود، چگونه فردایی پدید خواهد آمد.

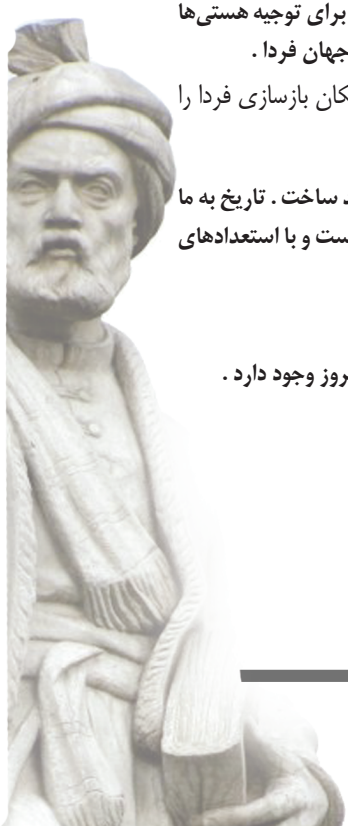
آن‌ها، هم‌چنین می‌دانستند که:^۳

واقعیت‌های جهان فردا، در قالب استعدادهای جامعه‌ی امروز وجود دارد.

۱ - ناسیونالیسم ایرانی - ر ۹۳

۲ - همان - ر ۹۵

۳ - همان - ر ۹۳



و نیز آگاه بودند که: ^۴

تاریخ به ما می‌نماید که کدام یک از حرکتهایی که امروز وجود دارد، ناشی از کشش‌های جهان فردا است.

مردم میهن ما، نیک می‌دانستند که: ^۵

حوادث گذشته با موجودیت کنونی، دارای پیوند ناگسست‌پذیری‌اند. آنان می‌دانستند که گنجایش اجتماع یا آن چه اجتماع در توان دارد و در آینده آن را به « فعل » در خواهد آورد: ^۶

با آن چیزی که هم‌اکنون اجتماع « بالفعل » در اختیار دارد و در گذشته « گنجایش اجتماعی » را تشکیل می‌داد، دارای پیوند ناگسستنی است.

این چنین بود که کارِ گردآوری تاریخ کهن ایران که در یورش عربان از میان رفته بود، در قالب « شاهنامه »ی نوشتاری و سپس برای مانایی بیش‌تر، به گونه‌ی شاهنامه‌سرایی آغاز گردید و این قرارداد (سنت) چنان که خواهیم دید تا امروز نیز پی گرفته شده است. در کتابی که در دست دارید، تلاش بر آن است که با شناساندن دقیق‌تر و علمی‌تر تاریخ ایران کهن، دلایل نبودِ مادها، هخامنشیان و اشکانیان و دیگران، آورده شود و گردآوری تاریخ ایران کهن و باستان از سوی یعقوب لیث صفاری که پایه‌ی شاهنامه‌نویسی و شاهنامه‌سرایی در ایران گردید و نیز پی‌گیری روند آن تا امروز، در اختیار خوانندگان ارجمند قرار گیرد.

بیست و نهم اسفند ماه ۱۳۹۴
(روز ملی شدن صنایع نفت در سراسر کشور)
هوشنگ طالع



درآمد

دیدی نو، بر علم تاریخ

موری بر تنه‌ی درختی لانه داشت. آوندی از آن درخت، چنان جویباری از کنار آن لانه می‌گذشت و همواره بر مور، زمزمه می‌کرد.

روزی آن مور به پی‌جویی برخاست و با سنگینی خود، روی به پایین نهاد. همراه آوند برفت، تا به ریشه‌های درخت رسید. همراه آن ریشه‌ها، ژرفای زمین را کاوید و با دانش بسیار به لانه بازگشت.

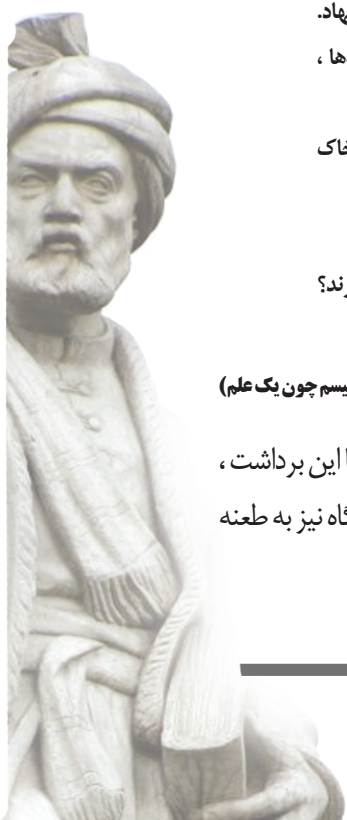
او می‌دانست که «آوند» آن همه آب و خوراک را چگونه از دل خاک برمی‌گیرد.

مور دانشمند، روزی شاهین تیزبینی را از دانش خود باخبر ساخت.

شاهین گفت: راست است، چنین می‌آورند؛ اما می‌دانی به کجا می‌برند؟ و میدانی اگر برای آن «بردن» نبود، هرگز نمی‌آوردند؟

(دکتر محمد رضا عاملی تهرانی «آزیر»: ناسیونالیسم چون یک علم)

بیش‌تر مردم، درس تاریخ را شرح رخ داده‌ای گذشته می‌دانند. با این برداشت، تاریخ به صورت درسی زاید و حدیثی بر مردگان جلوه‌گر می‌شود. گاه نیز به طعنه



می‌گویند: تاریخ مربوط به گذشته‌هاست، بهتر است از مسایل امروز سخن بگوییم.

باید دانست که تاریخ، تنها شرح حوادث گذشته نیست؛ بلکه تاریخ، علمی است برای توجیه هستی‌ها و رویدادهای امروز، در راستای شناخت سیمای مطلوب جهان فردا.

با این نگرش، علم تاریخ به معنای نوین آن، علمی است که استعداد های یک ملت را که واقعیت‌های جهان فردا خواهند بود، به ما می‌شناساند.

درست است که در بررسی‌های تاریخی، سروکارمان با گذشته است؛ اما این بدان منظور نیست که گذشته را تنها در قالب گذشته بشناسیم.

پی‌جویی درباره‌ی علل موجودیت‌های کنونی، گاه ما را به زمان‌های نزدیک و گاه، به زمان‌های بسیار دور می‌کشاند. برآیند همین بررسی‌هاست که استعداد های یک ملت را برای حرکت به سوی آینده نشان می‌دهد و تاثیر سامان‌های گوناگون فکری را بر پیکره‌ی ملت‌ها، آشکار می‌کند.

سرانجام همین بررسی‌هاست که خمیرمایه‌هایی را که در آینده قابل به کارگیری خواهند بود، به ما می‌نمایاند. باید بدانیم که علم تاریخ و بررسی‌های تاریخی است که اراده‌ی ملت‌ها را در آینده‌ی آن‌ها، موثر می‌سازد؛ زیرا:

واقعیت‌های جهان فردا، در قالب استعداد های جامعه‌ی امروز وجود دارد.

مردم می‌توانند با توجه به استعداد های موجود، به پرورش جنبه‌ی ویژه‌ای از آن پرداخته و جامعه را به سوی گزینه‌ای که استعداد آن را دارد، به حرکت آورند.

البته این سخن، بدان معنا نیست که اجتماع می‌تواند هر تحولی را که دل‌خواه اوست، از قوه به فعل درآورد؛ بلکه جامعه، تنها توان پیاده کردن برنامه‌هایی را دارد که موجبات آن در نهاد جامعه، وجود داشته باشد.

در این برداشت از مساله، جامعه‌چونان شخصیتی است که می‌تواند، استعدادی را

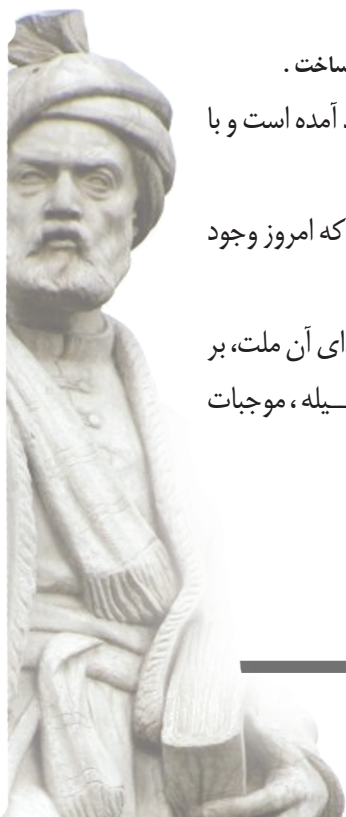
بر استعداد دیگری ترجیح داده و در این فرآیند، به آینده شکل ویژه‌ای ببخشد. عامل گزینش نیز خود از پدیده‌ها و نهادهای اجتماعی است؛ اما اثر آن، معطوف به آینده است. به گفته‌ی دیگر: اثری که گذشته و حال، بر آینده می‌گذارند، موجب پدید آمدن نیرویی می‌گردد که کشش آن بر زمان حال، احساس می‌شود. هنگامی که ساختمانی برپاست، می‌توان تاریخ ساخت آن را در قالب شرحی از حوادث گذشته، بررسی کرد. یعنی: می‌توان مشخص کرد که «پی» ساختمان در چه زمانی کنده شده، چه زمانی دیوارهای آن را ساخته‌اند و چه زمانی، درهای آن را نصب کرده‌اند و ...

اما ساختمانی که هنوز ساخته نشده است، با کشش خود، برنامه‌ی کار را نشان می‌دهد. در اصطلاح می‌گویند: ساختمان به این شمار «آجر»، به این شمار «در» و ...، نیاز دارد.

گذشته‌ها، تنها امروز را نساخته‌اند؛ بلکه فردا را نیز خواهند ساخت.

تاریخ به ما نشان می‌دهد که با چه استعدادی، امروز پدید آمده است و با استعدادهای موجود، چگونه فردایی پدید خواهد آمد. سرانجام، تاریخ به ما می‌نماید که کدام یک از حرکت‌هایی که امروز وجود دارد، ناشی از کشش جهان فرداست.

خواسته‌های یک ملت، عبارت است از کشش‌هایی که جهان فردای آن ملت، بر مردم امروز تحمیل می‌کند، تحمیلی دل‌پذیر که امروز با هزاران وسیله، موجبات آن را فراهم می‌سازیم.





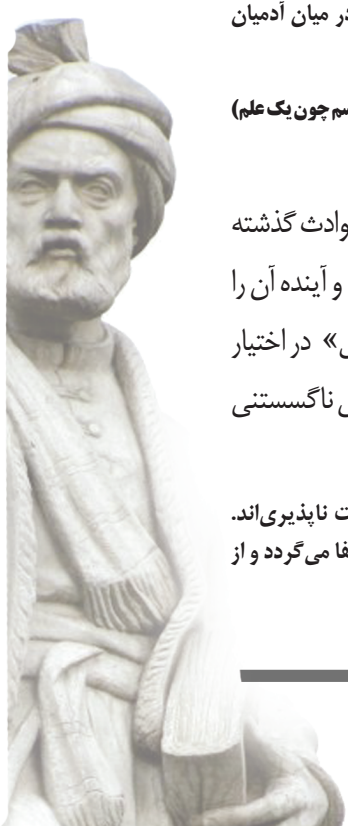
دیدگاهی نوین برای شناخت رویدادها

چون از فراز می نگریستم، دو هیولا بر کوه «گذشته» و «آینده» با هم به گفتگو بودند، گاه نرم و شیرین، گاه تند و تلخ. چون فرود آمدم، دیگر از آن دو هیولا، هیچ دیده نمی شد. دشت «امروز» پر از مردمان بود که هر یک بهر خود می کوشیدند. پیکر جداسازشان، چون پرده، رازشان می پوشید. و چون پرده را برداشتم، دو هیولای «گذشته» و «آینده» را دیدم که هر یک به هزارها پارچه، بخش شده و در میان آدمیان به همان گفتگو سرگرم بودند که از فراز دیده بودم.

(دکتر محمد رضا عاملی تهرانی «آزیر»: ناسیونالیسم چون یک علم)

چنین دریافتی از تاریخ، با برداشت رایج از آن، به عنوان شرح حوادث گذشته تفاوت بسیار دارد. ظرفیت اجتماع «آن چه که اجتماع در قوه دارد» و آینده آن را به «فعل» در خواهد آورد، با آن چیزی که هم اکنون اجتماع «بالفعل» در اختیار دارد و در گذشته «ظرفیت اجتماع» را تشکیل می داده، دارای ارتباطی ناگسستنی است. کوتاه سخن این که:

حوادث گذشته با موجودیت های کنونی، دارای پیوند گسست ناپذیری اند. در حالی که در تاریخ نویسی ساده، تنها به توضیح حوادث اکتفا می گردد و از



توضیح رشته‌هایی که حوادث را به هم پیوند داده است، غفلت می‌شود. درک ملت‌گرایانه از تاریخ، عبارت است از شناخت حوادث و رویدادهای گذشته، باتوجه به رشته‌های پیوند آنان با یکدیگر. این رشته‌ها، بر بعد زمان جای گرفته و هم‌چنان که از گذشته به حال کشیده شده است، از حال نیز در گذشته و به آینده می‌پیوندد. بر پایه‌ی این آگاهی، می‌توان بستر حوادث آینده و یا به گفته‌ی دیگر، ظرفیت‌های «امروز» را شناخت.

شناخت گذشته، امروز و آینده، چونان دانه‌های تسبیح است. در بررسی‌های تاریخی به روش سنتی، تنها به شرح ساده‌ای از هر یک از دانه‌های تسبیح پرداخته می‌شود و از رشته‌ای که آنان را به هم می‌پیوندد و بخش بزرگی از آن، زیر دانه‌ها پنهان است، غافل می‌مانند. در حالی که برای شناخت مسیر دانه‌ها، آگاهی به شکل رشته‌ی پیوند دهنده‌ی آن‌ها، از دانستن شکل یک‌یک دانه‌ها، ضروری‌تر است.



دیباچه

ایران کهن، ایران باستان، ایران نو

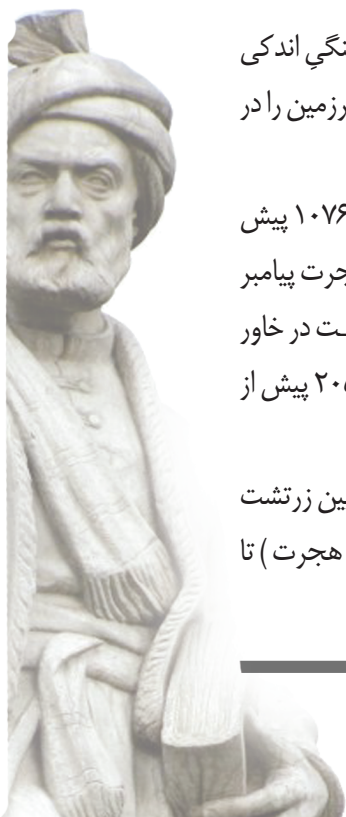
تاریخ پر فراز و نشیب و بسیار دراز ایران را می‌توان سه بخش کرد که عبارتند از:

ایران کهن، ایران باستان و ایران نو.

ایران کهن که درباره‌ی آن، پژوهش‌های تاریخی، تمدنی و فرهنگی اندکی به عمل آمده است، درازترین بخش تاریخ تمدن و فرهنگ این سرزمین را در برمی‌گیرد.

تاریخ ایران کهن از استقرار ایرانی‌ها در ایران و بیج یعنی از سال ۱۰۷۶۲ پیش از میلاد مسیح (۸۹۹۴ پیش از میلاد زرتشت / ۱۱۳۸۳ پیش از هجرت پیامبر از مکه به مدینه) تا پایان کار دین - دولت باورمند به آیین زرتشت در خاور ایران در سال ۱۴۳۸ پیش از میلاد مسیح (۳۳۰ میلاد زرتشت / ۲۰۵۹ پیش از هجرت پیامبر از مکه به مدینه) را در بر می‌گردد.

ایران باستان، فاصله فروپاشی نخستین دین - دولت باورمند به آیین زرتشت در سال ۱۴۳۸ پیش از میلاد (۳۳۰ میلاد زرتشت / ۲۰۵۹ پیش از هجرت) تا



فروپاشی دومین دین - دولت باورمند به همان آیین، در اثر یورش عربان در سال ۳۰ خورشیدی (۲۴۱۹ م ز / ۶۵۱ م م) می‌پاید و پس از آن، دوره‌ای در تاریخ ایران آغاز می‌گردد که می‌توان از آن به عنوان ایران نو (یا به گفته‌ی پاره‌ای تاریخ‌نویسان، دوران اسلامی) نام برد.

در برابر عنوان کهن و باستان، عنوان ایران نو، نام‌گذاری درستی است؛ زیرا اشاره به «دین حاکم» در یک دوره، تاریخ دراز ما را با بخش‌بندی‌های نادرستی مانند: دوران مزدایی، دوران زرتشتی، دوران تساهل و تسامح دینی، دوران مهرآیینی و دوباره، دوران زرتشتی و ...، روبرو می‌سازد.



گفتاریکم

ایران کهن

نخست - از اسطوره به تاریخ

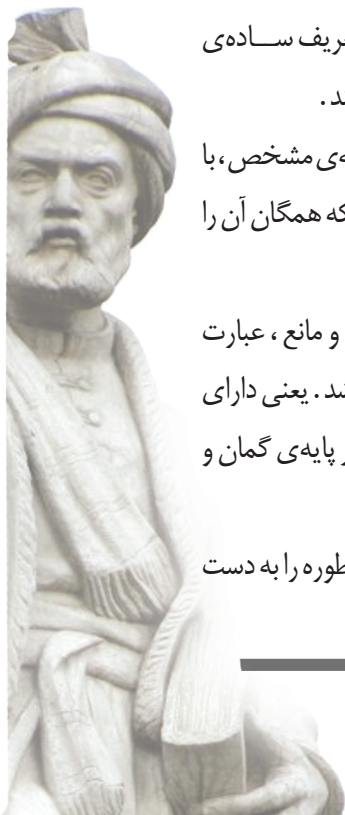
برخلاف بسیار چیزهایی که در تعریف «اسطوره» گفته‌اند و نوشته‌اند، باید گفت که ره به جایی نبرده‌اند.

گاه این گفتارها و نوشتارها، به چندین و چند رویه کشیده می‌شود و گاه، دفتر و کتابی و یا حتی چند دفتر و کتاب را در بر می‌گیرد؛ اما از آن جا که در تعریف ساده‌ی آن عاجز مانده‌اند، نتوانسته‌اند به نتیجه‌ای قابل پذیرش همگان برسند.

هیچ کدام از این گویندگان و نویسندگان، نتوانسته‌اند بر سر یک مساله‌ی مشخص، با عنوان مشخص و با درون مایه‌ی مشخص، تعریفی را پیشنهاد کنند که همگان آن را بپذیرند و...

در حالی که اسطوره، در یک تعریف ساده و افزون بر آن، جامع و مانع، عبارت است از تاریخی که زمان رخداد یا رخ داده‌های آن، مشخص نمی‌باشد. یعنی دارای هنگام‌شناسی نیست. اگر هم برای آن، هنگامی گفته می‌شود، بر پایه‌ی گمان و پندار است، نه بر پایه‌ی «مه و سال».

حال هر گاه بتوان بر پایه‌ی گاه‌شماری، هنگام رخ داده‌های یک اسطوره را به دست



آورد، در آن صورت، اسطوره بدل به تاریخ می‌گردد و این کاری است که نویسنده‌ی کتاب ایران کهن درباره‌ی تاریخی که تا دیروز از آن به نام «عصر اساطیر» نام می‌بردند، انجام داده است.^۱

بدین سان، با آگاهی بر هنگام‌شناسی تاریخ ایران کهن (از زمان استقرار ایرانی‌ها در ایران و بیج تا فروپاشی نخستین دین - دولت باورمند به آیین زرتشت) دیگر از این دوران نباید به عنوان عصر اساطیر نام برد؛ بلکه باید از این دوره به عنوان «دوران کهن» و از تاریخ آن، به نام «تاریخ ایران کهن» یاد کرد.

ره‌گشای این کار، محاسبات استاد ذبیح بهروز بر پایه‌ی رصد زرتشت و از این راه، محاسبه‌ی سال زایش اشو زرتشت بود که بر آغاز هزاره‌ی دهم از گاه شمار دوازده هزار سالی ایرانیان قرار دارد.^۲

استاد بهروز کار را در همین حد انجام داد و نتیجه‌گیری را واگذار کرد که نویسنده‌ی کتاب تاریخ ایران کهن با بهره‌گیری از کار بزرگ استاد، آن را به پایان برد.

درازای این دوران (ایران کهن) بیش از ۹۳۰۰ سال است. این دوران، در برگیرنده‌ی استقرار ایرانی‌ها در ایران و بیج، دوران ورنشینی، کوچ‌های سه‌گانه و نیز فرمان‌روایی زنجیره‌ی پادشاهی و شاهنشاهی پیش‌دادیان، فریدونیان، کیانیان و لهراسبیان است.

بر پایه‌ی داده‌های تاریخی، سلسله‌ی کیانیان با پایان کار کی‌خسرو، پایان می‌گیرد و سلسله‌ی تازه‌ای که باید آن را لهراسبیان نامید آغاز می‌شود:^۳

اساطیر کهن با کی‌خسرو و رفتن او به آسمان، به سر می‌رسیده است و درست به همین دلیل که او فرجامین شاه بوده است، بنا به اساطیر در پایان جهان باز



خواهد گشت و جاودانه به سلطنت جهان خواهد رسید .

اما سپس تر، در دوران ساسانیان :^۴

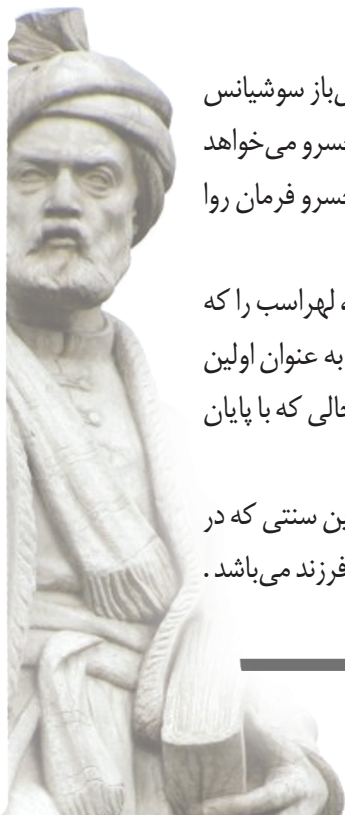
کوشش شد تا لهراسبیان را به کیانیان بچسبانند و بدین سان « گشتاسب شاه پایان جهان شد که سلطنت را از کی خسرو تحویل خواهد گرفت . ولی افسانه‌هایی که در میان مردم وجود داشته است و در شاه‌نامه نیز منعکس است، نشان می‌دهد که مردم برعکس روحانیان زرتشتی، از گشتاسب راضی نبوده‌اند و همچنان اسطوره‌ی سلطنت جاودانه‌ی کی خسرو را که پر از عدل و داد بوده است، پذیرفته و حفظ کرده‌اند .

به نوشته‌ی کتاب‌های دینی زرتشتیان، کی خسرو پیش از زرتشت به آیین مزدی‌یسنا آگاه است . کی خسرو ناپدید می‌شود؛ اما نمی‌میرد . خویش‌کاری ویژه‌ی او آن است که گرشاسب پهلوان را در زمان ظهور سوشیانس بیدار کند و در برگزیدن آیین زرتشتی، او را راهنما باشد و از او بخواهد که ضحاک را که در هزاره‌ی او شیرماه، بند خود را خواهد گسست، بکشد.^۵

کی خسرو، در هزاره‌ی سوشیانس، سوار بر ایزد وای (ویو) به پیش‌باز سوشیانس می‌آید و کارهای نیک خود را به او باز می‌گوید . سوشیانس از کی خسرو می‌خواهد که دین بهی را بپذیرد . بدین سان پس از پذیرش دین بهی، کی خسرو فرمان روا می‌شود و سوشیانس، موبدان موبد دوران می‌گردد .

با این جایگاه کی خسرو در آیین زرتشت، باید پذیرفت که به عمد، لهراسب را که از خاندان دیگری است به خاندان کیانیان پیوند زده‌اند تا گشتاسب به عنوان اولین فرمان‌روای ایرانی که دین می‌آورد، در این سلسله قرار گیرد . در حالی که با پایان کار کی خسرو، کار سلسله‌ی کیانیان نیز به پایان رسید .

برپایه‌ی شاه‌نامه، لهراسبیان با کیانیان، شباهتی ندارند . زشت‌ترین سنتی که در میان آنان به چشم می‌خورد، طلب کردن تاج و تخت پدر از سوی فرزند می‌باشد .



این امر، در درازای تاریخ ایران زمین تا آن زمان سابقه نداشته است. گشت اسب و پسرش اسفندیار، هر دو در زندگی و تندرستی پدر، تاج و تختش را طلب می‌کنند. گشت اسب با کارهای ناروایی که انجام می‌دهد، سرانجام پدر را مجبور به واگذاشتن تاج و تخت می‌کند. اسفندیار فرزند وی نیز به شیوه‌ی پدر، از گشت اسب طلب تخت و تاج می‌کند؛ اما وی در راه دستیابی به تخت و تاج، بر اثر توطئه‌ی پدرجان می‌بازد و ... ترکیب سلسله‌های فرمان‌روا در ایران کهن (برپایه‌ی شاهنامه)، به شرح زیر است:

پیش‌دادیان	فریدونیان	کیانیان	لهراسبیان
کیومرث	فریدون	کی‌قباد	لهراسب
هوشنگ	ایرج	کی‌کاووس	گشت اسب
تهمورث	منوچهر	کی‌خسرو	بهمن
جم‌جم یا جم‌شید	نوذر	همای	داراب
	زوتهماسب	دارا	دارا
	گرشاسب		

ضحاک

در آغاز تاریخ تمدن و فرهنگ ایران، «انسان» آغازگر هزاره و یا انسان برتر هزاره، نماد هزاره است و هزاره نام او را بر خود دارد. البته این مساله را در مورد اشکانیان نیز می‌بینیم که همه‌ی آنان به احترام و برای بزرگداشت «ارشک» (یا اشک)، بنیان‌گذار زنجیره فرمان‌روایان اشکانی، نام ارشک (اشک) را بر خود دارند.

بدین‌سان، همه‌ی کارهایی که در زمینه‌ی پیش‌رفت تمدن و فرهنگ در آن هزاره انجام گرفته است، به نام اوست. هزاره‌های کیومرث (اسد یا شیر)، هوشنگ (سنبله یا خوشک)، جم‌جم یا جم‌شید (میزان یا ترازو) و ضحاک (عقرب یا کژدم)،



از این دست‌اند.

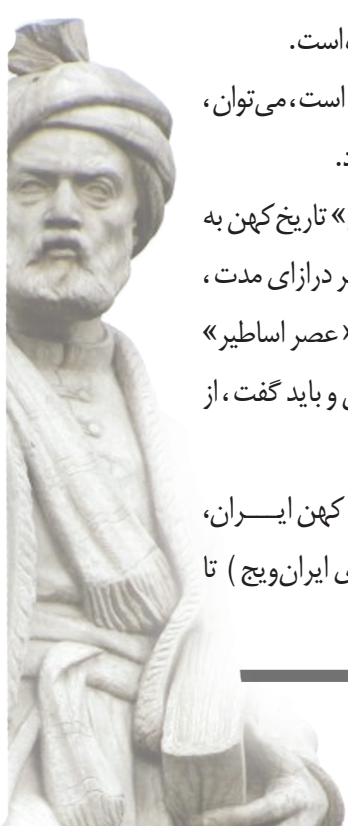
البته از راه اسناد و مدار کی که در شاه‌نامه بازتاب داده شده‌اند، می‌دانیم که در هزاره‌ی هوشنگ، شخصیت برتر دیگری نیز مانند تهمورث، حضور داشته است. در هزاره‌ی فریدون، تاریخ شکل دقیق‌تر می‌گیرد. در این هزاره، در کنار فریدون، ایر(ج)، منوچهر، نوذر، زوتهماسب (زوتهماسب)، گرشاسب (گرشاسب)، کی‌قباد، کی‌کاووس، کی‌خسرو، لهراسب و گشت‌اسب نیز حضور دارند.

بدین سان، تاریخ کهن ایران که تا این مرحله، بیش‌تر موضوعی است، «شخصیتی-موضوعی» می‌شود. یعنی همه‌ی آن‌چه که در عرض هزار سال در این سرزمین انجام شده، از پیش‌رفت در زمینه‌ی تمدن و فرهنگ گرفته تا نبردها و...، تنها زیر نام فرد شاخص یا نماد هزاره ثبت و ربط نشده است؛ بلکه دقیق‌تر شده و باز نزدیک‌تر شدن به زمان زرتشت، کارها بر پایه‌ی «شخصیت-موضوع» گزارش گردیده است.

با توجه به زایش زرتشت که در پایان این هزاره و آغاز هزاره‌ی دهم است، می‌توان، زمان زندگی شخصیت‌های هزاره‌ی نهم (هزاره‌ی فریدون) را تعیین کرد.

از آن‌جا که کوشش بایسته و شایسته، در زمینه‌ی تعیین «زمان» تاریخ کهن به عمل نیامده است، برای آسانی کار، این بخش از تاریخ که از نظر درازای مدت، بیش‌ترین بخش تاریخ سرزمین مان را در بر می‌گیرد، تحت عنوان «عصر اساطیر» رده‌بندی کرده‌اند. در حالی که این بخش از تاریخ ایران، از مهم‌ترین و باید گفت، از پربارترین دوران‌های تاریخی ملت ایران است.

بر پایه‌ی اسناد و مآخذی که امروزه در دست ما می‌باشند، تاریخ کهن ایران، بیش از ۹۳۰۰ سال یعنی از استقرار ایرانی‌ها در ایران و یج (هزاره‌ی ایران و یج) تا



ظه‌ور زرتشت و «پیوند دین و دولت» و سرانجام، فروپاشی نخستین دین - دولت زرتشتی را در بر می‌گیرد.

چنان‌که گفته شد، راه‌گشای این کار، شادروان استاد ذبیح بهروز بودند. ایشان با دانش ژرف و گسترده‌ای که در رشته‌های گوناگون علم و به‌ویژه اخترشناسی داشت، با توجه به رصد زرتشت و مرتب کردن کیسه‌ها از سوی وی، تاریخ این رصد و در نتیجه، تاریخ زایش، برگزیده شدن به پیامبری و مرگ اشوزرتشت را تعیین کردند.

استاد احمد بیرشک بر این باوراند که این «رصد» از سوی اخترشناسان پایگاه اخترشناسی «بلخ» انجام شده است که در اصل مساله تغییری نمی‌دهد.

ایرانیان کهن بر این باور بودند که عمر هر دوره از تاریخ، دوازده هزار سال است. در پایان هر دوره، دوره‌ی تازه‌ای آغاز می‌گردد از آن‌جا که زایش زرتشت در آغاز هزاره‌ی دهم قرار دارد، استاد ذبیح بهروز با توجه به این امر، اولین روز آغاز و پایان کار جهان را بر پایه‌ی هزاره‌های دوازده‌گانه محاسبه کردند. محاسبات استاد ذبیح بهروز، راه‌بر زمان‌گذاری بر تاریخ کهن ایران گشود؛ اما به تنهایی برای انجام این مهم، کافی نیست.

با بررسی و پژوهش بر روی آب و هوای فلات ایران در دوران کهن و باستان و نیز کندوکاو دوره‌های گوناگون تمدن بشر، مانند دوره‌ی مس، مفرغ و ...، تطبیق اسناد و مدارک به جای مانده، با دوره‌های دوازده هزار ساله و نیز دوره‌های گوناگون تمدن بشری و ... نویسنده‌ی تاریخ تمدن و فرهنگ و نیز تاریخ ایران کهن این کار بزرگ را به پایان برد.



دوم- هنگام‌شناسی تاریخ ایران کهن

دوره‌ها یا هزاره‌های دوازده‌گانه

در دوران باستان، آغاز و پایان جهان را دوازده هزار سال می‌پنداشتند که چهار دوره‌ی سه هزار ساله را دربر می‌گرفت. در بن‌دهش، در سالمر تازیگان به دوازده هزار سال آمده است:^۶

... که سه هزار سال هستی می‌نوی بود که آفرینش بی‌اندیشه و بی‌جنبش و

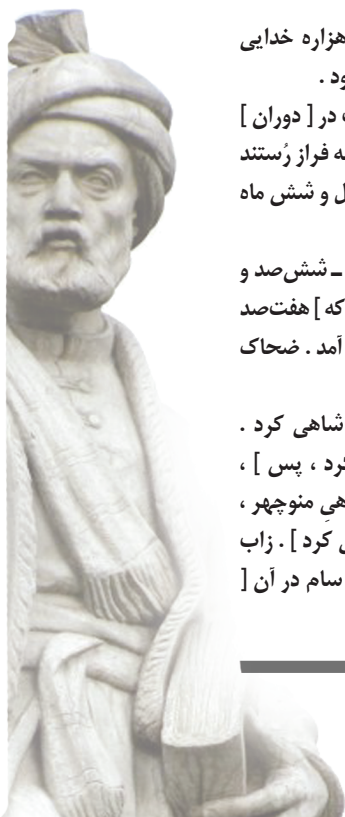
نابسودنی بود [که] هزاره‌ی خدایی بره، گاو و دو پیکر بود.

سه هزار سال کیومرث را با گاو هستی بی‌پتیاره بود [که] هزاره‌ی خدایی خرچنگ و شیر و خوشه بود که [روی هم] شش هزار سال بود.

چون هزاره‌ی خدایی به ترازو آمد، اهریمن در تاخت. کیومرث در [دوران] تازش، سی سال زیست. پس [از] چهل سال، مشی و مشیانه فراز رُستند و پنجاه سال آن بود که ایشان را زناشویی نبود. نود و سه سال و شش ماه با هم زن و شوی بودند تا آن که هوشنگ به برنایی آمد.

هوشنگ چهل سال، تهمورث سی سال، جم - تافره از او بشد - شش صد و شانزده سال و شش ماه.^۷ پس از آن یک‌صد سال در گریز بود [که] هفت‌صد و شانزده سال و شش ماه بود. پس، هزاره‌ی خدایی به کژدم آمد. ضحاک یک هزار سال شاهی کرد.

پس هزاره‌ی خدایی به نیمسب آمد. فریدون پانصد سال شاهی کرد. در همین پانصد سال فریدون، ایرج دوازده سال [شاهی کرد، پس]، منوچهر یک‌صد و بیست سال [شاهی کرد]. در این شاهی منوچهر، هنگامی که به پتیشخوارگر بود، افراسیاب دوازده سال [شاهی کرد]. زاب پسر تهماسب سه سال، کی‌قباد پانزده سال شاهی [کردند]. سام در آن



زمانه‌ی [زاب و قباد و منوچهر بود . کی کاوس تا رفتن به آسمان هفتاد و پنج سال و پس از آن ، هفتاد و پنج سال و روی هم یک صد و پنجاه سال ، کی خسرو شصت سال ، کی لهراسب یک‌صد و بیست سال ، کی گشتاسب تا آمدن دین سی سال] شاهی کردند ؛ شمار یک‌هزار سال است .

پس هزاره‌ی خدایی به بز آمد . زردشت اسپیتمان به پیامبری از دادار هرمزد به گشتاسب شاه آمد . گشتاسب شاه ، پس [از] پذیرفتن دین ، نود سال ، بهمن پسر اسفندیار ، یک‌صد و دوازده سال ، همای بهمن - دخت ، سی سال ، دارای چهر-آزادان که بهمن است ، دوازده سال ، دارای دارایان چهارده سال ، اسکندر رومی چهارده سال ، اشکانیان [که] به شاهی پرهیزگاران نام دارند ، دویست و اندی سال ؛ اردشیر بابکان و ساسانیان [به] آمار ، چهارصد و شصت سال [شاهی کردند] ، تا تازیان هنوشگ به سال چهارصد و چهل و هفت پارسی ، جای [ایشان] گرفتند . اکنون پنج [صد] و بیست و هفت پارسی است .

بر پایه‌ی بررسی‌های استاد ذبیح بهروز هزاره‌های دوازده‌گانه (یا چهار هزاره‌ی سه‌هزار ساله) ، از هزاره‌های اول تا دوازدهم ، نام برج‌های دوازده‌گانه را دارند. نام هزاره‌ی اول ، حمل (بره) است و نام هزاره‌ی دوازدهم ، حوت (ماهی) . این هزاره‌ها ، از هزاره‌ی پنجم که اسد (شیر) است ، فرنام (لقب‌های زیر را دارند : کیومرث ، هوشنگ ، جم ، ضحاک ، فریدون ، زرتشت ، اخشیتاره و اخشیتاره ماه.



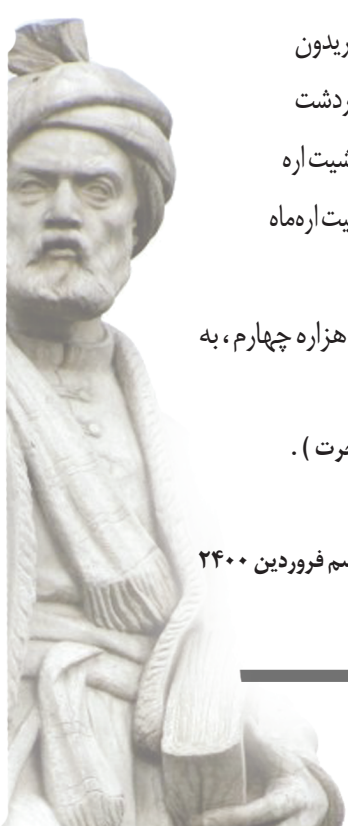
شماره‌ی هزاره	نام هزاره	لقب هزاره
۱	حمل (بره)	-
۲	ثور (گاو)	-
۳	جوزا (دوپیکر)	-
۴	سرطان (کرزمک)	-
۵	اسد (شیر)	کیومرث
۶	سنبله (خوشک)	هوشنگ
۷	میزان (ترازو)	جم
۸	عقرب (کژدم)	ضحاک
۹	قوس (نیم اسب)	فریدون
۱۰	جدی (وهیک)	زردشت
۱۱	دلو (آورنده‌ی آب)	اخشیتاره
۱۲	حوت (ماهی)	اخشیتاره‌ماه

با آگاهی‌هایی که امروزه به دست آورده‌ایم، لقب هزاره‌ی نخست تا هزاره چهارم، به ترتیب عبارتند از:

ایران‌ویج، جم‌وی‌ونگهان، کوچ (مهاجرت) و کوچ (مهاجرت).

بر پایه‌ی محاسبات استاد ذبیح بهروز^۸:

... اشوزرتشت روز دوشنبه ۲۰ ربیع‌الاول مطابق خرداد روز، ششم فروردین ۲۴۰۰



سال پیش از تاریخ یزدگردی به جهان آمده است. روز ولادت اشوزرتشت ، روز جشن نو سده می‌باشد. جشن نو سده ، روز پنجاه و پنجم پیش از نوروز است. اشوزرتشت هنگامی که شاه گشتاسب را به دین خواند ، سی سال داشت. اشوزرتشت پس از آن که چهل و دو سال و پنجاه و چهار روز از عمرش گذشته بود ، شالوده‌ی رصد تازه‌ای را استوار کرد و کیبسه را ایجاد نمود و تاریخ‌های قدیم را تصحیح و منظم کرد .

اشوزرتشت ، سه‌شنبه خورشید روز ، یازدهم دی ماه خورشیدی ، شب چهارشنبه هشتم رجب مطابق [با] شب اول فروردین یزدگردی در سال ۳۵ رصد ، جهان را به درود گفت. در این هنگام ، هفتاد و هفت سال یزدگردی پنج روز کم از عمرش گذشته بود که ۲۸۱۰۰ روز می‌باشد .

از این قرار ، اشوزرتشت ، دوشنبه خرداد روز فروردین ماه یزدگردی ، اول هزاره‌ی دهم به جهان آمده و سه‌شنبه خورشید روز دی ماه خورشیدی ، جهان را به درود گفته است. امسال که سال ۱۳۳۱ هجری خورشیدی و ۱۹۵۲ میلادی است ، ۳۶۷۷ سال از تاریخ رصد اشوزرتشت و ۳۷۲۰ سال از تاریخ ولادت او می‌گذرد.

بدین سان ، برپایه‌ی محاسبات استاد ذبیح بهروز ، روز اول هزاره‌ی دهم ، برابر است با «دوشنبه ، خردادروز ، ششم فروردین ۲۴۰۰ سال پیش از تاریخ یزدگردی». این تاریخ برابر است با ۲۷ مارس ۱۷۶۸ پیش از میلاد مسیح و ششم فروردین ۲۳۸۹ پیش از هجرت پیامبر از مکه به مدینه .

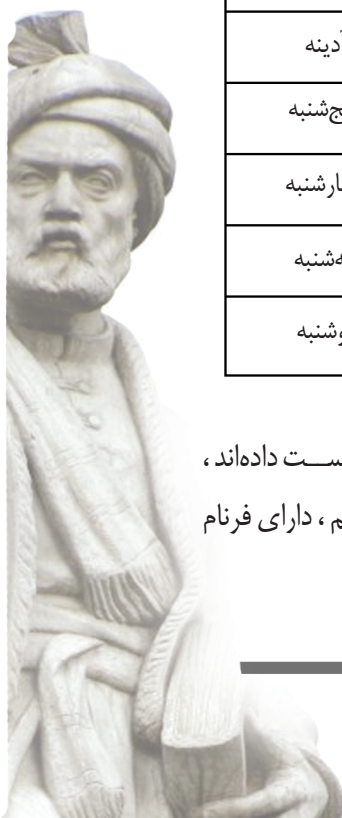
هم‌چنین استاد ذبیح بهروز ، روزهای نخست هزاره‌ها را محاسبه کرده‌اند که در جدول رویه ۲۷ نشان داده شده‌اند :



شماره‌ی هزاره	نام هزاره	لقب هزاره	روز اول هزاره
۱	حمل (بره)	[ایران ویج]	آدینه
۲	ثور (گاو)	[جم وی ونگ هان]	پنج‌شنبه
۳	جوزا (دوپیکر)	[کوچ]	چهارشنبه
۴	سرطان (خرچنگ)	[کوچ]	سه‌شنبه
۵	اسد (شیر)	کیومرث	دوشنبه
۶	سنبله (خوشک)	هوشنگ	یک‌شنبه
۷	میزان (ترازو)	جم	شنبه
۸	عقرب (کژدم)	ضحاک	آدینه
۹	قوس (نیم اسب)	فریدون	پنج‌شنبه
۱۰	جدی (وهیک)	زرتشت	چهارشنبه
۱۱	دلو (آورنده‌ی آب)	اخشیتاره	سه‌شنبه
۱۲	حوت (ماهی)	اخشیتاره ماه	دوشنبه

تقویم و تاریخ در ایران - ر ۸۶

در جدولی که استاد ذبیح به‌روز، از هزاره‌های دوازده‌گانه به دست داده‌اند، هزاره‌ها، نام ماه‌های دوازده‌گانه‌ی سال را دارند و از هزاره‌ی پنجم، دارای فرنام (لقب) هم می‌باشند.



در جدول زیر با توجه به محاسبات استاد ذبیح بهروز، سال آغاز هزاره‌ها به دو گاه شمار میلادی و هجری خورشیدی و نیز نام و فرنام هزاره‌ها، نشان داده شده‌اند:

هزاره	نام هزاره	لقب هزاره	آغاز هزاره	
			میلادی (پ م)	خورشیدی (پ ه)
یکم	حمل (بره)	[ایران ویج]	۱۰۷۶۲	۱۱۳۸۳
دوم	ثور (گاو)	[وی ونک هان]	۹۷۶۳	۱۰۳۸۴
سوم	جوزا (دویپر)	[کوچ]	۸۷۶۳	۹۳۸۴
چهارم	سرطان (خرچنگ)	[کوچ]	۷۷۶۴	۸۳۸۵
پنجم	اسد (شیر)	کیومرث	۶۷۶۵	۷۳۸۶
ششم	سنبله (خوشک)	هوشنگ	۵۷۶۵	۶۳۸۶
هفتم	میزان (ترازو)	جم	۴۷۶۶	۵۳۸۷
هشتم	عقرب (کژدم)	ضحاک	۳۷۶۷	۴۳۸۸
نهم	قوس (نیم اسب)	فریدون	۲۷۶۷	۳۳۸۸
دهم	جدی (وهیک)	زرتشت	۱۷۶۸	۲۳۸۹
یازدهم	دلو (آورنده‌ی آب)	اخشیتاره	۷۶۹	۱۳۹۰
دوازدهم	حوت (ماهی)	اخشیتاره ماهی	۲۳۱ (میلادی)	۳۹۰

۱۲۰۰ سال یزدگردی، سال ۳۶۵ روزی است و برابر است با ۴,۳۸۰,۰۰۰ روز

که برابر است با ۱۱۹۹۳ سال خورشیدی.



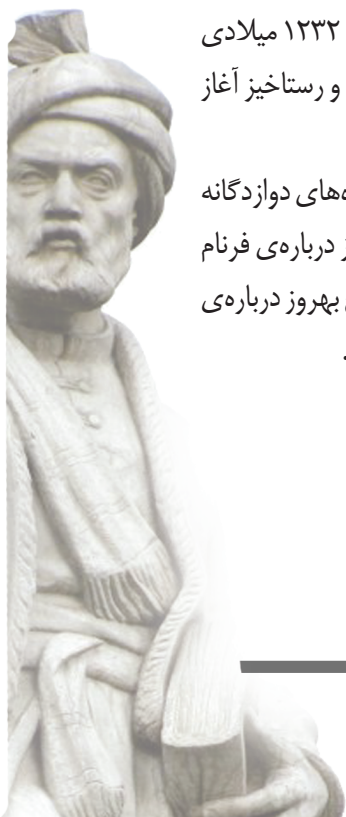
با توجه به جدول، پایان هزاره‌ی دوازدهم که رستاخیز می‌باید بوده باشد، برابر است با سال ۱۲۳۲ میلادی یا ۶۱۰ خورشیدی.

برپایه‌ی همان محاسبات، در سال ۱۷۳۸ پ م (۲۳۵۹ پ ه) وحی بر زرتشت (نازل می‌شود). وی در سال ۱۷۲۸ پ م (۲۳۴۹ پ ه) پیامبری آشکار می‌کند.

برپایه‌ی همان محاسبات، می‌بایست هوشیدر در سال ۷۹۹ پ م زاده می‌شد و در سال ۷۶۹ پ م یا ۱۳۹۰ پ ه، خورشید به مدت ده شبانه‌روز به نشانه‌ی بشارت ظهور وی، از جنبش می‌ایستاد. به همین ترتیب، می‌بایست زایش هوشیدر ماه، در سال ۲۰۰ میلادی (۴۲۱ پ ه) می‌بوده و در سال ۲۳۰ میلادی یا ۳۹۱ پ ه، می‌بایست خورشید به نشانه‌ی بشارت ظهور وی و پایان هزاره‌ی هوشیدر، از جنبش باز می‌ماند.

هم‌چنین، می‌بایست زایش استوت ارت در سال ۱۲۰۱ میلادی یا ۵۸۰ خورشیدی، به وقوع می‌پیوست و چنان که گفته شد، در ژانویه سال ۱۲۳۲ میلادی یا بهمن ماه ۶۱۰ خورشیدی می‌بایست کار جهان به پایان می‌رسید و رستاخیز آغاز می‌شد.

چنان که گفته شد، با حساب استاد ذبیح بهروز، دوره‌ی هزاره‌های دوازدهگانه برابر با ۱۱۹۹۳ سال خورشیدی بوده است و با آگاهی‌هایی که امروز درباره‌ی فرنام هزاره‌های یکم تا چهارم داریم، جدول کامل شده‌ی استاد ذبیح بهروز درباره‌ی دوره‌ی هزاره‌های دوازده‌گانه، در رویه‌ی بعد نمایش داده شده است.



هزاره	لقب هزاره	آغاز هزاره	
		میلادی (پ م)	خورشیدی (پ ه)
یکم	ایران ویج	۱۰۷۶۲	۱۱۳۸۳
دوم	جموی ونگهان	۹۷۶۳	۱۰۳۸۴
سوم	کوچ (مهاجرت)	۸۷۶۳	۹۳۸۴
چهارم	کوچ (مهاجرت)	۷۷۶۴	۸۳۸۵
پنجم	کیومرث	۶۷۶۵	۷۳۸۶
ششم	هوشنگ	۵۷۶۵	۶۳۸۶
هفتم	جمشید	۴۷۶۶	۵۳۸۷
هشتم	ضحاک	۳۷۶۷	۴۳۸۸
نهم	فریدون	۲۷۶۷	۳۳۸۸
دهم	زرتشت	۱۷۶۸	۲۳۸۹
یازدهم	اخشیتاره	۷۶۹	۱۳۹۰
دوازدهم	اخشیتاره ماهی	۲۳۱ (میلادی)	۳۹۰



سوم - ایران ویج

بنگاه ایرانیان یا ایران ویج، در کنار رود دایی تیای نیک قرار داشت که به باور ایرانیان، نخستین سرزمین نیکی بود که اهورامزدا آن را آفریده بود.^۹

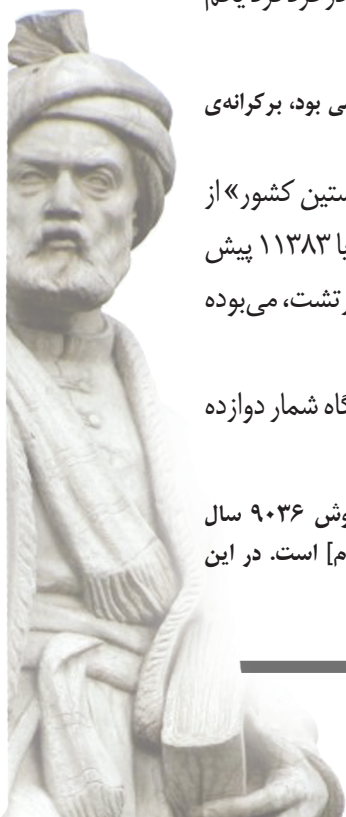
ایران ویج (در اوستا «ایرین ویج» یا «ایرین ویجنگه») به معنای سرزمین ایرانیان و بنگاه ایرانیان است.^{۱۰} شادروان استاد دکتر محمد مقدم، از آن به عنوان «بیضه‌ی ایران» یا مهد فرهنگ ایرانی، نام می‌برد.^{۱۱} در فردگرد یکم وندی داد، آمده است:^{۱۲}

نخستین کشوری که من [اهورامزدا] آفریدم، ایران ویج نامی بود، بر کرانه‌ی رود دایی تیای نیک

استقرار ایرانی‌ها در ایران ویج که از آن به عنوان آفرینش «نخستین کشور» از سوی اهورامزدا یاد شده است، در سال ۱۰۷۶۲ پیش از میلاد مسیح یا ۱۱۳۸۳ پیش از هجرت پیامبر از مکه به مدینه و نیز ۸۹۹۴ سال پیش از میلاد زرتشت، می‌بوده است.

سال ۱۰۷۶۲ پیش از میلاد مسیح، برابر است با نخستین سال از گاه شمار دوازده هزار سالی ایرانیان. بر پایه‌ی محاسبات استاد ذبیح بهروز:^{۱۳}

... اولین روز هزاره‌ی اول، روز آدینه اول فروردین سال موش ۹۰۳۶ سال خورشیدی و ۷۰ روز پیش از رصد [رصد زرتشت ۱۸۲۵ پ.م] است. در این



سال، فاصله‌ی اول فروردین از اول بهار، ۷۰ روز است و مبداء دوره‌ی ۱۲ هزار سالی، در این فاصله‌ی از بهار می‌باشد.

درباره‌ی جای ایران ویج، بسیار گفته و نوشته‌اند؛ اما شاید بتوان گفت که ره، به جایی نبرده‌اند. پاره‌ای از پژوهشگران، رود دایی تیای نیک را با رود ارس یا رود زرافشان، یکی دانسته‌اند. در حالی که در دوران ساسانیان، رود سند را به این نام می‌نامیدند.^{۱۴}

در این باره «کریستین سن» بر این باور است که:^{۱۵}

ایران ویج، نام قدیمی میهن ابتدایی ایرانیان که در کتاب‌های دینی مشهور است، طی زمان برای نامیدن نواحی مختلف، مهم‌ترین مرکزیت را داشت.

دکتر جلیل دوست‌خواه، آن را در جایی در آسیای میانه می‌داند:^{۱۶}

چنان که از کاربرد کلی این نام در اوستای نو (به ویژه در فرگردهای یکم و دوم ون دی داد) و پژوهش‌های بسیاری از دانشوران و ایرانشناسان و دست‌آوردهای باستان‌شناسی برمی‌آید، این سرزمین جایی در آسیای میانه، در حد خواردم (خیوه) بوده است.

اما باید گفت که ایران ویج در عرض‌های بالای شمالی قرار داشته است. زیرا در پایان دوران آخرین یخبندان (هزاره‌ی دهم - نهم پیش از میلاد) که برای فرجامین بار، یخچال‌ها گسترش پیدا کرد، یخچال‌ها تا عرض ۳۳ درجه‌ی شمالی را نیز در بر گرفت.^{۱۷}

از سوی دیگر، ایرانی‌ها، در مرحله‌ی نخست مهاجرت به سوی نیم‌روز (جنوب)، در جلگه‌ی «سغد» استقرار پیدا کردند، در حالی که هرگاه در خوارزم می‌بودند، نیازی به مهاجرت نبود.

هم‌چنین باید به یاد داشته باشیم که همیشه مهاجران نام سرزمین‌های خود را با خود به دور دست‌ها می‌برند، ایرانی‌ها نیز «ایران ویج» را با خود همراه برده‌اند و به گفته‌ی کریستین سن:^{۱۸}



طی زمان برای نامیدن نواحی گوناگون ایران به کار می‌رفته است.

با مهاجرت ایرانی‌ها (ایرها) از شمال به جنوب، آن‌ها:^{۱۹}

ایران ویج را به گونه‌ی نمادین با خود می‌کوبانند. گرچه همیشه ایران ویج، در کنار رود دایبی‌تی نیک قرار دارد؛ اما دیگر سخن از یخ بندان و سرمای «دیوآفریده» نیست.

به سخن درست، ایرانی‌ها پس از مهاجرت، رفته رفته پهنه‌ی فلات ایران را ایران ویج قرار دادند. رود دایبی تیای نیک نیز رفته رفته، شکل آمودریا و سیردریا، دجله و فرات و اروند، هیرمند و کارون، کورش و ارس، هلیل رود و ... را به خود گرفت. در پایان دوره‌ی چهارم یخ بندان دوران حاضر زمین‌شناسی، یعنی در هزاره‌های دهم و نهم پیش از میلاد، رخ داد تازه‌ای، ایران ویج را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد:^{۲۰}

به نظر می‌رسد در این دوره [هزاره‌ی دهم و نهم پیش از میلاد مسیح]، یخچال‌های «ورم» که در حال ناپدید شدن بودند، برای آخرین بار گسترش می‌یابند. گسترش یخچال‌ها، تا عرض ۳۳ درجه‌ی شمالی را نیز در برگرفت و باعث سرد شدن هوای فلات ایران گردید.

با گسترش یخچال‌ها، ایران ویج یا نخستین بنگاه ایرانیان، دچار سرما و یخ بندان شد. به گونه‌ای که در آن جا، ده ماه زمستان بود و آن دو ماه نیز، برای آب و خاک و درختان سرد بود. در فرگرد نخستِ ون دی داد، در پیوند با این مساله، می‌خوانیم:^{۲۱}

نخستین کشوری که من [اهورامزدا] آفریدم، ایران ویج بود، بر کرانه‌ی رود دایتیای نیک. پس آن گاه اهریمن همه تن مرگ بیامد به پتیارگی، ازدها در رود دایتیای بیافرید و زمستان دیوآفریده را بر جهان هستی چیرگی بخشید ... در آن جا [ایران ویج] ده ماه زمستان است و دو ماه تابستان و در آن دو ماه نیز هوا برای آب و درختان سرد است.

ایرانیان برای در امان ماندن از سرما، به زیر زمین (ور) پناه بردند.^{۲۲} این فراگشت شگرف، این گونه ثبت اسناد کهن ما گردیده و پس از گذشت هزاره‌های بسیار، این



گونه در قالب فرگرد دوم ون دی داد (بخش دوم) به دست ما رسیده است: ^{۲۳}

۲۱

دادار اهوره مزدا بر [کرانه‌ی] رود دایتیای نیک در ایران ویج نامی، با ایزدان
مینوی، انجمن فراز برد.

جمشید خوب رمه [فرزند وی ونگ هان] بر کرانه‌ی رود دایتیای نیک در ایران
ویج نامی، با برترین مردمان انجمن فراز برد.

داردار اهوره مزدا بر [کرانه‌ی] رود دایتیای نیک در ایران ویج نامی، با ایزدان
مینوی بدان انجمن درآمد.

جمشید خوب رمه بر [کرانه‌ی] رود دایتیای نیک در ایران ویج نامی، همگام با
مردمان گران مایه، بدان انجمن درآمد.

۲۲

آنگاه اهورامزدا، به جم گفت :

ای جم هورچهر، پسر وی ونگ هان! ^{۲۴}

بدترین زمستان بر جهان استومند فرود آید که زمستانی سخت مرگ آور است.

آن بدترین زمستان بر جهان استومند فرود آید که پر برف است.

برف‌ها بارد بر بلندترین کوه‌ها، به بلندای اردوی. ^{۲۵}

۲۳

ای جم!

از سه [جای] ایدر گوسپندان برسند : آن‌ها که در بیم‌گین‌ترین جاهایند، آن‌ها

که برفراز کوه‌هایند و آن‌ها که در ژرفای روستاهایند، بدان کنده‌مان‌ها

۲۴

ای جم!

پیش از [آن] زمستان، در پی تازش آب، این سرزمین‌ها بارآور گیاهان باشند.

[اما در پی زمستان و] از آن پیش که برف‌ها بگدازند، اگر ایدر جای پای رمه

در جهان استومند دیده شود، شگفتی انگیزد.



پس [تو- ای جم!] آن ور را بساز، هر یک از چهار برش به درازای اسپریس^{۲۶}، برای زیست گاه مردمان. هر یک از چهار برش به اندازه ی اسپریس، برای استبل گاوان و گوسفندان

... و بدان جا، آب‌ها فرا تازان، در آبراهه‌هایی به درازای یک هاسر^{۲۷} و ... و بدان جای مرغ‌ها برویان، همیشه سبز و خرم، همیشه خوردنی و نکاستنی و ... و بدان جا خانه برپای دار، خانه‌ی فراز اشکوب، فروار و پیرامون فروار.

... و بدان جا، بزرگ‌ترین و برترین و نیکوترین تخمه‌های نرینه‌گان و مادینه‌گان روی زمین، را فرازبر.
... و بدان جا، بزرگ‌ترین و برترین و نیکوترین تخمه‌های چهارپایان گوناگون روی زمین، را فرازبر.

... و بدان جا، تخم همه‌ی رستنی‌هایی را که بر این زمین، بلندترین و خوش‌بوترین‌اند، فرابر.
... و بدان جای، تخمه‌ی همه‌ی خوردنی‌هایی را که بر این زمین، خوردنی‌ترین و خوش‌بوترین‌اند، فرابر.
... و [آن‌ها را] برای ایشان جفت جفت کن و از میان نارفتنی، برای ایشان که مردمان ماندگار در آن «ور» اند ...

بدان فرازترین جای، نه [۹] گذرگاه کن. بدان میانه، شش [۶] و بدان فرودین، سه [۳]. هزار [۱۰۰۰] تخمه‌ی نرینه‌گان و مادینه‌گان را به گذرگاه‌های فرازترین جای، ششصد [۶۰۰] تا را بدان میانه و سیصد [۳۰۰] تا را بدان فرودین، فرازبر. آن‌ها را به «سوورای» زرین^{۲۸} بدان ور بران و بدان ور، دری و روزنی «خود روشن»^{۲۹} از درون بنشان.



۳۳

آنگاه جم [آن] ور را بساخت. هر یک از چهار برش به درازای اسپریسی و تخمهی رمه‌ها و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتشانِ سرخ سوزان ۳۰ را بدان فرو برد.

آن‌گاه جم [آن] ور را بساخت. هر یک از چهار برش، به درازای اسپریسی برای زیست‌گاه مردمان؛ هر یک از چهار برش به درازای اسپریسی برای استبل گاوان و گوسفندان.

۳۴

پس بدان جا، آب‌ها فرا تازاند، در آب‌راهه‌هایی به درازای یک‌ها سر. ... و بدان جا، مرغ [مرتج]‌ها برویانید، همیشه سبز و خرم، همیشه خوردنی و نکاستنی. ... و بدان جا، خانه [ها] بر پای داشت. خانه [هایی] فراز اشکوب، فروار و پیرامون فروار.

۳۵

... و بدان جای، بزرگ‌ترین و برترین و نیکوترین تخمه‌های نرینه‌گان و مادینه‌گان روی زمین را فراز برد. ... و بدان جای، بزرگ‌ترین و برترین و نیکوترین تخمه‌های چهار پایان گوناگون روی زمین را فراز برد.

۳۶

... و بدان جای، تخم‌همه‌ی رستنی‌ها را که بر این زمین، خوردنی‌ترین و خوش‌بوترین اند، فراز برد. ... و [آن‌ها را] برای ایشان جفت جفت کرد و از میان نارفتنی، برای ایشان که مردمانِ ماندگار در [آن] «ور» اند...

۳۸

بدان فرازترین جای، نه [۹] گذرگاه کرد. بدان میانه، شش [۶] و بدان



فرودین، سه.

هزار [۱۰۰۰] تخمهی نرینه‌گان و مادینه‌گان را به گذرگاه‌های فراز ترین جای،
ششصد [۶۰۰] را بدان میانه و سیصد [۳۰۰] تا را بدان فروردین، فراز برد.
آن‌ها را به «سوورا»ی زرین، بدان ور براند و بدان ور، دری و روزنی خود روشن
از درون بپشاند.

۳۹

... پس آن روشنی‌ها از چه اند ای اهورامزداى اشون که چنین در آن
خانه‌های ور جم کرد، پرتو می افشانند؟
...[بدان جا] پدیدار و پنهان شدن ستارگان و ماه و خور[شید]، یک بار [در سال]
دیده می‌شود ...



ایرکان یا ورکان

در سال ۱۹۸۷ میلادی [۱۳۶۶ خورشیدی] گروه مهندسانی که برای ساخت سد به منطقه‌ی آرکام (Arkaim) در جنوب استپ‌های اورال گسیل شده بودند، از وجود سازه‌ی بزرگی در آن‌جا آگاهی دادند؛ اما مقامات وقت اتحاد شوروی که سخت مشتاق ساختن سد و به دست آوردن برق بودند، بدان اهمیت ندادند. سرانجام با فروپاشی اتحاد شوروی، طرح سد سازی در منطقه‌ی آرکام نیز کنار گذاشته شد و امروزه سازه‌ی موجود در آن‌جا، از جاذبه‌های گردشگری مهم می‌باشد. البته چنان‌چه از پژوهش برمی‌آید، ما با دو سازه در فاصله‌ای نه‌چندان دور از هم سروکار داریم.

ارکام —> ایرکان —> ایرگان یا جایگاه ایر (ایرانی)ها یا به گونه‌ی ورکام —> ورکان —> ورگان جایگاه «ور» واژه‌ای که در وندی‌داد درباره‌ی سازه‌ای به کار رفته است که ایرانی‌ها با راهنمایی اهورامزدا، به پیشوایی جم وی‌ونگهان برای در امان ماندن از سرما در ایرانویج ساخته بودند.

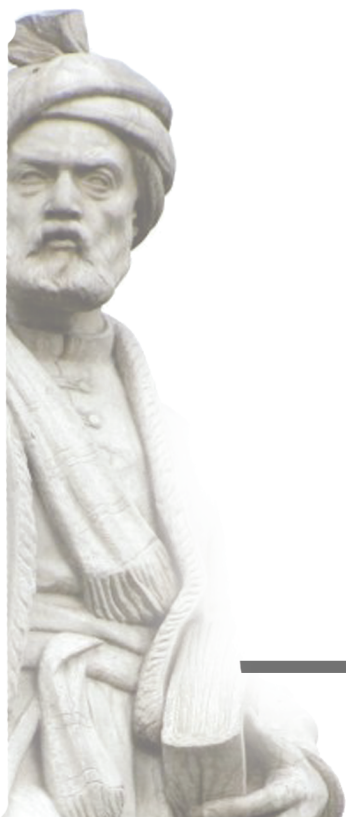
چنان‌که گفته شد ایران‌ویج در کنار رود دایی‌تیای نیک (سر شاخه‌های رود کنونی اتل یا ولگا) قرار داشت و سرزمین پهناوری بود که ایرها شاید پس از کوچ از مناطق شمالی‌تر در آن استقرار یافته بودند.

این سرزمین در عرض‌های جغرافیایی بالای پنجاه درجه‌ی شمالی قرار دارد.



باید گفت که ابعاد سازه‌های یافته شده در آرکام (ایرکام — ایرکان — ایرگان یا «ورکام» — ورکان — ورگان) بسیار کوچک‌تر از سازه‌هایی است که در اسناد کهن ما بدان تاکید شده است.

پهنه‌ی سازه‌ی «ایرگان» کمابیش دو هکتار یا بیست هزار متر مربع می‌باشد که می‌بایست یکی از چند سازه‌ی فرعی بوده که افزون بر سازه‌ی اصلی در مرکز (پایتخت) ایران ویج در کرانه‌ی رود دای‌تیای نیک، با همان الگوی سازه‌ی اصلی (جایگاهی برای در امان ماندن انسان‌ها، دام‌ها و گیاهان از یخبندان) ساخته شده‌اند. بدون دودلی هرگاه در پهنه‌ی سرزمین ایران ویج که در وند دای داد بدان اشاره شده است، کاوش‌های لازم انجام گیرد، می‌توان به «ور»های دیگری نیز دست یافت.



چهارم- کوچ ایرانی‌ها (ایرها)

پس از پایان این یخبندان و برف «ایرانی‌ها» با انفجار جمعیت روبرو می‌گردند و در این فرآیند، سه بار به پیشوایی جم‌وی ونگ‌هان (یا دیگری و یا دیگران) از شمال (پاختر) به سوی جنوب (نیم‌روز) و عرض‌های متوسط شمالی، سرازیر می‌شوند. چنان‌که گفته شد، در اثر افزایش جمعیت ایرها و در این راستا، افزایش دام‌ها و تنگ شدن چراگاه‌ها، زمین بر آنان تنگ می‌شود. جم‌وی ونگ‌هان، سه بار آن‌ها را به سوی نیم‌روز (جنوب) حرکت می‌دهد و در هر حرکت، یک بهره‌ی از سه بهره زمین را، به روی آنان می‌گشاید. در فرگرد دوم ون‌دی داد (بخش یکم) می‌خوانیم:^{۳۱}

۸

آن‌گاه به شهریاری جم، سیصد زمستان سرآمد و این زمین پر شد از رمه‌ها و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتشان سرخ سوزان.
ورمه‌ها و ستوران و مردمان، بر این زمین جای نیافتند...

۱۰

آن‌گاه جم به روشنی، به سوی نیم‌روز [جنوب] به راه خورشید فراز رفت. او این زمین را به سوورای زرین بر سفت و به آسترا^{۳۲} بشفت ...

۱۱

پس جم این زمین را یک سوم بیش از آن چه پیشتر بود، فراخی بخشید و بدان جای، رمه‌ها و ستوران و مردمان فراز رفتند، به خواست و کام خویش. چونان که کام هر کس بود.



۱۲

آن گاه به شهر یاری جم، ششصد زمستان بسر آمد و این زمین پر شد از رمه‌ها و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتشان سرخ سوزان .
رمه‌ها و ستوران و مردمان، بر این [زمین] جای نیافتند.

۱۴

آن گاه جم به [سوی] روشنی، به سوی نیم روز، به راه خورشید فراز رفت. او این زمین را به «سوورا» ی زرین بر سفت و به «اُسترا» بشفت ...

۱۵

پس جم این زمین را دو سوم بیش‌تر از آن چه پیش‌تر بود، فراخی بخشید و بدان جا، رمه‌ها و ستوران و مردمان فراز رفتند و به خواست و کام خویش. چونان که کام هر کس بود.

۱۶

آن گاه به شهر یاری جم، نهصد زمستان سر آمد و این زمین پر شد از رمه‌ها و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتشان سرخ سوزان.
و رمه‌ها و ستوران و مردمان بر این [زمین] جای نیافتند.

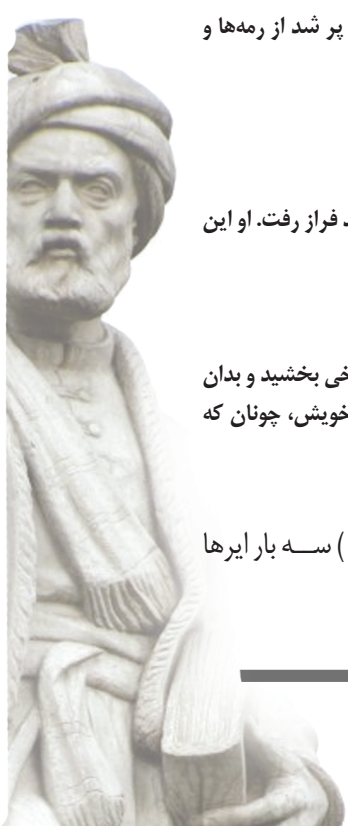
۱۸

آن گاه جم به [سوی] روشنی، به سوی نیم روز، به راه خورشید فراز رفت. او این زمین را به «سوورا» ی زرین بر سفت و به «اُسترا» بشفت ...

۱۹

پس جم، این زمین را سه سوم بیش از آن چه پیش‌تر بود، فراخی بخشید و بدان جا، رمه‌ها و ستوران و مردمان فرا رفتند. به خواست و کام خویش، چونان که کام هر کس بود.

بدین‌سان، در درازای ۱۸۰۰ سال (۳۰۰ + ۶۰۰ + ۹۰۰ زمستان) سه بار ایرها



(ایرانی‌ها) به پیشوایی جم‌وی ونگ‌هان (یا زیر نام جانشینان او که به احترام وی همین نام را بر خود داشتند و یا این نماد) به سوی جنوب کوچ کردند.

در هر کوچ، یک بهره‌بر پهنه‌ی جغرافیایی سرزمین آنان افزوده شد. بدین سان، در پایان آخرین کوچ، سرزمین ایرها، افزون بر «ایران ویج» به اندازه‌ی سه بهره دیگر یا شش دانگ کامل، فراخی یافت.

در فرگرد نخست ون دی داد، سخن از «آفرینش» سرزمین هاست. بدون دودلی این سرزمین‌ها، ارتباط تنگاتنگ با گشودن زمین به روی مردمان از سوی جم‌وی ونگ‌هان دارد. از سوی دیگر، این سرزمین‌ها، همان سرزمین‌هایی‌اند که در جای جای «یشت»‌ها از آن‌ها به عنوان سرزمین‌های هفت گانه نام برده می‌شوند: ^{۳۳}

مهر توانا، بر آرزهی، سوهی، فردذفشو، ویدذفشو، و اوروبرشتی، و اوروجرشتی و بر این کشور خونیرث درخشان - پناهگاه بی‌گزند و آرام گاه ستوران - بنگرد
بر این کشور درخشان خونیرث بگذرد.

هم چنین در رشن یشت می‌خوانیم: ^{۳۴}

ای رشن اشون!

... اگر تو در کشور ارزهی هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

... اگر تو در کشور سوهی هم باشی...

... اگر تو در کشور فردذفشو هم باشی...

... اگر تو در کشور ویدذفشو هم باشی...

... اگر تو در کشور واوروبرشتی هم باشی...

... اگر تو در کشور واوروجرشتی هم باشی...

... اگر تو در کشور درخشان خونیرث هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم...

باید به یاد داشته باشیم که در یشت‌ها، این نام‌ها بسیار کهن است و میان ایرانیان، تورانیان، سرمت‌ها و سندیان (هندیان) مشترک است.

در فرگرد نخست «ون دی داد» با نام‌های سرزمین‌های ایرانی برخورد می‌کنیم



که نام‌های تازه تری است، گرچه در این جا، سخن از ایران ویج است بر کرانه‌ی رود دایی‌تی‌یای نیک.

داستان را از زبان اصلی آن بشنویم. با وجودی که گفته بسیار کهن است؛ اما پاره‌ای از نام‌ها، به گوش‌های ما آشنایند. بدون دودلی، این نام‌ها، در دوران‌های سپس‌تر، جای‌گزین نام‌های کهن شده‌اند.

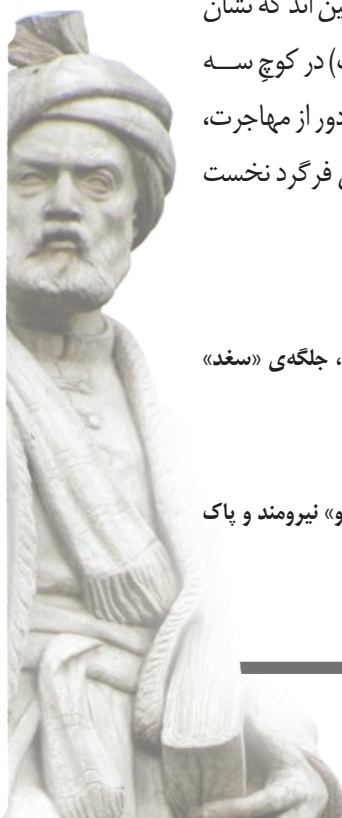
چنان که گفته شد، بنگاه ایرانیان، ایران ویج یا ایران ویژه بود که دچار گسترش یخ‌زار در پایان دوره‌ی یخبندان چهارم شد و قابلیت زندگی را برای ایرها از دست داد. از این رو، ایرها (ایرانی‌ها) در اثر انفجار جمعیت که رفته رفته از پهنه‌ی آن کاسته می‌شد، سه بار رو به نیم‌روز (جنوب) می‌آوردند و هر بار، یک بهره از زمین را می‌گشایند. در فرگرد یکم، سخن از سرزمین‌های مزدا آفریده است که بدون در نظر گرفتن ایران ویج که در اثر سرما و یخبندان، قابلیت زندگی را از دست داده بود، پانزده سرزمین اند که نشان دهنده‌ی سه بهره‌ی از زمین اند که جم‌وی ونگ‌هان (نماد مهاجرت) در کوچ سه گانه، ایرانی‌ها را به سوی این سرزمین‌ها، راهبری می‌کند و در هر دور از مهاجرت، یک بهره (پنج سرزمین) به روی آنان گشوده می‌شود. سخن را از زبان فرگرد نخست ون دی داد، بشنویم: ^{۳۵}

۵

دومین سرزمین نیک و کشورِ نیکی که من اهوره‌مزدا آفریدم، جلگه‌ی «سغد» بود...

۶

سومین سرزمین و کشورِ نیکی که من اهوره‌مزدا آفریدم، «مرو» نیرومند و پاک بود...



۷

چهارمین سرزمین و کشورِ نیکی که من اهوره‌مزدا آفریدم، «بلخ» زیبای افراشته
درفش بود ...

۸

پنجمین سرزمین و کشورِ نیکی که من اهوره‌مزدا آفریدم، «نَسایه» در میان بلخ
و مرو بود ...^{۳۶}

۹

ششمین سرزمین و کشورِ نیکی که من «اهوره‌مزدا» آفریدم، «هرات» و دریاچه
اش بود ...^{۳۷}

۱۰

هفتمین سرزمین و کشورِ نیکی که من «اهوره‌مزدا» آفریدم، «ویِه کِرته»...
بود ...^{۳۸}

۱۱

هشتمین سرزمین و کشورِ نیکی که من «اهوره‌مزدا» آفریدم، «اورو»ی دارای
چراگاه‌های سرشار بود ...^{۳۹}

۱۲

نهمین سرزمین و کشورِ نیکی که من «اهوره‌مزدا» آفریدم، «خِنِت» در گرکان
بود ...

۱۳

دهمین سرزمینی و کشورِ نیکی که من «اهوره‌مزدا» آفریدم، «هَره‌ویتی» زیبا
بود ...^{۴۰}

۱۴

یازدهمین سرزمین و کشورِ نیکی که من «اهوره‌مزدا» آفریدم، «هیرمند»
رایومندِ فره مند بود ...^{۴۱}



۱۶

دوازدهمین سرزمین و کشورِ نیکی که من « اهوره مزدا » آفریدم، «ری» بود که سه رد در آن فرمان روای اند ... ۴۲

۱۷

سیزدهمین سرزمین و کشورِ نیکی که من « اهوره مزدا » آفریدم، «چَخر» نیرومند و پاک بود ... ۴۳

۱۸

چهاردهمین سرزمین و کشورِ نیکی که من « اهوره مزدا » آفریدم، «وَرَن» چهار گوشه بود که فریدون « فرو کوبنده ی آژی دهاک » در آن زاده شد ... ۴۴

۱۹

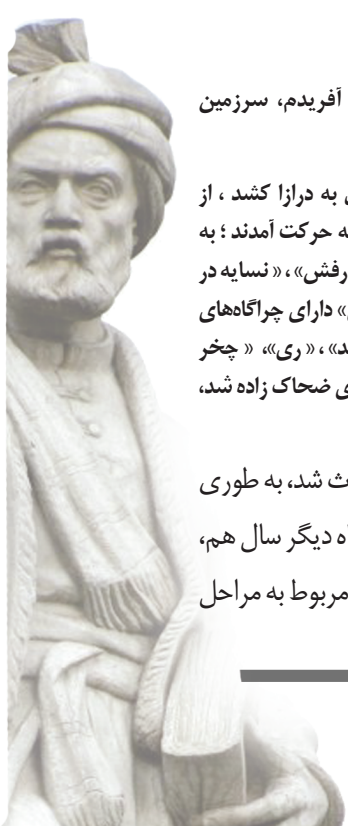
پانزدهمین سرزمین و کشورِ نیکی که من « اهوره مزدا » آفریدم، «هفت رود» بود ... ۴۵

۲۰

شانزدهمین سرزمین و کشورِ نیکی که من - اهورامزدا - آفریدم، سرزمین گرداگرد رود «رنگها» بود ... ۴۶

بدین سان ایرانی (ایر)ها در سه مرحله کوچ که ۱۸۰۰ سال به درازا کشد ، از ایران ویج یا اپاختر به سوی نیمروز (جنوب) یا « گرما و نور » به حرکت آمدند ؛ به سوی : « جلگه ی سغد »، « مرو نیرومند »، « بلخ زیبای افراشته درفش »، « نسیایه در میان بلخ و مرو »، « هرات و دریاچه اش »، « ویه کرته »، « اوروی» دارای چراگاههای بسیار، « خننت در گرگان »، « هُرهویتی زیبا »، « هیرمند رایومند »، « ری »، « چخر نیرومند و پاک »، ورن چهار گوشه که در آن فریدون فرو کوبنده ی ضحاک زاده شد، هفت رود و سرنانجام، سرزمین گرداگرد رود رنگ ها.

با توجه به یخبندان و سرماییی که در دوران جم وی ونگ هان حادث شد، به طوری که آب و هوای ایران ویج چنان سرد شد که « ده ماه زمستان بود و دوماه دیگر سال هم، هوا برای آب و درختان سرد بود » می بایست زمان جم وی ونگ هان، مربوط به مراحل



پایانی یخبندان «ورم» بوده باشد. زیرا همانگونه که اشاره شد، در هزاره ی دهم - نهم پیش از میلاد مسیح: ^{۴۷}

یخچال های «وُرم» که در حال ناپدید شدن بودند، برای آخرین بار گسترش پیدا کردند. گسترش یخچال ها تا عرض ۳۳ درجه شمالی را نیز در بر گرفته...

از سوی دیگر، ایران ویج نامی بر کرانه ی رود دایی تیا، یا نخستین سرزمینی که اهورامزدا آفرید و اهریمن، به پتیارگی اژدها را در رود دای تیا بیافرید و زمستان دیو آفریده را بر جهان هستی چیرگی بخشید ^{۴۸} می بایست خیلی شمالی تر از عرض ۳۳ درجه ی شمالی، می بوده باشد.

البته باید توجه داشت که اگر فاصله ی زیادی با حد جنوبی یخبندان نداشت. در آن صورت ایرانی ها (ایرها)، می توانستند رو به جنوب نهاده و خود را از سرما و یخبندان در امان دارند و شاید هم پاره ای از آن ها همین کار را کردند و پیش از مهاجرت های سه گانه، در فلات ایران مستقر شدند. از این رو، می بایست ایران ویج در نقطه ای در عرض های شمالی کمابیش ۵۰ درجه قرار می داشت.

بدین سان، با پایان دوره ی یخبندان مزبور و انفجار جمعیت در ایران ویج، ایرانی ها، آغاز به مهاجرت وسیع کردند و بر پایه ی «ون دی داد»، در سه نوبت از شمال به سوی جنوب (نیم روز) به حرکت درآمدند.

از سوی دیگر، می توان پذیرفت که کشورهای که اهورامزدا از آفرینش آن ها سخن می گوید، باید خط سیر مهاجران بوده باشد. این سرزمین ها بدون ایران ویج، پانزده سرزمین اند.

بر پایه ی اسناد به جامانده، مهاجرت ایرانیان (ایریان) در سه بار انجام گرفته است: بار نخست، سیصد زمستان (سال) بار دوم ششصد زمستان (سال) و بار سوم نهصد زمستان (سال) به درازا کشیده است.



از آن جا که ایرها از سوی شمال مورد تهاجم یخبندان قرار گرفته بودند و به گفته‌ی
ون دی داد: ۴۹

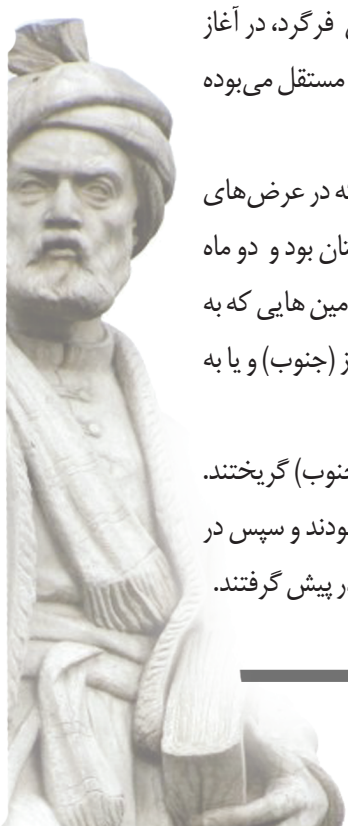
دیو همه تن مرگ به پتیارگی، اژدها در رود دایی تیای نیک بیافرید و زمستان
دیو آفریده را بر جهان هستی جهان [آیرها]، چیرگی بخشید

و در اثر آن، آب و هوای ایران ویج یا نخستین کشوری که اهورامزدا آفریده بود، برای
زندگی غیرقابل تحمل شد و در این راستا، «اپاختر» یا «شمال» از نظر ایرها، جایگاه
اهریمن و دیوان به شمار آمد. برای مثال، در ون دی داد می خوانیم: ۵۰
اهریمن مرگ آفرین، سالار دیوان از سرزمین اپاختر از سرزمین های اپاختر،
پیش تاخت...

گرچه فاصله‌ی زمانی میان تنظیم یا «تنظیم دوباره» فرگرد نخست و دوم ون دی داد به
خوبی آشکار نیست؛ اما می بایست در اوستای کهن که به حق از آن به نام دانش نامه‌ی
ایران نام برده می شود، بخش دوم فرگرد دوم یعنی از بند ۲۱ تا پایان فرگرد، در آغاز
فرگرد جای داشتند (البته با نام های کهن تر) و یا شاید، خود فرگرد مستقل می بوده
است.

ایرانی ها (ایرها) از نخستین کشور مزدا آفریده یعنی ایران ویج که در عرض های
شمالی تر قرار داشت و بر اثر پیش رفت یخچال ها، ده ماه آن زمستان بود و دو ماه
تابستان و آن نیز برای آب و خاک و درختان سرد بود، به سوی سرزمین هایی که به
ترتیب در ون دی داد آمده است یعنی از اپاختر (شمال) به سوی نیم روز (جنوب) و یا به
گفته‌ی دیگر، به سوی گرما و نور، به حرکت در آمده اند:

اما پاره‌ای از ایرانی ها، از هجوم یخ‌بندان، به سوی «نیم روز» (جنوب) گریختند.
دیگرانی که از یخبندان با اقامت در زیرزمین (ور) جان سالم بدر برده بودند و سپس در
اثر انفجار جمعیت، جای برایشان تنگ شده بود، راه جنوب یا نیم روز را در پیش گرفتند.



از این رو، جنوب یا نیم روز، برای ایرها، حکم منبع نور و روشنایی و گرمی و زندگانی را پیدا کرد. این مفاهیم به آموزه‌های دینی زرتشتی نیز راه یافت و بدین سان، شمال را مامن و مکمن دیوان و اهرمنان دانستند و نیم روز یا جنوب را سرزمین اهورایی، گرما و زندگی به شمار آوردند.

بدین سان، ایرها، به دنبال پایان یخبندان و پس از گذشت سیصد سال (سیصد زمستان) بر اثر افزایش جمعیت، پهنه ی زندگی بر آنان تنگ شده بود، چنان که: ^{۵۱}

رَمه ها و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتشان سرخ سوزان ... بر این [زمین]، جای نیافتند.

بر اثر این رخ داد، ایرها ناچار از مهاجرت شدند و بدین سان، نخستین مرحله ی مهاجرت ایرانی‌ها (ایرها) به سوی جنوب (نیم روز)، آغاز شد: ^{۵۲}

آن گاه ... [به سوی] روشنی، به سوی نیم روز، به راه خورشید فراز [رفتند].

در این مرحله، یا مرحله ی نخست مهاجرت، ایرها (ایرانی‌ها) در جلگه ی سغد، مرو، بلخ، نسایه (اشک آباد، عشق آباد) و هرات، جای گیر شدند.

بر اثر کاسته شدن از رشد جمعیت، این بار پس از گذشت ششصد سال (ششصد زمستان) دوباره بر اثر افزایش جمعیت، پهنه زندگی بر ایرانی‌ها (ایرها) تنگ شد و دگر بار: ^{۵۳}

رَمه ها و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتشان سرخ سوزان ... بر این [زمین]، جای نیافتند.

بدینسان، دومین مرحله از مراحل سه گانه مهاجرت اصلی ایرها آغاز شد و برای بار دوم: ^{۵۴}

به [سوی] روشنی، به سوی نیم روز، به راه خورشید فراز [رفتند].

در این مرحله، مهاجران در سرزمین‌های ویه کرته [کابل]، «اورو» دارای چراگاه‌های سرشار [غزنه]، خنت در گرگان، هرهویتی زیبا [قندهار] و جلگه رود هیرمند یا



سیستان، آرام گرفتند.

برای بار سوم، ایرانی‌ها ناگزیر از مهاجرت شدند. بر اثر کاهش رشد جمعیت، این بار پس از گذشت نهصد سال، برای بار سوم، پهنه‌ی زندگی برای باشندگان تنگ شد. دوباره سرزمین آن‌ها:^{۵۵}

پرسد از رمه‌ها و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان آتشان سرخ سوزان .
از این رو، برای بار سوم ایرها به جنبش درآمدند و:^{۵۶}

به [سوی] روشنی، به سوی نیم روز، به راه خورشید فراز [رفتند] .

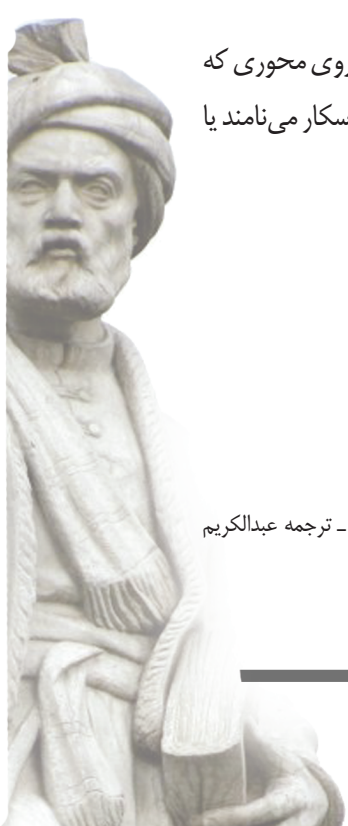
این‌بار، بیش‌تر به سوی جنوب و باختر نفوذ کردند. در فرجامین مرحله‌ی مهاجرت، ایرانی‌ها (ایرها) در سرزمین‌های «ری»، «چخر» نیرومند و پاک [شاهرود]، «ورن» چهارگوشه [گیلان]، هفت‌رود [شاید پنجاب] و سرزمین گرداگرد رود رنگ‌ها [شاید هلیل رود] آرام گرفتند.

این کوچ از ایران‌ویج به سوی نیم‌روز (به سوی روشنایی و نور) بر روی محوری که بر پایه‌ی تحقیقات سال‌های اخیر، آن را محور اورال و ایران و ماداگاسکار می‌نامند یا مناطقی که در آن مغناطیس زمین وضع طبیعی ندارد، انجام گرفت.

برای آگاهی بیش‌تر، نگ:

۱ - تاریخ ایران کهن

۲ - زمین‌شناسی فلات ایران (ایران، افغانستان و بلوچستان) - تألیف رمون فورون - ترجمه عبدالکریم قریب - انتشارات دانش‌سرای عالی شماره ۳۷ - تهران، خرداد ماه ۱۳۵۰



پنجم - فلات ایران

در درازای تاریخ این سرزمین یعنی از چند هزار سال پیش تا کمابیش دو سده‌ی اخیر، قلمرو فرمان‌روایی «دولت فراگیر ملی ایران» پهنه‌ی «فلات ایران» بود.

فلات یا پشته (نجد) ایران، یک واحد شناخته شده‌ی جغرافیایی در سطح جهانی است. مرزهای فلات ایران، در شمال عبارتند از دامنه‌های شمالی کوه‌های قفقاز و رودخانه‌ی سیردریا (سیحون) و از خاوران، فلات پامیر و رود سند. از جنوب، اقیانوس هند و خلیج فارس و از باختر، رودخانه‌ی فرات.

چنان که گفته شد، این سرزمین پهناور با پهنه‌ی بیش از چهار میلیون کیلومتر مربع، در درازای چندین هزار سال، قلمرو دولت ایران بود. البته در زمان‌های بسیار، این قلمرو از پهنه‌ی فلات ایران فراتر رفته است و در زمان‌هایی نیز چندین حکومت ایرانی (در آرامش و یا جنگ و ستیز) در کنار هم در این پهنه فرمان‌روایی داشته‌اند.



ششم - بنیان‌گذاری نخستین دولت فراگیر ملی بر پهنه‌ی فلات ایران

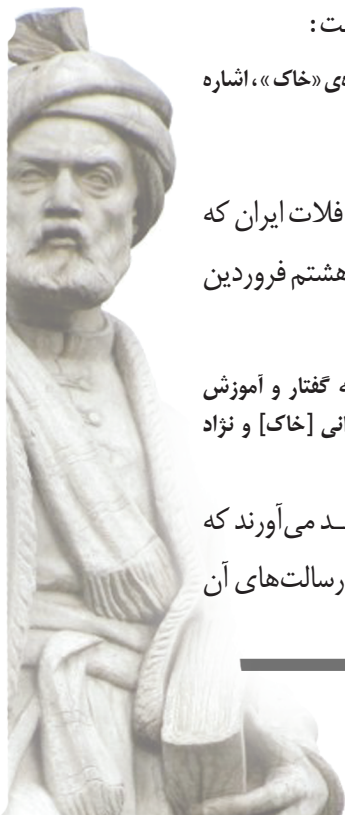
به دنبال استقرار ایرانی‌ها در فلات ایران، آنان به پیشوایی کیومرث در سال ۶۷۶۵ پیش از میلاد مسیح (۷۳۸۶ پیش از هجرت پیامبر و ۴۹۹۷ سال پیش از میلاد زرتشت) نخستین دولت فراگیر ایرانی را بر پهنه‌ی فلات ایران، پایه‌گذاری کردند و بدین‌سان این تاریخ، با زایش نهاد دولت در پهنه‌ی جهان نیز یکی است:

ملت، هم‌بسته‌ای است از دو آخشیج (عنصر) «خون و خاک». واژه‌ی «خاک»، اشاره به سرزمینی است که یک ملت بر آن زندگی می‌کند.
عنصر خون، اشاره به موجودیت انسانی «ملت» است.

زایش ملت ایران، یعنی پیوند مردمان ایرانی نژاد با خاک سرزمین فلات ایران که هم‌زمان است با ایجاد دولت فراگیر ملی بر پهنه فلات ایران، در بند هشتم فروردین یشت، به روشنی تمام به چشم می‌خورد:^{۵۷}

فروشی کیومرث اشون را می‌ستاییم، نخستین کسی که به گفتار و آموزش
اهورامزدا گوش فرا داد و از او، خانواده‌ی سرزمین‌های ایرانی [خاک] و نژاد
ایرانی [خون]، پدید آمد.

هریک از دو عامل «خاک» و «خون» بایدهایی را پدید می‌آورند که مجموعه‌ی این «بایدها» راه آینده‌ی ملت را مشخص می‌کند و رسالت‌های آن



ملت را نشان می‌دهد: ۵۸

عنصر خون ، خود مرکب از دو عامل مادی [استومند] و معنوی است . این دو عامل ، عبارتند از عامل جمعیت (استومند) و عامل فرهنگ (معنوی).
نسبت عامل جمعیت به عامل فرهنگ ، نسبت « تن » است ، به « روان »

از سوی دیگر: ۵۹

هر خاکی با توجه به شرایط جغرافیای سیاسی (ژئوپلیتیک) آن ، تکلیف‌هایی برای آن ملت ایجاد می‌کند. عامل « خون » نیز بایدها و الزام‌هایی را بر ملت تحمیل می‌کند.

در زمینه‌ی یگانه‌سازی سرزمین‌های ایرانی‌نشین ، در راستای برپایی دولت فراگیر ملی ، طبری نیز بر پایه‌ی گفته‌ی ثعالبی اشاره‌ی بسیار گویایی دارد. او می‌گوید: ۶۰

کیومرث ، دیگران را از دخالت در سرزمین‌هایی که به حیطة‌ی دخالت خود درآورده بود ، بازداشت و شهرها و دژها را بنیاد نهاد و ...

در این زمینه ، ثعالبی می‌نویسد: ۶۱

اما تاریخ سلاطین ایران ، روشن تر و محقق تر از تاریخ سایر سلاطین است : زیرا قوم دیگری که دارای حکومتی بدین دوام و بقا بوده و فرمانروایشان بدین ثبات و نظم مانند هیئت متحدی مجتمع و موتلف باشد ، کسی به یاد ندارد .

کیومرث (در اوستا « گیه مرتن » و در پهلوی « گیومرد ») به معنای « زنده‌ی میرا » یا « جان نیستی‌پذیر » است. این از آن روست که او کار سترگ « پدید آوردن خانواده‌ی سرزمین‌های ایرانی و نژاد ایرانی » را بر پهنه‌ی فلات ایران ، به فرجام برده است و نخستین دولت فراگیر ایرانی را در پهنه‌ی تاریخ ، بنیان گذارده است. از این رو ، نام او « زنده‌ی میرا » است. در حالی که چونان همه‌ی زندگان ، میراست ؛ اما زنده و نمیرا است. فردوسی این مفهوم را به روشنی به ما بازگو می‌کند:



نمیرم از این پس که من زنده‌ام که تخم سخن را پراکنده‌ام

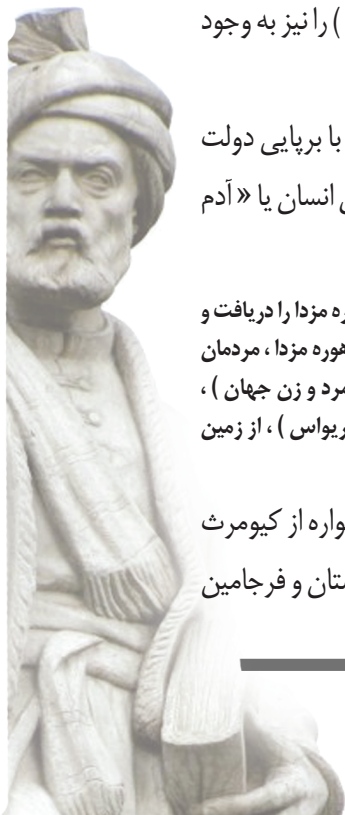
کیومرث نیز پس از آن که توانست این کار بزرگ را در تاریخ ایران به سرانجام برساند «نامیرا» شد. زیرا بنیان نخستین دولت فراگیر ایرانی را در پهنه فلات ایران گذارده بود. بدین سان، کیومرث «زنده ماندنی» و «نیستی ناپذیر» شد؛ گرچه هزاره‌هاست که کالبد او با خاک این سرزمین، در هم آمیخته است.

کار کیومرث در یگانه‌سازی همه‌ی مردمان ایرانی تبار در پیوند با همه‌ی سرزمین‌های ایرانی‌نشین در پهنه فلات ایران، چنان بزرگ و شگرف است که از او در تاریخ کهن میهن ما و سپس تر، با عنوان‌های «فراانسان»، یاد می‌شود. راستی را که کیومرث توانسته بود با یگانه‌سازی همه‌ی مردمان ایرانی تبار و همه‌ی سرزمین‌های ایرانی‌نشین به شکل‌گیری پایانی ملت ایران در پهنه فلات ایران تحقق بخشد و در نتیجه، دولت فراگیر ملی (یا شاهنشاهی ایران) را نیز به وجود آورد.

بدین سان، شکل‌گیری پایانی ملت ایران بر پهنه‌ی فلات ایران با برپایی دولت فراگیر ملی، هم‌زمان بود. این گونه است که کیومرث، نخستین انسان یا «آدم ابوالبشر» می‌گردد: ۶۲

کیومرث، نخستین کسی است که اندیشه و آموزش و منش اهوره مزدا را دریافت و از این رو، با صفت «نخست اندیش»، از وی یاد شده است. اهوره مزدا، مردمان جهان را از تبار او پدید آورد. «مشی» و «مشبانه» (نخستین مرد و زن جهان)، از تخمه‌ی بازمانده‌ی کیومرث، به شکل دو شاخه‌ی ریواس (ریواس)، از زمین سربرآوردند و سپس، بیکر آدمی پذیرفتند.

در اوستای نو، هنگام درود فرستادن به فروشی مردمان، همواره از کیومرث (نخستین آفریده‌ی اهورا مزدا) تا سوشیانت (واپسین موعود مزداپرستان و فرجامین



آفریده‌ی اهورامزدا) یاد می‌گردد.^{۶۳}

کیومرث نخستین بشر را اهوره مزدا بیافرید ... در هنگام مرگ از صُلب او نطفه‌ای خارج شده ، به واسطه‌ی اشعه‌ی خورشید ، تصفیه گردید و در جوف خاک محفوظ بماند .

پس از ۴۰ سال آن نطفه ، گیاهی به شکل دو شاخه‌ی ریواس به هم پیچیده در مهرماه و مهر روز ، از زمین بروییدند و پس از آن ، از شکل نباتی به صورت دو انسان تبدیل یافتند ... یکی نر موسوم به مشیه و دیگری ماده موسوم به مشیانه ... کلیه‌ی نژادهای مختلف هفت کشور ، از پشت آنان است ...

ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه درباره‌ی «مردم آغاز خلقت» می‌نویسد:^{۶۴}

... مشی و مشیانه که ایشان را مادر پسران و دختران می‌دانند و در نزد ایرانیان ، به منزله‌ی آدم و حوا هستند .

مسعودی در التنبیه و الاشراف، در ذکر طبقه‌ی اول از ملوک ایران قدیم می‌نویسد:^{۶۵}

اول آن‌ها ، کیومرث گل شاه بود که معنی آن پادشاه گل است و نسب ایران ، بدو می‌رسد و به نزد ایشان [ایرانیان] کیومرث ، آدم ابوالبشر و مبداء نژاد است ...

وی هم‌چنین در مروج الذهب ، نوشته است که ایرانیان:^{۶۶}

به اتفاق گویند که سر پادشاهان ، کیومرث بود ؛ اما درباره‌ی او اختلاف کرده‌اند. بعضی پنداشته‌اند که او پسر آدم و فرزند بزرگ‌تر او بود و بعضی دیگر که به شمار کم‌تراند ، پنداشته‌اند که اصل نژاد و سرچشمه‌ی مخلوق ، از او بود ...

طبری در تاریخ الرسل و الملوک ، درباره‌ی کیومرث می‌گوید:^{۶۷}

بیش‌تر دانشمندان ایران ، بر آن‌اند که کیومرث همان آدم ابوالبشر بوده و برخی پنداشته‌اند که وی پسر آدم از بطن همسرش ، حوا می‌باشد ... کیومرث ، دیگران را از دخالت در سرزمین‌هایی که به حیطة‌ی اختیار خود درآورده بود ، بازداشت و شهرها و دژها را بنیاد نمود و آنان را مرمت کرد . وی نخستین کسی است که اسلحه را ابتکار نمود و اسب‌ها را جهت سواری به کار برد و در پایان عمر مغرور شد و خویشتن را آدم نامید ...

پسرش ماری و دخترش ماریانه [مشی و مشیانه / مهری و مهریانه / ملهی و ملهیانه و ...] ... مورد پسند و اعجاب او واقع گشتند . لذا آن‌ها را برتری داد و



پادشاهان ، از نسل آنان ، به وجود آمدند ...

مسعودی در جای دیگر می نویسد:^{۶۸}

ایرانیان با وجود اختلاف عقاید [دین و مذهب] و دوری وطن‌ها [گسترده‌گی سرزمین] و پراکندگی شهرها و با وجود عللی که به حفظ انسایشان مجبورشان کرده که می باید حاضر از گذشته و کوچک از بزرگ نقل کند ، به اتفاق گویند که سر پادشاهان کیومرث بود...

... کیومرث ، بزرگ مردم عصر و پیشوای ایشان بود و به پندار [باور] ایرانیان ، نخستین شاهی بود که در روی زمین منصوب شد .

و در جای دیگر می گوید:^{۶۹}

... و او ؛ اول کسی از مردم زمین بود که تاج بر سر نهاد.

ثعالبی می نویسد:^{۷۰}

بنا به قول ایرانیان قدیم ، چون کیومرث جان به جان آفرین تسلیم کرد ، جن و انس بر او ندبه کردند و از همه جای زمین ، فریاد و فغان بلند شد و عالمی بر حسن صورت و سیرت او ، تاسف خوردند ...

بیرونی در جای دیگر می نویسد: به عقیده‌ی ایرانیان ، کیومرث:^{۷۱}

نخستین کسی است که تمدن [شهرنشینی / شاروندی] را به ایرانیان آموخت .

اما در شاهنامه ، کیومرث همان گونه نشان داده شده است که در فروردین یشت

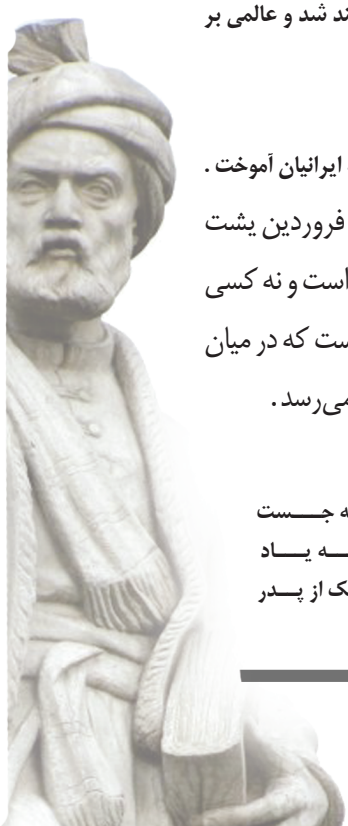
از وی نام برده شده است. در شاهنامه ، کیومرث نه نخستین انسان است و نه کسی

که «مردمان جهان از تبار او پدید» آمدند؛ بلکه نخستین کسی است که در میان

ایرانی‌ها به فرمان‌روایی دولت فراگیر ملی بر پهنه‌ی فلات ایران می‌رسد .

در شاهنامه‌ی فردوسی می‌خوانیم :

سخن‌گوی دهقان چه گوید، نخست	که تاج بزرگی به گیتی، که جست
که بود آن که دیهیم بر سر نهاد	ندارد کس از روزگاران ، به یاد
مگر کز پدر ، یاد دارد پسر	بگوید ترا ، یک به یک از پدر



که نام بزرگی، که آورد پیش
پژوهنده‌ی نامه‌ی باستان
چنین گفت، کابین تخت و کلاه
کیومرث شد، بر جهان کدخدای
سرتخت و بختش، برآمد ز کوه
از او، اندر آمد، همی پرورش
به گیتی در او، سال سی، شاه بود
همی تافت زو، فر شاهنشهی

کرا بود از آن برتران، مایه بیش
که از پهلوانان، زند داستان
کیومرث آورد و، او بود شاه ...
نخستین به کوه اندرون، ساخت جای
پلنگینه پوشید، خود با گروه
که پوشیدنی نو بد و، نو خورش...
به خوبی، چو خورشید بر گاه بود
چو ماه دو هفته، ز سر و سهی

بر پایه‌ی بن‌نیشتهایی که تا امروز در اختیار ماست، این فراگشت آغاز تاریخ دولتمداری، اجتماع، تمدن و فرهنگ ایران بر پهنه‌ی فلات ایران است. کیومرث توانسته است نخستین دولت فراگیر ملی را بر پهنه‌ی فلات ایران شکل دهد و یا به گفته‌ی بهتر، وی تیره‌های «ایرانی» را یگانه ساخته و قلمرو آنان را روشن کرده است. به دیگر سخن، او توانسته بود دولت فراگیر ملی بر پهنه‌ی فلات ایران را قوام و دوام بخشیده و استوار کند. سخن از پادشاهی، دیهیم بر سر نهادن یعنی پایه‌گذاری «دولت» است. کیومرث هم‌زمان، نماگر یک دوره‌ی تاریخی نیز هست.

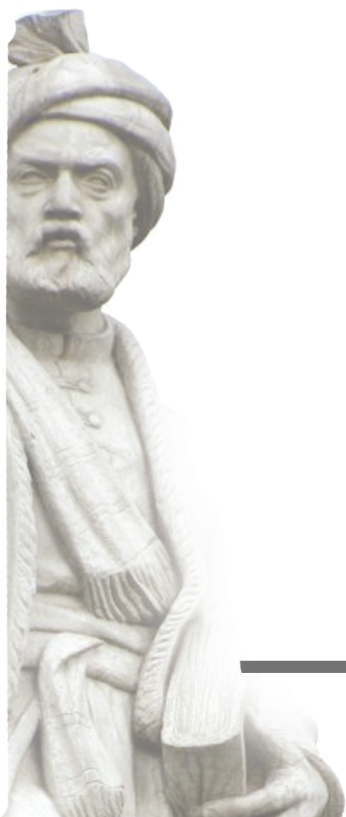
بر پایه‌ی تقسیمات عمر جهان به دوازده هزار سال، هزاره‌ی پنجم به نام اوست. آغاز تاریخ دولتمداری، اجتماع، تمدن و فرهنگ ملت ایران با نام کیومرث است که آغاز آن برابر است با سال ۶۷۶۵ پیش از میلاد مسیح (۷۳۸۶ سال پیش از هجرت پیامبر از مکه به مدینه و ۴۹۹۷ سال پیش از زایش اشوزرتشت).

در آغاز هزاره‌ای که به نام کیومرث یا شاخص‌ترین فرد آن هزاره نام‌گذاری شده است، دولت فراگیر ایرانی‌ها بر پهنه‌ی فلات ایران شکل گرفته است. یا به گفته‌ی دیگر تیره‌های ایرانی بر پهنه‌ی فلات ایران به رهبری مردی به نام کیومرث، با



یکدیگر متحد شده و در پناه این یگانگی، توانسته اند قلمرو خود را مشخص کنند. با آغاز دوره کیومرث، برای نخستین بار در تاریخ اجتماع، تمدن و فرهنگ تیره‌های ایرانی (ایرها) بر پهنه‌ی فلات ایران، مساله‌ی سازمان دهی یا تشکیل دولت فراگیر پیش می‌آید و کیومرث، به جای گاه پادشاهی «کدخدایی» [شاهنشاهی] یعنی به مقام حل و فصل امور، برگزیده می‌شود.

در اثر «کوچ» می‌بایست ایرها پاره‌ای از اندوخته‌ی دانش و شگردشناسی (تکنولوژی) را از دست داده بودند، زیرا در دوران کیومرث دیگر سخن از آن سازه‌های شگرف نیست. زندگی شبانی است و پس از هزاره‌ای، دوباره سخن از خانه و دیوار به میان می‌آید.



هفتم - خاندان های شاهنشاهی ایران در دوران کهن

پیش دادیان (از: ۶۷۶۵ تا ۳۷۶۷ پ م / ۷۳۸۶ تا ۴۳۸۸ پ ه پ / ۵۰۰۰ تا ۲۰۰۰ پ م ز)
کیومرث، هوشنگ، جمشید

گسل دولت فراگیر ملی: هزاره ی ضحاک (از: ۳۷۶۷ تا ۲۷۶۷ پ م / ۴۳۸۸ تا ۳۳۸۸ پ ه پ / ۱۹۹۹ تا ۹۹۹ پ م ز)

فریدونیان (از: ۲۷۸۶ تا کمابیش ۲۰۶۸ پ م / ۳۴۰۷ تا ۲۷۰۷ پ ه پ / ۱۰۰۰ تا ۳۱۸ پ م ز)
فریدون، ایرج، منوچهر، زوتهم اسب (تهماسب) و گرش اسب (گرشاسب)

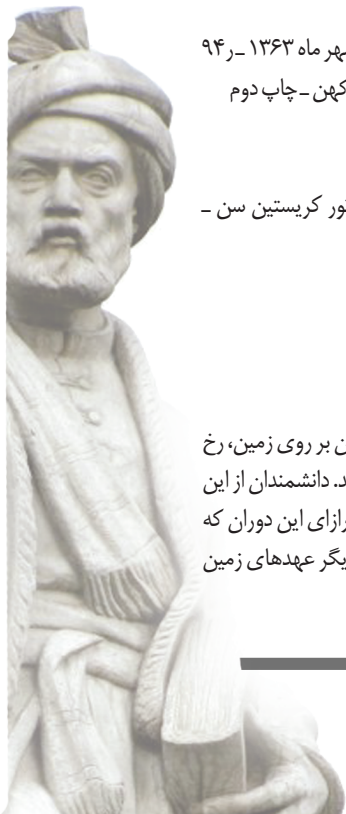
کیانیان (از: ۲۰۶۷ تا ۷۸۸ پ م / ۳۵۱۶ تا ۲۴۰۹ پ ه پ / ۲۹۹ تا ۲۰ پ م ز)
کی قباد، کی کاووس و کی خسرو

لهراسبیان (از: کمابیش ۱۷۸۷ تا ۱۴۲۸ پ م / ۲۴۱۰ تا ۲۰۴۹ پ ه پ / ۱۹ پ م ز تا ۳۴۰ پ م ز)
لهراسب، گشت اسب (گشتاسب)، بهمن، همای، داراب و دارا



په نوشت‌های گفتاریکم

- ۱ - برای آگاهی بیشتر ، نگ : تاریخ ایران کهن
- ۲ - استاد احمد بیرشک ، بر این باور است که این رصد از سوی اخترشناسان رصدخانه‌ی بلخ انجام شده است که در اصل مساله تغییری نمی‌دهد .
- ۳ و ۴ - پژوهشی در اساطیر ایران - پاره‌ی نخست - ر ۱۲۵
- ۵ - تاریخ اساطیری ایران - ر ۷۱
- ۶ - بن‌دهش - بخش بیست و دوم - رر ۱۵۶ - ۱۵۵
- ۷ - در نسخه‌ی بن‌دهش هندی به جای ماه ، سال داده شده است .
- ۸ - تقویم و تاریخ در ایران - ر ۱۳۹
- ۹ - اوستا، کهن ترین سرودهای ایرانیان - ج ۲ - ون دی داد - فرگرد یکم - بند ۳ و ۴ - رر ۶۶۰ - ۶۵۹
- ۱۰ - تاریخ ایران کهن - چاپ دوم - ر ۲۹۲
- ۱۱ - داستان جم - دکتر محمد مقدم - ایران کوده شماره شش - چاپ دوم - تهران ، مهر ماه ۱۳۶۳ - ر ۹۴
- ۱۲ - برای آگاهی بیش تر ، نگ: تقویم و تاریخ در ایران / تاریخ تمدن و فرهنگ ایران کهن - چاپ دوم
- ۱۳ - تقویم و تاریخ در ایران - ر ۸۵
- ۱۴ - تاریخ و تمدن و فرهنگ ایران کهن - چاپ دوم - ر ۲۹۲
- ۱۵ - نمونه‌ی نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایران - آرتور کریستین سن - ترجمه احمد تفضلی ژاله آموزگار - انتشارات نشر نو - ج ۱ - تهران ۱۳۶۳ - ر ۲۲۳
- ۱۶ - اوستا، کهن ترین سرودهای ایرانیان - ج ۲ - ر ۹۳۸
- ۱۷ - تاریخ تمدن و فرهنگ ایران کهن - چاپ دوم - ر ۱۵۵
- ۱۸ - نمونه‌ی نخستین انسان و ... - ر ۲۲۳
- ۱۹ - تاریخ ایران کهن - چاپ دوم - ر ۲۹۳
- ۲۰ - در دوران چهارم زمین شناسی ، یا دورانی که هنوز ادامه دارد ، چهار یخبندان بر روی زمین ، رخ داده است . این دوره ها ، با آب شدن کامل و یا نزدیک به کامل یخ ها از هم جدا می شوند . دانشمندان از این دوره ها ، به عنوان مهم ترین رخ دادهای طبیعی در دوران زندگی بشر ، نام می برند . درازای این دوران که هنوز هم ادامه دارد ، بیش از دو میلیون سال برآورد می شود . البته این زمان در برابر دیگر عهدهای زمین



شناسی، زمان کوتاهی است. دانشمندان این دوران را به عنوان ادامه ی دوران سوم تلقی می کنند؛ اما به دلیل ارتباط روشن آن، با پیش از تاریخ بشر فرهنگی و رویداد چندین دوره ی یخبندان، همراه با دوران های «میان یخبندان» که بیش ترین بخش این دوره را دربر می گیرد و آن را از دوران های دیگر مشخص می کند، به عنوان یک دوره جداگانه در نظر گرفته می شود. دوران چهارم زمین شناسی، به دو بخش پلستوسین و زمان جدید، بخش می شود.

پلستوسین، نام مجموع دوران های یخبندان و میان یخبندان ها است. از کمابیش ده هزار سال پیش از میلاد که فرجامین پس مانده ی یخچال های عظیم دوران «ورم» WORM در اسکانیدناوی از میان رفت، به نام زمان «جدید» خوانده می شود.

۲۱- اوستا، کهن ترین سرودهای ایرانیان (ون دی داد-فرگرد یکم-بند ۳ و ۴) ج ۲- ۶۵۹
ون دی داد (ون دی دات-قانون دیو سستیزی یا قانون ضد دیو)، یکی از فرجامین بخش های اوستای نو (اوستای موجود) است. با یک نگاه درمی یابیم که دو فرگرد نخستین و چهار فرگرد فرجامین آن، از نظر سبک نگارش و درون مایه، به کلی با دیگر فرگردها، متفاوت بوده و ارتباطی به دیگر پاره های این کتاب ندارند. این فرگردها، بازمانده یک نوشتار بسیار کهن ایرانی است که خوش بختانه در قالب «ون دی داد»، به دست ما رسیده است.

۲۲- ایرگان یا ورگان- ر ۳۴

سنت «ور» نشینی یا زندگی در زیر زمین، در جای جای این سرزمین و حتی در مناطق گرم تا این زمان های نزدیک پابرجا بود. مردمان تهران، تاگزینش این شهر به گونه ی پایتخت از سوی آقا محمد خان قاجار، در زیر زمین زندگی می کردند. این سنت، سال ها در بخش هایی از پایتخت پابرجا بود. کنت گوینیو نیز در کتاب سه سال در آسیا به «ور» نشینی (غار زیر زمینی) در مناطق شمال عثمانی هم مرز ایران، اشاره دارد.

البته باید دانست که نام جاهایی که دارای واژه ی «ور» هستند، مانند ورامین، راور و بسیاری جاهای دیگر، با سنت «ورنشینی» پیوستگی دارند.

۲۳- اوستا، کهن ترین سرودهای ایرانیان- ج ۲- ر ۶۷۳- ۶۶۹

۲۴- جم فرزند وی ونگ هان با جم شاهنامه فرزند تهمورث، نامبردار به جم شید (شاید هم فرزند شید) دو شخصیت جداگانه، با اختلاف زمانی چند هزار سال هستند. برای آگاهی بیش تر نگاه کنید به: تاریخ تمدن و فرهنگ ایران کهن- چاپ دوم- ر ۱۷۲- ۱۵۳

۲۵- اندازه است. دکتر جلیل دوست خواه، می نویسد: و یا مقصود همان رود اساطیری «اردویسور» است که مثال بلندی قرار گرفته است (اوستا...- ج ۲- زیر نویس- ۱- ۶۶۹)

۲۶- اسپ ریس یا اسب رس، برابر با مسافتی که اسب می تواند بدون ایست به تاخت بپیmaid. امروز، به میدان های اسب دوانی، اسپ ریس نیز می گویند. کمابیش یک کیلومتر و نیم می باشد
اسب ریس، مسافتی است که اسب می تواند به تاخت بپیmaid. این مسافت کمابیش ۱۵۰۰ متر یا یک



کیلومتر و نیم است. بدین سان، زیر بنای این دو سازه (بدون در نظر گرفتن اشکوب‌های آن)، روی هم رفته ۴۵۰۰۰۰ (چهار میلیون و پانصد هزار) مترمربع است، هر واحد آن، دارای زیربنایی برابر با ۲۲۵۰۰۰ (دو میلیون و دوپست و پنجاه هزار) مترمربع می‌باشد. کاری بسیار بزرگ و حتا در مقیاس امروزی، بی‌همتا.

۲۷- دکتر محمد مقدم، آن را برابر هزار قدم می‌داند - (داستان جم ... - زیر نویس ۹-۹۶)

۲۸- شاخ، بوق، نای، کرنای برای دمیدن. در این زمان در تبت رهبانان بودایی برای آگاهانیدن پیروان، وسیله‌ای دارند که در میان دو دست جای می‌گیرد و چون در آن می‌دمند، صدای آژیر اعلام خطر را دارد.

۲۹- ورناما یا شفاف که نور از آن گذر کند.

۳۰- باید نمادی از اجاق خانواده یا به گفته‌ی دیگر، یگان خانواده باشد.

۳۱- اوستا، کهن ترین سرودهای ایرانیان - ج ۲- (ون دی داد- فرگرد دوم- بخش یکم- بندهای ۸ تا ۱۹- ۶۶۹-۶۶۵)

۳۲- شلاق. مانند شلاق رام کنندگان ددان یا اسبان که هنگام حرکت دادن، دارای صدای زیاد و بلند است. این افزار برای زدن و آزار نیست بلکه دارای صدای بلندی است - دکتر محمد مقدم نیز از آن به عنوان گوا یا شلاق نام می‌برد (داستان جم - زیرنویس ۱۶- ۹۱)

۳۳- اوستا، کهن ترین سرودهای ایرانیان - ج ۱ (مهریشت - کرده چهارم- بند ۱۵) ۳۶۵

۳۴- همان (رشن یشت - بندهای ۱۵ تا ۲۹) ۳۹۹

۳۵- همان (ون دی داد- فرگرد یکم- بندهای ۵ تا ۲۱) - ج ۲- ۶۶۰-۶۶۴

۳۶- نسیا، یا اشک آباد (بنگاه اشکانیان) عشق آباد امروزی در جمهوری نو پای ترکمنستان

۳۷- شاید مراد از دریاچه هرات، دریاچه‌ی خوارزم باشد

۳۸- از دید بسیاری از پژوهندگان، سرزمین کابل است

۳۹- غزنه

۴۰- قندهار

۴۱- منطقه‌ی سیستان که رود هیرمند در آن روان است

۴۲- خانه خدا، ده خدا، شهریان، در یسنا، هات ۱۹ بند ۱۸، از پنج رد، سخن گفته می‌شود: خانه خدا،

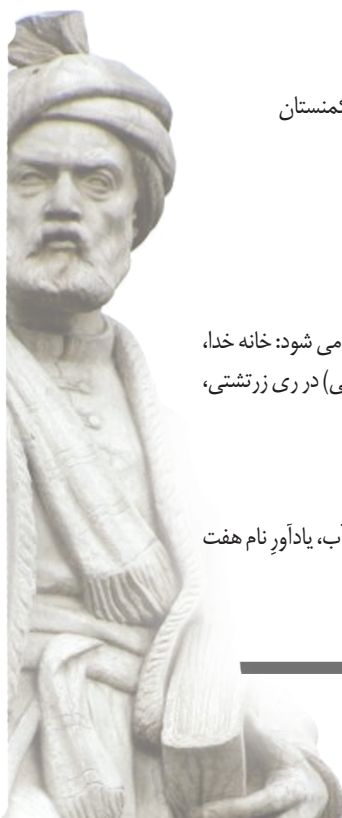
ده خدا، شهریان، شهریار و پنجمین آنان زرتشت (در سرزمین‌های دیگر جز ری زرتشتی) در ری زرتشتی، تنها چهار [تن] دارند.

۴۳- شاهرود

۴۴- بیش تر پژوهندگان، آن را سرزمین گیلان می‌دانند

۴۵- سرزمین آب خور رود ایندوس، یا پنج آب کنونی (دارمستر) شاید هم نام پنج آب، یادآور نام هفت

رود باشد



۴۶- در رشن یشث در بند ۱۸ و ۱۹ و در جاهای دیگر نیز از سرچشمه و دهانه ی رود رنگ ها، نام برده شده است. به باور نویسنده، با توجه به تمدن گسترده ی کنار هلیل رود، شاید رود رنگ‌ها، همان هلیل رود امروزی است.

۴۷- آب و هوای باستانی ایران- ر ۲۵

۴۸ و ۴۹- اوستا، کهن ترین سرودهای ایرانیان - ج ۲- ون دی داد- فرگرد یکم- بند ۳- ر ۶۵۹

۵۰- همان- فرگرد نوزدهم- بخش یکم- بند ۱- ر ۸۶۱

۵۱- همان- فرگرد دوم- بخش یکم- بند ۸- ر ۶۶۶

۵۲- همان- بند ۱۰- ر ۶۶۷

۵۳- همان- بند ۱۲

۵۴- همان- بند ۱۴

۵۵- همان- بند ۱۷

۵۶- همان- بند ۱۸

۵۷- اوستا، کهن ترین سرودهای ایرانیان - ج ۱- فروردین یشث- بند ۸۷- ر ۴۲۳

۵۸- مکتب علمی ملت‌گرایی- دکتر هوشنگ طالع- انتشارات سمرقند- چاپ یکم- تهران ر ۲۲

۵۹- همان- ر ۱۲

۶۰- تاریخ الرسل والملوک- ر ۲۹

۶۱- شاه‌نامه‌ی ثعالبی- ر ۲

۶۲- اوستا، کهن ترین سرودهای ایرانیان - ج ۲- ر ۱۰۵۰

۶۳- یشث‌ها- ابراهیم پورداود- ج ۲- ر ۴۵- ۴۴/ اوستا، کهن ترین سرودهای ایرانیان - ج ۲- ر ۱۰۵۰

نام مشی و مشانه در اوستای نو (اوستای کنونی) نیست. اما به نوشته‌ی دین کرت، در «چهرداد نسک» یکی از نسک‌های گم‌شده‌ی اوستای کهن، از آن سخن به میان آمده بود.

۶۴- آثار الباقیه- ر ۱۴۵

۶۵- التنبيه و الاشراف- ر ۸۱

۶۶- مروج الذهب...- ج ۱- ر ۲۱۵

۶۷- تاریخ الرسل والملوک- رر ۳۰- ۲۹

۶۸- مروج الذهب...- ج ۱- ر ۲۱۵

۶۹- همان- ر ۲۳

۷۰- شاه‌نامه‌ی ثعالبی- ر ۲

۷۱- آثار الباقیه- ر ۲۰



گفتار دوم

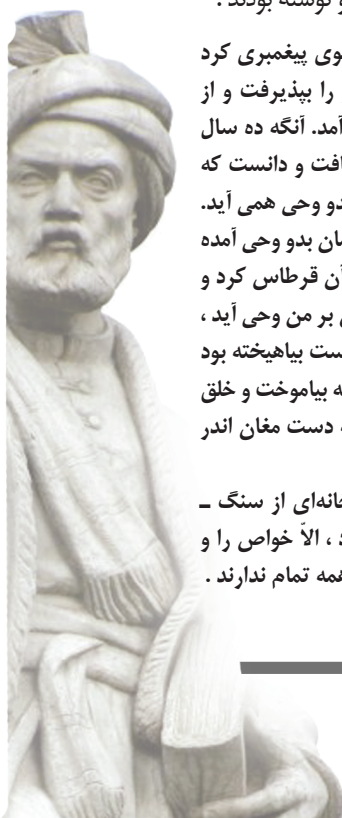
بن‌نشته‌ها (اسناد و مآخذ) به جای مانده از گاه‌کهن

یکم - اوستای کهن

در نوشته‌های دینی زرتشتیان و برخی از تاریخ‌نگاران دوره‌ی بعد از اسلام آمده است که «اوستا» را با خط زرین، بر پوست دباغی شده‌ی ده یا دوازده هزار گاو نوشته بودند؛^۱

بدان که زرتشت به وقت پادشاهی گشتاسب بیرون آمد و دعوی پیغمبری کرد از خدای تعالی و شریعت مغان او نهاد و ملک گشتاسب او را بپذیرفت و از پادشاهی او سی سال گذشته بود که زرتشت به نزدیک وی آمد. آنگاه ده سال دیگر پادشاهی کرد و این زرتشت چون به نزد وی تمکین یافت و دانست که در دل او قرار گرفت و بدو بگروید، دعوی کرد که از آسمان بدو وحی می‌آید. گشتاسب دبیران را بنشانند تا آنچه زرتشت می‌گفت که از آسمان بدو وحی آمده است، می‌نیشند به آب زر و پوست‌های گاو را پیراست و از آن قرطاس کرد و مصحف‌ها ساخت و این سخنان زرتشت که می‌گفت از آسمان بر من وحی آید، در آن مصحف‌ها بفرمود تا ثبت کردند و دوازده هزار گاو را پوست بپایه‌بخته بود و پیراسته و آن پوست‌ها نبشته از سخنان او به آب زر و آن همه بیاموخت و خلق را بر آموختن آن تحریر کرد و از آن سخن، امروز بعضی به دست مغان اندر مانده است و بخوانند و بدانند.

آنگاه گشتاسب این کتاب را اندر گنج‌خانه خویش بنهاد - خانه‌ای از سنگ - و موکلان را بر آن گماشت و مردمان عامه را نسخت آن نداد، الا خواص را و امروز به دست همه مغان اندر نیست و آن کسانی که دارند، همه تمام ندارند.



مانند این گفته در کتاب دین کرد^۲ نیز هست؛ اما در آن جا، گردآوری اوستا به دارای‌دارایان نسبت داده شده است.

در نامه‌ی تنسر به گشنسب (گشن‌اسب) شاه (پادشاه تبرستان)، آمده است:^۳

... اسکندر از کتاب دین ما، دوازده هزار پوست گاو بسوخت به اصطخر. سیکی از آن، در دل‌ها مانده بود و آن نیز جمله قصص و احادیث و شرایع و احکام ندانستند و آن قصص و احادیث نیز از فساد مردم روزگار و ذهاب ملک و حرص بر بدعت و طمع فخر، از یاد خلائق چنان فروشد که از صدق آن الفی نماند. پس لابد، چاره نیست که رای صایب صالح را احیای دین باشد.

مسعودی تاریخ‌نگار پر آوازه، در التنبیه و الاشراف می‌نویسد:^۴

ابستا، بیست و یک سوره داشت که هر سوره دویست ورق بود ... ابستا را به وسیله‌ی میله‌های طلا، به زبان فارسی قدیم، بر دوازده هزار پوست گاو کنده بودند.

پولینوس (Polinus) تاریخ‌نگار نام‌آور رومی (سده‌ی نخست میلادی) از گفته‌ی هرمیپوس (Hermippos) تاریخ‌نگار یونانی آورده است که وی برای:^۵

شرح و تفسیر عقاید زرتشت از کتاب او که در بیست مجلد و هر یک حاوی یک‌صد هزار بیت بوده، استفاده کرد.

بدین‌سان، پولینوس از گفته‌ی هرمیپوس، اوستای کهن یا دانش‌نامه‌ی ایرانیان را دو میلیون بیت می‌داند.

هرگاه حجم این نوشتار (دو میلیون بیت) را در قالب کتابی به قطع وزیری (۲۴×۱۶ سانتیمتر) درآوریم، در آن صورت کتابی خواهد بود که ۸۰ هزار رویه را دربر می‌گیرد، بدین سان درمی‌یابیم که چنین نوشتاری نمی‌تواند تنها دربرگیرنده‌ی مسایل دینی باشد؛ بلکه بی‌گمان باید دانش‌نامه یا دایره‌المعارف ایرانیان می‌بوده است.

از سوی دیگر، هرگاه پهنه‌ی هر پوست گاو را ۳۳۶۰۰ سانتی‌متر مربع (۱۶۰×۲۱۰ سانتی‌متر) در نظر گیریم، این پهنه کمابیش برابر است با سطح ۵ برگ کاغذ ۷۰×۱۰۰ سانتی‌متر که امروزه از



اندازه‌های رایج چاپ است. بدین‌سان، رویه‌ی ده هزار پوست گاو برابر است با ۵۰ هزار برگ کاغذ ۷۰ × ۱۰۰ سانتی‌متر (یا به اصطلاح کاغذفروشان و اهل چاپ، یک‌صد بند). بر روی یک طرف این میزان کاغذ، می‌توان ۸۰۰ هزار رویه به قطع وزیری چاپ کرد. با توجه به اندازه‌ی خط (از نظر ریزی و درشتی)، کتاب مزبور دارای کمابیش ۵۰ میلیون واژه بوده است.

برای نمایاندن بزرگی دانش‌نامه‌ی کهن ایرانیان، بهتر است آن را با دانش‌نامه‌های دیگر مقایسه کنیم:

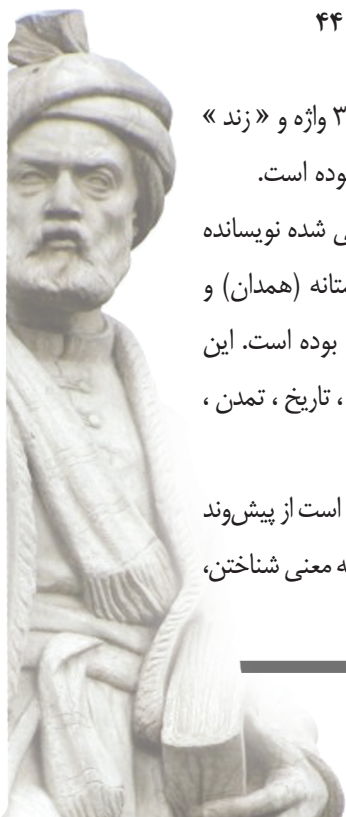
۱ - دانشنامه‌ی DER NEUER BROCKHAUS (جلد ۵) به زبان آلمانی. این دانش‌نامه کمابیش دارای ۳۵۰۰ رویه و ۵۶۷۰۰۰۰ واژه است.

۲ - دانش‌نامه‌ی BRITANICA. این دانش‌نامه دارای ۳۲ دفتر است که هر کدام کمابیش دارای ۹۵۲ رویه است و روی هم رفته، کمابیش ۴۴ میلیون واژه را در برمی‌گیرد.

برپایه گزارش‌ها و اسناد موجود، اوستای روزگار ساسانیان دارای ۳۵۴۷۰۰ واژه و «زند» یعنی گزارش یا «تفسیر» آن به پهلوی، دارای ۲۰۹۴۲۰۰ واژه بوده است.

بدین‌سان، باید پذیرفت که آنچه بر پوست ده یا دوازده هزار گاو دباغی شده نویسانده شده بود و دست‌کم، دو نسخه‌ی آن در دژن‌بشت‌های پارسه و هگمتانه (همدان) و یا شیز آذربایجان نگاه‌داری می‌شد، فراتر از مجموعه‌ی مسایل دینی بوده است. این مجموعه عبارت بود از دایره‌المعارف یا دانش‌نامه‌ی علوم، فنون، فلسفه، تاریخ، تمدن، فرهنگ و...، ایران زمین.

مهم‌تر این که نام «اوستا»، خود گواه این امر است: واژه‌ی اوستا... مرکب است از پیش‌وند «آ» و صفت مفعولی «ویسته» از مصدر «وید» یا «وید» (در پهلوی) به معنی شناختن،



دانستن، یافت شدن، پدیدار آمدن که با واژه «ودا» (=وید)، نام کهن‌ترین کتاب هم‌تباران و هم‌خانمانان سرزمین سند (هند) نیز هم‌ریشه است. بر روی هم «اوستا» را می‌توان به معنی «آگاهی‌نامه» یا «دانش‌نامه» دانست.^۶

از سوی دیگر، شایان توجه است که واژه‌ی اوستا، در خود کتاب اوستای نو، نیامده است.

«اوستا» در عهد باستان دارای ۲۱ نسک یا ۲۱ کتاب بوده که هر نسک یا کتاب آن، درباره‌ی موضوع ویژه‌ای بوده است. در حقیقت اوستای باستان، دانش‌نامه یا دایره المعارف ملت ایران بود و تنها حکم یک کتاب محدود دینی را نداشت. امروزه نیز اوستای نو، از همین ویژگی برخوردار است.

چنان که گفته شد، به نوشته‌ی تاریخ‌نگاران، اوستای کهن بر روی ۱۲ هزار پوست گاو دباغی شده، به خط زر نوشته شده بود. پلی‌نیوس (Polinus) تاریخ‌نگار معروف رومی (سده‌ی نخست میلادی) می‌گوید که هرمی‌پوس (Hermippos) اوستا را دارای دو میلیون بیت می‌داند:^۷

برای شرح و تفسیر عقاید زرتشت از کتاب او که در بیست مجلد و هر یک حاوی صد هزار بیت بوده، استفاده کرد.

هرگاه هر بیت را حاوی ۱۵ تا ۲۰ واژه در نظر گیریم، در آن صورت، اوستایی که پلی‌نیوس از آن نام می‌برد، می‌بایست دارای ۳۰ تا ۴۰ میلیون واژه می‌بوده باشد. هرمی‌پوس (Hermipouce) که در آغاز سده‌ی نخست میلادی می‌زیسته، کتابی در چندین جلد درباره‌ی مجوس نوشته است. در این کتاب، وی به گونه‌ی غیر مستقیم، مطالبی از «پلی‌نیوس» نقل کرده است. برپایه‌ی این نقل:^۸

کتاب وی [زرتشت]، حدود دو میلیون شعر [بیت] داشته است.

هم‌چنین وی که زبان اوستایی را خوب می‌دانست، اوستا را به یونانی ترجمه کرده



بود: ^۹

به نظر می‌رسد که هرمی‌پوس ۲۱ نسک [کتاب] اوستا را تلخیص و ترجمه کرده بود.

از سوی دیگر: ^{۱۰}

امیلیوس، ۴۰ جلد کتاب درباره‌ی زرتشت نوشته است.

شاید بتوان این گونه پنداشت که مراد از ۴۰ جلد کتاب مزبور، ۴۰ نسک یا ۴۰ کتاب اوستا یعنی دانش‌نامه‌ی ایرانیان بوده است.

از میان آثاری که پیتاگوراس در مورد زرتشت و آیین‌ها و رسوم ایرانی یاد کرده، می‌بایستی از کتابی نام برد که در آن از شخص زرتشت و عقاید وی درباره‌ی مجردات فلسفه و مسایل ذهنی و فیزیکی افراد و اشیا بحث شده است.^{۱۱}

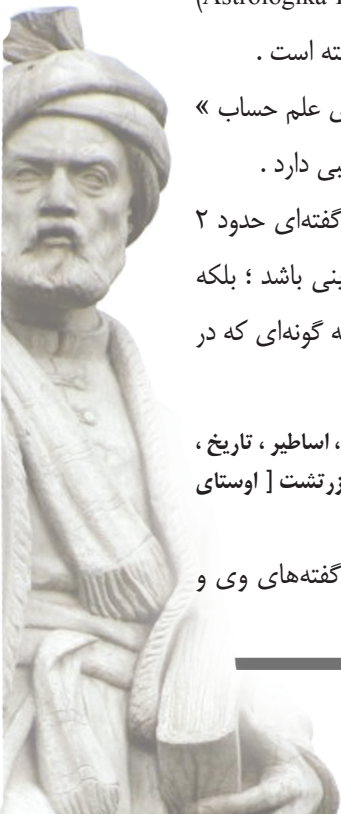
کتابی منسوب است به ادموس درباره‌ی تاریخ اخترشناسی (Astrologika Historia) که گفته می‌شود در این کتاب یادکردهای جالبی از زرتشت وجود داشته است.

هرمودوروس (Hermodorous) در کتابی با عنوان «درباره‌ی علم حساب» (Peri Mathemathon) از زرتشت، فلسفه و تاریخ زندگی وی، مطالبی دارد.

بدون دودلی، آن چه را که بر پوست ۱۲ هزار گاو نوشته بودند و به گفته‌ای حدود ۲ میلیون بیت (سطر) بوده، نمی‌توانسته تنها در برگیرنده‌ی مسایل دینی باشد؛ بلکه می‌بایست فراتر از آن و یک دایره‌المعارف و یا دانش‌نامه بوده باشد. به گونه‌ای که در آثار نویسندگان عصر باستان:^{۱۲}

هر کسی در هر زمینه‌ای چون فلسفه، ریاضی، طبیعی، پزشکی، اساطیر، تاریخ، جغرافیا، گیاه‌شناسی و گیاه‌شناسی و ... چیز نوشت، از زرتشت [اوستای کهن] و آثار و اقوال وی نیز چاشنی آن ساخت.

بدین‌سان، با توجه به این حجم نوشتار درباره‌ی شخص زرتشت، گفته‌های وی و



هم‌چنین گوناگونی دانش‌هایی که از آن نام برده شده ، می‌توان یقین کرد که آن چه از آن به نام « اوستا » یاد شده ، تنها یک کتاب دینی نبوده بلکه مجموعه‌ی دانش ، فرهنگ و شگردشناسی ملت ایران بوده است .

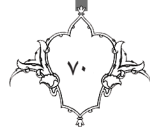
در نوشته‌های یونانیان و رومیان ، سخن از «حدود دو میلیون شعر» (هرمی‌پوس) و «۴۰ جلد کتاب» (امیلیوس) و ... می‌باشد و سخن از فلسفه، ریاضی، پزشکی ، اساطیر ، تاریخ ، جغرافیا ، گیاه‌شناسی و گیاه‌شناسی و... است.

باقی‌مانده‌ی « اوستا »ی امروزی نیز در برگیرنده‌ی تاریخ ، فلسفه ، داستان‌های پهلوانی ، دات‌گذاری و دانش‌های گوناگون است . تنها بخشی از آن مربوط به مسایل دینی است . بدون هرگونه دودلی ، هر نسک از اوستای کهن ، مربوط به رشته‌ای از شاخه‌های دانش بوده است .

هنگام یورش اسکندر به ایران ، افزون بر پاره‌ای از نسک‌های اوستا که در کتاب‌خانه‌ها و در دست دانشمندان و پژوهندگان بود ، دو نسخه‌ی کامل از آن در « دژ نبشت » واقع در تخت جمشید یا پارسه و نسخه‌ی دیگر ، به گفته‌ای در دژ نبشت هگمتانه و به قولی در گنج شیزگان (نزدیکی دریاچه‌ی ارومیه) نگاه‌داری می‌شد .

نسخه‌ی نخست ، هنگام آتش کشیدن تخت‌جمشید از سوی اسکندر گجسته، در آتش افروخته شده از سوی « بربرها » سوخت و نسخه‌ی دوم را فاتحان به یغما بردند و بنا به گفته‌هایی که به ما رسیده است ، تا آن‌جا که می‌توانستند ، آن را به یونانی ترجمه کرده و به نام خود در جهان رواج دادند . ابوریحان بیرونی در آثارالباقیه می‌نویسد :^{۱۳}

اسکندر هر چه از علوم مرغوب و صنایع بدیع در ایران یافت ، همه را طعمه‌ی آتش گردانید . حتا این که مقدار زیادی کتب دینی را سوزاند و بناهای رفیع را از قبیل ساختمانی که در اصطخر است و در [این] عصر به مسجد سلیمان بن داود معروف است ، خراب کرد و آتش زد و می‌گویند که هنوز ، اثر آتش‌سوزی در جای‌هایی از آن بنا باقی است .



مسعودی در التنبیه و الاشراف می‌نویسد: ^{۱۴}

اسکندر وقتی بر ایران تسلط یافت و دارا « پسر دارا » [داریوش سوم] را بکشت ، آن [اوستا] را بسوخت .

طبری می‌نویسد: ^{۱۵}

بعضی بر آن‌اند که اسکندر تمامی شهرها و قلاع و آتشکده‌های ایران را ویران ساخت و هیربدان را بکشت و کتاب‌های آنان و دیوان‌های دولتی « دارا » [داریوش سوم] را طعمه‌ی حریق نمود .

وی در جای دیگر می‌نویسد: ^{۱۶}

آورده‌اند که اسکندر ، کتاب‌ها و علوم و حکمت‌هایی را که اختصاص به مردم ایران داشت ، دستور داد به زبان سریانی و سپس رومی ترجمه و جمع‌آوری کنند تا با خود، همراه ببرد .

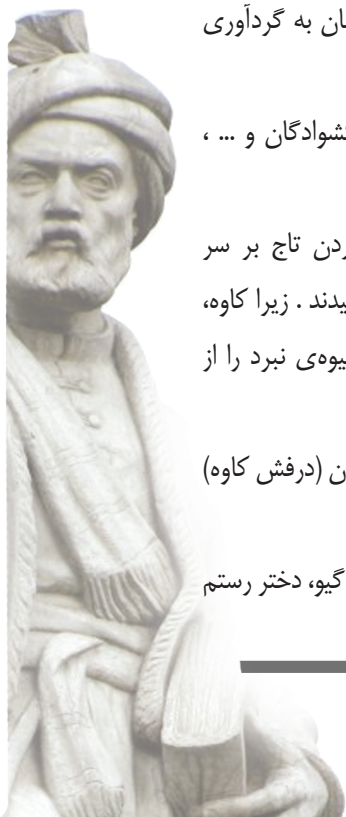
به دنبال بازسازی دولت فراگیر ملی ، بلاش (ولاش / ولخش) اشکانی (اشک بیست و دوم ۷۸ - ۵۱ میلادی / ۵۴۳ - ۵۷۰ پیش از هجرت پیامبر) ، فرمان به گردآوری اوستا یا دانش‌نامه‌ی کهن ایران‌زمین داد .

در این فراگشت ، خاندان‌های بزرگ اشکانی مانند خاندان کارن ، کشوادگان و ... ، کوشیدند تا تبار خود را به دوران ایران کهن بکشانند .

به باور نویسنده ، این چنین بود که خاندان کارن که برتری گذاردن تاج بر سر شاهنشاهان اشکانی از آن آنان بود ، تبار خود را به کاوه‌ی آهنگر رسانیدند . زیرا کاوه ، تاج شاهی را به فریدون می‌دهد و حتا رستم پهلوان ایران‌زمین ، شیوه‌ی نبرد را از وی می‌آموزد .

نوذریان نیز ، تبار خود به نوذرشاه رسانیدند و افتخار داشتن درفش کاویان (درفش کاوه) را از آن خود ساختند .

کشوادگان هم برای خود جای فراخی در حماسه‌ی ملی ایران گشودند و گیو ، دختر رستم



را به زنی گرفت و ...

بر خلاف پندار پاره‌ای از پژوهش‌گران ، حماسه‌ی ملی یا داستان‌های پهلوانی ایران ، فرآورده‌ی دوره‌ی اشکانیان نیست ؛ بلکه به هنگام گردآوری دوباره‌ی اوستا (دانش نامه‌ی) کهن این سرزمین ، خاندان‌های حکومت‌گر و صاحب نفوذ آن دوران ، دست به تبارسازی زدند و در این راستا ، کوشیدند تا بر ژرفای تاریخی خود بیافزایند .

به دنبال دست‌به‌دست شدن دولت و رسیدن ساسانیان به قدرت ، کار بازنگری در آن چه از اوستای کهن بر جا مانده بود و ولاش اشکانی ، آن را گردآوری کرده بود ، آغاز گردید . در این راستا ، اردشیر بابکان نخستین شاهنشاه ساسانی (۲۲۶-۳۴۱ میلادی / ۳۸۰-۳۹۵ پیش از هجرت) ، به موبد تنسر ، هیربدان هیربد آن روزگار فرمان داد تا اوستا را گردآوری و سامان بخشد .

پس از اردشیر ، جانشینان وی در این راستا کوشیدند تا در دوران شاپور دوم ساسانی (۳۷۹ - ۳۱۰ میلادی / ۲۴۲ - ۳۱۱ پیش از هجرت) ، « آذریاد مهر اسپندان » موبدان موبد وقت ، گزارشی بر بخش‌های نامفهوم اوستا نوشت و کتاب خرده اوستا را گرد آورد .^{۱۷}

در پایان دوران ساسانیان ، خط دین دبیره یا دین دبیری بر پایه‌ی خط پهلوی برای نوشتن اوستا ، پدید آورده شد و همه‌ی بخش‌های این کتاب ، به این خط نگاشته شد . از آن جا که ساسانیان دوباره دین و دولت را به هم آمیخته بودند ، دانش‌نامه‌ی کهن ایران نیز از دیدگاه مذهبی مورد بازبینی قرار داده شد و مسایلی در این راستا ، از آن کاسته و بر آن افزوده شد .

سرانجام ، بیست و یک نسک (دفتر) گردآوری شد . موبد تنسر برای « دفاع مقدر » در زمینه‌ی پاره‌ای افزایش‌ها و کاهش‌ها ، به روشنی می‌گوید که آن چه به جا مانده بود ، تنها



«قصص و احادیث» [تاریخ، تمدن و فرهنگ] بود. به زبان دیگر، بخش‌های «جان‌بدر برده»ی دانش‌نامه‌ی ایران‌کهن از یورش اسکندر گجستک که وسیله‌ی اشکانیان به دست وی رسیده بود، «قصص و احادیث» بود و «شرایع و احکام ندانستند».

در این باره، موبدان موبد تنسر به گشن‌اسب‌شاه می‌نویسد:^{۱۸}

... اسکندر از کتاب دین ما، دوازده هزار پوست گاو بسوخت به اصطخر، سیکی از آن به دل‌ها مانده بود و آن نیز جمله قصص و احادیث و شرایع و احکم ندانستند، تا آن قصص و احادیث نیز از فساد مردم روزگار و ذهاب ملک و حرص بر بدعت و طمع فخر، از یاد خلائق چنان فروشد که از صدق آن، الفی نماند.

موبد موبدان تنسر می‌افزاید:^{۱۹}

پس لابد، چاره نیست که رای صایب صالح را احیای دین باشد.

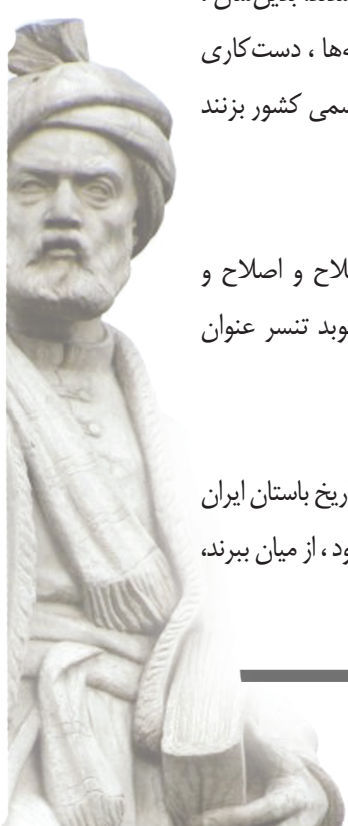
تنسر و دیگر موبدان دست‌اندر کار بازبینی باقی مانده‌ی اوستای کهن شدند. بدین‌سان، بسیاری از نوشته‌ها از میان برده شدند و درون‌مایه‌ی بسیاری از نوشته‌ها، دست‌کاری گردیدند و مفاهیم، جابه‌جا شدند و کوشیده شد بر آن‌ها، رنگ آیین رسمی کشور بزنند و برای توجیه این کار خود، عنوان کردند که:^{۲۰}

از صدق آن، الفی نماند [ه بود].

این‌جاست که به بهانه‌ی بهبود، دگرگون‌سازی‌ها را در راستای صلاح و اصلاح و جلوگیری از کژروی و کژگویی جلوه می‌دهند و چنان‌که گفته شد موبد تنسر عنوان می‌کند:^{۲۱}

پس لابد چاره نیست که رای صائب صالح را احیا دین باشد.

با این بهانه، بزرگ‌ترین زیان بر تاریخ تمدن و فرهنگ کهن ایران و نیز تاریخ باستان ایران فرود آمد و کوشیدند تا آن‌چه را که به نظر آنان با شرع حاکم هم‌خوان نبود، از میان ببرند،



بر آن بیافزایند و یا بکاهند.

در این میان ، برای پیوسن سلسله‌ی لهراسییان به ساسانیان ، هزاره‌هایی از تاریخ ایران را زدودند ، تا نشان دهند که ایرانیان ، همیشه پیرو آیین زرتشت بودند و ...

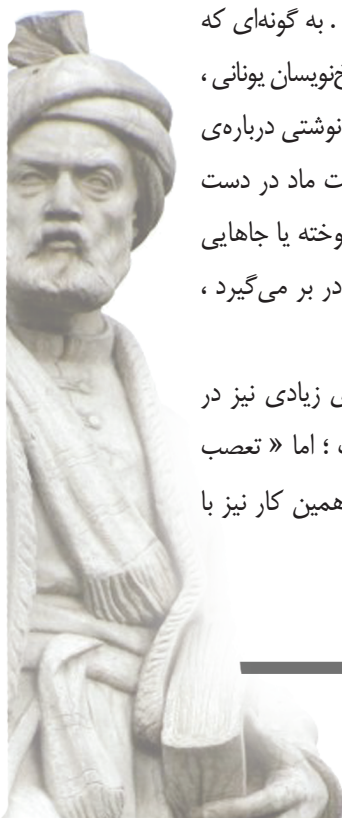


دوم - اوستای نو

آن چه را که « تنسر » و دیگران گرد آورده بودند و چیزهایی بر آن افزوده بودند و یا کاسته بودند ، در یورش عربان دوباره پراکنده شد و کوتاه شده‌ای از آن‌ها ، در کتاب دین‌کرد بر جای ماند . البته پاره‌ای نیز در فراگشت گردآوری دوباره پس از یورش عربان ، دست‌خوش دگرگونی‌هایی شد.

موید تنسر ، برای برپایی « شریعت » و « احیای دین » ، تاریخ ایران را از فروپاشی نخستین دین - دولت بر پا شده در زمان گشتاسب ، تا برآمدن ساسانیان از میان برد و با این کار نادرست ، پرده‌ای تاریک بر روی بخش بزرگی از تاریخ ایران کشیده شد . به گونه‌ای که برای شناخت تاریخ ایران باستان ، ما ناچار ، دست به دامن تاریخ آشور و تاریخ‌نویسان یونانی ، رومی و ارمنی شدیم . حتا این نابکاری تا آن جا بود که ما امروزه ، هیچ بن‌نوشتی درباره‌ی دوره‌ی میانِ فرو افتادن دین - دولت نخست در ایران و بر آمدن دولت ماد در دست نداریم . امید آن که کارهای باستان‌شناسی در کنار هلیل‌رود و شهر سوخته یا جاهایی دیگر ، بتواند ما را در شناخت این دوره از تاریخ‌مان که ۸۳۰ سال را در بر می‌گیرد ، یاری‌رسان باشد .

البته از یاد نبریم که ساسانیان ، خود از پارس بودند و سنگ‌نبشته‌های زیادی نیز در پارس و در دوروبر تخت‌جمشید (پارسه) از آن‌ها به جای مانده است ؛ اما « تعصب دینی » همه‌ی نوشتارهای مربوط به هخامنشیان را از تاریخ زدود و همین کار نیز با اشکانیان شد .



در حالی که پدران اردشیر بابکان ، سال‌های سال ، از چاکران شاهنشاهان اشکانی در پارس بودند ؛ اما چنان نام آنان را از تاریخ زدودند که فردوسی در برگردان تاریخ تمدن و فرهنگ ایران به زبان شعر ، می‌گوید : « از آنان به جز نام نشنیده‌ام » .

اما زمانه را بازی‌هاست. به گونه‌ای معجزه‌آسا ، بخش نخست تاریخ ایران ، یعنی از زمان استقرار ایرانی‌ها در ایران‌ویج ، دوران ورثشینی و نیز کوچ ایرانیان از اپاختر (شمال) به سوی نیمروز (جنوب) و یا به گفته‌ی دیگر از تاریکی به سوی نور ، در آغاز « ون‌دی داد » (گرچه کوتاه شده و در پاره‌ای جاها با نام‌های تازه‌تر) ، به جای مانده است.

برآورد می‌شود که اوستای روزگار ساسانیان ، دارای ۳۴۵۷۰۰ (سیصد و چهل و پنج هزار و هفتصد) واژه و « زند » (گزارش پهلوی یا تفسیر) آن ، دارای ۲۰۹۴۲۰۰ (دو میلیون و نود و چهار هزار و دویست) واژه بوده است که تنها بخشی از آن ، به جا مانده است. در کتاب دین‌کرد ، از نسک‌های بیست و یک گانه‌ی اوستای دوران ساسانیان ، سخن گفته شده است و گزیده‌ای از همه‌ی آن‌ها در آن جا آمده است که در بر دارنده‌ی نسک‌های از دست رفته نیز می‌باشد .

بیست و یک نسک اوستای دوران ساسانیان را می‌توان در سه دسته ، رده‌بندی کرد :^{۲۲}

- ۱- نسک‌های گاتاتیک ، در دانش و کارمینیوی
- ۲- نسک‌های داتیک ، در دانش و داد و کار جهان
- ۳- نسک‌های هات‌مانسریک ، در آگاهی از نیایش‌ها و سرودهای دینی

تازیان پس از غلبه بر ایران ، کتاب‌ها و از جمله باقی‌مانده‌های اوستا یا اسناد کهن و تاریخی ایران را به آتش جهل خود سوزاندند و یا به آب افکندند. ابن‌خلدون (۸۰۸ -

۷۳۲ قمری / ۷۸۴ - ۷۱۱ خورشیدی) می‌نویسد :^{۲۳}

وقتی مملکت ایران به دست عرب مفتوح گردید ، کتب بسیاری در آن سرزمین به دست ایشان افتاد . سعدبن ابی وقاص [سردار لشکر عرب] به عمر ابن خطاب در خصوص آن کتاب‌ها ، نامه نوشت و در ترجمه کردن آن کتب برای مسلمانان



رخصت طلبید . عمر به او نوشت ، آن کتب را در آب بیفکن ، چه اگر آن چه در آن هاست ، راهنمایی است که خداوند ما را به راهنماتر از آن راهنمایی کرده است و اگر گمراهی است ، خداوند ما را از شر آن محفوظ داشته است .

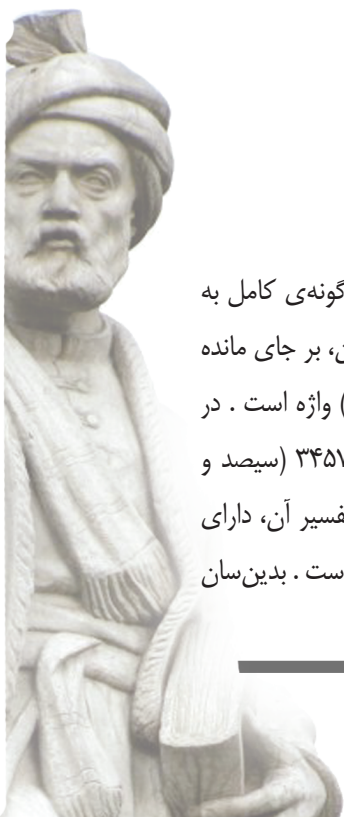
وی هم چنین می نویسد : ۲۴

گویند سعد [ابی وقاص] شمارهی مردم آن سوی مداین را به دست آورد . جمعیت مزبور ، صد و سی و هفت هزار تن بودند که سی و هفت هزار تن آنان ، از روسای خانواده ها ، به شمار می رفته اند . ولی همین که آن کشور در تصرف عرب و چنگال قهر و غلبه واقع شد ، پس از اندک زمانی منقرض شدند و چنان هلاک گردیدند که گویی به وجود نیامده بودند .

اوستای کنونی یا اوستای نو یا آن چه امروزه در دست ماست ، از شش دفتر تشکیل یافته است که عبارت اند از :

- دفتر یکم : گاتها یا گاهان
- دفتر دوم : یسنه یا یسنا
- دفتر سوم : یشتها
- دفتر چهارم : ویس پرد
- دفتر پنجم : خرده اوستا
- دفتر ششم : ون دی داد

باید دانسته شود که به جز وندیداد (پیش داد) و گاهان که شاید به گونه ی کامل به دست ما رسیده است ، تنها کمتر از یک چهارم اوستای دوران ساسانیان ، بر جای مانده است . از این رو ، اوستای نو تنها دارای ۸۳۰۰۰ (هشتاد و سه هزار) واژه است . در حالی که چنان که گفته شد ، اوستای دوران ساسانیان ، دارای ۳۴۵۷۰۰ (سیصد و چهل و پنج هزار و هفتصد) واژه و « زند » یعنی گزارش پهلوی یا تفسیر آن ، دارای بیش از دو میلیون (دو میلیون و نود و چهار هزار و دویست) واژه بوده است . بدین سان



درمی‌یابیم که امروزه ما تنها ۲۴ درصد از کل اوستای دوران ساسانیان را در دست داریم .

چنان که گفته شد ، خوش‌بختانه در کتاب دین کرت ، به کوتاهی از همهی بیست و یک نسکِ اوستای دوران ساسانیان ، سخن گفته شده است که امروزه این کتاب در اختیار ماست .



برای آگاهی بیشتر ، نگ :

اوستا ، کهن‌ترین سرودهای ایرانیان



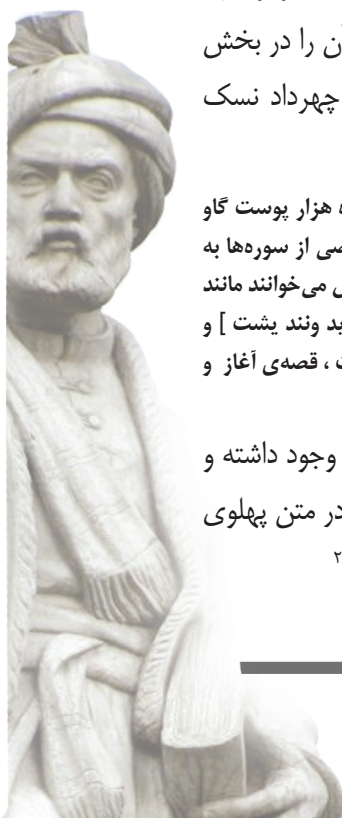
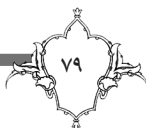
سوم - چیتردات (چهرداد) نسک

یکی از نسک‌های اوستای کهن، چیتردات نسک است. بخش نخست واژه، از ریشه اوستایی چیتر (Cithra) به معنای تخمه و نژاد و بخش دوم آن یعنی دات (data) به معنای قانون یا آفرینش «داد» است. از این رو، معنای این نسک، آفرینش تبارها یا آگاهی‌های نژادی و خونی یا تبارنامه (نسب‌نامه) می‌باشد.

این نسک، دارای ۲۲ بخش بوده و دوازدهمین نسک از نسک‌های بیست و یک گانه‌ی اوستای دوران ساسانیان بوده است. به گفته‌ی داراب هرمزدیار، چهاردهمین نسک بوده است. خوش‌بختانه گزیده و گزارشی از آن را در بخش ۱۳ دفتر هشتم دین‌کرت، در دست داریم. مسعودی درباره‌ی چهرداد نسک (جترشت) می‌نویسد:^{۲۵}

ابستا را وسیله‌ی میله‌های طلا به زبان فارسی قدیم بر دوازده هزار پوست گاو کنده بودند. اکنون هیچ کس معنی این زبان را نمی‌داند و بعضی از سوره‌ها به فارسی کنونی نقل شده که به دست دارند و در نمازهای خویش می‌خوانند مانند اشتاد [اشتادیش] و جترشت [چیتریش] و بانیت [شاید وندیش] و هادوخت [هادخت نسک] و سوره‌های دیگر. موضوع جترشت، قصه‌ی آغاز و انجام جهان است و هادوخت، موعظه است.

بدین‌سان درمی‌یابیم که چهرداد نسک تا دوران زندگی مسعودی وجود داشته و روشن نیست که چگونه از میان رفته یا از میان برده شده است. در متن پهلوی «شایست و نشایست» نیز از چهردادنامه، نام برده شده است:^{۲۶}



یکی از امور را به هم‌پرسی [مشورت] با نیکان باید کرد [و] اندازه [مثال] آن نیز در چهارداد [نسک] پیدا [است] که سپندارمذ ، به منوچهر گفت ...

بی‌گمان در این نسک ، پیرامون آفرینش انسان و تبار و تخمهی ایرانیان ، خاستگاه نخستین ، استقرار در ایران‌ویج و نیز تبار و تخمهی فرمان‌روایان ، بزرگان و نام‌آوران و ... ، به گستردگی سخن گفته شده بود. این نسک افزون بر تبارشناسی ایرانیان ، کتاب مبدا نژاد انسان بود.

بدین‌سان درمی‌یابیم چهارداد نسک از مهم‌ترین اسناد اولیه‌ی مردمان ماست که امروزه آن را در دست نداریم و به گفته‌ی نظامی گنجه‌ای :

نسب‌نامه‌ی دولت کی‌قباد [ملت و مردم ایران]

ورق بر ورق ، هر سویی برده باد

به باور نویسنده ، برگ‌هایی از این دفتر که به « هر سویی برده باد » به چنگ عزیزالدین نسفی (نخشی) افتاده است و یا این که در چنگ دیگری بوده که به نسفی رسیده است و خوش‌بختانه ، وی آن را برای ما به یادگار گذارده است .

عزیزالدین در شهر نسف یا به نام درست آن ، « نخشب » در خوارزم زاده شد. خود وی از این شهر ، بارها به عنوان « کشور من » یاد کرده است . عزیزالدین در ماه رجب سال ۶۷۱ (بهمن ۶۵۱ / فوریه ۱۲۷۳) برای همیشه شهر خود را ترک گفته است و روز اول جمادی‌الاول سال ۶۸۰ (۳ شهریور ۶۶۰ / ۱۷ اوت ۱۲۸۱) در شهر ابرکوه بوده است .

چنان که گفته شد ، وی بخشی از عمر خود را در زادگاهش سپری کرد و چندی نیز به بخارا سفر کرد و به شهرهای دیگر خراسان بزرگ رفت و زمانی نیز بر سر مزار مرشد روحانی خود ، شیخ‌المشایخ سعدالدین حمویه (حمویی) ، اعتکاف



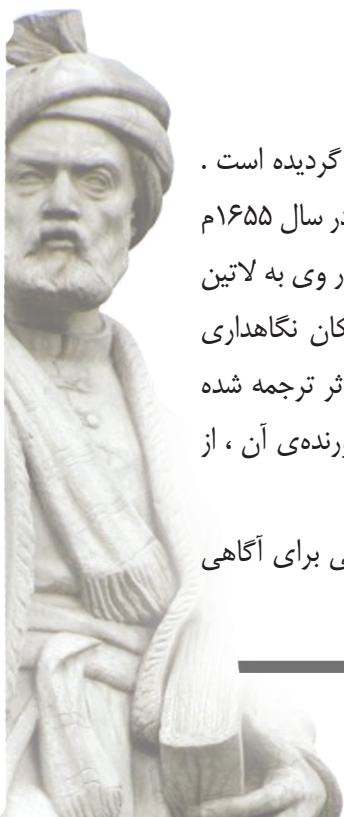
کرده بود . آن گاه به اصفهان رفته و سرانجام در ابرکوه ، زندگی را بدرود گفته است .

بدین سان می توان گفت که زندگانی این دانشمند و نظریه پرداز بزرگ سده ی هفتم خورشیدی (سیزدهم میلادی) میهن مان ، به دور دو محور پر جنب و جوش زندگی ایرانیان در آن زمان ، یعنی « خوارزم و فرارود » و « فارس » یا بخارا و شیراز و به گفته ای ، نخشب و ابرکوه ، می چرخیده است . شماری از آثار نسفی عبارتند از :

- ۱- کتاب التنزیل و بیان التنزیل
- ۲- کشف الصراط
- ۳- کشف الحقایق
- ۴- زبدہ الحقایق و مبدا معاد
- ۵- مقصد الاقصی
- ۶- منازل السائرین
- ۷- اصول و فروع و ...
- ۸- مجموعه ی رسائل او ، مشهور به کتاب الانسان الکامل

پارهای از کتاب های عزیزالدین نسفی به لاتین ترجمه و منتشر گردیده است . کتاب مقصد الاقصی از روی ترجمه ترکی آن ، به لاتین ترجمه و در سال ۱۶۵۵م (۱۰۳۴ خ) منتشر گردیده است ؛ اما باید دانست که بخشی از آثار وی به لاتین برگردانده شده بودند و در بخش محرمانه ی کتابخانه ی واتیکان نگهداری می شوند . در این بخش از کتابخانه ی واتیکان ، بیش از هزار اثر ترجمه شده به لاتین (کامل یا خلاصه) وجود دارد که نام اثر و نام پدید آورنده ی آن ، از روی نوشتار زدوده شده اند .

تازگی ها اجازه داده شده است که از این کتابخانه ، گزارش هایی برای آگاهی



همگان تهیه شود. در گذشته این کتابخانه، ویژه‌ی خواص بود و دانش‌مندان غربی با راه‌یابی به این بخش از کتابخانه، آثار ترجمه‌شده‌ی بی‌نام را به نام خود منتشر کرده‌اند که نظریه‌ی تکامل نسفی نیز که خود باید برگرفته از نوشته‌ای از دوران کهن باشد، در همین راستاست.

عزیزالدین نسفی نظریه‌پرداز ایرانی، ضمن بیان چند نظریه که امروزه به نام پاره‌ای از دانشمندان اروپایی مشهور است، در فصل دوم از «رساله در بیان سخن اهل تناسخ (کتاب انسان کامل)، نظریه‌ی تکامل (عروج) را به روشنی هر چه تمام‌تر بیان می‌کند.

نظریه‌ی نسفی درباره‌ی تکامل، به گونه‌ی شگفت‌آوری با یافته‌های نوین دانش امروزین، هم‌خوانی دارد. نسفی می‌گوید: ^{۳۷}

... اکنون بدان که نفوس جزوی از عالم علوی، اول به عناصر و طبایع می‌آیند، تا نزول تمام می‌شود و چندین‌گاه درین منزل می‌باشند و افلاک و انجم دایم گرد عناصر و طبایع می‌گردند و فیض و اثرها، به عناصر و طبایع می‌رسانند. و مقصود ازین همه گشتن، آن است که تا نفوس جزوی که در عناصر و طبایع اند، پرورش یابند و استعداد عروج [تکامل] حاصل کنند. چندین هزار [میلیون / میلیارد] سال درین مرتبه می‌باشند و پرورش می‌یابند. و نام نفس جزوی درین مرتبه طبیعت است.

آن‌گاه از عناصر و طبایع عروج می‌کنند و به نبات می‌آیند. و اول صورتی که از صورت نباتات پیدا می‌کنند، صورت طحلب [جلبک] است؛ و این طحلب گیاهی سبز است که در آب‌ها پیدا می‌آید و به مراتب برمی‌آید و صورت نباتات و اشجار پیدا می‌کنند تا به حدی که شجر به حیوان نزدیک شود، هم‌چون درخت خرما [که دارای درخت‌های نر و ماده (بارور و غیربارور) هستند و برای باور شدن، می‌بایست درختان ماده وسیله‌ی درختان نر، گرده‌افشانی شوند] ... و چندین هزار [میلیون / میلیارد] سال دیگر، درین مرتبه می‌باشند و از گردش افلاک و انجم پرورش می‌یابند. و درین مرتبه نام وی، نفس نباتی است. آن‌گاه از نبات به حیوان می‌آیند. و اول صورتی که از صورت حیوانات پیدا می‌کنند،



صورت خراطین است و این خراطین کرمی سرخ و دراز و باریک است که در گل و زمین آبناک بود. و به مراتب برمی آیند و صورت حیوانات، به تدریج پیدا می کنند تا به حدی که حیوان غیر ناطق به حیوان ناطق نزدیک می شود، هم چون ... بوزینه و نسناس. و چندین هزار [میلیون] سال دیگر درین مرتبه می باشند، و از گردش افلاک و انجم پرورش می یابند. و درین مرتبه نام وی، نفس حیوانی است.

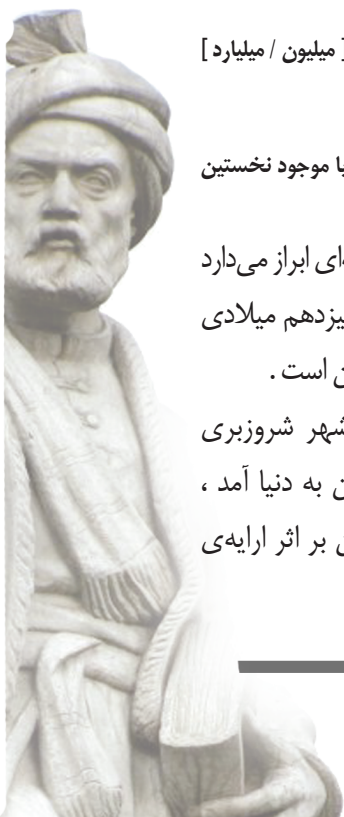
آن گاه از حیوان به انسان می آیند و اول صورتی که صورت انسان پیدا می کنند، صورت زنگیان [سیاه پوستان] است، و ... عزیزالدین نسفی برای در امان ماندن از تکفیر بر اثر ابراز این عقاید که در تضاد کامل با اندیشه های دینی و جو حاکم بود، نظریه ی تکامل را به « اهل تناسخ » نسبت می دهد و می نویسد :^{۲۸}
اهل تناسخ می گویند ...

به کوتاه سخن ؛ عزیزالدین نسفی در ارایه ی نظریه تکامل می گوید :

- ۱ - خلقت از راه تکامل می باشد. گیاهان و جانداران از ساده ترین شکل به وجود آمده و رفته رفته، راه تکامل را پیموده اند.
- ۲ - تکامل به زمان احتیاج دارد و هر مرحله ی آن، چندین هزار [میلیون / میلیارد] سال طول کشیده است.
- ۳ - ساز و کار این تکامل در طبیعت موجود بوده است.
- ۴ - منشاء گیاهان و موجودات گوناگون امروز، از همان گیاه یا موجود نخستین است که تکامل یافته و به شعبه های گوناگون تقسیم شد.

در سده ی نوزدهم میلادی، چارلز داروین، دانشمند انگلیسی نظریه ای ابراز می دارد که به طرز شگفت آوری با نظریه ی عزیزالدین نسفی که در قرن سیزدهم میلادی یعنی کمابیش شش سده پیش از آن بیان شده بود، همانند و همسان است.

چارلز داروین در ۱۲ فوریه ۱۸۰۹ (۲۲ بهمن ۱۱۸۷ خ) در شهر شروزبری (shrewsbury) انگلستان به دنیا آمد. هنگامی که چارلز داروین به دنیا آمد، کمابیش ۵۰۰ سال از مرگ عزیزالدین نسفی می گذشت. داروین بر اثر ارایه ی



نظریه‌اش درباره‌ی تکامل و گزینش طبیعی ، نام‌بردار شد .
 داروین میان سال‌های ۱۸۳۶-۱۸۳۱ م (۱۲۳۵-۱۲۱۰ خ) در قالب یک گروه تحقیقاتی به دور دنیا سفر کرد . وی در آمریکای جنوبی و جزیره‌ی گالاپاگوس (Galapagos) در اقیانوس آرام مطالعات بیش‌تری به عمل آورد .
 داروین پس از بازگشت ، با توجه به مطالعات به عمل آورده ، نظرات خود را اعلام کرد : نظرات او را می‌توان به این‌گونه جمع‌بندی کرد :

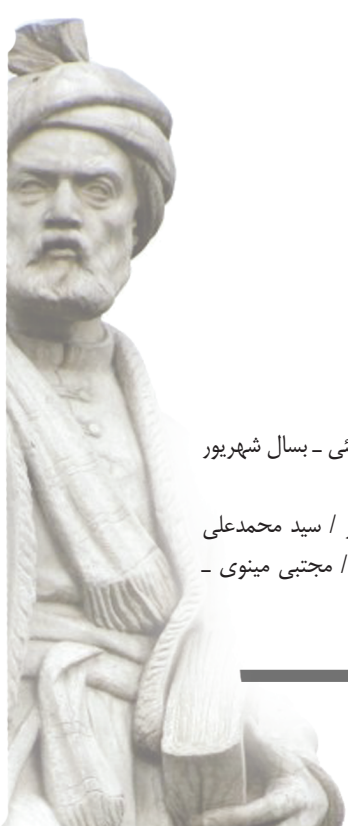
- ۱- تکامل انجام پذیرفته است.
 - ۲- این تکامل ، هزارها تا میلیون‌ها سال به درازا کشیده است.
 - ۳- ساز و کار نخستین تکامل ، فراگشت انتخاب طبیعی بوده است.
- آیا ابراز دو نظریه‌ی همسان با اختلاف بیش از ۵۰۰ سال ، می‌تواند تنها بر اثر تصادف باشد ؟ در حالی که ترجمه‌ی بسیاری از آثار نسفی به لاتین موجود بوده و هست . چگونه است که این نظریه به جای این که به نظریه‌ی نسفی (نخشی) معروف باشد ، به نام « داروین » می‌باشد ؟
- البته باید بدانیم که نظریه‌ی نسفی در سده‌ی سیزدهم میلادی ، بسیار از نظریه‌ی داروین در قرن نوزدهم میلادی ، دقیق‌تر است و با یافته‌های امروزمین هم‌آهنگی کامل دارد . نسفی به روشنی می‌گوید که نخستین انسان ، سیاه‌پوست (زنگی) بود که امروز می‌دانیم که چنین است . مهم‌ترین اثرهای داروین ، عبارتند از :

- ۱- On the Origin of Species ... (درباره‌ی منشأ موجودات ...)
- ۲- The Descent of Man and ... (نژاد انسان ...)
- ۳- Letters: as selection by Charles Darwins 1825-1859 (نامه‌های چارلز داروین : گزیده‌ای از سال‌های ۱۸۵۹ - ۱۸۲۵)



په نشست‌های گفتار دوم

- ۱- تاریخ بلعی (ترجمه و تکمله‌ی تاریخ طبری) ج ۱- رر ۶۵۷- ۶۵۶
- ۲- دین کرت (دین کرد) : در پهلوی دین کرت به معنای کردارهای دینی ، کتاب بزرگی است به زبان پهلوی که بیش‌تر پژوهش‌گران فرهنگ ایران ، آن را فرهنگ یا دایره‌المعارف ، دانش‌های دینی و عقلی آیین زرتشتی می‌دانند .
- ۳- تاریخ طبرستان - ابن‌اسفندیار (در باب نامه‌ی تنسر) / حماسه‌سرایی در ایران - ر ۳۱ / کاوه (مجله) محمدعلی جمال‌زاده - شماره ۱۱ - سال اول دوره جدید - رر ۷- ۴ / مه تنسر - مجتبی مینوی
- ۴- التنبیه و الاشراف - ر ۸۶
- ۵- مقدمه‌ی اوستا - برگردان دهارله / حماسه‌سرایی در ایران - ر ۳۱
- ۶- اوستا ، کهن‌ترین سرودهای ایرانیان - ج ۲- ر ۹۳۲
- ۷- حماسه‌سرایی در ایران - ر ۳۱
- ۸- تاریخ مطالعات دین‌های ایرانی - رر ۱۸۴- ۱۸۳
- ۹- همان - ر ۱۸۵
- ۱۰- همان - ر ۱۹۱
- ۱۱- همان - ر ۱۴۷
- ۱۲- همان - ر ۱۴۶
- ۱۳- آثار الباقیه - ر ۱۷۱
- ۱۴- التنبیه و الاشراف - ر ۸۷
- ۱۵- تاریخ الرسل و الملوک - ر ۹۴
- ۱۶- همان - ر ۹۳
- ۱۷- خرده‌اوستا - نگارش رشید شه‌مردان - انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی - بسال شهرپور و شهرپور ماه ۱۳۰۸ یزدگردی باستانی (امرداد ۱۳۱۷ خورشیدی)
- ۱۸- حماسه‌سرایی در ایران - ر ۳۱ / تاریخ طبرستان ابن‌اسفند درباره‌ی تنسر / سید محمدعلی جمال‌زاده - مجله کاوه - شماره ۱۱ - سال اول دوره جدید - رویه‌های ۷- ۴ / مجتبی مینوی - نامه‌ی تنسر



۱۹، ۲۰ و ۲۱ - همان

۲۲ - اوستا، کهن‌ترین سرودهای ایرانیان - ج ۱ - رویه شانزده .

۲۳ - مقدمه ابن‌خلدون - چاپ مصر - رر ۲۸۶ - ۲۸۵ / دو قرن سکوت - رر ۲۱۸ - ۲۱۷

۲۴ - مقدمه ابن‌خلدون - رر ۲۹۰ - ۲۸۹

وی هم‌چنین در رویه ۳۴۶ از این کتاب می‌نویسد (ترجمه محمد پروین گنابادی) :

و هم باید ایوان کسری را به چشم دید و میزان توانایی و نیرومندی را که ایرانیان در آن به کار برده‌اند، دریافت . قدرتی آن چنان مستحکم و جاویدان است که با آن که رشید بانه‌دام و ویران ساختن آن یادگار عظیم تصمیم گرفت، نتوانست آن را براندازد . چنان که وی با رنج و تکلف فراوان بر تخریب آن عزم گرفت و شروع بدان کرد ولی سرانجام عاجز آمد ...

پس باید دید، چگونه یک دولت بر بنیان نهادن بنایی قدرت می‌یابد که دولت دیگر، از ویران ساختن آن عاجز می‌گردد، با آن که میان ویران ساختن و بنیان نهادن از لحاظ سهولت تفاوت، از زمین تا آسمان است و از همین جا، می‌توان فرق میان دو دولت مزبور را، در عظمت و شکوه و جلال دانست .

۲۵ - التنبیه و الشراف - ر ۸۶

۲۶ - شایست و نشایست - ر ۱۳۱

۲۷ و ۲۸ - انسان کامل - ر ۳۸۹



گفتار سوم

بن‌نشت‌های دیگر

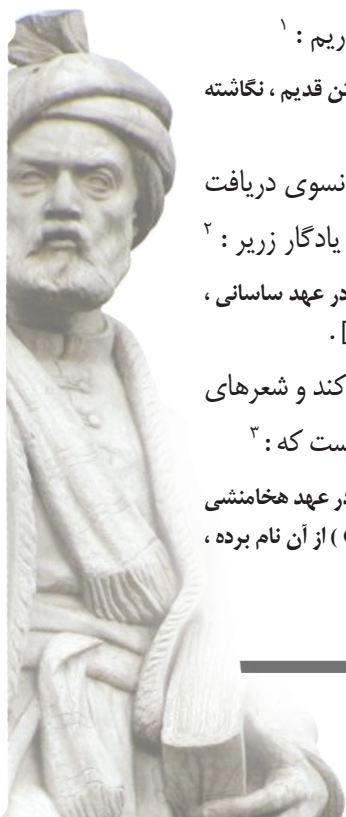
یکم - یادگار زریر

کتاب یادگار زریر، حماسه‌ای درباره‌ی برادر گشتاسب (گشباشب) است که در نبرد با تورانیان کشته می‌شود. البته کتابی که امروزه در دست داریم: ^۱ حدود قرن ششم میلادی [نخست خورشیدی] از روی یک متن قدیم، نگاشته و مدون گردید.

در روزگار ما، نخست بنونیست (Benveniste) ایران‌شناس فرانسوی دریافت که یادگار زریر منظوم است و نه منثور. وی بر این باور است که یادگار زریر: ^۲ با صورت کنونی، خود یک منظومه‌ی دوره‌ی اشکانی است که در عهد ساسانی، تغییراتی در آن راه یافته و به وضع فعلی خود در آمده [است].

بنونیست، توانست افزوده‌های دوران ساسانیان را از متن کتاب جدا کند و شعرهای شش هجایی اشکانی را بیابد. استاد دکتر ذبیح‌الله صفا، بر این باور است که: ^۳

این منظومه‌ی دوره‌ی اشکانی، ظاهراً از منظومه‌ی دیگری که در عهد هخامنشی سروده شده [بود] و «خارس می‌تیلنی» (Chares de Mitylène) از آن نام برده، تقلید شده است.



اما باید گفته شود که این حماسه، کهن است و پیشینه‌ی آن به دوران گشتاسب (هزاره‌ی زرتشت) می‌رسد و شاید بخشی از یک یشت از دست رفته باشد. البته باید توجه داشت که آن بخش از سروده‌های دقیقی که از راه شاهنامه‌ی فردوسی به دست ما رسیده است، با سروده‌های کتاب یادگار زریر، همانندی بسیاری دارد. این می‌رساند که دقیقی برای سرایش نخستین نبرد مذهبی جهان (میان ایرانیان و تورانیان)، از اشعار کتاب یادگار زریر بهره گرفته است. استاد دکتر ذبیح‌الله صفا، منظومه یادگار زریر را در شماره‌های هفتم، هشتم، نهم و دهم سال اول مجله‌ی سخن (۲۳-۱۳۲۲) با برابر نهادن دقیق آن با گشتاسب‌نامه‌ی دقیقی، به چاپ رسانیده‌اند. در زیر تنها به بخش‌هایی از آن اشاره می‌شود:

سپهبد تهم زریر / به کارزار آید / هم چون ایزد آذر / که به نیستان افتد / و باد
با او یار بود /

دقیقی می‌سراید:

به لشگرگه دشمن اندر فساد چو اندر گیا، آتش تیز و، باد

چون شمشیر فراز آرد / و آن گاه که باز برد / ده خیون بکشد / چون به گرسنگی
و تشنگی / خون خیون بیند / بدان خرسند و سیر شود /

[ارجاسب چون چنان دید، بترسید و بانگ برآورد:]

کیست که شود / با زریر کوشد / و آن سپهبد را کشد / تا دخت خود، زرستان
را / بزنی، بدو دهم / که اندر همه‌ی کشور / از او، هژیرتر نیست / و او را وزیر
خویش کنم / چه اگر، زریر زنده ماند / دیری بر نمی‌آید / که از ما حیوانان / هیچ
یک، زنده نماند / پس ویدرفش جادو / بر پای ایستاد و فرمان داد که اسب،
زین کنند / و ویدرفش جادو / بر اسب نشست / آن ژوبین جادوی / به خشم و،
زهر ساخته را / بر سر دست گرفت / و اندر رزم دوید / و چون دید که زریر /
آن گونه کارزار کند / پیش او، فراز نشد / و از پس او، برجست / و ژوبین زهر
آبدار را / زیر شمشیر بند / بالای گستی / به پشت او، برد / به دل بگذشت
/ و بر زمین افکند.



دقیقی می‌سراید : ۴

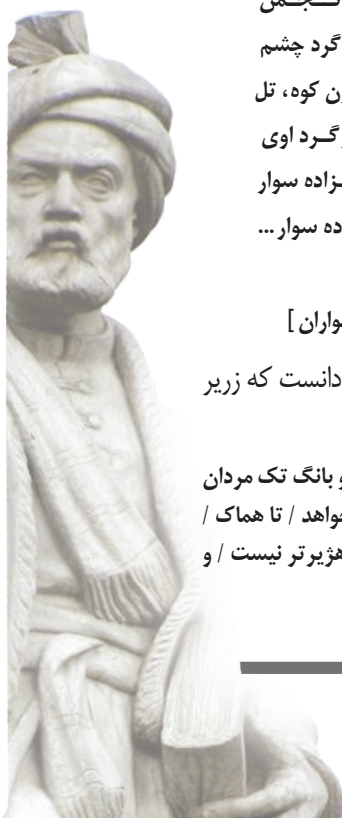
چو ارجاسب دانست، کان پورشاه
بدان لشگر خویش، آواز داد
کنون اندر آمد، میانان زیر
کدام است، مرد از شما نام خواه
بیامد، پس آن بیدرفش سترگ
به ارجاسب گفت: ای بلند آفتاب
به پیش تو، آوردم این جان خویش
از او شاد شد، شاه و، کرد آفرین
بدو داد، ژوبین زهر آبدار
شد آن جادوی زشت ناپاک تن
چو از دور دیدش، بر آن سهم و خشم
به دست اندرون گرز، چو سام یل
نیارست رفتن، ورا پیش روی
بینداخت، ژوبین زهر آبدار
گذاره شد، از خسروی جوشنش
ز باره، درافتاد، پس شهریار
به خون غرقه شد، شهریاری تنش

سپه را همی کرد خواهد تباہ
که برداد خواهید، خلخ به باد ...
چو گرگ دژ آگاه و، شیر دلیر...
مراو را دهم، دختر خویش را
که آید پدید از میان سپاه ...
سپارم بدو، لشگر خویش را ...
پلید و، بد و، جادوی و، پیر گرگ
به زور و، به تن، هم چو افراسیاب
سپر کردم این جان شیرینت، پیش...
بدادش بدو، باره‌ی خویش و، زین
که از آهنین کوه کردی گذار
به نزد زیر، آن سر انجمن
پر از خاک ریش و پر از گرد چشم
به پیش اندرون، کشته چون کوه، تل
ز پنهان همی تاخت، بر گرد اوی
ز پنهان، بر آن شاهزاده سوار
دریغ، آن نکو شاهزاده سوار...

آن‌گاه، فرونشست / پرشن کمان‌ها / و بانگ تک مردان [یکه سواران]

[گشتاسب که از جایگاه سرفرمانده‌ی، به میدان جنگ می‌نگریست، دانست که زیر
کشته شده است. پس بانگ برداشت]:

گمان می‌برم / که از ما، زیر کشته شد / چه پرشن کمان‌ها / و بانگ تک مردان
/ اکنون، بر نمی‌آید / اکنون کیست که شود / و کین زیر من خواهد / تا هماک /
دخت خود / به زنی، بدو دهم / که اندر همه‌ی کشور / از او، هژیرتر نیست / و



کاخ زریر / و سپهبدی ، بدو دهم / .

دقیقی می سراید :^۵

مر او را ، بدان رزمگه ، برندید	چو گشتاسب ، از کوه سر بنگرد
که روشن بدی ، زو همه رزم گاه	گمانی بزم ، کان گرد ماه
که شیر ژیان ، آوریدی به زیر	نبرده برادرم ، فرخ زریر
بمانند گردان ، ز انداختن	فکنده ست از اسب ، کز تاختن
مگر کشته شد ، شاه آزادگان ...	نیاید همی ، بانگ شهزادگان
که باز آورد ، کین فرخ زریر ...	به لشگر بغتا : کدام است شیر
مر او را دهم ، دخترم را همای ...	که هر کس ، میانه نهد پیش پای

[از میان همه ی نام آوران ، تنها نستور فرزند خردسال زریر ، پای پیش می نهد
و به گشتاسب می گوید :]

رزم ایران بینیم / و این که آن سپهبد دلیر / پدر من زریر / زنده است ، یا مرده / پیش
خدا یگان ، باز گویم / پس وشتاسب شاه / گفت ، تو مشو / چه تو ، اپور ناکی [نابرنا
/ و پرهیز رزم ، ندانی / و تیر ، ندانی افگند / و خیونان ، ترا کشند / و آن گاه خیونان
، دو از من برند / که از من ، زریر را کشته اند / و از من بستور [نستور] را کشته اند /
اما بستور پنهانی / به آخور سردار [مه آخور] ، گفت / وشتاسب فرمان داد / آن اسب
که زریر را بود / به بستور دهید / آخور سردار / اسب ، زین فرمود کردن / و بستور
برنشست / و اسب ، فراز هلیلد / و دشمن ، بکشت / تا بدان جای گه رسید / که پدر
مرده را بدید / و گفت : ای پدر نامور / خون تو ، که ریخت / آن زین پرنده / باره ی تو ،
که برگرفت / کام تو ، همه آن بود / که کارزار کنی / اما اینک ، کشته افتاده ای / چون
مردم بی تخت / و این ، موی و ریش تو / از باد ، بیاشفته است / تن پاکت ، خسته /
و خاک ، برگردنت نشسته است / من اکنون ، چه می توانم کرد / اگر فرود آیم / و سر
تو ، برکنار گیرم / و خاک ، از سرت بستم / از آن پس ، بر اسب / نشستن نتوانم
/ آن گاه ، بستور اسب فراهلیلد و دشمن ، بکشت / و پیش وشتاسب شاه رسید / و
گفت که من شدم / رزم ایران ، درست بدیدم / و سپهدار را ، مرده دیدم / زریر ، پدر
خود را / اما اگر شما خواهید / مرا هلیلد تا بشوم / و کین پدر ، باز خواهیم ...

بستور ، اسب فراز هلیلد / و دشمن ، بکشت / و کارزار بکرد / مانند ، سپهبد زریر /

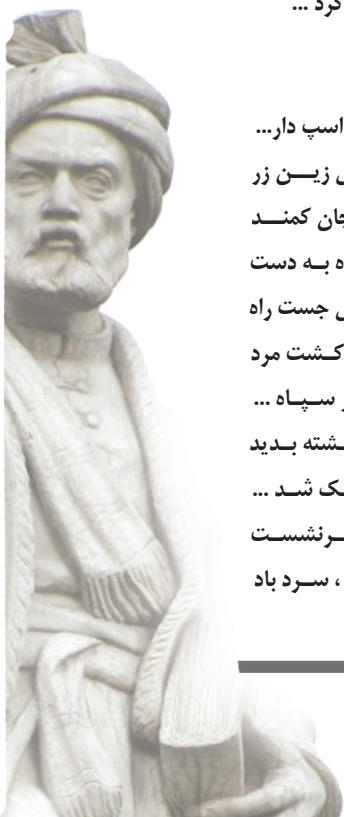


[ارجاسب ، چون این بدید ، گفت :]

از این ، چنین پندارم / که از تخم وشتاسب ، کسی کین زریر خواهد / اما از شما
خیونان / کیست که شود / با آن کودک / کوشد ، و او را کشد / تا آن وهستان ، دخت
خود را - به زنی ، به او دهم / که اندر همه ی کشور / از او هژیر تر ، نیست / و او را
شهریبتخش [وزیر] کنم / اگر آن کودک زنده ماند / چندی نیاید / که ز ما خیونان /
هیچ زنده نماند / پس ویدرفش جادو / بر اسب نشست / و آن ، ژوبین جادوی / به
خشم و ، زهر ساخته را / بر سر دست گرفت / و اندر رزم دوید / بستور نگاه کرد و گفت :
ای دروند جادو / پیش تر آی ، چه من / بارگی به زیر ران دارم / اما تاختن ندانم / و تیر ،
اندر ترکش دارم / اما گشادن ، ندانم / پیش تر آی / تا آن جان خوش / از تو دور کنم /
چنان که از آن / سپهبد تهم ، پدر من کردی / پس روان زریر ، بانک کرد / این ژوبین ،
از دست بیفکن / از کیش ، تیری آر / و بر این دروند ، پاسخ کن / بستور چنان کرد /
که روان زریر گفت و آن گاه / از تن او ، آن موزه بر آورد / با آن جامه ی زرین زریر / و
خود بر بارگی / زریر نشست / و بارگی خویش / به دست فراز گرفت / و اسب ، فراز
هلید / و دشمن بکشت / تا به جایی رسید / که گرامیک کرت [گرمی] آن جا بود / و
درفش ، به دندان داشت / و به دو [یک] دست ، کارزار همی کرد ...

دقیقی می سراید : ۶

چو نستور ، پور زریر سوار	ز خیمه خراممید ، زی اسپ دار...
طلب کرد ، از اسپ دار پدر	نهاد از بر او ، یکی زین زر
بیوشید جوشن ، بدو برنشست	به فتراک بر بست ، پیچان کمنـد
از این سان ، خراممید تا رزم گاه	ز پنهان خراممید ، نیزه به دست
همی تاخت ، آن باره ی تیز گرد	سوی باب کشته ، همی جست راه
از آزادگان ، هر که دیدی به راه	همی آخت کینه ، همی کشت مرد
بدان تاختن ، تا بر او رسید	بپرسیدی از ، نامدار سپاه ...
دیدش مراو را ، چو نزدیک شد	چو او را بر آن خاک ، کشته بدید
پُس [پسر] شاه کشته ، میان را ببست	جهان فروزانش ، تاریک شد ...
به پیش صف دشمنان ایستاد	سیه رنگ بهزاد را ، برنشست
منم گفت : نستور پور زریر	همی برکشید از جگر ، سرد باد



کجا باشد آن جادوی بیدرفش پذیره نیامد مرا، نره شیر
چو پاسخ ندادند، آزاد را که برده‌ست آن کاویانی درفش
بکشت از تگینان لشکر بسی برانگیخت شبرنگ بهزاد را
چو سالار چین، دید بستور را پذیره نیامد، مراو را، کسی ...
به لشکر، گفت: این که شاید بُدن کیان‌زاده، آن پهلوان پور را
که نزد من آمد، زیریر از نخست برین سان همی تاخت، باره درست
کجا باشد آن بیدرفش‌گزين هم اکنون، برفتش خوانید هین
بیامد هم اندر زمان، بیدرفش گرفته به دست، آن درفش بنفش ...
گرفته همان، تیغ زهر آبدار که افکنده بُد، آن زیریر سوار
بگشتند، هر دو به شمشیر و تیر سر جاودان تور و، پور زیریر

پس از کشته شدن دقیقی و ناتمام ماندن «شاهنامه»، نسخه‌ی دیگر از شاهنامه
منتور (نوشتاری) که به فرمان یعقوب لیث روی‌گر، گردآوری شده بود در
اختیار فردوسی قرار داده می‌شود. فردوسی، «پراندیشه» می‌گردد و دل‌نگران
و از این رو، «دل‌شادمان» ش، اندوهگین می‌گردد که چگونه باید این نوشتار
را به شعر درآورد؟ چنان برای او این کار سخت بود که حتا اندیشه‌ی آن نیز دور
از «گمان» او بود. یا به گفته‌ی خود فردوسی:

نبردی به پیوند [نظم] او، کس گمان

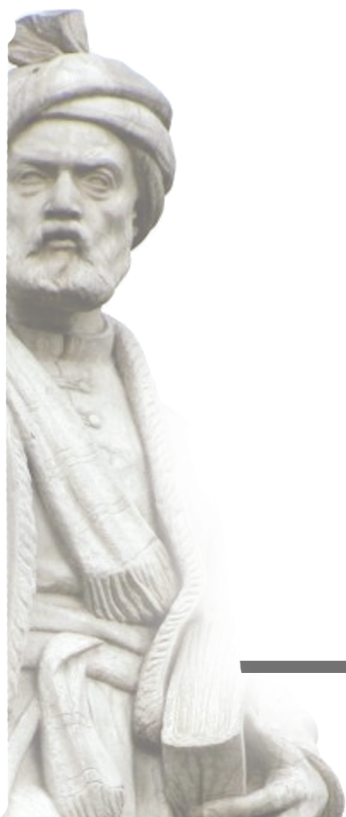
اما زمانی که سروده‌های دقیقی به «دست» فردوسی می‌افتد، «شست او، به
ماهی می‌گراید». و با خواندن آن سروده‌ها، دقیقی را مورد آفرین قرار می‌دهد
و او را «راهبر» خود در این امر می‌شناسد:^۷

گرفتم به گوینده بر، آفرین که پیوند را راه داد، اندرین ...
همو بود، گوینده را راهبر که بنشانند شاهی، ابرگاه بر

اما پرسش این جاست که دقیقی از کجا به این هنر دست یافته بود و «راهبر»
خود او که یا چه بوده است؟



دقیقی از آن جا که هنوز بر آیین زرتشت باقی مانده بود ، می‌بایست زبان پهلوی می‌دانست و از آن جا که مردی دانش‌پژوه و شاعری چیره‌دست بود ، کمابیش هزار سال پیش از « بنونیست » ، با پیراستن توضیحاتی که در دوران ساسانی به حماسه‌ی یادگار زریر افزوده شده بود ، توانسته بود آن را به گونه‌ی نخستین آن درآورد . در نتیجه ، هنگامی که شاه‌نامه‌ی منثور یعقوبی در اختیار وی قرار گرفت تا آن را از نثر (نوشتار) به نظم (شعر) درآورد ، او نمونه‌ای از نثر و نظم نبرد زریر با تورانیان را در اختیار داشت . دقیقی ، آن را الگو یا سرمشق قرار داد و بر پایه‌ی آن ، کار خود را آغاز کرد و پی گرفت . فردوسی نیز کار دقیقی را الگو یا سرمشق خود قرار داد و ...



دوم - کتاب سکی سران

از این کتاب ، مسعودی در مروج الذهب و معادن الجواهر درباره پیروزی «زو»
بر افراسیاب نام می برد . او می نویسد : ^۸

ایرانیان ، درباره ی کشته شدن افراسیاب و چگونگی کشته شدن او و جنگ هایش
و جنگ ها و مهاجمه ها که میان ایرانیان و تورانیان بود و کشته شدن سیاوش و
حکایت رستم پسر دستان ، سخن بسیار دارند و این همه ، در کتاب موسوم به
سکی سران که ابن مقفع از فارسی قدیم [پهلوی] ترجمه کرده ، به شرح آمده
است ، با حکایت اسفندیار پسر گشتاسب پسر لهراسب و کشته شدن او ، به
دست رستم پسر دستان و کشته شدن رستم ، به دست بهمن پسر اسفندیار و
دیگر عجایب و اخبار ایرانیان قدیم .

مسعودی در دنباله ی مطلب ، می افزاید : ^۹

ایرانیان ، این کتاب [سکی سران] را که شامل اخبار گذشتگان و سرگذشت
ملوک ایشان است ، بزرگ شمارند .

نام این کتاب را در نسخه های گوناگون به گونه ی تک تکین ، النسکین و کیکین
و ... آمده است . ^{۱۰}

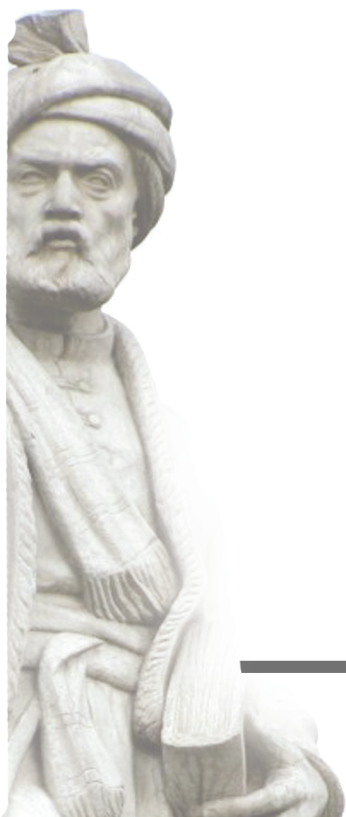
اما می بایست نام درست آن همانا «سکی سران» یا سران سکستان (سیستان) بوده
باشد که مسعودی ، آن را ثبت کرده است . در این زمینه ، استاد دکتر ذبیح الله
صفا ، به درستی می نویسد : ^{۱۱}

به عقیده ی من ، این نام در اصل کلمه ای نظیر سکسین ، سکزین (سگزی ها) ،
سکسیکین بوده است .



وی در روشن سازی واژه‌ی سکسیکین ، می نویسد :^{۱۲}

سگسیک یا سگزیک به پهلوی ، معادل بوده است با سگری که به زبان فارسی
[که] معنی سیستانی از آن مستفاد می شود . « یگ » ، یعنی یاء ماقبل مکسور و
گاف فارسی ، از علایم نسبت در پهلوی است .



سوم - کتاب بن کش (پیکار)

افزون بر کتاب «سکی سران» که مربوط به دوران ایران کهن بوده، کتاب‌های دیگری نیز در این باره وجود داشته‌اند که از آن میان، پاره‌ای از آن‌ها به عربی برگردانده شده‌اند.

مسعودی در باره‌ی این کتاب که شرح نبردهای اسفندیار و ساختن دژ باب آلان (یا گشودن دژ روین) در سرزمین قفقاز است می‌نویسد: ^{۱۳}

ما بین مملکت الان و جبل قبیخ بر یک دره‌ی بزرگ قلعه و پلی هست که قلعه را باب آلان گویند و این قلعه به روزگار پیشین یکی از شاهان قدیم ایران به نام اسپندیار پسر یستاسف بن لهراست، بنیاد کرده ... و ایرانیان در اشعار خود، از این قلعه و این که اسفندیار بن گشتاسب، بانی آن بوده، یاد کرده‌اند. اسپندیار در شرق با اقوام مختلف جنگ‌های بسیار داشت. همو بود که به دیار ترک [تور] راند و شهر صفر را که به سر سختی و مناعت در میان ایرانیان ضرب‌المثل بود، ویران کرد.

مسعودی در دنباله‌ی این نوشتار می‌افزاید: ^{۱۴}

اعمال اسفندیار و آن چه بگفتیم، در کتاب معروف به کتاب بن کش که ابن مقفع به زبان عرب در آورده، مذکور است.

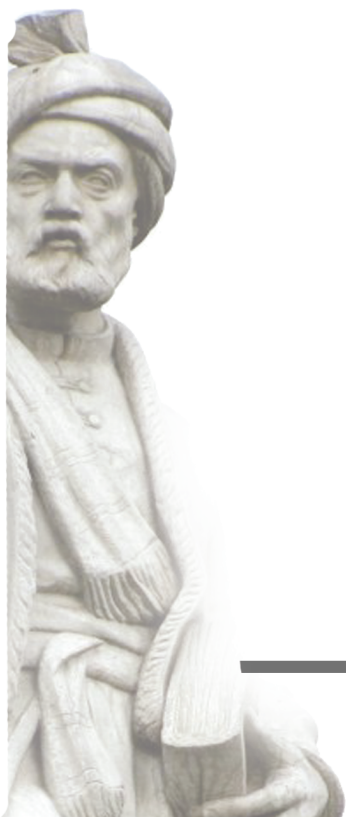
مسعودی اشاره می‌کند که این کتاب از سوی عبدالله ابن المقفع به عربی برگردانده شده بود.

«مارکوات» خاورشناس برجسته، این نام را دگرگون شده‌ی «پیکار» می‌داند

که: ^{۱۵}



در صورت صحت این حدس (که ضعیف به نظر می‌رسد) ، نام کتاب با موضوع آن کاملاً موافق است . کتاب پیکار ، چنان که گفته‌ایم ، حاوی مطالبی مانند جنگ‌های اسفندیار و ایرانیان با تورانیان و ... بوده است .



چهارم - داستان رستم و اسفندیار

ابن ندیم در الفهرست، از کتاب‌های پهلوی که به زبان عربی برگردانده شده‌اند، از داستان رستم و اسفندیار نام می‌برد و می‌نویسد که ترجمه‌ی آن به زبان عربی، از «جبله بن سالم» می‌باشد: ^{۱۶}

داستان رستم و اسفندیار، از کتب مشهور آن روزگار بوده و علی‌الظاهر، اصل پهلوی آن، میان نویسندگان شاه‌نامه‌های منشور و یا نزد راویان خراسان، شهرتی داشته [است] ...

این داستان، در بیرون از ایران نیز پرآوازه بود. به گونه‌ای که در آغاز بعثت پیامبر، یکی از مردم مکه به نام نصر بن الحارث: ^{۱۷}

آن چه را که در سرزمین فرات [دل ایران شهر / میان‌رودان] راجع به رستم و اسفندیار شنیده بود، در مکه برای مردم حکایت می‌کرد و اهل مکه از شنیدن این داستان، لذت می‌بردند.

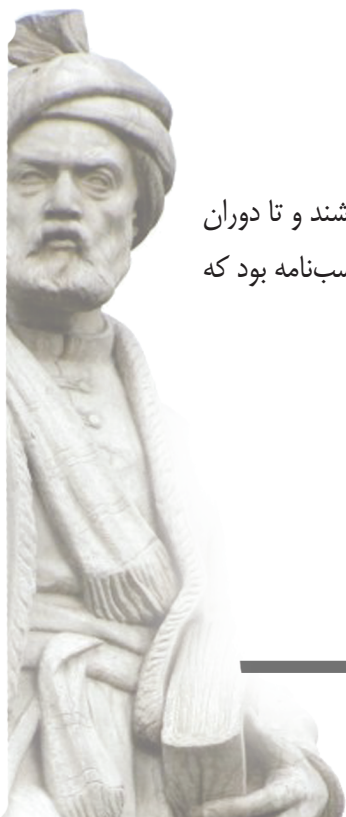


پنجم - داستان پیران ویسه

این کتاب نیز امروز در دسترس ما نمی‌باشد؛ اما در ادبیات دوران پس از ساسانیان، این کتاب به زبان پهلوی درباره‌ی پیران ویسه سردار سپاه افراسیاب بود که به طور حتم، موارد بسیاری از جنگ‌های تورانیان با ایرانیان را دربرمی‌گرفته است. از این کتاب، اسدی توسی در لغت‌نامه‌ی خود زیر عنوان «وسناذ»، یاد کرده است.

ششم - لهراسب‌نامه

از کتاب‌های دیگری که می‌بایست در دوران کهن تنظیم شده باشند و تا دوران یورش تازیان در دسترس بود (البته به زبان پهلوی)، لهراسب‌نامه بود که علی‌بن عبیده الریحانی، آن را به عربی برگردانده بود و ...



په نوشت‌های گفتار سوم

- ۱ - حماسه‌سرایی در ایران - ر ۱۲۱
- ۲ و ۳ - همان - ر ۱۲۲
- ۴ - شاه‌نامه‌ی فردوسی - به کوشش محمد دبیر سیاقی - ج ۳ - ر ۱۳۴۵ - ۱۳۴۳ ب ب ۵۸۱-۶۱۸
- ۵ - همان - رر ۶۷-۶۶ - ب ب ۶۱۹-۵۹۴
- ۶ - همان - رر ۷۰-۶۹ - ب ب ۷۱۷-۶۵۷
- ۷ - شاه‌نامه‌ی فردوسی - به تصحیح ژول مول - ر ۴۱۹
- ۸ و ۹ - مروج الذهب و معادن الجواهر - ج ۱ - ر ۲۲۱
- ۱۰ - حماسه‌سرایی در ایران - ر ۴۵
- ۱۱ - همان - ر ۴۶
- ۱۲ - همان - زیرنویس ۱
- ۱۳ و ۱۴ - مروج الذهب ... - ج ۱ - ر ۱۹۰
- ۱۵ - حماسه‌سرایی در ایران - ر ۴۷
- ۱۶ - همان - ر ۴۴
- ۱۷ - همان - ر ۴۵



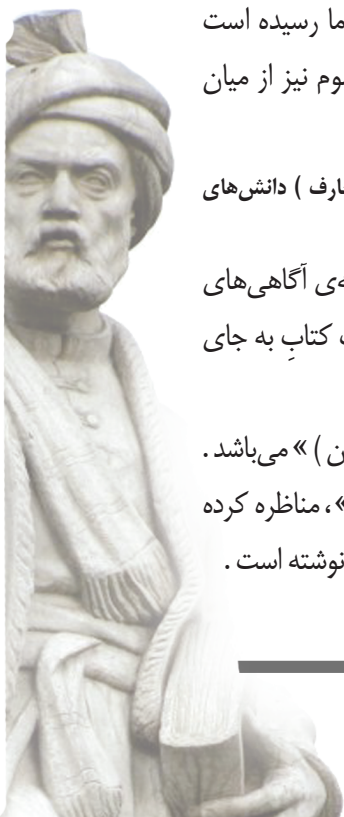
گفتار چهارم دگر بن نبشت‌ها در رابطه با تاریخ، تمدن و فرهنگ ایران کهن یکم - دین کرت (دین کرد)

در پهلوی «دنکرت» به معنای کرده‌ی دینی یا کردارهای دینی، برجسته‌ترین و گسترده‌ترین کتاب به زبان پهلوی است که در دست ما می‌باشد. این اثر در اصل ۹ کتاب بوده که امروز، تنها هفت کتاب آن به ما رسیده است و دو کتاب دیگر را در دست نداریم. البته بخشی از آغاز کتاب سوم نیز از میان رفته است. این کتاب، دارای چنان اهمیتی است که:

پژوهش‌گران فرهنگ ایرانی، آن را فرهنگ‌نامه (دایرة المعارف) دانش‌های دینی و عقلی، خوانده‌اند.

این نوشتار در سده‌ی دوم - سوم هجری (۹ میلادی) در بغداد بر پایه‌ی آگاهی‌های به جای مانده، به پارسی میانه (پهلوی)، گردآوری شده است و هفت کتاب به جای مانده‌ی آن کمابیش ۱۶۹۰۰۰ واژه را دربرمی‌گیرد.

تنظیم‌کننده‌ی این اثر «آتور فرن بغ فرخ زادان» (آذر فرن بغ فرزند زادان) می‌باشد. آذر فرن بغ در حضور مامون خلیفه‌ی عباسی با شخصی به نام «ابالش»، مناظره کرده بود. کتاب «ابالش گجستک» را آذر فرن بغ درباره‌ی این مناظره، نوشته است.



مهم‌ترین جنبه‌ی دین‌کرت آن است که در کتاب هشتم آن، کوتاه شده‌ی ۲۱ نسکِ اوستای دوران ساسانیان، به ما رسیده است و باید گفت که مهم‌ترین بن‌بشت (منبع) برای آگاهی از آن‌هاست.

البته در پاره‌ای کتاب‌های دیگر نیز آگاهی‌هایی در این باره وجود دارد. این مجلد، دارای کمابیش ۱۹۰۰۰ واژه می‌باشد.

کتاب سوم این کتاب که کمابیش ۷۳۰۰۰ واژه را در برمی‌گیرد به ویژه از جمشید و شوریدن ضحاک بر وی، سخن گفته شده است.

کتاب چهارم دین‌کرت نزدیک به ۴۰۰۰ واژه، کتاب پنجم ۶۰۰۰ و کتاب ششم که گسترده‌تر است، کمابیش ۲۳۰۰۰ واژه دارد.

در کتاب هفتم که کمابیش ۱۶۰۰۰ واژه دارد، با گستردگی از آفرینش کیومرث و داستان سیامک، هوشنگ، تهمورث، جم، فریدون، ایرج، منوچهر، گرشاسب، کی‌قباد و کی‌ارش و کی‌کلوس، کی‌سیاوخش و کی‌خسرو و نیز از رسیدن «فر» به زرتشت و گشتاسب، سخن به میان آمده است.

برای آگاهی بیش‌تر، نگ:

گفتاری درباره‌ی دین‌کرد - دکتر محمدجواد مشکور - تهران ۱۳۲۵
کتاب سوم دین‌کرد (درس‌نامه‌ی دین‌مزدایی) - آراستاری، آوانویسی، یادداشت‌ها و ترجمه‌ی فریدون فضیلت - انتشارات فرهنگ دهخدا - تهران ۱۳۸۱
دین‌کرد چهارم - آوانویسی، ترجمه، واژه‌نامه - پژوهش‌های مریم رضایی - زیر نظر سعید عربان - انتشارات علمی - تهران ۱۳۹۳
کتاب پنجم دین‌کرد - آوانویسی، ترجمه، تعلیقات، واژه‌نامه، متن پهلوی، ژاله آموزگار و احمد تفضلی - انتشارات معین - تهران ۱۳۸۶
کتاب ششم دین‌کرد (حکمت فرزندگان ساسان) آذر فرن‌بغ پسر - ترجمه دکتر فرشته آهنگری - انتشارات صبا - تهران ۱۳۹۲



دوم - بن دهش (بن دهشن)

بن دهش (بن آفرینش / بنیاد آفرینش) یا ژرفای آفرینش، پس از دین کرت مهم‌ترین متن بازمانده از ادبیات فارسی میانه (پهلوی)، در زمینه‌ی تاریخ، فرهنگ، دانش و دین ایرانیان است.

گردآوری کننده‌ی کتاب، ناشناخته است. از بن دهش، دو دست نویس در دست است. نخست بن دهش بزرگ یا بن دهش ایرانی. سبب نامیدن آن به نام ایرانی این است که: ^۲

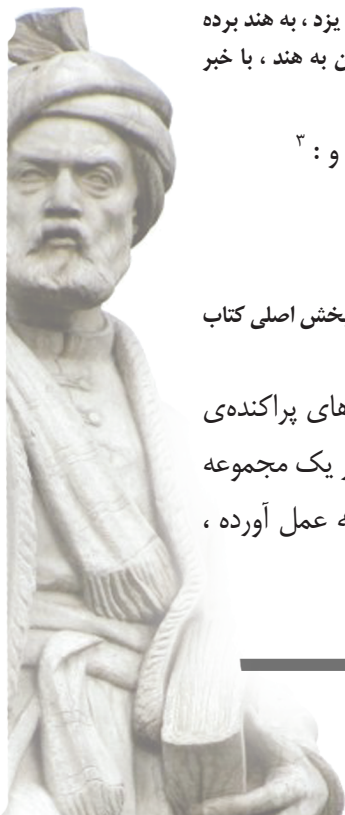
هر سه دست نویس موجود این روایت بلند، در ایران نوشته شده است و بی‌گمان می‌دانیم که دو تا از آن‌ها، در قرن نوزدهم میلادی از یزد، به هند برده شده است. ولی از چگونگی سفر نسخه ... [دیگر] از ایران به هند، با خبر نیستیم.

دوم بن دهش هندی (بن دهش کوچک) که در هند کتابت شده و: ^۳
نمونه‌ی دست و پاشکسته‌ای از بن دهش ایرانی است.

کتاب بن دهش ایرانی: ^۴

شامل یک مقدمه‌ی کوتاه ناقص ... است و سپس بیست و دو بخش اصلی کتاب و سرانجام، پایان نوشت هر یک از دست نویس‌ها می‌آید.

با یک نگاه به بن دهش، درمی‌یابیم که گردآورنده‌ی آن، برگ‌های پراکنده‌ی اوستای کهن که به اوستای دوران ساسانیان راه پیدا کرده بود، در یک مجموعه تنظیم کرده است. استاد مهرداد بهار، بر پایه‌ی پژوهشی که به عمل آورده، درون مایه‌ی بن دهش را این گونه بخش‌بندی کرده است: ^۵



۱- اوهرمزد و اهریمن و آفرینش مینوی و مادی اوهرمزدی در برابر آفرینش اهریمنی .

در این بخش از ایزدان و دیوان و از آفرینش همه‌ی جهان مادی : آسمان ، آب ، زمین ، گیاه ، جانور و مردم سخن می‌رود و دو نظرگاه خاص در آفرینش مطرح می‌گردد :

الف - اوهرمزد از روشنی خویش آفریدگان خود را آفرید.

ب - جهان مادی را از قطره‌ی آبی آفرید، مگر انسان و حیوان را که از اصلی آتشین‌اند. سپس از خلق اهریمنی یاد می‌گردد و سرانجام از نبرد عظیم آغازین و آلودگی جهان مادی به دست اهریمن و دیوان سخن می‌رود .
این دوره ، مجموعاً شش هزار سال را دربرمی‌گیرد .

۲- اطلاعات جغرافیایی [بوم‌نگاری]

اطلاعات جغرافیایی بسیار جالب توجه ، به ویژه درباره‌ی دریاها ، کوه‌ها و رودهای نجد ایران ، بین‌النهرین و آسیای میانه در بن‌دهش موجود است .
در کنار این اطلاعات ویژه ، اطلاعات بسیار گران‌بهای جغرافیایی درباره‌ی مناطق مختلف پهنه‌ی یاد شده و نیز ایالات ایران در بن‌دهش وجود دارد .
جغرافیای بن‌دهش از یک سو زیر تأثیر نام‌های اساطیری اوستایی و از سوی دیگر ، مبتنی بر جغرافیای نجد ایران ، جلگه‌های آسیای میانه و بین‌النهرین در عصر ساسانی و گاه اوایل اسلام است .

۳- گیاه‌شناسی

در بن‌دهش فصلی بلند درباره‌ی گیاه‌شناسی وجود دارد که احتمالاً مبتنی بر مطالعات دوره‌ی ساسانی است . بر این اساس گیاهان به شانزده بخش تقسیم می‌شوند و این بخش‌بندی بر پایه‌ی استفاده‌ی است که از آن‌ها به انسان می‌رسد . البته ما در متن ، هفده تقسیم‌بندی می‌بینیم که مورد هیزم در آن شامل چوب همه‌ی گیاهان می‌شود .

ظاهراً در گفتگوی از بخش‌بندی‌های گیاهی ، بحث درباره‌ی گیاهان دارویی از متن افتاده است ، یا چنان مفصل و تخصصی بوده که جای ذکر آن را در این متن ندیده‌اند .

۴- جانورشناسی

در بن‌دهش گفتار مفصلی درباره‌ی جانوران و تقسیمات فرعی آنان وجود دارد . در مجموع ، جانوران براساس تقسیمات زیر بخش‌بندی شده‌اند :
الف - کرده ، که براساس نوع جانور است : دام ، دد ، پرنده و آبی .



ب - آینه ، که براساس شکل پای جانور است : دارای دو سم ، دارای یک سم ، پنجه‌داران ، پرندگان و ماهیان .

ج - سرده ، که به تقسیمات فرعی هر گروه جانوران چون سگ ، اسب ، خر و جز آن‌ها می‌پردازد . در بن‌دهش فصلی دیگر نیز درباره‌ی جانوران و حشرات اهریمنی وجود دارد که در جای خود از تقسیم‌بندی جاذبی برخوردار است .

۵- قوم [تیره] شناسی

در بن‌دهش درباره‌ی آفرینش انسان ، کیومرث و فرزندان وی ، مشی و مشیانه ، سخن بسیار رفته است ؛ ولی در بخشی خاص درباره‌ی اقوام [تیره‌های] ایرانی ، تازی ، چینی و جز آنان بحث مفصلی انجام یافته است .

بن‌دهش معتقد به بیست و پنج گونه مردم است .

۶- تاریخ

در فصلی ویژه و متکی بر خدای‌نامه‌ی پایان دوره‌ی ساسانی ، تاریخ ایران از ابتدا تا زمان فرا رسیدن اسلام مطرح می‌گردد که با توجه به تفاوت‌هایی جالب توجه ، کمابیش همان طرحی را دنبال می‌کند که در شاهنامه‌ی فردوسی وجود دارد .

شاید این فصل بن‌دهش مهم‌ترین مدرک ما درباره‌ی محتوای خدای‌نامه‌ی دوره‌ی ساسانی باشد که از تغییرات دوره‌ی اسلامی محفوظ مانده است .

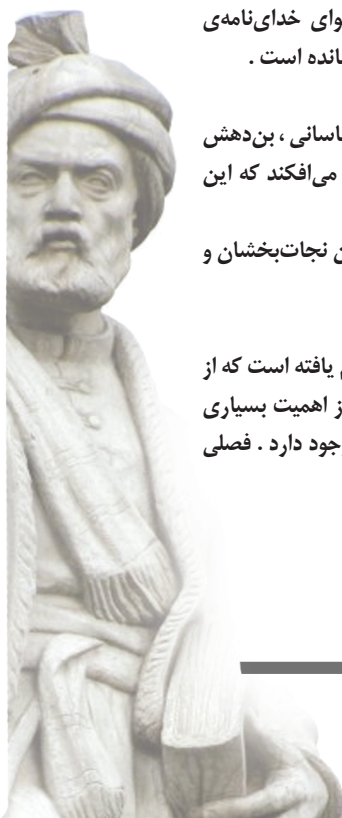
۷- پیش‌گویی‌ها

پس از ذکر مطالب خدای‌نامه در تاریخ ایران تا پایان دوره‌ی ساسانی ، بن‌دهش به پیش‌گویی‌هایی می‌پردازد که گاه انسان را به این اندیشه می‌افکند که این پیش‌گویی‌ها در ادوار بعد به بن‌دهش اضافه شده است .

پس از این پیش‌گویی‌ها ، فرا رسیدن هزاره‌های واپسین ، آمدن نجات‌بخشان و پایان جهان مطرح می‌گردد .

۸- نجوم و تقویم

در چند فصل بن‌دهش بحث‌های بسیاری درباره‌ی نجوم انجام یافته است که از نظر تحقیق در نجوم و تاریخ نجوم و احکام نجوم در ایران از اهمیت بسیاری برخوردار است . در فصل‌های دیگر نیز گاه اطلاعاتی نجومی وجود دارد . فصلی خاص نیز به تقویم در ایران مربوط است .



۹- دودمان شناسی

در اواخر کتاب دودمان شناسی خاندان های پیشدادیان و کیانیان و تورانیان و خاندان موبدان مطرح می گردد که از اهمیت ویژه ای برخوردار است .
در بن دهش مطالبی دیگر ، هر چند فرعی ولی بسیار با اهمیت نیز مطرح می گردد که از نظر شناخت مسائل فرهنگی قوم [تیره ی] ما دارای ارزش فوق العاده ای است .

چنان که اشاره شد ، با یک نگاه کوتاه به بن دهش ایرانی ، درمی یابیم که درون مایه ی آن ، برگ هایی است از اوستای کهن که به اوستای دوران ساسانیان نیز راه یافته بود . بدین سان می توان گفت که این برگ ها ، اندک باقی مانده ی نسکی از نسک های اوستای کهن بوده است . استاد مهرداد بهار نیز به این مساله اشاره دارد :^۶

کتاب هشتم دین کرد نشان می دهد که بسیاری از مطالب بن دهش در دامداد نسک اوستایی وجود داشته است، هر چند که بن دهش ذکری مستقیم از این اثر اوستایی نمی کند .
ون دی داد، سپندنسک و چهارده نسک گم شده ی اوستایی نیز می توانند از منابع بن دهش بوده باشند .

نسخه ی کامل بن دهش در سال ۱۹۰۸ میلادی (۱۲۸۷ خورشیدی) از سوی تهمورث دین شاجی انکساریا ، با پیش گفتار بهرام گور تهمورث انکساریا در بمبئی (هندوستان) به چاپ رسید .

برای آگاهی بیش تر ، نگ :

واژه نامه ی بن دهش - مهرداد بهار - تهران ۱۳۴۵
بن دهش - فرن بغدادگی - گزارنده مهرداد بهار - انتشارات توس - چاپ دوم - تهران ، پاییز ۱۳۸۰



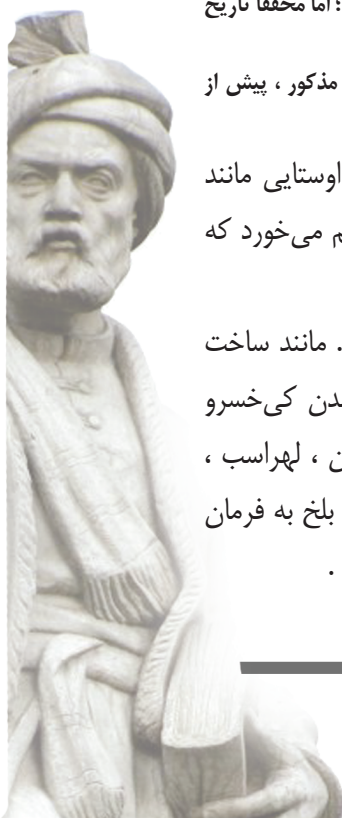
سوم - شهرستان های ایران

شهرستان های ایران ، مهم ترین کتاب موجود به زبان پهلوی درباره ی بوم نگاری (جغرافیا) است . این رساله مربوط است به بنیان گذاری پاره ای از شهرهای ایران . فرجامین شهری که از ساخت آن در این کتاب یاد شده است ، شهر بغداد و به دستور ابوجعفر منصور دوانقی (منصور دوانیک) است . استاد دکتر ذبیح الله صفا ، به درستی درباره ی این کتاب می نویسد :^۷

نسخه ی فعلی این رساله ، متعلق به قرون متاخر اسلامی است ؛ اما محققا تاریخ بنای بغداد ، قسمت الحاقی است ، نه اصلی .
زیرا با توجه به بعضی از قرائن ، چنین برمی آید که رساله ی مذکور ، پیش از اسلام مدون گشته است .

با یک نگاه درمی یابیم که در این اثر ، پاره ای از واژگان کهن اوستایی مانند واژه ی « خیون » (شعبه ای از تورانیان) و توری (تورانی) به چشم می خورد که این نام ها در دوران اسلامی ، کاربرد نداشته اند .

این رساله ، اشاره های بسیار ارزنده ای درباره ی ایران کهن دارد . مانند ساخت شهر سمرکند (سمرقند امروزی) به دست سیاوش و نیز زاده شدن کی خسرو در آن شهر و نیز آگاهی های درباره ی جم ، آژی دهاک ، فریدون ، لهراسب ، گشتاسب و افراسیاب گجستک و نیز ساخت شهر « نواک » در بلخ به فرمان اسپندیات (اسفندیار) و ساخت شهر توس ، به دست توس سپهدار .



در این کتاب آمده است که جایگاه سپهبداری توس ، پس از وی به زریر (برادر گشتاسب و عموی اسفندیار) ، پس از زریر به بستور (نستور) و پس از بستور به کرزم رسید و ...

به باور نویسنده ، بخش‌های کهن شهرستان‌های ایران ، می‌تواند بخش اندکی از یکی از نسک‌های گم‌شده‌ی اوستای کهن ، درباره‌ی معماری و شهرسازی بوده باشد .

برای آگاهی بیش‌تر ، نگ :

نوشته‌های پراکنده - صادق هدایت - گردآوری حسن قاسمیان - تهران ۱۳۴۴ / چاپ دوم با ویرایش کامل و افزوده‌ها - تهران ۱۳۴۴

شهرستان‌های ایران - بازگرداندن به فارسی محمد انصاری - انتشارات کتاب‌خانه تاریخ شهرستان‌های ایران شهر - دکتر تورج دریایی - ترجمه شهران جلیلیان - انتشارات توس - تهران ۱۳۸۸
متن‌های پهلوی - گردآوری جاماسب جی‌دستورچی جاماسب آسانا - پژوهش سعید عریان - انتشارات علمی - تهران ۱۳۹۱

یوزف مارکدات و نیز دکتر احمد تفضلی ، اشاره‌هایی به کتاب شهرستان‌های ایرانی دارند .
ایران شهر در جغرافیای بطلمیوس - یوزف مارکدات - انتشارات طه‌وری - تهران ۱۳۸۳
تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام - دکتر احمد تفضلی - انتشارات سخن - تهران ۱۳۶۷۶



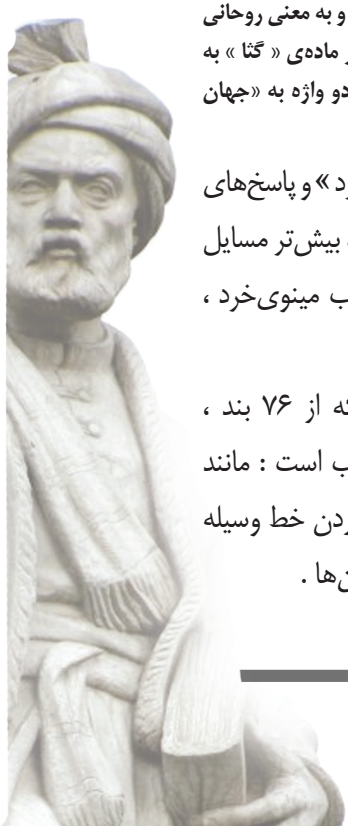
چهارم - مینوی خرد

مینوی خرد یا مینوخرَد، کتابی است به زبان فارسی میانه (پهلوی). این کتاب در پهلوی «داناک و مینوکی خرت» یا «داناک و مینوی خرد» یا «دینایی مینوی خرد» به معنای دانا و مینوی خرد، نامیده می‌شد. در فارسی «مینوی خرد» یا «مینو خرد» گفته می‌شود:^۸

در اوستا، صفت «مینو» از واژه‌ی «مینو» (مینو) ساخته شد و به معنی روحانی و معنوی است و در بسیاری از موردها، با واژه‌ی «گتیه» (از ماده‌ی «گتا» به معنی گیتی و جهان) همراه است و در فارسی مجموع این دو واژه به «جهان مینوی»، برگردانده شده است.

این کتاب دربردارنده‌ی پیش‌گفتار و ۶۲ پرسش «دانا» از «مینوی خرد» و پاسخ‌های مینوی خرد بدان‌هاست. از آن‌جا که موضوع این پرسش و پاسخ‌ها، بیش‌تر مسایل اخلاقی است و باید آن را در رده‌ی اندرزنامه‌ها جای داد؛ اما کتاب مینوی خرد، اشاره‌های ارزنده‌ای به تاریخ، فرهنگ و تمدن ایران کهن دارد:

مهم‌ترین فصل این کتاب، فصل بیست و هفتم آن است که از ۷۶ بند، پدید آمده و شامل بزرگ‌ترین اعمال پادشاهان ایران تا گشتاسب است: مانند برانداختن دو سوم از دیوان مازندران به دست هوشنگ و پدید آوردن خط وسیله تهمورث ... و بنای «ورجم کرد» به دست جمشید و... امثال این‌ها.



نام نویسنده و زمان نگارش کتاب مینوی خرد ، دانسته نیست :^۹

پاره‌ای از پژوهندگان بر آن‌اند که در زمان ساسانیان و شاید در زمان شهریاری خسرو یکم (انوشیروان) نگاشته شده است .

از این کتاب ، دو نگارش پازند و سنسکریت ، شاید در سده‌ی ششم هجری از سوی موبد نریوسینگ ، وجود دارد و یک نگارش به فارسی و دو سروده از آن به شعر فارسی نیز در دست است .

متن پهلوی کتاب به گونه‌ی کامل به کوشش «سجنانا» (۱۸۹۵ م / ۱۲۷۴ خ) و نیز با گزارش پازند و سنسکریت به ویرایش «تیمورث انکلساریا» و پیش‌گفتاری از «مدی» در سال ۱۹۱۳ میلادی (۲۹۲ خ) منتشر گردید .

«دکتر وست» ترجمه انگلیسی این کتاب را همراه با آوا نویسی پازند و واژه‌نامه در سال ۱۸۷۱ میلادی (۱۲۵۰ خ) منتشر نمود .

برگردان این کتاب به فارسی در سال ۱۳۸۵ از سوی استاد دکتر احمد تفضلی منتشر گردید .

برای آگاهی بیش‌تر ، نگ :

واژه‌نامه‌ی مینوی خرد - دکتر احمد تفضلی - انتشارات بنیاد فرهنگ ایران - تهران ۱۳۴۸

مینوی خرد - ترجمه‌ی دکتر احمد تفضلی - انتشارات توس - چاپ چهارم - تهران ۱۳۸۵



پنجم - روایت‌های پهلوی

روایت‌های پهلوی ، نام چند اثر از نویسندگان گوناگون است که در دوران نو (دوران اسلامی) برپایه‌ی برگردان‌های پهلوی و دیگر کتاب‌های موجود به پارسی میانه تنظیم شده‌اند . این روایت‌ها عبارتند از :

۱- روایت همراه دادستان دینیک

۲- روایت‌های آذرفرنبغ و فرنبغ سروش

۳- روایت بر پایه‌ی ون‌دی‌داد

۴- روایت امید اشوهشتان

برای آگاهی بیش‌تر ، نگ :

روایت پهلوی متنی به زبان فارسی میانه (پهلوی ساسانی) - ترجمه دکتر مهشید میرفخرایی -

موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی - تهران ۱۳۶۷

این کتاب با فرنام « روایت » در سال ۱۳۹۱ از سوی پژوهش‌کده‌ی علوم انسانی و مطالعات فرهنگی بازچاپ شد .



بن‌نشته‌های گفتار چهارم

- ۱ و ۲ - بن‌دهش - ر ۶
- ۳ - همان - ر ۱۰
- ۴ - همان - رر ۱۱-۱۳
- ۵ - همان - ر ۱۳
- ۶ - اوستا، کهن‌ترین سرودهای ایرانیان - ج ۲ - ر ۹۸۷
- ۷ - حماسه‌سرایی در ایران - ر ۵۰
- ۸ - اوستا، کهن‌ترین سرودهای ایرانیان - ج ۲ - ر ۱۰۶۳
- ۹ - همان - ر ۱۰۶۳



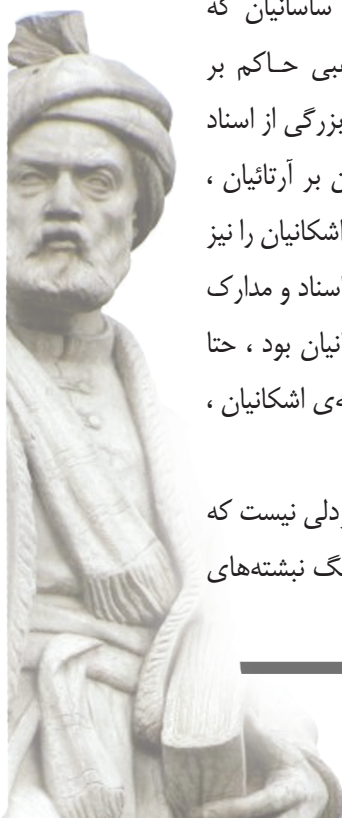
گفتار پنجم

دست‌کاری و زدودن بخشی از تاریخ ایران کهن و باستان در دوران ساسانیان

یکم - تداوم بخشیدن به آیین زرتشتی به عنوان دین فراگیر

برای رسیدن به این مقصود ، موبدان حاکم بر ایران در دوران ساسانیان که برخلاف آزاداندیشی ایرانیان و آسان‌گیری و آزادمنشی مذهبی حاکم بر جامعه‌ی ایران ، دوباره دین را با دولت درهم آمیخته بودند ، بخش بزرگی از اسناد و مدارک مربوط به تاریخ و فرهنگ ما را نابود کردند . آنان افزون بر آرتائیان ، میتانیان ، سومریان ، انشانیان (ایلامیان) و ... مادها ، هخامنشیان و اشکانیان را نیز با قصد و عمد ، به فراموش کده‌ی تاریخ سپردند. به‌گونه‌ای که در اسناد و مدارک کهن ایران که پایه‌ی تدوین شاه‌نامه‌ها در دوران صفاریان و سامانیان بود ، حتا نامی از مادها و هخامنشیان نیست و درباره‌ی شاهنشاهی پانصدساله‌ی اشکانیان ، نشان درستی وجود ندارد.

در حالی که ساسانیان ریشه در سرزمین پارس داشتند و جای هیچ دودلی نیست که آن‌ها می‌بایست از تاریخ هخامنشیان ، آگاهی کامل می‌داشتند . سنگ نبشته‌های



ساسانیان در دوروبر پارسه به چشم می‌خورد و دو سنگ نبشته نیز از آنان بر روی دژنبشت پارسه یا کعبه‌ی زرتشت ، نشان آن است که آن‌ها می‌دانستند که این ساختمان ، « بن خانه » بوده است . گرچه شاید یکی از سنگ‌نبشته‌ها از ولاش اشکانی بوده که به دستور موبد کرتیر ، آن را زدوده و کتیبه‌ی وی را جانشین آن کرده‌اند ؟ !

اردشیر پاپکان آیین تاج‌گذاری خود را بر نگاره‌ای سنگی در نزدیکی‌های تخت‌جمشید جاویدان ساخته است و نیز شاهنشاهان بزرگ ساسانی دستور داده‌اند تا پیروزی‌هایشان را بر امپراتوران روم ، در نقش رستم بر دل کوه بکنند .

در اثر این زشت‌کاری و زدودن تاریخ شاهنشاهان هخامنشی از تاریخ ایران ، اسکندر گجستک برای سده‌های بسیار ، جای کورش بزرگ یا ذوالقرنین در قرآن مجید را می‌گیرد و رفته رفته ویران‌کننده‌ی ایران ، به مقام پیامبری بالا برده می‌شود و بسیاری دیگر ...

از سوی دیگر ، ساسانیان پدر در پدر از فرمان‌برداران اشکانیان بودند و به فرمان آنان بر آتش‌کده‌ی استخر نگاهبانی داشتند ؛ اما چنان شاهنشاهی بیش از پانصد ساله‌ی اشکانیان را از صفحه‌ی تاریخ ایران می‌زدایند که از آنان در اسناد تاریخی ایرانیان ، جز « نام » بر جای نماند و در « دفتر خسروان » (تاریخ‌ها و خدای‌نامه‌ها و ...) نوشتاری درباره‌ی اشکانیان ، باقی نگذاشتند .

مقصود ساسانیان از زدودن تاریخ هخامنشیان این بود که لهراسبیان را جانشین آنان کنند و دارای لهراسبی را با فاصله‌ی بیش از هزار و ششصد سال ، به اردشیر ساسانی پیوند زنند و راه را برای نزدیک شدن موبدان زرتشتی به اشوزرتشت ، هموار سازند .



از سوی دیگر ، برای بهره‌گیری از نام بلند و آوازه‌ی « کی‌خسرو » فرجامین شاهنشاه کیانیان ، با افزودن واژه‌ی « کی » به اول نام لهراسب و سپس گشتاسب ، آنان را در زنجیره‌ی فرمان‌روایی کیانیان قرار دادند . در صورتی که لهراسب ، بر پایه‌ی اسنادی که ما در دست داریم ، ارتباطی با کیانیان نداشت و از خاندان دیگری بود و البته نباید از یاد ببریم که اشوزرتشت سخت « کی » ها (کوی) ها یا همان کیانیان را مورد نکوهش قرار داده و در کنار « کرپان » ها (قربان ها) ، آنان را در زمره‌ی « دیویسنا » قرار داده است .

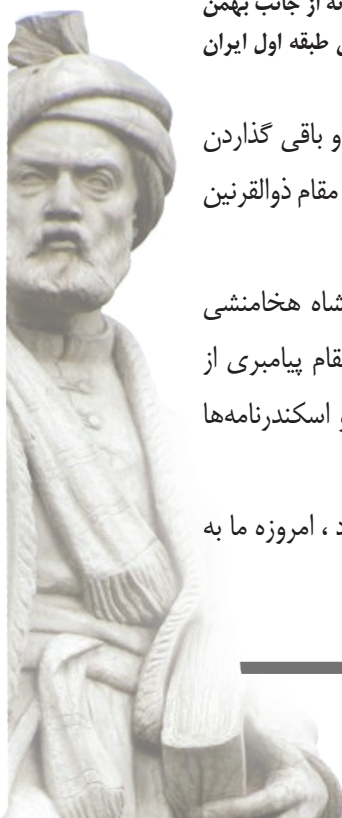
بر اثر این زشت‌کاری ، تاریخ‌نگاران سده‌های نخست دوره‌های اسلامی (دوران نوین تاریخ ایران) هیچ آگاهی از هخامنشیان نداشتند و درباره‌ی اشکانیان نیز نتوانسته‌اند ، سخن درستی بگویند . مسعودی در مروج الذهب می‌نویسد :

در روایات دیگری هست که کورش ، پادشاه مستقل بود [و] نه از جانب بهمن و این پس از انقضای پادشاهی بهمن بود و کورش از شاهان طبقه اول ایران بود و این ، در همه‌ی کتب قدیم نیست .

چنان‌که گفته شد ، با زدودن نام کورش بزرگ شاهنشاه هخامنشی و باقی‌گذاشتن نام اسکندر گجستک از سوی ساسانیان ، اسکندر در دوران اسلامی به مقام ذوالقرنین قرآن مجید ، نشاند می‌شود .

در حالی که مراد از « ذوالقرنین » در قرآن ، کورش بزرگ شاهنشاه هخامنشی است . این‌گونه است که فراگشت بالا بردن اسکندر گجستک به مقام پیامبری از سوی نویسندگان و شاعران دوران نوین (اسلامی) آغاز می‌شود و اسکندرنامه‌ها نوشته می‌شود و ...

درحالی که اگر این زشت‌کاری از سوی ساسانیان به عمل نیامده بود ، امروزه ما به جای اسکندرنامه‌ها ، کورش‌نامه‌ها می‌داشتیم .



اگر هم چیزی درباره‌ی اشکانیان در تاریخ‌های دوران نوین ایران (دوران اسلامی) هست، مربوط است به تاریخ روم، یهود و ییزانس و دیگر...، مانند تصرف بیت‌المقدس از سوی تیتوس امپراتور روم، قتل یحیی ذکریا، زایش مسیح، بنیاد قسطنطنیه، داستان اصحاب کهف و ...

این‌گونه است که شاهنشاهی کمابیش پانصد ساله‌ی اشکانیان، در شاه‌نامه به حکومت ملوک الطوایف و به مدت دویست سال کاهش می‌یابد و سرانجام تنها در قالب هژده بیت (رج) جای می‌گیرد:^۲

پس از روزگار اسکندر، جهان	چه گوید، که را بود تخت مهان
چنین گفت، گوینده دهقان چاچ	کز آن پس، کسی را نبد تخت‌عاج ...
بزرگان که از تخم آرش بدند	دلیر و، سبک بار و سرکش بدند
به گیتی، به هر گوشه‌ای هریکی	گرفته زهر کشوری، اندکی
چه بر تخت‌شان، شاد بنشانند	ملوک الطوایف، همی خواندند
بدین گونه، بگذشت سالی دویست	توگفتی که اندر جهان، شاه نیست ...
چو کوتاه شد، شاخ و هم بیخ‌شان	نگوید جهان دیده، تاریخ‌شان

فردوسی، آشکارا می‌گوید که در شاه‌نامه‌ی نوشتاری (منثور) که برای به نظم درآوردن در اختیار او قرار داده شده بود، نشانی از اشکانیان نبوده است:^۳

از ایشان به جز نام، نشنیده‌ام نه در نامه‌ی خسروان دیده‌ام

البته می‌توان تصور کرد که ساسانیان در کنار این مقصود، هدف دیگری را نیز در نظر داشته‌اند که عبارت بود از حقیر نشان دادن دولت شکوه‌مند، آزاداندیش و مردمی اشکانیان:^۴

زیرا ممکن است که به واسطه‌ی خصومت ساسانیان با اشکانیان، صاحب خدای نامه یا امثال او نخواسته باشند، طول مدت سلطنت اشکانیان را موافق حقیقت نوشته و تاریخ این مدت را ذکر کنند. والا دولت پارت، دولتی بزرگ و نیرومند جلوه می‌کرد و این سکوت خدای نامه در قرون بعد، باعث همان بی‌اطلاعی شده که فردوسی صریحا اظهار می‌دارد:



از ایشان ، به جز نام نشنیده‌ام نه در نامه‌ی خسروان ، دیده‌ام

به عبارت دیگر ، می‌توان ظن قوی داشت که اردشیر از کوتاه کردن دورهی پارتی دو مقصود انجام داده. یکی کوتاه کردن مدت زمانی که از گشتاسب تا اردشیر گذشته است و دیگر کاستن از جلوه‌ی دورهی پارتی و ابهت اشکانیان، برای ازمنه‌ی بعد.

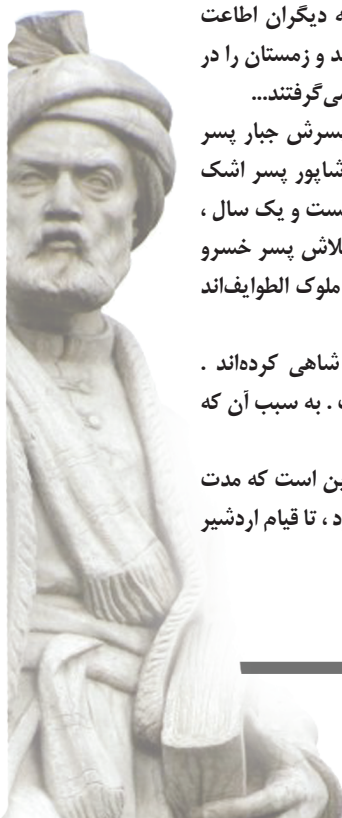
بدین سان برپایه‌ی شاه‌نامه ، دورهی اشکانیان مدت دویست سال است. در حالی که پاره‌ای از تاریخ نویسان و نویسندگان دورهی ایران نو (اسلامی) ، این دوره را دویست و شصت یا دویست و شصت و شش سال دانسته‌اند :^۵

از فوت اسکندر تا پدید آمدن اردشیر بابکان ، پانصد و چهل و هشت سال است و کوتاه کردن مدت مزبور تا دویست سال یا قدری بیش تر ، می‌بایست جهتی داشته باشد.

مسعودی در التنبیه و الاشراف درباره‌ی اشکانیان می‌نویسد :

ملوک الطوایف قریب یک صد شاه بودند ... و بزرگانشان که دیگران اطاعت آن‌ها می‌کردند ، اشکانیان بودند که از فرزندان اشکان ... بودند و زمستان را در عراق به سر می‌بردند و تابستان را در شیز آذربایجان اقامت می‌گرفتند... نخستین آن‌ها ، اشک پسر اشک پسر اردوان پسر اشکان پسرش جبار پسر سیاوخش پسر کی‌کاوس شاه بود که ده سال شاهی کرد و شاپور پسر اشک شصت سال و گودرز پسر اشک ده سال ، بیژن پسر شاپور بیست و یک سال ، گودرز پسر بیژن نوزده سال ، نرسی پسر بیژن چهل سال ، بلاش پسر خسرو بیست و چهار سال و اردوان کوچک سیزده سال . این جمله ملوک الطوایف‌اند که به شمار آمده‌اند و سال‌های پادشاهی‌شان معلوم است . یازده پادشاه بوده‌اند که دویست و شصت و هشت سال شاهی کرده‌اند . پادشاهانی نیز بوده‌اند که نام و مدت شاهی‌شان معلوم نیست . به سبب آن که ... و هم به سبب عمل اردشیر بابکان بود ...

به نظر آن‌ها که به اخبار ملوک گذشته علاقه دارند ، درست این است که مدت ملوک الطوایف از پس کشته شدن داریوش که دارا پسر دارا بود ، تا قیام اردشیر پسر بابک ، پانصد و سیزده سال بوده است ...



مسعودی در کتاب دیگر خود (مروج الذهب و معادن الجواهر) درباره‌ی اشکانیان می‌نویسد:^۷

پادشاهی طوایف به نظر بسیاری از علاقمندان اخبار سلف ، پانصد و هفده سال بود و این مدت از پادشاهی اسکندر بود تا ظهور اردشیر پسر بابک پسر ساسان که بر ملوک الطوایف استیلا یافت و اردوان شاه را در عراق بکشت و تاج او را بسر نهاد ...

مسعودی در همان کتاب سیاهه‌ای از پادشاهان اشکانی می‌دهد که با سیاهه‌ای که درباره‌ی پادشاهان اشکانی در کتاب التنبیه و الاشراف می‌دهد ، دوگانگی‌هایی دارد:^۸

اول پادشاه از ملوک الطوایف اشک پسر اردوان پسر اشکان پسر آسن جبار ، پسر سیاوش پسر کی‌کاوس شاه بود که بیست سال پادشاهی کرد . پس از اشک ، پسر اشک بود که شصت سال پادشاهی کرد و در سال چهل و یکم حکومت او حضرت مسیح علیه‌السلام در ایلیای فلسطین ظهور کرد . پس از او ، گودرز پسر اردوان پسر اشکان ، ده سال پادشاهی کرد . پس از آن نیز پسر شاهپور پسر اشک شاه ، بیست و یک سال پادشاهی کرد .

گویند در ایام وی ، تطوس اسفانیوس پادشاه روم به ایلیا حمله برد و این ، چهل سال پس از صعود مسیح بود و کشتار کرد و اسیر گرفت و ویران کرد . آن‌گاه پس از نیز پسر شاپور ، پسرش گودرز بن نیز ، نوزده سال پادشاهی کرد . آن‌گاه پس از گودرز ، نرسی پسر نیز چهل سال پادشاهی کرد . پس از او ، برادرش هرمز پسر نیز ، بیست سال پادشاهی کرد . آن‌گاه پس از اردوان ، پسرش خسرو بن اردوان ، چهل سال پادشاهی کرد و آن‌گاه پس از خسرو ، پسرش بلاش بن خسرو ، بیست و چهار سال پادشاهی کرد . آن‌گاه پس از بلاش ، پسرش اردوان بن بلاش ، سیزده سال پادشاهی کرد . مسعودی گوید ، این صورتی دیگر است ، جز آن چه از پیش گفته‌ایم .

محمدبن جریرطبری در کتاب تاریخ الرسل و الملوک درباره‌ی اشکانیان ، زیر عنوان شهریار ی ملوک الطوایف می‌نویسد:^۹

اقوال علمای تاریخ نسبت به کسی که پس از اسکندر در سرزمین سواد [میان



رودان یا دل ایران شهر [به پادشاهی رسید و همچنین در تعداد ملوک الطوایف که فرمان روای سرزمین بابل تا ظهور اردشیر بابکان بوده اند ، مختلف است... تا هنگامی که مردی « اشک » نام از پسران دارای بزرگ ظهور کرد . وی در شهر ری متولد شده و در آن جا ، نشو و نما کرده بود . گروه انبوهی را گرد آورد و به قصد انطیخس (انتیکوس) . اشک بر سرزمین سواد مستولی شد و از موصل تا ری و اصفهان ، به حیظه تصرف او درآمد . امرای ملوک الطوایف دیگر ، او را به شرافت اصلش بزرگ داشتند و در پرتو کارهایی که از او سر زده بود ، وی را بر خود برتری دادند و اعتراف به مقام فصل او نمودند ... بالجمله اشک را پادشاه خواندند و ...

وی در جای دیگر می نویسد :^{۱۰}

گویند ، اینان همان پادشاهان اشغانی [اشکانی] هستند که به عنوان ملوک الطوایف معروف گشتند [و] دوران سلطنت این طایفه ، دویست و شصت و شش سال بود.

او نخستین پادشاه اشکانیان را « اشک » پور اشکان می داند و می نویسد :^{۱۱}

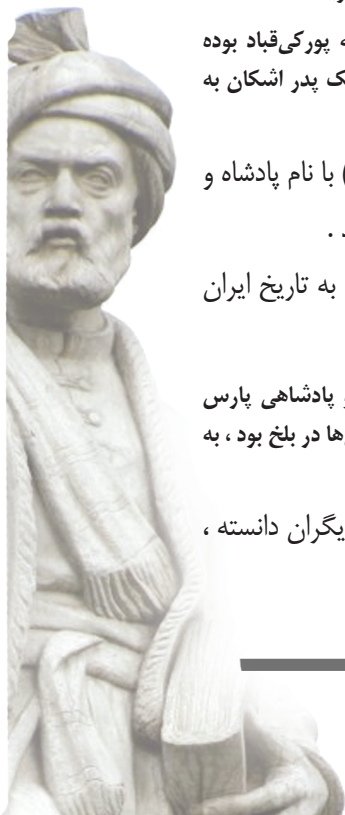
بعضی گویند ، اشک پور اشکان بزرگ و از فرزندان کی بیه پورکی قباد بوده که مدت ده سال پادشاهی کرده است . سپس اشک پوراشک پدر اشکان به سلطنت رسیده و مدت بیست و یک سال شهریاری نمود .

طبری چهار روایت گوناگون از پادشاهان ملوک الطوایف (اشکانی) با نام پادشاه و مدت فرمانروایی آنان ارایه می کند که با یکدیگر ، همخوانی ندارند .

احمد بن ابی یعقوب اصفهانی در کتاب تاریخ یعقوبی اشاره ای گذرا به تاریخ ایران تا پیش از ساسانیان دارد و درباره ی اشکانیان می نویسد :^{۱۲}

سپس اسکندر معروف به ذوالقرنین ، او [دارا] را کشت و پادشاهی پارس پرانده گشت و پادشاهانی به نام ملوک الطوایف که مرکز آن ها در بلخ بود ، به پادشاهی رسیدند ...

ابوریحان بیرونی با موشکافی در تاریخ اشکانیان ، آن چه را که از دیگران دانسته ، در پنج جدول در کتاب آثار الباقیه آورده است .



در جدول یکم، افزون بر اسکندر از یازده پادشاه اشکانی (ملوک الطوایف) نام برده شده است که دوره‌ی فرمان‌روایی آنان ۲۵۶ سال می‌بوده است. بیرونی درباره‌ی جدول دوم می‌نویسد: ۱۳

همانست که حمزه [حمزه‌ی اصفهانی]، از ابستا نقل کرده است.

در این جدول شمار فرمان‌روایان اشکانی یازده تن می‌باشند و سال‌های فرمان‌روایی آنان ۴۴۴ سال است. البته در بالای این جدول نیز نام اسکندر به چشم می‌خورد.

جدول سوم را نیز بیرونی از حمزه‌ی اصفهانی نقل می‌کند که حمزه خود از موید (بهرام مردان شاه موید شاپور) گرفته است. در این جدول نیز نخست نام اسکندر به چشم می‌خورد و به دنبال آن از ۱۴ فرمان‌روای اشکانی نام می‌برد. در این جدول دوران فرمان‌روایی اشکانیان ۴۱۴ سال است.

جدول چهارم را بیرونی از کتاب ابوالفرج ابراهیم بن احمد بن خلف زنجانی حاسب نقل کرده است. در این جدول شمار فرمان‌روایان اشکانی ۱۲ تن می‌باشند و دوران فرمان‌روایی آنان در جمع ۵۱۲ سال است که ۲۴۶ سال آن مربوط به ملوک الطوایف [؟!] است. با کاستن از مجموع سال‌های فرمان‌روایی ملوک الطوایف به اضافه‌ی اشکانیان، دوره‌ی فرمان‌روایی آنان ۲۶۶ سال می‌باشد.

سپس بیرونی جدول پنجم را بر پایه‌ی «کتاب شاه‌نامه‌ی ابی منصور بن عبدالرزاق» [یعقوب لیث صفاری]، ارائه می‌کند.

این جدول با پادشاهی «اشک بن دارا» آغاز می‌شود و نام و زمان فرمان‌روایی یازده تن را در برمی‌گیرد. در این جدول دوران فرمان‌روایی اشکانیان ۲۶۶ سال می‌باشد. بیرونی در دنباله‌ی سخن پیرامون اشکانیان می‌نویسد: ۱۴

از مقایسه‌ی این جدول‌ها با یک دیگر در این قسم تاریخ که نقل شد، اختلافی حاصل می‌شود. زیرا یک طرف این تاریخ، یعنی طرف مقدم آن، غلبه‌ی



اسکندر بر ایران است و طرف متأخر آن ، قیام اردشیر بن بابک است و بیرون آوردن سلطنت از دست اشکانیان و هر دو طرف بر ما معلوم است و محل اتفاق . پس میانه‌ی آن بر ما مجهول نخواهد ماند .

سرانجام بیرونی با محاسبه‌های گوناگونی که می‌کند ، نمی‌تواند سال درست پادشاهی اشکانیان را به دست دهد . زیرا ساسانیان چنان تاریخ ایران را دچار پیریشانی و درهم ریختگی کرده بودند که در آن زمان ، محاسبه‌ی آن شاید محال می‌نمود . ابن اثیر در تاریخ کامل درباره‌ی اشکانیان (اشغانیه) می‌گوید : ^{۱۵}

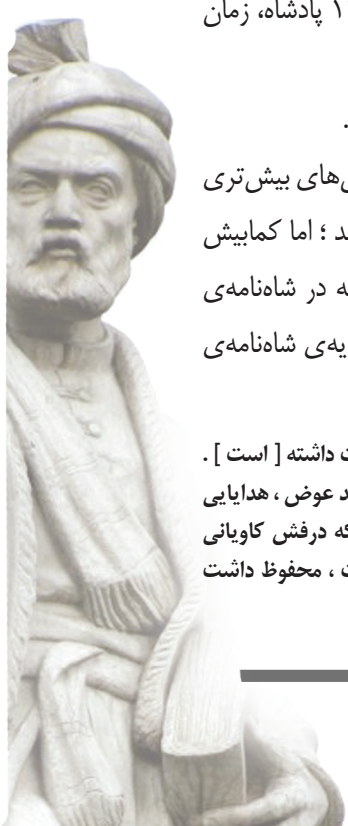
اینان ، همان پادشاهان بودند که بر عراق و جبال چیره گشتند و دیگر پادشاهان تیره‌ها (ملوک الطوائف) ، ایشان را بزرگ می‌شمردند . نخستین پادشاه اشکانی به روزگار پادشاهان تیره‌ها ، اشک بود که ۵۲ سال ، فرمان راند ... بر پایه‌ی نوشته‌ی ابن اثیر ، مدت پادشاهی اشکانیان ، ۲۹۹ سال است . البته وی ، تنها از ۱۲ تن از پادشاهان اشکانی نام می‌برد .

مقدسی در البداء و التاریخ درباره‌ی دولت اشکانیان با نام بردن از ۱۱ پادشاه ، زمان پادشاهی آنان را میان ۲۶۰ تا ۴۰۰ سال می‌داند . ^{۱۶}

مدت ملوک الطوائف ۲۶۰ سال بود و نیز گفته‌اند ۴۰۰ سال ...

در این میان شاه‌نامه‌ی ثعالبی ، بر خلاف شاه‌نامه‌ی فردوسی ، آگاهی‌های بیش‌تری درباره‌ی اشکانیان به ما می‌دهد . گرچه این آگاهی‌ها بسیار ناقص‌اند ؛ اما کمابیش ۱۰ رویه از ۳۶۳ رویه‌ی این شاه‌نامه را در برمی‌گیرد . در حالی که در شاه‌نامه‌ی فردوسی ، گفتار درباره‌ی اشکانیان تنها چند رج (بیت) است . بر پایه‌ی شاه‌نامه‌ی ثعالبی نخستین پادشاه اشکانی ، اقفور شاه است : ^{۱۷}

این پادشاه ، بر مداین و قسمت اعظم عراق و فارس ، سلطنت داشته [است] . سلاطین زمان در مکاتبات ، او را شاه خطاب می‌کردند و به امید عوض ، هدایایی برای او می‌فرستادند ، نه به عنوان مالیات . چون محلی را که درفش کاویانی در آن مخفی بود ، کشف کرد و آن را در آورد و در کمال دقت ، محفوظ داشت



و سلطانی را که اسکندر در روم مستقر کرده بود و بر موصل و برسواد [دل ایران شهر / میان رودان] حکومت داشت ، شکست داده ، از این کشور رانده و بر روم استیلا یافت ...

هم‌چنین ... کتب طبی و نجومی و فلسفی‌ای را که اسکندر به کشور خود ارسال داشته بود ، دوباره باز گردانید و بار رعایای خود را سبک کرده ، مالیات آنان را تخفیف داده و از بهترین سلاطین عصر خود بود .

سپس وی از دیگر شاهان اشکانی و کارهای آنان در دوران پادشاهی‌شان ، یاد می‌کند . بر پایه‌ی شاه‌نامه‌ی ثعالبی ، پس از اقفور شاه پسرش شاپور و پسر وی گودرز به پادشاهی می‌رسند . سپس ایران‌شهر فرزند بلاش فرزند شاپور و پس از آن گودرز کوچک فرزند ایران‌شهر ، سپس نرسی پسر ایران‌شهر و پس از آن هرمزان فرزند بلاش و سپس فیروز فرزند هرمزان ، شاه می‌شوند . پس از هرمزان ، خسرو پسر فیروز به پادشاهی می‌رسد و زنجیره‌ی پادشاهی اشکانیان با اردوان پسر بهرام پسر بلاش ، پایان می‌گیرد . در شاه‌نامه‌ی ثعالبی درباره‌ی اردوان فرجامین شاهنشاه اشکانی آمده است :^{۱۸}

این پادشاه را اعراب ، اردوان اصغر می‌نامند زیرا به روایتی قبل از او اردوان نامی وجود داشته . ولی ایرانیان با این که پادشاهی به همین اسم بر او مقدم بوده ، از حیث وسعت مملکت و طول عمر او را اردوان کبیر نامیده‌اند . مسلم آن که از حیث قدرت و عظمت و شهرت و این که جمع بیش‌تری از ملوک الطوایف را مقهور ساخته بود ، بزرگ‌ترین سلاطین اشکانی به شمار می‌آمد و بر عراق و فارس و جبال تا ری سلطنت داشته [است] .

اردوان عادات می‌گفت : نیکوکار را همه یاراند و از بد عمل ، همه بی‌زار

با نگاهی به نوشته‌های تاریخ‌نگاران و نویسندگان سده‌های نخست دوره‌ی اسلامی ، در می‌یابیم که آن‌ها نه نام پادشاهان اشکانی را به درستی می‌دانستند و نه از زمان پادشاهی آن‌ها و نیز زنجیره‌ی فرمان‌روایی آنان آگاهی داشتند و نه از دوام دولت اشکانیان آگاه بودند .



بیش‌تر نویسندگان مزبور از چهار رخ‌داد عمده در رابطه با دولت اشکانیان نام برده و این وقایع را به زمان شاهان گوناگون اشکانی، نسبت داده‌اند. چهار رخ‌داد یاد شده عبارتند از:

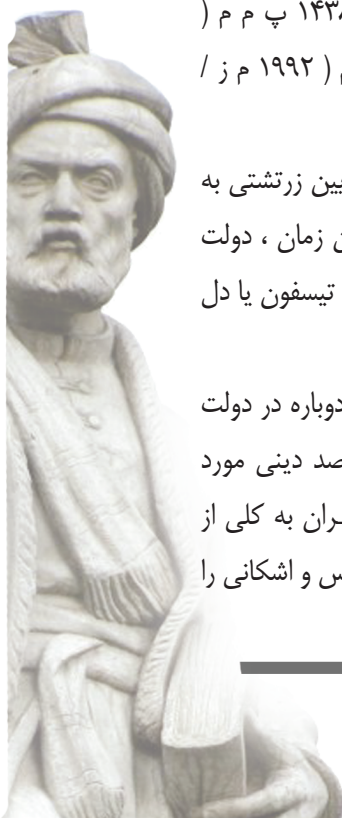
زایش حضرت مسیح
خراب شدن بیت‌المقدس به دست تیتوس، امپراتور روم
کشته شدن یحیی زکریا
بنای شهر قسطنطنیه

به طوری که ملاحظه می‌شود، هیچ کدام از این رخ‌دادها، مربوط به تاریخ اشکانیان نیست و حتا بنای شهر قسطنطنیه (اسلام‌بول امروز) خیلی بعد از انقراض سلسله‌ی اشکانیان بوده است.

چنان که گفته شد، گسل ایجاد شده در تاریخ ایران از سوی ساسانیان ۱۶۶۲ سال می‌باشد. یعنی از فروپاشی نخستین دین‌دولت زرتشتی در سال ۱۴۳۸ پ م م (۳۳۰ م ز / ۲۰۵۹ پ ه پ) تا برآمدن ساسانیان در سال ۲۲۴ م م (۱۹۹۲ م ز / ۳۹۷ پ ه پ).

با حذف این زمان دراز، به باور موبدان زرتشتی، تداوم سلطه‌ی آیین زرتشتی به عنوان دین رسمی جامعه‌ی ایران برقرار ماند. گرچه در درازای این زمان، دولت از شمال شرق فلات ایران (بلخ) به غرب و جنوب فلات ایران (تیسفون یا دل ایران‌شهر) منتقل گردیده بود.

بدین‌سان، اسناد و مدارک ایران کهن که پس از فتنه‌ی اسکندر دوباره در دولت اشکانیان گردآوری شده بود، در دوران ساسانیان در راستای مقاصد دینی مورد دست‌کاری قرار گرفت. در نتیجه، تاریخ بسیاری از دولت‌های ایران به کلی از دسترس ایرانیان به در رفت. از این رو، تاریخ دولت‌های ماد، پارس و اشکانی را



باید از لابلای نوشته‌های ملت‌ها و مردمان دیگر، سنگ نبشته‌ها و الواح به دست آمده و ...، جست‌وجو کرد.

مسلم است که میتانی‌ها پای‌بند آیین کهن ایرانیان بودند. سومری‌ها و انشانی‌ها (ایلامی‌ها) نیز پیوندی با آیین زرتشت نداشتند. هم‌چنین دولت‌های ماد و پارس نیز پیرو آیین زرتشت نبودند. اشکانیان هم با وجود آزادی و آزاداندیشی دینی کمابیش از آیین مهر پیروی می‌کردند. گرچه در تمام این دوران، پیروان زرتشت نیز در کنار باورمندان به دین‌های کهن ایرانی و دیگر آیین‌ها، در پهنه‌ی فلات ایران حضور داشتند؛ اما حضور آنان چشم‌گیر نبود.

کوشش نافرجام دین‌دانایان زرتشتی برای پیوند سال‌های ۱۴۳۸ پیش از میلاد مسیح با سال ۲۲۴ میلادی، زیان بزرگ و جبران‌ناپذیر بر تاریخ فرهنگ و تمدن ملت ما وارد کرد.

آنان در پی این بودند که به نوعی ارتباط تنگاتنگ از نظر زمان و مکان، میان زرتشت و جانشینان بلافصل او مانند موبد موبدان «شنو» و موبدان بزرگ چون آرزوک، اسروتس‌پذ (surtaspadh)، زرایانغ (zarayanagh) و سپنت‌خُرتو (spento-khартu) را با اردشیر پاپکان و موبد تنسر، برقرار کنند.

این امر در بخش هفتم دین‌کرت، به روشنی به چشم می‌خورد. در این راستا، آنان کوشش کردند تا کیانیان یا به گفته‌ی بهتر، لهراسبیان (یا جانشینان لهراسب) را به هخامنشیان پیوند زده و با زدودن تاریخ پرافتخار کمابیش پانصد ساله‌ی اشکانیان و نیز تاریخ سلوکیان، تداوم آیین زرتشت را به عنوان دین رسمی در پهنه‌ی ایران زمین، ثبت «جریده‌ی عالم» کنند.

آمیخته شدن دین و دولت در دوران ساسانیان و عمل‌کرد نادرست دین‌دانایان و



پی‌آمدهای آن در جامعه ، از علل عمده‌ی فروپاشی دولت ایران در برابر یورش بیابان‌گردان بود. شاید پس از مرگ زرتشت و حکومتی شدن کامل دین زرتشتی و کاربرد شیوه‌های «اسفندیاری» برای گسترش آیین (هم‌خوانی فراوان آن با شیوه‌های موبد تنسر) ، چنان مردم را از نهاد دولت دور کرد که حکومت در برابر یورش بیابان‌گردان از پشتیبانی مردم بی‌بهره ماند و در نتیجه تاب نیاورد و فرو پاشید .

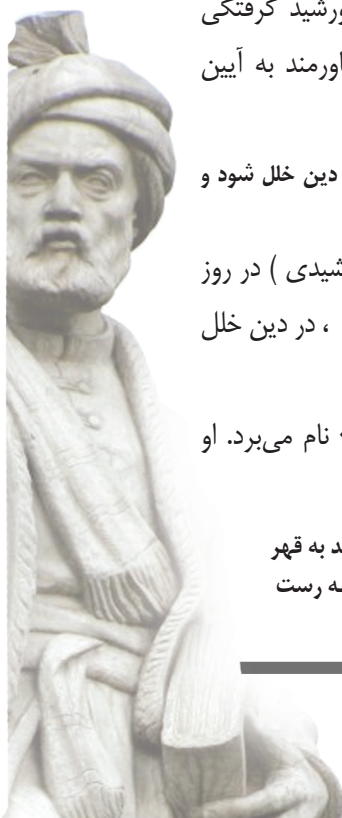
در روزگاران کهن نیز پس از درگذشت زرتشت و سپس جاماسب ، در اقتدار دین زرتشتی خلل وارد می‌گردد. به‌طوری که هشتاد سال پس از «سپری شدن از دین» (۱۶۵۸ پ م / ۲۲۷۹ پ ه پ) شش تن از نام‌آوران بزرگ زرتشتی و از جمله دو دختر زرتشت کشته می‌شوند و به سه صد سالگی دین (۱۴۳۸ پ م / ۲۰۵۹ پ ه پ) خورشید می‌گیرد و در دین خلل وارد می‌شود. البته باید گفته شود که خورشید گرفتگی نمادین است و برای ناگفته گذاردن ، علت بر افتادن پادشاهی باورمند به آیین زرتشتی است :^{۱۹}

به سه صد سالگی دین ، در روز آسمان چون شب شود و در دین خلل شود و خدایی [دولت و شهریاری] بلرزد.

در دوران ساسانیان نیز پس از ۴۵۱ سال (۶۵۱ میلادی / ۳۰ خورشیدی) در روز آسمان چون شب شد یعنی به اصطلاح امروزه «روزشان سیاه شد» ، در دین خلل افتاد و دولت و شهریاری فروپاشید.

استاد حبیب‌الله نوبخت نیز از این واقعه به عنوان «روز تاریک» نام می‌برد. او فروپاشی دولت ساسانیان را این‌گونه به شعر می‌کشد :^{۲۰}

در آن روز تاریک و ، غوغای دهر
که گیتی سراسر ، فرو شد به قهر
زمانه ، ز آزادگان کینه جست
مغیلان ، به جای گل لاله رست



دوم - کاستن از عمر جهان

در گاه‌شمار گیجهانی دوازده هزارسالی، زایش زرتشت (۱۷۶۸ پ م م / ۲۳۸۹ پ ه پ) در آغاز هزاره‌ی دهم است. از این رو، هنگام زایش زرتشت می‌بایست تنها سه‌هزار سال از عمر این دوره باقی مانده باشد. ذات اسپرم از سال گیجهانی نه هزار ساله سخن می‌گوید و زایش زرتشت را بر سر هزاره‌ی هفتم قرار می‌دهد. بدین‌سان با زایش زرتشت می‌بایست، سه هزار سال از عمر زمین باقی می‌ماند.

از این رو، موبدان بر پایه این محاسبات، هنگام روی کار آمدن ساسانیان در سال ۲۴۲ میلادی (۳۹۷ پ ه پ) می‌بایست کمابیش هزار سال (۱۰۰۸ سال) از عمر جهان و یا در حقیقت عمر هزاره‌ها باقی مانده بود. موبدان زرتشتی با باور راسخ بر این امر، سرسختانه کوشیدند تا زمان زایش زرتشت را جلوتر بیاورند تا بدین‌سان، عمر فرمان‌روایی خود را درازمدت‌تر کنند. از این روست که زاداسپرم، زمان درگذشت زرتشت را ۹۶۰ سال پیش از زمان خود می‌داند. ذات‌اسپرم در سده‌ی سوم می‌زیست و دوران مامون عباسی (۲۱۸-۱۹۸ ق/ ۲۱۲-۱۹۲ خ / ۸۳۳-۸۱۴ م) را به چشم دیده است. بدین‌سان، هرگاه نوشته‌ی وی را در میانه‌ی سده‌ی هشتم میلادی بدانیم در آن صورت می‌بایست زایش زرتشت در سال ۱۱۰ پیش از میلاد می‌بوده است که با سال‌گرد زایش راستین زرتشت ۱۶۵۸ سال اختلاف دارد. او می‌نویسد:^{۲۱}

مردن زرتشت در روز یازدهم [خورروز] از ماه اردی بهشت بود. اما به ماه بهیز کی،

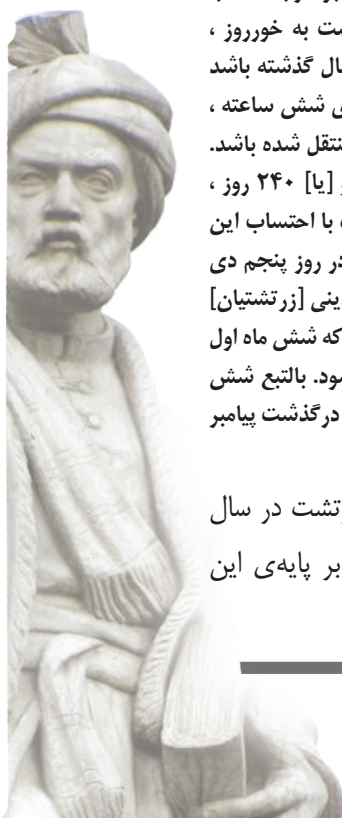


۲۲ به خور روز [یازدهم] از دی ماه برده شده است. اما، یژشن و مراسم دعا و دین در همان ، خورروز از ماه اردی بهشت انجام می‌گیرد... [باید دانست که در] این پارسیان از جهت کیش، نشایست که سال را به یکی روز کیسه کنند. پس این چهار یک روز را ، یله همی کردند تا از وی ماهی تمام گرد آمدی به صد و بیست سال. آن گاه این ماه را ، به ماه‌های سال زیادت کردندی، تا سیزده ماه شدی و نام یکی ماه را دو بار گفته آمدی و آن سال را بهیزک خواندندی و سپس نیست شدن ملک و کیش ایشان ، این بهیزک کرده نیامده است.

ایرانیان باستان ، سال ۱۳ ماهه (کیسه یک صد و بیست ساله) را بهتر می‌نامیدند و بر این باور بودند که بهتر که تنها در روزگار پادشاه بزرگ واقع می‌شود. یا به گفته‌ی دیگر ، وقوع آن را دلیل شوکت و بزرگی آن پادشاه می‌دانستند. به طوری که این امر در دوران پادشاهی خسرو انوشیروان واقع شد و در آن سال دو «اردی بهشت» بود؛ اما باید گفت :۳۳

به نظر می‌رسد ، محاسبه‌ای که زات اسپرم بدان اشاره کرده ، بر اثر به حساب نیادردن یک چهارم روز اضافی در سال شمسی است. زرتشت به خورروز ، یعنی یازدهمین روز اردی بهشت در گذشته. بایستی ۹۶۰ سال گذشته باشد تا با حساب ۶×۹۶۰ [ساعت] ، یعنی احتساب ۹۶۰ کیسه‌ی شش ساعته ، هشت ماه گذشته و تاریخ مرگ به تاریخ یازدهم دی ماه منتقل شده باشد. ۹۶۰ سال که در شش ساعت ضرب شود ، ۵۷۶۰ ساعت و [یا] ۲۴۰ روز ، یعنی هشت ماه به دست می‌آید. به همین جهت تاریخ مرگ با احتساب این کیسه‌ها ، به یازدهم اردی بهشت منتقل می‌شود. اما حالیه ، در روز پنجم دی ماه (سپندارمروز) ، روز درگذشت زرتشت در گاه شماری دینی [زرتشتیان] محسوب می‌شود. این شش ساعت اختلاف از جهت آن است که شش ماه اول سال سی و یک روز و ماه آخر ، بیست و نه روز حساب می‌شود. بالتبع شش روز اضافی از یازدهم دی ماه کسر شده و پنجم دی ماه تاریخ درگذشت پیامبر می‌شود.

چنان که گفته شد ، بر پایه‌ی محاسبات استاد ذبیح بهروز ، اشو زرتشت در سال ۱۷۶۸ پیش از میلاد که آغاز هزاره‌ی دهم بود ، به دنیا آمد و بر پایه‌ی این



محاسبات ، هنگام زایش وی تنها ۳ هزار سال از عمر جهان (بر پایه‌ی دوازده هزار سال عمر جهان) باقی مانده بود . ساسانیان در سال ۲۲۴ میلادی (۱۹۹۲ م ز) به حکومت رسیدند. از این رو ، با توجه به این که می‌بایست پایان کار جهان روز هفدهم ژانویه ۱۲۳۲ میلادی (چهارم بهمن‌ماه ۶۱۰ خورشیدی) می‌بود. در آن سال از عمر جهان ، تنها ۱۰۰۸ سال باقی مانده بود.

« مسعودی » با ژرف‌نگری و تیزبینی و نگاه از زاویه‌ای ویژه ، مساله‌ی کاستن از عمر جهان را دریافته بود :^{۲۴}

ایرانیان با اقوام دیگر درباره‌ی تاریخ اسکندری یک اختلاف بزرگ دارند و بسیاری مردم از این غافل مانده‌اند. زیرا به طوری که ما در ولایت فارس و کرمان و دیگر سرزمین عجمان دیده‌ایم ، این یک راز دینی و شاهانی است و تقریباً هیچ کس به جز موبدان و هیبردان و اهل علم و درایت ندانند. در کتاب‌هایی که درباره‌ی اخبار ایرانیان تالیف کرده‌اند و دیگر کتب سرگذشت و تاریخ نیست. قضیه این است که زرادشت پسر پوروشسب پسر اسپیمان در ابستا که به نظر ایرانیان کتاب آسمانی است گفته است که پس از سیصد سال ملکشان آشفته شود و دینشان بجا بماند و چون هزاره تمام شود ، دین و ملک با هم برود .

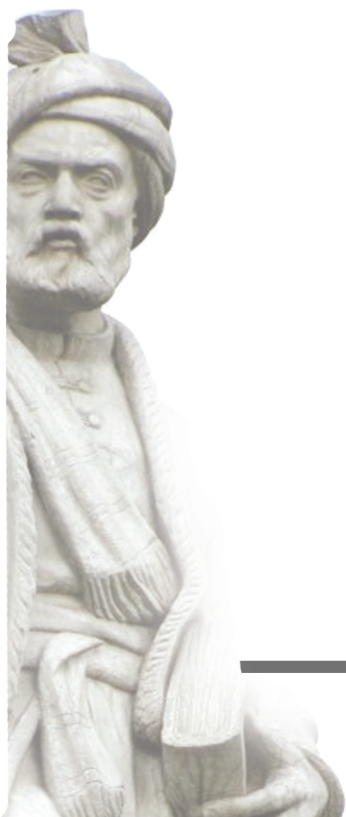
ما بین زرتشت و اسکندر در حدود سیصد سال بوده . زیرا زرتشت به طوری که از پیش ضمن خبر او در همین کتاب گفتیم ، در ایام پادشاهی کی‌بشتاسب پسر کی‌لهراسب بوده است و اردشیر پسر بابک پانصد و ده و چند سال پس از اسکندر به پادشاهی رسید و ممالک پراکنده را فراهم کرد و متوجه شد که تا ختم هزار سال ، در حدود دویست سال مانده است و خواست دوران ملک را دویست سال دیگر تمدید کند . زیرا بیم داشت ، وقتی دویست سال پس از وی به سر رسد ، مردم به اتکای خبری که پیمبرشان از زوال ملک داده ، از یاری و دفاع آن خودداری کنند .

بدین جهت ، از پانصد و ده و چند سالی که مابین او و اسکندر فاصله بود ، حدود یک‌ونیم آن را کم کرد و از ملوک الطوائف ، کسانی را که در این مدت باقی مانده شاهی کرده بودند ، یاد کرد و بقیه را از قلم بینداخت و در مملکت شایع کرد که استیلای او بر ملوک الطوائف و کشتن اردوان که از همه‌ی ایشان



مهم‌تر بود و سپاه بیش‌تر داشت ، به سال دویست و شصتم پس از اسکندر بوده است و تاریخ را بدین سان وانمود و میان مردم رواج گرفت. بدین جهت ، میان ایرانیان و اقوام دیگر اختلاف افتاد و تاریخ سال‌های ملوک‌الطوایف نیز به همین جهت آشفته بود...

... تنسر موبد اردشیر نیز که دعوت‌گر و مبشر ظهور وی بوده ، در آخرنامه به ماجشنس فرمان‌روای جبال دماوند و ری طبرستان و دیلم و گیلان این مطلب را یاد کرده گوید : اگر نه این بود که دانسته‌ایم بر سر هزار سال بلیه نازل می‌شود ، می‌گفتیم که شاهنشاه برای همیشه کار را سامان داده است. ولی دانسته‌ایم که بلیه‌ها بر سر هزار سال است...



په‌نبشته‌های گفتارپنجم

- ۱- شاهنامه فردوسی، به کوشش مهدی قریب و محمدعلی بهبودی - ج ۳ - ر ۳۷۶ - ب ب ۷۴-۶۹
- ۲- همان - ر ۳۷۸ - ب ب ۱۱۰-۱۰۸
- ۳- کتاب هفتم دین‌کرد
- ۴- رساله‌ی زاد اسپرم
- ۵- مروج الذهب و ... - ج ۱ - ر ۲۲۵
- ۶- شاهنامه‌ی فردوسی - به کوشش مهدی قریب و محمدعلی بهبودی - ج ۳ - ر ۳۷۵
- ب ب ۶۶-۴۹
- ۷- همان - ب ۶۵
- ۸- تاریخ ایران باستان - اشکانیان - ر ۲۵۴۵
- ۹- همان - ر ۲۵۴۲
- ۱۰- التنبیه و الاشراف - رر ۹۰-۸۹
- ۱۱- مروج الذهب و معادن الجواهر - ج ۱ - ر ۲۲۹
- ۱۲- همان - رر ۲۳۰-۲۲۹
- ۱۳- تاریخ الرسل و الملوك - رر ۹۶-۹۵
- ۱۴- همان - ر ۹۷
- ۱۵- همان - ر ۹۹
- ۱۶- تاریخ یعقوبی - ر ۱۹۴
- ۱۷- آثارالباقیه - ر ۱۵۶
- ۱۸- همان
- ۱۹- تاریخ کامل - ر ۴۳۹
- ۲۰- البداء و التاريخ - مطهر بن طاهر مقدسی - جزو ثالث - مكتب لثقاه - الدينيه - رر ۱۵۶-۱۵۵
- ۲۱- شاهنامه‌ی ثعالبی - رر ۲۱۵-۲۱۴
- ۲۲- همان - ر ۲۲۱
- ۲۳- رساله‌ی زاد اسپرم



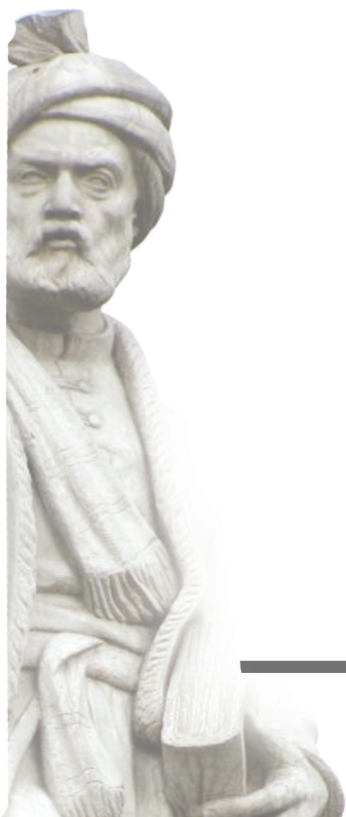
۲۴- شاهنامه نوبخت یا پهلوی نامه - چاپ مجلس - چاپ اول ۱۳۰۷ [خورشیدی]

۲۵- دین‌های ایرانی - ر ۲۵۴-۲۵۳

۲۶- بهیژگ (در پهلوی بهیجک) : ماه‌های ایران باستان دارای ۳۰ روز بود . یعنی سال دارای ۳۶۰ روز بود و از سال خورشیدی ۵ روز کم داشت . برای جبران این کار در پایان سال ، ۵ روز بدان می‌افزودند . این کیبسه را پنجه دزدیده (در عربی خمسه مسترقه) و بهیژک و در پهلوی بهیجک و پنجه و پنج ده گاه و اندرگاه نامیده‌اند .

۲۷- دین‌های ایرانی - ر ۲۵۳

۲۸- التنبيه و الاشراف - رر ۹۲-۹۱





گفتار ششم

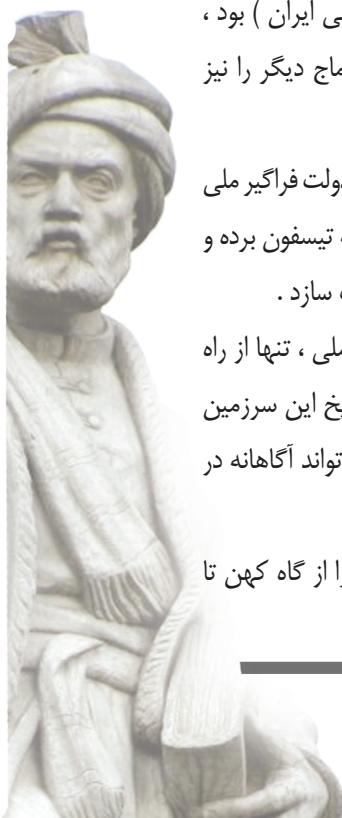
گردآوری بن‌نشت‌های ایران کهن در دوران نو یعقوب بزرگ مرد تاریخ ایران

یعقوب‌لیث که در پی برپاسازی دوباره‌ی دولت فراگیر ملی (شاهنشاهی ایران) بود، در راستای تبدیل زبان فارسی از زبان محاوره‌ای به زبان ادبی، دو آماج دیگر را نیز هم زمان پی‌گرفت.

وی در پی آن بود که با پیروزی بر خلیفه و برافکندن بساط خلافت، دوباره دولت فراگیر ملی را بازسازی کند و شاید در پی آن بود که پای‌تخت شاهنشاهی ایران را به تیسفون برده و دوباره سرزمین میان‌رودان یا «دل ایران شهر» را از سلطه‌ی عربان، پاک سازد.

از سوی دیگر، او نیک می‌دانست که لازمه‌ی بازسازی دولت فراگیر ملی، تنها از راه نظامی امکان‌پذیر نیست؛ بلکه نیازمند گردآوری و به هم پیوستن تاریخ این سرزمین کهن است. ملتی که از گذشته‌ی پرشکوه خود آگاه نباشد، هرگز نمی‌تواند آگاهانه در پی بازسازی شکوه از دست رفته باشد.

از این‌رو، یعقوب‌لیث فرمان داد تا تاریخ فرهنگ و تمدن ملت ایران را از گاه کهن تا



پایان کار ساسانیان ، گردآوری کنند .

هرگاه به این کار بزرگ ، در دیباچه‌ی شاهنامه‌ی بای سنقرمیرزا اشاره نرفته بود ، بدون دودلی ما امروز از آن بی‌خبر بودیم و معلوم نبود که عدم آگاهی بر وجود چنین کار سترگی ، تا کی به درازا می‌کشید و یا شاید ابدی می‌شد و هیچ اثر و ردپایی از آن به دست نمی‌آمد. در مقدمه‌ی شاهنامه‌ی بای سنقری آمده است:^۱

چون زمان یزدجرد شهریار رسید ، مجموع آن [اخبار که در عهد انوشیروان گرد آوردند] در تواریخ متفرق در خزانه جمع شده بود ، دانش‌ور دهقان را که از جمله‌ی اکابر مداین بود و شجاعت و حکمت ، با هم جمع داشت ، بفرمود تا آن تواریخ را فهرستی نهاده ، از ابتدای دولت گیومرث ، تا انتهای دولت خسرو پرویز ، بر ترتیب یاد کرد و هر سخن که در آن جا مذکور نبود ، از موبدان و ادیبان پرسید و آن را ملحق گردانید و تاریخی جمع شد ، در غایت کمال ...

چنان که گفته شد ، یعقوب‌لیث فرمان به گردآوری دوباره‌ی بن‌نیشتها (مأخذ و منابع) ایران کهن را صادر کرد. این کار بزرگ ، در مقدمه‌ی شاهنامه‌ی بای سنقری این گونه ثبت تاریخ گردیده است:^۲

تا در خراسان ، دولت به آلیث رسید . یعقوب‌لیث ، به هندوستان فرستاد و آن نسخه بیاورد و بفرمود ابومنصور عبدالرزاق عبید فرخ را که معتمدالملک بود ، تا آن‌چه دانش‌ور دهقان به زبان پهلوی ذکر کرده بود ، به پارسی نقل کند و از زمان خسرو پرویز تا ختم کار یزدجرد شهریار ، هر چه واقع شده بود ، بدان کتاب الصاق کردند .

پس ابومنصور عبدالرزاق وکیل پدر خود ، مسعود بن منصور ال‌معمری را بفرمود تا این نسخه را به اتفاق چهار تن دیگر ، یکی تاج‌بن خراسانی از هری [هرات] ، یزدان دادین شاپور از سیستان ، ماهوی بن خورشید از نیشابور و شادان بن برزین از طوس ، تمام کنند و در تاریخ ستین و ماتین هجرت [۲۶۰ قمری / ۲۵۳ خورشیدی / ۸۷۳ میلادی] ، این کتاب را درست کردند و در خراسان و عراق ، از آن نسخه‌ها گرفتند....

در این مقدمه آشکارا به این مساله اشاره شده است که « یعقوب‌لیث به هندوستان فرستاد



و آن نسخه بی‌آورد و ...». این اشاره‌ی بسیار درستی است که بعدها در آن گمراهی‌هایی راه یافته است، در حالی که:^۳

می‌دانیم که در سده‌ی یکم هجری (برابر با سده‌ی هفتم و هشتم میلادی)، گروه‌هایی از ایرانیان پای‌بند به دین کهن که نمی‌خواستند، کیش نیاکان را ترک کنند یا به دشواری‌های زندگی در شرایط جدید گردن بگذارند، چاره را در گریز از میهن دیدند و به تدریج از کشور کوچیدند و در بخشی از آن سرزمین [هندوستان]، پناه جستند ...

آنان افزودند بر آتش برگرفته از آتشکده‌ی «فرن بغ» فارس که با خود به هندوستان بردند و در آن‌جا، فروزان نگاه داشتند، برخی از نامه‌های فرهنگی و دین کهن - و از آن جمله بخش‌هایی از اوستا - را نیز با خود به آن سرزمین بردند و به نگهداری آن‌ها همت گماشتند.

با ژرف‌نگری در تاریخ سیستان و دیباچه‌ی شاه‌نامه‌ی بایسنقری، در می‌یابیم که یعقوب به فرمان‌روایی می‌رسد. شاعران او را به تازی می‌ستایند. یعقوب می‌گوید:

چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفتن؟

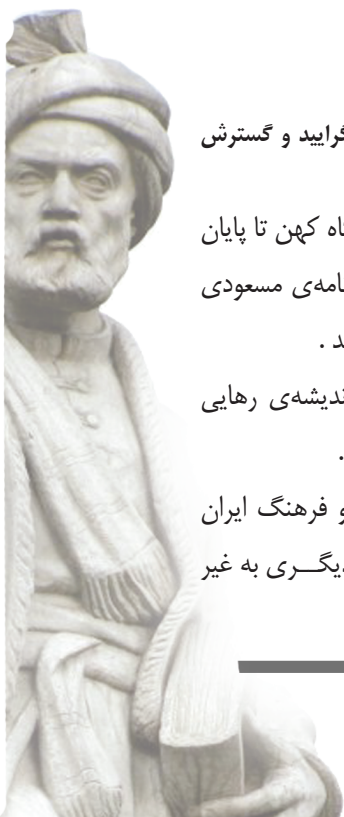
با گفتن این جمله، فراگشت سترگی پدید می‌آید که:^۴

بنیاد زبان فارسی دری بر آن استوار شد و از آن، به بالا گرایید و گسترش یافت.

سپس یعقوب، فرمان به گردآوری تاریخ جامعه و فرهنگ ایران، از گاه کهن تا پایان ساسانیان داد. بدین‌سان یعقوب، بنیانی گذارد که برپایه‌ی آن، شاه‌نامه‌ی مسعودی مروزی، گشتاسب‌نامه‌ی دقیقی، شاه‌نامه‌ی فردوسی و ... به وجود آمد.

در سال ۲۶۵ قمری (۲۶۳ خورشیدی / ۸۸۳ میلادی) یعقوب که اندیشه‌ی رهایی همه‌ی ایران و برانداختن حکومت خلفای عباسی را داشت، درگذشت.

هنگام مرگ یعقوب، ۱۰ سال از پایان کار گردآوری تاریخ تمدن و فرهنگ ایران می‌گذشت. بدون تردید می‌بایست در این میان، باز هم نسخه‌هایی دیگری به غیر



از آن چه در دیباچه‌ی شاهنامه‌ی بای سنقری بدان اشاره رفته است، تهیه شده می‌بود. پس از یعقوب، عمرولیث به جای برادر نشست و نزدیک به ۲۲ سال حکم‌روایی کرد. باید دانست که عمرولیث با گرفتن فرمان فرمان‌روایی بر خوارزم و فرارود (ماوراءالنهر) از خلیفه، در پی آن بود که بدون برانگیختن حساسیت بغدادنشینان و لعن و تکفیر و ...؛ دولت فراگیر ملی را بر پای دارد.

از این رو، پس از آن که فرمان امارت ماورالنهر (خوارزم و فرارود) را از خلیفه گرفت؛ به سه امیر سرشناس آن سامان یعنی امیران بلخ و کوزکانیان و نیز اسماعیل امیر بخارا، پیام فرستاد و آنان را به اطاعت فراخواند و خواست تا از سوی وی، همچنان فرمان‌روای قلمرو خود باشند.

امیران بلخ و کوزکان پذیرفتند؛ اما اسماعیل که بر پایه‌ی اسناد بسیار، با خلیفه‌ی بغداد در رابطه بود و گفته می‌شود که به اشاره‌ی او، از این کار سرباز زد. البته خلیفه نیز دانسته بود که عمرو در پی چیست.

عمرو لیث با دست‌یابی به خوارزم و فرارود، کمابیش فرمان‌روای فلات ایران می‌شد و در نتیجه بدون در پیش گرفتن راه جنگ، دولت فراگیر ملی را بر پای می‌ساخت. به دنبال پایان این فراگشت، برافکندن خلیفه کاری بود اندک و ناچیز. در تاریخ بخارا آمده است که چون فرستاده‌ی عمرو، نزد اسماعیل رسید و از^۵:

اطاعت نمودن امیر بلخ و امیر کوزکانیان خبر داد و گفت: تو بدین اطاعت نمودن سزاوارتری و بزرگوارتری و قدر پادشاهی، تو بهتر دانی که پادشاه زاده‌ای. امیر اسماعیل جواب داد که خداوند تو، بدین نادانی است که مرا با ایشان یکی می‌کند و ایشان مرا بنده‌اند و جواب من، به شمشیر تراست و میان من و او جز حرب نیست و باز گرد و او را خبر ده، تا اسباب حرب ساز کند.

با توجه به این که به ظاهر، اسماعیل از سوی خلیفه عزل شده بود، پرخاش‌گری او



برابر عمرو که از نظر وسعت قلمروی فرمان‌روایی و جانشینی یعقوب که با خلیفه نیز به پیکار برخاسته بود و ... ، بسیار تامل برانگیز است :^۶

همان گونه که اگر سامانیان از فرمان‌برداری طاهریان ، سرپیچی می‌کردند ، مورد مواخذه‌ی خلیفه قرار می‌گرفتند ، حال نیز می‌باید به همان شکل عمل گردد [می‌گردید] . لذا جای تامل دارد که چرا اسماعیل حتی فرمان خلیفه در عزل خویش را بیهوده انگاشته و حتی امارت از جانب صفاریان را نیز شدیداً مردود می‌شمارد .

اما عمرو نیز به مانند یعقوب ، از آرمان فراتری پیروی می‌کرد . از این رو ، عمرو با وجود پاسخ تند و گستاخانه‌ی اسماعیل ، نامه‌ی دیگری به وی نوشت و گروهی از نزدیکان خویش را برای بردن آن نامه نزد اسماعیل گسیل داشت . در این نامه آمده بود :^۷

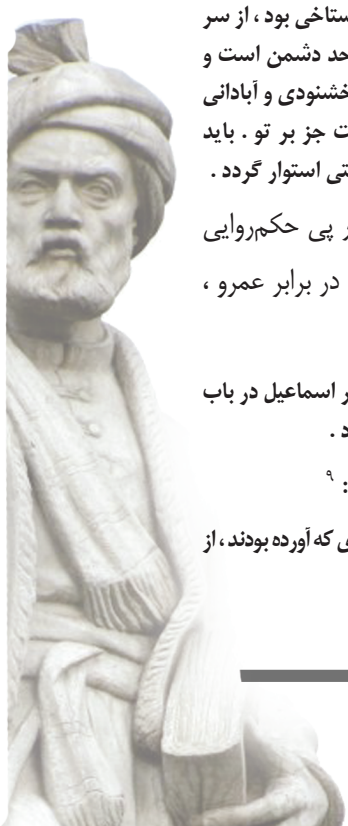
هر چند امیرالمومنین این ولایت مرا داد . ولیکن ترا با خود ، یک کردم در ملک . باید که مرا یار باشی و دل من خوش داری که هیچ بدگویی میان ما راه نیابد و میان ما دوستی و یگانگی بود و آن چه پیش از این گفته بودیم ، از راه گستاخی بود ، از سر آن گذشتیم . باید که ولایت ماوراءالنهر را نگاه داری که سرحد دشمن است و رعیت را تیمارداری و ما آن ولایت را بتو ارزانی داشتیم و جز خشنودی و آبادانی خان و مان تو نخواهیم ... ما [را] بر هیچ کس اعتماد نیست جز بر تو . باید که تو نیز بر ما اعتماد کنی و با ما عهد کنی تا در میان ما دوستی استوار گردد .

اما اسماعیل از آرمان‌های والای عمرو ، به دور بود و به هر بهایی در پی حکم‌روایی بر پهنه‌ای بود کران‌مند (محدود) . از این‌رو به فریب و دستور خلیفه ، در برابر عمرو ، گردن‌کشی آغاز کرد :^۸

ضمن‌اچون [خلیفه] غبارمالی از عمرو در خاطر داشت ، به امیر اسماعیل در باب منازعه عمرو ، منشوری به قلم درآورده ، مخفی نزد او فرستاد .

اسماعیل سامانی چون از فرستاده‌ی عمرولیث خبردار شد ، سپاهیان :^۹

به لب جیحون [آمودریا] فرستاد و رها نکرد تا از آب بگذرند و چیزی که آورده بودند ، از ایشان نگرفتند و نیاوردند و آن را به خواری باز گردانیدند .



بدین‌سان تلاش عمرو لیث نیز به دنبال کوشش یعقوب برای بازسازی دولت فراگیر ملی، نافرجام ماند.

چنان که می‌دانیم، سرانجام کار به جنگ کشید و عمرو در سال ۲۸۷ ق (۲۷۹ خ/ ۹۰۰ م) از اسماعیل سامانی که به تحریک خلیفه به جنگ وی برخاسته بود، شکست خورد و به اسارات درآمد.

امیر سامانی، زشت‌کاری را تمام کرد و عمرو لیث را در بند و زنجیر به بغداد به حضور خلیفه‌ی عربان فرستاد. عمرو لیث در سال ۲۹۸ ق (۲۸۹ خ/ ۹۱۰ م) در زندان خلیفه به قتل رسید:^{۱۰}

امیر اسماعیل به مقتضای اشاره‌ی خلیفه عمل نمود. اسباب منازعه فیما بین مهیا شد و عمرو به دست او گرفتار شده و عمرو را با خزینه و اسباب به درگاه خلیفه فرستاد و معتضد خلیفه، عمرو را محبوس گردانید. عمرو در آن حبس آخر شد.

پیش از اسماعیل، افشین به دستور خلیفه‌ی عباسی همان کار را با «بابک» کرد. او به جنگ بابک که برای رهایی‌اندن ایرانیان از سلطه‌ی عربان به پا خاسته بود رفت؛ او را به بند کشید، به بغداد آورد تا خلیفه او را «مثله» کند.

با شکست عمرو لیث، در کار صفاریان خلل پیدا شد؛ اما هنوز تا سال ۳۹۹ قمری (۳۸۷ خورشیدی) به فرمان‌روایی در بخش‌هایی از جنوب شرقی ایران و به‌ویژه در سیستان ادامه دادند تا این‌که به دست سلطان محمود غزنوی برافتادند:^{۱۱}

تا این وقت [۳۹۹ ق / ۳۸۷ خ / ۱۰۰۸ م] هنوز هیچ آسیبی [به سیستان] نرسیده بود.

تا این وقت و اندر جهان از روزگار یعقوب و عمرو، هیچ شهری آبادان‌تر از سیستان نبود و دارالدوله گفتندی نیمروز را تا آن روزگار که امیر خلف [خلف بن احمد، آخرین فرمان‌روای صفاری] از سیستان ببرند، به خلاف که مردمان بر او کردند تا دیدند آن چه و هنوز می‌بینند ...

با شکست عمرو، کار سامانیان بالا گرفت. امیر اسماعیل سامانی در رمضان سال ۲۵۱



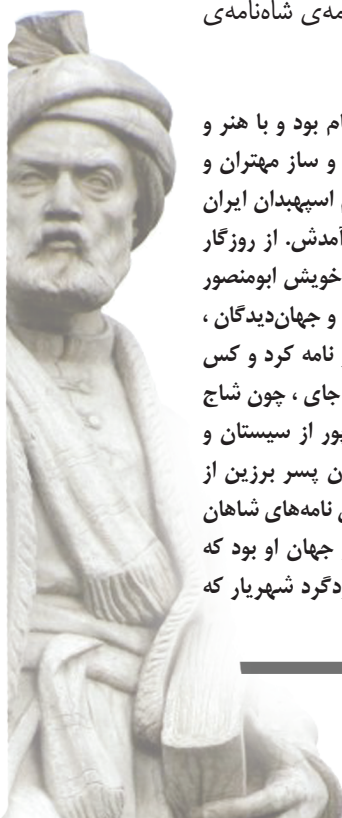
هجری قمری (مهرماه ۲۴۴ خورشیدی) به تخت نشست. گرچه پاره‌ای از تاریخ‌نویسان، برادرش نصر را بنیان‌گذار سلسله‌ی سامانیان می‌دانند.

اما چنان که گفته شد، جانشینان یعقوب تا سال ۳۹۹ ق (۳۸۷ خ/ ۱۰۰۸ م) در سیستان و بخش‌هایی دیگر دارای حکومت بودند.

از این رو، بسیار دور است که شاه‌نامه‌ای را که یعقوب فرمان به گردآوری آن داده بود و نسخه‌ها از آن برداشته بودند و با توجه به این مساله که جانشینان یعقوب تا سال‌ها دارای دستگاه فرمان‌روایی بودند، به آسانی از میان رفته باشد؛ مگر آن که عمدی در کار بوده و دست‌هایی در پی زدودن آن اثر برآمده باشند.

درست هشتاد و سه سال پس از پایان کار شاه‌نامه‌ی «یعقوبی» (منسوب به یعقوب لیث)، سخن از شاه‌نامه‌ی دیگری به نام ابومنصوری به میان می‌آید. از این اثر هم تنها مقدمه‌ی آن برجای مانده است و این از شگفتی روزگار است. در مقدمه‌ی شاه‌نامه‌ی ابومنصوری، آمده است:^{۱۲}

... پس امیر ابومنصور عبدالرزاق مردی بود با فر و خویش کام بود و با هنر و بزرگ‌منشی بود اندر کام‌روایی و دستگاهی تمام از پادشاهی و ساز مهتران و اندیشه‌ای بلند داشت و نژادی بزرگ داشت. به گوهر از تخم اسپهبدان ایران بود و کار کلیله و دمنه و نشان شاه خراسان بشنید، خوش آمدش. از روزگار آرزو کرد تا او را نیز یادگاری بود اندرین جهان. پس دستور خویش ابومنصور ال‌معمری را فرمود تا خداوندان کتاب را از دهقانان و فرزانتگان و جهان‌دیدگان، از شهرها بیاورند و چاکر او ابومنصور ال‌معمری به فرمان او نامه کرد و کس فرستاد به شهرهای خراسان و هشیاران از آن‌جا بیاورد از هر جای، چون شاج پسر خراسانی ازهری^{۱۳} [هرات] و چون یزدان‌داد پسر شاپور از سیستان و چون ماهوی خورشید پسر بهرام از نیشابور^{۱۴} و چون شادان پسر برزین از طوس^{۱۵} و از هر شارستان گرد کرد و بنشاند به فراز آوردن این نامه‌های شاهان و کارنامه‌هاشان و زندگی هر یکی... از کی نخستین که اندر جهان او بود که آیین مردمی آورد و مردمان [را] از جانوران پدید آورد تا یزدگرد شهریار که



آخر ملوک عجم بود، اندر ماه محرم و سال بر سیصد و چهل و شش از هجرت [فروردین - اردیبهشت ۳۳۶ خورشیدی و آوریل - مه ۹۵۷ میلادی] ... و این را نام، شاه‌نامه نهادند تا خداوندان دانش اندرین نگاه کنند و فرهنگ شاهان و مه‌تران و فرزنانگان و کار و ساز پادشاهی و نهاد و رفتار ایشان و آیین‌های نیکو و داد و داوری و رای و راندن کار و سپاه آراستن و رزم کردن و شهر گشادن و کین خواستن و شیخون کردن و آزره داشتن و خواستاری کردن، این همه را بدین نامه اندر بیابند. پس این نامه‌ی شاهان را گرد آوردند و گزارش کردند ...

در مقدمه، پس از گفتار پیرامون هفت کشور روی زمین، می‌خوانیم:^{۱۶}

... اندر نامه‌ی پسر مقفع و حمزه اصفهانی و مانندگان، ایدون شنیدم که از گاه آدم... تا بدین‌گاه که آغاز این نامه کردند، پنج هزار و هفتصد سال است و نخستین مردمی که در زمین پدید آمد، آدم بود... و از زادوی ابن شاهوی و از نامه بهرام اصفهانی، هم‌چنین آمد و از راه [کتاب] ساسانیان [نوشته] موسی‌عیسی خسروی و از هشام قاسم اصفهانی و از نامه‌ی پادشاهان پارس و از گنج‌خانه‌ی کامون و از بهرام شاه‌مردان شاه کرمانی و از فرخان مویدان موید یزدگرد شهریار و از رامین که بنده‌ی یزدگرد شهریار بود، آگاهی هم‌چنین آمد و از فرود ایشان که به دویست سال برسد که یاد کنیم، از گاه آدم باز چند است [؟] و ایشان بدین گفتار گرد آمدند که ما یاد خواهیم کردن و این نامه را هر چه گزارش کنیم از گفتار دهقانان باید آورد پس ما را به گفتار ایشان باید رفت. پس آن‌چه از ایشان یافتیم از نامه‌های ایشان گرد کردیم و این دشوار از آن شد که هر پادشاهی که دراز گردد یا دین پیغمبری به پیغمبری شدی و روزگاری برآمدی، بزرگان آن کار فراموش کنند و از نهاد بگردانند و بر فرودی افتد ...

... این از بهر آن گفتند که این زمین بسیار تهی بوده است از مردمان و چون مردم نبود پادشاهی [قانون و نظم] به کار نیاید. چه، مهتری به کهتران بود و هر جا که مردم بود از مهتر [قانون و نظم] چاره نبود و مهتر بر کهتر از گوهر مردم باید، چنان که پیامبر مردم هم از مردم بایست و هم گویند که پس از مرگ کیومرث صد و هفتاد و اند سال پادشاهی نبود و جهانیان یله بودند چون گوسفندان بی‌شبان تا هوشنگ پیش‌داد پیامد و چهار بار پادشاهی از ایران بشد و ندانند که چه گذشت از روزگار. و جهودان همی گویند از تورات موسی علیه السلام که از گاه آدم تا آن روز که محمد عربی صل‌الله علیه و سلم از مکه برفت، چهار هزار سال بود^{۱۷} و ترسایان از انجیل عیسی می‌گویند پنج هزار و پانصد و نود و سه سال بود و بعضی آدم را کیومرث



خوانند... و آغاز پدید آمدن مردم کیومرث بود و ایشان که او را آدم گویند، ایدون گویند که نخست پادشاهی که بنشست هوشنگ بود و او را پیش‌داد خوانند...

برپایه‌ی دیباچه‌ی شاه‌نامه‌ی بای‌سنقری، تاریخ تنظیم یا پایان شاه‌نامه‌ی که به فرمان یعقوب لیث، ابومنصور عبدالرزاق کار سرپرستی، گردآوری و برگردان آن را به عهده داشت، سال ۲۶۰ قمری (۲۵۳ خ / ۸۷۴ م) می‌باشد.

برپایه‌ی دیباچه‌ی شاه‌نامه‌ی ابومنصور، کار گردآوری تاریخ فرهنگ و تمدن ایران از گاه کهن تا پایان کار ساسانیان که به فرمان ابومنصور عبدالرزاق به پایان رفته است، در سال ۳۴۶ قمری (۳۳۶ خ / ۹۵۷ م) می‌باشد.

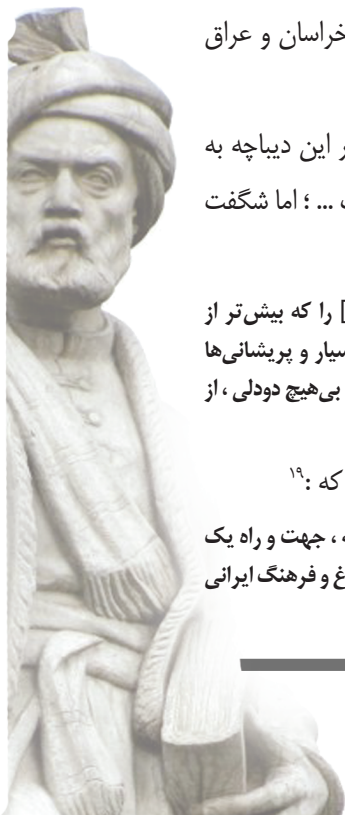
چنان‌که اشاره شد، اختلاف تاریخ تنظیم این دو اثر ۸۳ سال می‌باشد و هیچ یک از دو اثر در دسترس نیست. تنها بخشی از دیباچه‌ی شاه‌نامه‌ی یعقوبی در مقدمه‌ی شاه‌نامه‌ی بای‌سنقری و نیز تنها مقدمه‌ی شاه‌نامه‌ی ابومنصور باقی مانده است. البته از یاد نبریم که تاکید شده است که از روی شاه‌نامه‌ی یعقوب‌لیث در خراسان و عراق نسخه‌برداری شده بود.

در نسخه‌ی شاه‌نامه‌ی بای‌سنقری «دست‌بردهای فراوان» شده و در این دیباچه به مانند تاریخ‌ها و تذکره‌های پیش از آن، سخن‌های بی‌پایه فراوان است...؛ اما شگفت روزگار این که از آن زمان تا روزگار ما:^{۱۸}

پژوهندگان به جای آن که نقص‌های این دیباچه [بای‌سنقری] را که بیش‌تر از نوشته‌های پیش از آن نیست، یادآور شوند و به لغزش‌های بسیار و پریشانی‌ها و پریشانی‌گویی‌های آن انگشت بگذارند، یک‌باره این دیباچه را بی‌هیچ دودلی، از چشم انداخته و بی‌ارزشش شمرده‌اند.

در صورتی که با اندک تفکر و تعقل می‌توانستند به این نتیجه برسند که:

از یعقوب لیث که آن سخن بزرگ و سازنده را گفت و با آن گفته، جهت و راه یک تندباد ویران‌گر بنیادبرافکن را وارونه کرد و روزه‌ای به جهان فروغ و فرهنگ ایرانی



پدید آورد، دور نیست که در اندیشه‌ی چنان کار شگرفی بوده باشد.

نکته‌ی دیگری که مورد نظر پژوهندگان قرار نگرفته است، اینست که در بیش‌تر تاریخ‌ها و تذکره‌ها نیز دست‌بردهایی شده و بسیاری بر آن‌ها افزوده و از آن کاسته‌اند. از این رو، مقدمه‌ی شاهنامه‌ی بای‌سنقری نیز از این قاعده جدا نیست.

با وجود همانندی‌های بسیار میان دو نوشتار به جای مانده، آیا ما به راستی با دو اثر روبرو هستیم؟ یا این که تنها یک اثر بوده، با دو دیباچه؟ یعنی شاهنامه‌ی ابومنصوری، همان شاهنامه‌ی یعقوب‌لیث است با مقدمه‌ای دست‌کاری شده؟

اگر هم در دوران سامانیان، بدون آگاهی از کار یعقوب که از عقل و منطق به دور است، اقدام به تنظیم تاریخ تمدن و فرهنگ ایران از گاه باستان تا پایان کار ساسانیان می‌شد، کاری بود درخور پادشاه سامانی و نه یکی از چاکران پادشاه.^{۲۰}

چنان که گفته شد: از این که همانندی دو اثر بسیار است، جای دودلی نیست و این که ما با دو اثر جداگانه روبرو هستیم، می‌تواند جای تردید وجود داشته باشد. در دیباچه‌ی شاهنامه‌ی بای‌سنقری اشاره می‌شود که:^{۲۱}

یعقوب لیث به هندوستان فرستاد و آن نسخه بیاورد و به فرمود ابومنصور
عبدالرزاق، عبید فرخ را که معتمدالملک بود، تا آن چه دانشور دهقان به زبان
پهلوی ذکر کرده بود، به پارسی نقل کند و ...

در این جا، به منبع اسناد و مدارک ایران کهن اشاره‌ی مستقیم دارد. یعنی این که اسناد و مدارک به زبان پهلوی بوده و بزرگان و «دین‌دانایان» زرتشتی پس از یورش عربان، آن‌ها را با خود به هندوستان (سند) برده و در آن سرزمین، دور از دسترس تازیان آرام گرفته بودند. از سوی دیگر معلوم می‌شود که اسناد و مدارک مزبور، مدون و به صورت یک «نسخه» بوده و دیگر این که اسناد و مدارک مزبور، از گاه کهن تا آغاز دوران پادشاهی خسرو پرویز را دربر می‌گرفت که یعقوب لیث دستور می‌دهد تا:^{۲۲}



از زمان خسرو پرویز تا ختم کار یزدجرد شهریار ، هرچه واقع شده بود ، بدان کتاب الصاق کردند. ابومنصور نیز در اجرای فرمان یعقوب « وکیل پدر خود مسعودبن منصور آل معمری را بفرمود تا این نسخه را به اتفاق چهار تن دیگر ... تمام کنند ...

در دیباچه‌ی شاهنامه‌ی ابومنصوری نیز به نوعی سخن از هندوستان است:^{۳۳}

پس امیر ابومنصور عبدالرزاق... کار کلیله و دمنه و نشان شاه خراسان بشنید ، خوش آمدش. از روزگار آرزو کرد تا او را نیز یادگاری بود اندر این جهان. پس دستور خویش ابومنصور آل معمری را بفرمود تا خداوندان کتاب را از دهقانان و فرزندگان و جهان‌دیدگان ، از شهرها بیاروند ...

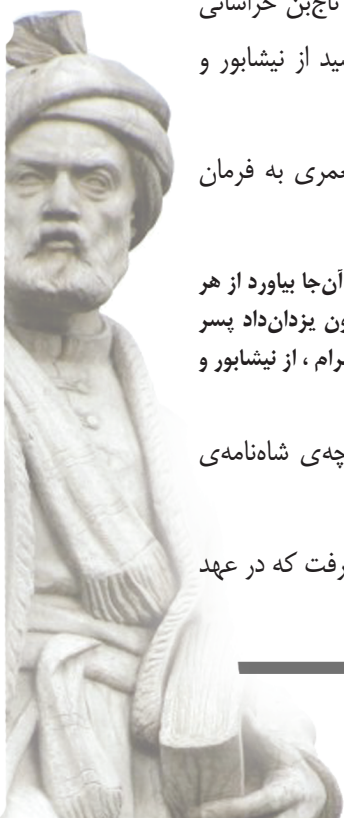
دیگر این که معتمدالملک یعقوبلیث ، ابومنصور عبدالرزاق عبید فرخ بود و گردآورنده‌ی شاهنامه‌ی ابومنصوری نیز ابومنصور عبدالرزاق عبدالله فرخ می‌باشد. معتمدالملک یعقوب « وکیل پدر خود ، مسعودبن منصور المعمری را بفرمود تا این نسخه [نسخه‌ای که از هندوستان (سند) آورده بودند] را به اتفاق چهار تن دیگر ، یکی تاج‌بن خراسانی ازهری [هرات] ، یزدان‌داد بن شاپور از سیستان ، ماهوی بن خورشید از نیشابور و شادان بن برزین از طوس تمام کنند » .

در مقدمه‌ی شاهنامه‌ی ابومنصوری نیز آمده است که ابومنصور المعمری به فرمان ابومنصور عبدالرزاق:^{۳۴}

نامه کرد و کس فرستاد به شهرهای خراسان و هشیاران از آن‌جا بیاورد از هر جای ، چون شاج پسر [بن] خراسانی، ازهری [هرات] و چون یزدان‌داد پسر [بن] شاپور از سیستان و چون ماهوی خورشید پسر [بن] بهرام ، از نیشابور و چون شادان پسر [بن] برزین از طوس...

به‌طوری که می‌بینیم ، مقدمه‌ی شاهنامه‌ی ابومنصوری همان دیباچه‌ی شاهنامه‌ی یعقوبلیث است که در مقدمه‌ی شاهنامه‌ی بای‌سقری آمده است.

هر کاری را دلیل و منطقی است و با هیچ دلیل و منطق نمی‌توان پذیرفت که در عهد



بای‌ستقر، کسانی در پی این بودند که با جعل مطالبی، برای یعقوب لیث صفار که شاید از خاطره‌ی تاریخی مردم آن زمان بکلی زدوده شده بود، نوعی افتخارات جعل کنند؛ اما می‌توان اندیشید که شکست‌دهندگان برادر یعقوب، به فکر دخل و تصرف در مرده‌ریگ فرهنگی یعقوب برآمده‌اند و چیزی به نام شاه‌نامه‌ی ابومنصوری، درست کرده باشند.

این تنها یک برداشت منطقی از مساله است. از سوی دیگر از میان دو سند همانند، سند نخستین اصالت بیش‌تری دارد و نه سند متاخر. سخن را از زبان شاه‌نامه، پی‌می‌گیریم:^{۲۵}

یکی نامه بُد از گه باستان	فراوان بدو اندرون، داستان
پراکنده در دست هر موبدی	از او بهره‌ای برده، هر بخردی
یکی پهلوان بود، دهقان ^{۲۶} نژاد	دلیر و بزرگ و خردمند و راد
پژوهنده‌ی، روزگار نخست	گذشته سخن‌ها، همه باز جست
زهرکشوری، موبدی سال‌خورد	بیاورد، کین نامه را گرد کرد
پرسیدشان، از نژاد کیان	وزان نامداران فرخ‌گوان
که گیتی به آغاز، چون داشتند	که ایدر به ما، خوار بگذاشتند
چگونه سر آمد، به نیک اختری	برایشان همه روز کُندآوری
بگفتند پیشش، یکایک مهان	سخن‌های شاهان و، گشت جهان
چو شنید از ایشان، سپهبد سخن	یکی نامور نامه افکند بُن
چنان یادگاری شد، اندر جهان	برو، آفرین از کهان و مهان

این پهلوان «دهقان نژاد»، «بزرگ»، «خردمند»، «راد» و سپهبد و ... چه کسی تواند بود جز «یعقوب لیث صفاری»؟ به‌ویژه، فردوسی به «پژوهنده‌ی روزگار نخست» اشاره دارد که با توجه به دیباچه‌ی شاهنامه‌ی بای‌ستقری، کم‌تر جای دودلی در این زمینه باقی می‌ماند.

دوران فرمان‌روایی یعقوب لیث و بازماندگان او در تاریخ ایران، روشن است و جای هیچ‌گونه گفت‌وگو ندارد؛ اما ببینیم ابومنصور عبدالرزاق کیست که می‌گویند، فرمان جمع‌آوری اسناد کهن و باستانی ایران را داده است؟ آیا او را این توان روانی و فرصت

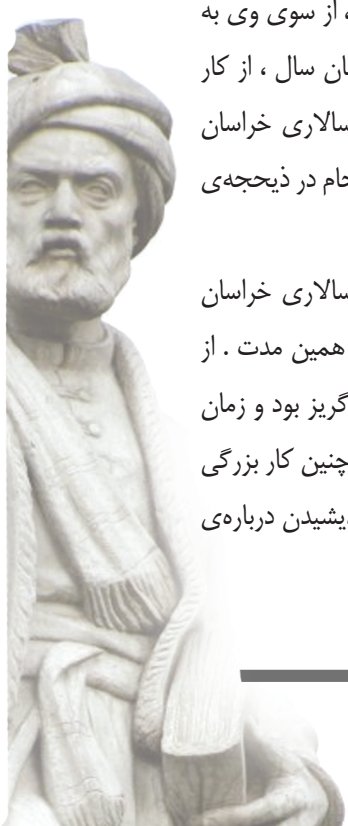


زمانی برای این کار سترگ بود ، یا نه ؟

ابومنصور محمد بن عبدالرزاق ، در آغاز کار یعنی کمابیش سال ۳۳۵ هجری مہی (۳۲۵ خورشیدی) از سوی ابوعلی احمد بن مظفر بن محتاج چغانی که از سوی ابومحمد نوح بن نصر سامانی (۳۴۳ - ۳۳۱ ق / ۳۳۳ - ۳۲۱ خ) معروف به امیر حمید سپهسالاری خراسان داشت ، به حکومت توس منصوب گشت. در سال ۳۳۵ قمری (۳۲۵ خورشیدی) ابوعلی احمد بن مظفر چغانی ، بر نوح بن نصر سامانی شورید. ابوعلی هنگام لشگرکشی به مرو و بخارا ، ابومنصور را برجای خویش گماشت ؛ اما ابوعلی شکست خورد و ابومنصور نیز وسیله‌ی سپاهیان سامانی از خراسان فراری شد .

با درگذشت نوح بن نصر ، ابوالفوارس عبدالملک بن نوح (۳۵۰ - ۳۴۳ ق / ۳۴۰ - ۳۳۳ خ) به جای وی نشست. ابومنصور در اواخر پادشاهی ابوالفوارس ، با وی از در پوزش‌خواهی درآمد و در جمادی الاخر سال ۳۴۹ (امرداد ماه ۳۳۹) ، از سوی وی به سپهسالاری خراسان رسید ؛ اما شش ماه بعد یعنی در ذیحجه‌ی همان سال ، از کار برکنار گشت . در سال ۳۵۰ مہی (۳۴۰ خورشیدی) دوباره به سپهسالاری خراسان منصوب شد ؛ اما دگر بار ، در پی توطئه علیه امیر سامانی برآمد و سرانجام در ذیحجه‌ی همان سال ، با زهر به قتل رسید .

بدین سان می‌بینم که ابومنصور محمد بن عبدالرزاق ، دو بار به سپهسالاری خراسان رسیده است. بار نخست به مدت شش ماه و بار دوم نیز کمابیش به همین مدت . از سوی دیگر ، با توجه به این که وی همواره در حال توطئه و جنگ و گریز بود و زمان حکومت وی بر توس نیز تنها چند ماه بود ، وی نمی‌توانسته دست به چنین کار بزرگی زده باشد. به ویژه آن که « توطئه » و فکر « براندازی » ، فرصت اندیشیدن درباره‌ی کارهای فرهنگی را به وی نمی‌داده است .



از سوی دیگر، از یاد نبریم که سال‌ها پیش از آن که نامی از شاهنامه‌ی ابومنصوری به میان آورده شود، مسعودی مروزی، کمابیش در سال‌های پایانی سده‌ی سوم هجری، شاهنامه را از نوشتار به شعر درآورده بود. از سه بیتی که مقدسی در کتاب البلدان والتاریخ، از آغاز و فرجام این شاهنامه به دست داده است، روشن می‌گردد که شاهنامه‌ی مسعودی مروزی با به تخت نشستن کیومرث آغاز می‌شده و با پایان کار ساسانیان، به پایان رفته بود. بدین‌سان درمی‌یابیم که آغاز و پایان شاهنامه‌ی مسعودی مروزی و شاهنامه ابوالقاسم فردوسی توسی، یکی بوده است. از این‌رو، باید پذیرفت که بن‌بشت (منبع، مآخذ) هر دو شاهنامه، همان شاهنامه‌ی نوشتاری می‌بوده که یعقوب‌لیث فرمان به گردآوری آن داده بود.

شاید آن چه بعدها با افزودن شاخ و برگ‌هایی به مقدمه‌ی شاهنامه‌ی بای‌سنقری راه یافته است و در آن جا، از کار بزرگ یعقوب‌لیث یاد شده است، همین مقدمه‌ی شاهنامه مسعودی مروزی بوده باشد.

با توجه به این «راستی»‌ها، بهتر می‌توان به چگونگی دگرگون‌سازی شاهنامه‌ی یعقوب‌لیث، به شاهنامه ابومنصور پی برد.

البته از یاد نبریم که پاره‌ای از کسانی که در گذشته و حال، راه به جایی می‌برند، در پی تبارسازی برای خود برمی‌آیند و ابومنصور نیز از زمره‌ی همین مردمان بود که ابوریحان بیرونی نیز بدان اشاره دارد: ^{۳۷}

ابومنصور مانند بسیاری از امرا و امارت جویان آن روزگار، نسبت خویش را به شاهان قدیم می‌رسانیده و این عمل او مانند عمل بسیاری از «امرای نسب‌ساز» آن روزگار مورد تقبیح ابوریحان بیرونی واقع گشته است.

اشاره‌ی استاد دکتر ذبیح‌الله صفا به این نوشته‌ی روشن و آشکار ابوریحان بیرونی است که می‌نویسد: ^{۳۸}



... دشمنان پیوسته به طعن در انساب و تهمت در اعراض و نسب بد در کارها می‌کوشند. چنان که دوستان و پیروان شخص، همواره در تحسین زشت و سدِ خلل و اظهار جمیل در نسبت به محاسن سعی می‌کنند ...
 بسا می‌شود که به واسطه‌ی همین نکته که گفتیم، جمعی را وادار می‌کنند که دروغ‌هایی بسازند و ممدوح خود را به اصل شریفی نسبت بدهند. چنان که برای عبدالرزاق طوسی [ابومنصور عبدالرزاق] در شاه‌نامه نسبی ساخته‌اند و او را به منوش‌چهر، نسبت داده‌اند ...

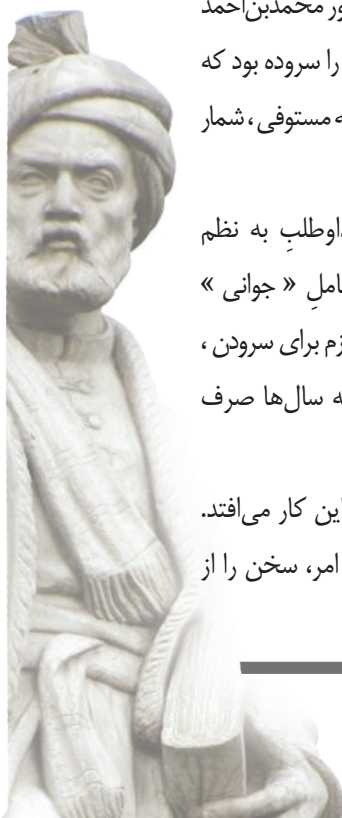
« مقدسی »، شاه‌نامه‌ی مسعودی مروزی را منظومه‌ای می‌داند که نزد ایرانیان محترم و عزیز بود و آن را به منزله‌ی تاریخ ملی خویش می‌دانستند و بنا بر عادت، تصویرهایی بر آن افزوده بودند.^{۳۹}

اکنون این پرسش پیش می‌آید که با وجود چنین شاه‌نامه‌ای، چه نیازی به «دوباره‌نویسی» شاه‌نامه‌ی منشور (نوشتاری) بود؟

اما آن چه که می‌دانیم، آن است که این کار انجام می‌شود. نخست، ابومنصور محمدبن احمد دقیقی بلخی، نامزد این کار می‌شود و او به گفته‌ای تا ۲۰ هزار بیت از آن را سروده بود که به گفته‌ی فردوسی «زمانه برآورد عمرش به بن». ^{۴۰} از سوی دیگر حمدالله مستوفی، شمار بیت‌های سروده شده از سوی دقیقی را سه هزار بیت می‌داند.^{۴۱}

چنان که اشاره شد، ابومنصور محمدبن احمد متخلص به دقیقی، داوطلب به نظم درآوردن شاه‌نامه یا خدای نامک می‌شود و انجمن با توجه به دو عامل « جوانی » و « گشاده‌زبانی » وی را برمی‌گزیند. کاری بود سترگ و با توجه به زمان لازم برای سرودن، اصلاحات، بازنگری، مطابقت و ... که لازمه‌ی چنین کاری بود، نیاز به سال‌ها صرف وقت داشت.

پس از قتل دقیقی و یک وقفه‌ی چند ساله، فردوسی به فکر ادامه‌ی این کار می‌افتد. او نمی‌گوید که از کجا به کار دقیقی پی برده بود. برای آگاهی از این امر، سخن را از



زبان فردوسی درباره‌ی کشته شدن دقیقی پی بگیریم: ^{۳۲}

برفت او و ، این نامه ناگفته ماند

چنان بخت بیدار او ، خفته ماند

با مرگ دقیقی کار به شعر درآوردن شاهنامه ، ناتمام ماند . سال‌ها بعد ، فردوسی به فکر دنبال کردن این کار می‌افتد . فردوسی نیز مانند دقیقی جوان است . فردوسی خود به جوان بودنش اشاره دارد. او می‌داند که این کاری است سترگ و نیاز به سالیان دراز دارد . از این رو ، بدون این که اشاره کند که از کجا و چگونه به کار دقیقی آگاهی یافته ، پی‌گیر مساله می‌شود . نخست فردوسی به بخارا پای‌تخت سامانیان می‌رود ؛ اما کاری از پیش نمی‌برد: ^{۳۳}

دل روشن من ، چو برگشت از اوی	سوی تخت شاه جهان ، کرد روی
که این نامه را دست پیش آورم	ز دفتر ، به گفتار خویش آورم
پیرسیدم از هر کسی ، بی‌شمار	بترسیدم از گردش روزگار
مگر خود ، درنگم نباشد بسی	بباید سپردن ، به دیگر کسی
و دیگر که گنجم ، وفادار نیست	همان رنج را کس خریدار نیست
زمانه سراسر ، پر از جنگ بود	به جویندگان بر ، جهان تنگ بود...

فردوسی به روشنی بر چند نکته اشاره دارد :

نخست آن که با وجود پرس‌وجوهای بسیار و از کسان بسیار ، راه به جایی نمی‌برد . دو دیگر این که شتاب داشت تا کار را زودتر آغاز کند ، زیرا می‌دانست که پایان بردن این کار ، نیازمند زمان درازی است و سوم این که انجام این کار نیازمند یاری مالی است و باید افزون بر دارایی‌های خود ، کسانی از وی حمایت مالی به عمل آورند. مهم‌تر این که وی به آشوب و جنگ در خراسان اشاره‌ی دقیق دارد و می‌گوید که همین امر ، مشکل بزرگی بود . از این رو ، مدتی آرام می‌گیرد و درباره‌ی داوطلبی خود برای به پایان بردن کاری که دقیقی آغاز کرده بود ، با کسی سخن نمی‌گوید: ^{۳۴}



بر این گونه ، یک چند بگذاشتم سخن را نهفته همی داشتم
ندیدم کسی ، کش سزاوار بود به گفتار این ، مرمر یار بود

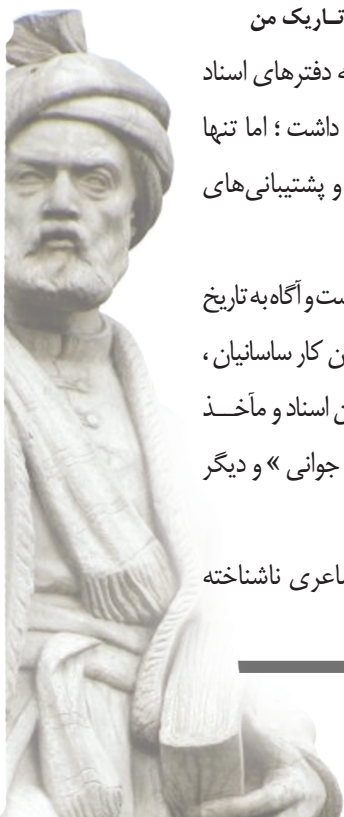
اما در میان ناامیدی‌ها ، به دست نیارودن سرنخی از دفترهای کهن ، ترس از این که شاید سالیانی بگذرد و آن هنگام عمر وی اجازه‌ی این کار را ندهد ، یاس از نداشتن بضاعت مالی کافی برای پایان بردن کار و نیز ناامیدی از اوضاع روزگار و این که « زمانه سراسر پر از جنگ بود » و کوتاه سخن این که : در میان یک جهان تیرگی ، دوستی « جانی » به دادش می‌رسد: ^{۳۵}

به شهرم ، یکی مهربان دوست بود	تو گویی که با من ، به یک پوست بود
مرا گفت ، خوب آمد این رای تو	به نیکی گراید ، همی پای تو
نبشته ، من این نامه‌ی پهلوی	به پیش تو آم ، مگر نغنی
گشاده زبان و ، جوانیت هست	سخن گفتن ، پهلوانیت هست
تو این نامه‌ی خسروان ، بازگوی	بدین جوی ، نزد مهان آبروی
چو آورد ، این نامه نزدیک من	برافروخت ، این جان تاریک من

دوستی که با فردوسی « به یک پوست بود » ، از زمره‌ی کسانی بود که به دفترهای اسناد و مدارک ایران کهن که در دولت صفاریان گردآوری شده بود ، دسترسی داشت ؛ اما تنها داشتن مدارک و اسناد مزبور کافی نبود. این کار ، نیاز به پشتیبانی مالی و پشتیبانی‌های دیگر داشت.

بدین سان ابومنصور بن محمد که به گفته‌ی فردوسی نجیب‌زاده‌ای بود ایران دوست و آگاه به تاریخ و فرهنگ ایران زمین ، کتاب تاریخ فرهنگ و تمدن ایران را از گاه کهن تا پایان کار ساسانیان ، در اختیار فردوسی قرار می‌دهد. او با توجه به « دو » ویژگی فردوسی ، برگردان اسناد و مآخذ ایران کهن را به فردوسی واگذار می‌کند. این دو ویژگی عبارت بودند از : « جوانی » و دیگر « گشاده‌زبانی » .

بدون تردید از آن جا که تا آن زمان ، فردوسی از نظر قدرت شعر و شاعری ناشناخته



بود، «مهربان دوست» به تنهایی و یا شاید به همراه با گروه دیگری، طبع وی را آزموده بودند.

فردوسی، سراسر است به کهن بودن بن‌نشست‌هایی که در قالب شاهنامه‌ی نوشتاری در اختیارش گذارده شده بود، اشاره دارد: ^{۳۶}

یکی نامه بود، از گه باستان	سخن‌های آن بر منش راستان
چو جامی گهر بود و، منشور بود	طبايع، ز پیوند آن، دور بود
گذشته بر او، سالیان شش هزار	گرایدون که پرسش نماید، شمار

هنگامی که این مهم انجام می‌شود، فردوسی دست‌اندرکار سرودن شاهنامه یا برگرداندن تاریخ تمدن و فرهنگ ایران از نوشتار به شعر می‌گردد، ابومنصور بن محمد که مردی نژاده و دارا بود، به فردوسی اطمینان مالی می‌دهد و در حقیقت حمایت مالی از وی را در این امر خطیر و وقت‌گیر، به عهده می‌گیرد: ^{۳۷}

بدین نامه، چون دست کردم دراز	یکی مهتری بود، گردن فراز
جوان بود و، از گوهر پهلوان	خردمند و بیدار و، روشن روان
خداوند رای و، خداوند شرم	سخن گفتن خوب و، آوای نرم
مرا گفت کز من، چه باید همی	که جانت، سخن بر گراید همی
به چیزی که باشد، مرا دسترس	بکوشم نیازت، نیارم به کس ...

به کیوان رسیدم، ز خاک نژند	از آن نیک دل، نامدار ارجمند
به چشمش همان خاک و، هم سیم و زر	بزرگی بدو یافته، زیب و فر
سراسر جهان، پیش او خوار بود	جوان مرد بود و، وفادار بود
چنان نامور، کم شد از انجمن	چو در باغ سرو سهی، از چمن
نه زو زنده بینم، نه مرده نشان	به دست نهنگان مردم‌کشان
دریغ آن کمربند و، آن گردگاه	دریغ آن کئی برز و، بالای شاه
گرفتار، زو دل شده ناامید	روان لزرز لزرزان، به کردار بید



بعد از کشته شدن ابومنصور بن محمد که به تصریح فردوسی از اعضای « انجمن » بود ، وی سخت نگران می شود و ناامید . در این میان ، سفارش ابومنصور به یارش می آید که به وی گفته بود که اگر شاهنامه به پایان رسد و او زنده نباشد ، آن را به شاهان بسپارد . فردوسی می گوید که پس از قتل ابومنصور ، با یاد سفارش او آرام می گیرد و همان کار را می کند :^{۳۸}

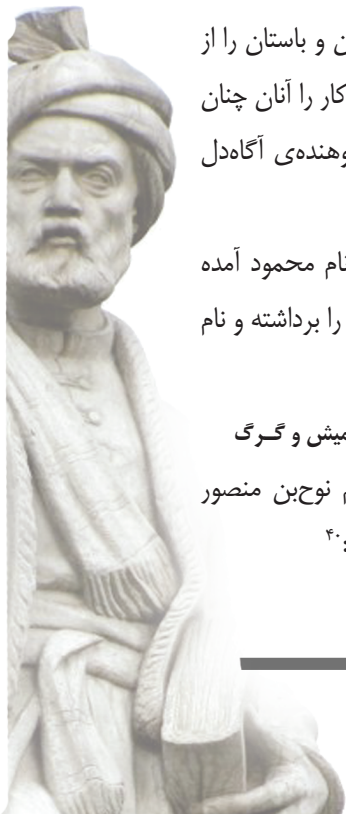
مرا گفت ، کین نامه ی شهریار گرت گفته آید ، به شاهان سپار
دل من ، به گفتار او رام شد روانم ، بدان شاد و پدرام شد

اما اندکی پس از پایان کار شاهنامه ، یا اندکی پیش از آن ، دولت سامانیان سقوط می کند . به دنبال سقوط دولت سامانیان برای این که شاهنامه از تپاول و امحا در امان ماند ، ایران دوستان طرحی نو افکندند . بدین سان ، بعد از بیت های نخستین ، نامی را زدودند و نام محمود (غزنوی) بدان افزودند . این کار را در جای جای شاهنامه نیز عمل کردند . باید پذیرفت که آنان با هشیاری و ایران دوستی بسیار تنها با الحاق چند بیت در مدح محمود ، توانستند نه تنها دفتر تاریخ فرهنگ و تمدن ایران کهن و باستان را از خطر نابودی حفظ کنند ؛ بلکه راه را بر پخش و نشر آن گشودند . این کار را آنان چنان انجام دادند که امروز جابه جا شدن نام ها در آن ابیات ، برای هر پژوهنده ی آگاه دل آشکار است .

تنها در دو مورد ، در پنجاه بیت معروف به « ستایش محمود » ، نام محمود آمده است که آن هم به نظر می رسد که می توانسته نام نوح بن « منصور » را برداشته و نام محمود به جای آن گذارده اند :^{۳۹}

جهان دار محمود [منصور] ، شاه بزرگ به آبشخور آرد ، همی میش و گرگ

در بیت چهارم اندر ستایش سلطان محمود ، فردوسی از ابوالقاسم نوح بن منصور معروف به « امیررضی » (۳۸۷ - ۳۶۶ ق / ۳۷۶ - ۳۵۵ خ) ، نام می برد :^{۴۰}



ابوالقاسم، آن شاه فیروز بخت نهاد از بر تاج خورشید، تخت فردوسی در این باره، سخن را این گونه آغاز می‌کند:^{۴۱}

بدین نامه، چون دست کردم دراز
خداوند تاج و خداوند تخت
جهان آفرین، تا جهان آفرید
چو خورشید، برگاه بنمود تاج
چه‌گویی، که خورشید تابان که بود
ابوالقاسم، آن شاه فیروز بخت
ز خاور بیار است، تا باخت
مرا اختر خفته، بیدار گشت
بدانستم، آمد زمان سخن
براندیشه‌ی شهریار زمین
چنان دید، روشن روانم به خواب
همه روی گیتی، شب لاجورد
در ودشت، برسان دیبا شدی
نشسته بر او، شهریاری چوماه
یکی پاک دستور، پیشش به پای
مرا خیره گشتی، سر از فر شاه
چو آن چهره‌ی خسروی، دیدمی
که این چرخ و ماهست، یا تاج و گاه
یکی گفت، این شاه روم است و هند
به ایران و توران، ورا بنده‌اند
بیار است، روی زمین را به داد
جهان‌دار محمود [منصور]، شاه بزرگ
ز کشمیر، تا پیش دریای چین

به نام، شهنشاه گردن فراز
جهان‌دار پیروز و، پیروز بخت
چُنو مرزبانی، نیامد پدید
زمین شد، بکردار تابنده عاج
کزو در جهان، روشنایی فزود
نهاد از بر تاج خورشید، تخت
پدید آمد از فر او، کان زر
به مغز اندر، اندیشه بسیار گشت
کنون نوشود، روزگار کهن
بخفتم شبی، لب پر از آفرین
که رخشنده شمعی، برآمد ز آب
از آن شمع گشتی، چو یاقوت زرد
یکی تخت پیروزه، پیدا شدی
یکی تاج بر سر، به جای کلاه ...
به داد و به دین، شاه را رهنمای
وزان زنده پیلان و، چندین سپاه
از آن نامداران، بپرسیدمی
ستاره‌ست پیش اندرش، یا سپاه؟
ز قانون^{۴۲}، تا پیش دریای سند
به رای و به فرمان او، زنده‌اند
پپردخت از آن، تاج بر سر نهاد
به آبشخور آرد، همی میش و گرگ
بر او، شهریاران کنند آفرین



همان گونه که گفته شد ، می توان انگاشت که نام « منصور » را از رج (بیت) زدوده
و نام « محمود » را بر آن نشانده اند :^{۴۳}

چو کودک ، لب از شیر مادر بشست

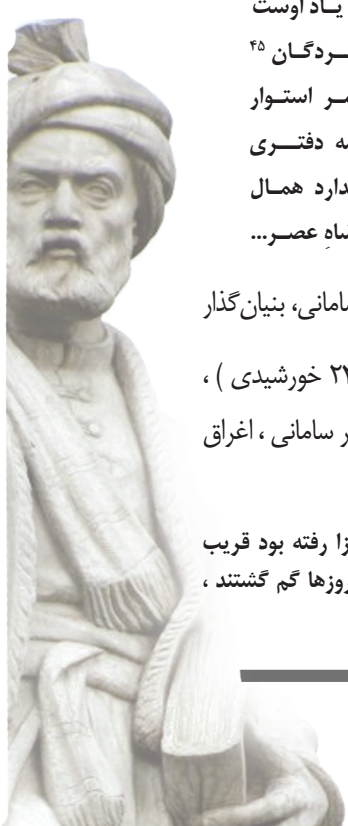
به گهواره ، محمود [منصور] گوید نخست

در این جا نیز می توان به جای « محمود » ، « منصور » را به کار گرفت ، بدون این که
به استحکام بیت خللی وارد شود :^{۴۴}

چه بیدار گشتم ، بجستم ز جای	چه مایه شب تیره بودم ، به پای
بر آن شهریار ، آفرین خواندم	نبودم درم ، جان بر افشاندم
به دل گفتم ، این خواب را پاسخ است	که آواز او ، در جهان فرخ است
برو آفرین کو کند ، آفرین	بر آن بخت بیدار و ، تاج و نگین
به ایران ، همه خوبی از داد اوست	کجا هست مردم ، همه یاد اوست
هر آن کس که دارد ز پروردگان	ز آزاد و از نیک دل بردگان ^{۴۵}
شهنشاه را ، سر به سر دوستدار	به فرمان ، بیسته کمر استوار
شده هر یکی ، شاه بر کشوری	روان نام شان ، در همه دفتری
نخستین برادرش ، کهتر به سال	که در مردمی ، کس ندارد همال
ز گیتی ، پرستنده ی فرِ نصر	زید شاد ، در سایه ی شاهِ عصر...

منظور از فر نصر ، اشاره روشن به امیرنصر سامانی است. نصر بن احمد سامانی ، بنیان گذار
سلسله سامانیان است. وی در رمضان ۲۵۱ هجری قمری (مهر ماه ۲۴۴ خورشیدی) ،
فرمان ولایت گرفت. مورخان برای نشان دادن عظمت و کثرت سپاه نصر سامانی ، اغراق
بسیار کرده اند. برای مثال پیرامون سپاه نصر ، « جیهانی » گفته است :^{۴۶}

چنین شنیدم که در آن وقت که نصر بن احمد سامانی به غزا رفته بود قریب
سیصد هزار مرد و چهل هزار مرد از لشکرگاه جدا شدند و روزها گم گشتند ،



همه اعیان ماورالنهر بودند .

همین مطلب را دیگری نیز در عظمت سپاه نصر ، چنین آورده است :^{۴۷}

از معتمدی شنودم که او گفت : من با نصر احمد بودم در غزای شادغر و چهارصد هزار مرد از لشگر او گسسته شدند و چند روز بماندند کی به لشگره خود باز رسیدند. لشگری چنان فراوان بود و این لشگر بیش ترهمه مردمان ماورالنهر بودند .

در این جا نیز اشاره ، بسیار روشن است :^{۴۸}

و دیگر دلاور ، سپهبدار توس که در جنگ ، در شیر دارد فسوس...
کنون بازگردم ، به آغاز کار سوی نامه ی ، نامور شهریار

بدین سان ، می بینیم که این نشانی ها با سلطان محمود غزنوی هم خوانی ندارد و نشانی یکی از شاهان سامانیان را دارد. از سوی دیگر ، در همین ابیات فردوسی به ممدوح خود «ابوالقاسم» (منصور بن نوح) به روشنی اشاره می کند. عجب این که فردوسی نام وی را در آغاز «مدح» آورده ؛ اما هرگز توجهی به آن نشده است. آیا «ابوالقاسم» آن شاه پیروزبخت می تواند جز ابوالقاسم نوح بن منصور معروف به «امیررضی» ، کس دیگری باشد؟ موضوعی که تاکنون نادیده مانده است ، جای این «مدح» ها در شاهنامه می باشد ؛ در حالی که مسأله ی مهمی است . برخی از پژوهندگان بدون در نظر گرفتن این مسأله ، آن را «افزوده» می دانند . در صورتی که جای قرار گرفتن «مدح چندین باره ی محمود» در میان شاهنامه دارای اهمیت ویژه ای است .

مدح محمود یا آن گونه که گفته شد منصور به ویژه پس از پایان رج های نقل شده ی دقیقی از سوی فردوسی بسیار بحث انگیز است.

به باور نویسندگان این «مدح» از دقیقی است و در آغاز سروده های وی (۲۰ هزار بیت به گفته ی عوفی یا ۳ هزار رج به قول حمدالله مستوفی و یا آن چه که در قالب شاهنامه ی فردوسی به دست ما رسیده است) قرار داشت و چنان که گفته شد به جای «محمود» نام



« منصور » بود .

به گفته‌ی روشن‌تر ، این بیت‌ها از سوی دقیقی در مدح « منصور » سروده شده‌اند و در آغاز کتاب او قرار داشتند. جالب توجه آن است که پس از کمابیش ۵۰۰ رج ، دوباره و نیز سپس‌تر در چند جای شاه‌نامه به مدح محمود (منصور) برمی‌خوریم که در همین راستا قرار دارد .

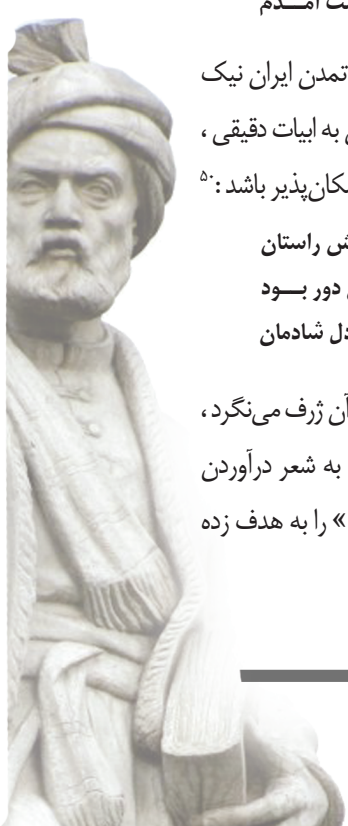
افزون بر شاه‌نامه منثور که در اختیار فردوسی قرار می‌گیرد ، سروده‌ی دقیقی نیز به وی سپرده می‌شود . فردوسی با وجود اظهار شادمانی از این کار ، نخست بر این باور بود که شعرهای دقیقی ، سست‌نظم‌اند و بسیاری از رج (بیت) های آن « ناتندرست » یا معیوب‌اند :^{۴۹}

چو این نامه افتاد ، در دست من به ماهی گراییده شد ، شست من
نگه کردم ، این نظم ، سست آمدم بسی بیتِ ناتندرست آمدم

اما چون روش کار دقیقی را در برگردان بخش‌هایی از تاریخ و فرهنگ و تمدن ایران نیک می‌کاود به او آفرین می‌گوید . فردوسی به گفته‌ی خود ، پیش از دست‌یابی به ابیات دقیقی ، سخت از بزرگی کار ترسیده بود و گمان نمی‌کرد که به نظم درآوردن آن امکان‌پذیر باشد :^{۵۰}

یکی نامه دیدم ، پر از داستان سخن‌های آن ، پرمنش راستان
فسانه کهن بود و ، « منثور » بود طبایع ، ز « پیوند » آن دور بود
نبردی به « پیوند » ، کس را گمان پراندیشه گشت ، این دل شادمان

در نگاه نخست ، نظم دقیقی در نظرش سست می‌نماید ؛ اما هنگامی که در آن ژرف می‌نگرد ، زبان به آفرین وی می‌گشاید و حتا اقرار می‌کند که دقیقی از نظر روش به شعر درآوردن شاه‌نامه‌ی منثور یا « پیوستن » آن ، کار را تمام کرده و در حقیقت « تیر » را به هدف زده است و یا به گفته‌ی فردوسی ، « شاه را برگاه نشانیده است » :^{۵۱}



گرفتم به گوینده بر، آفرین که «پیوند» را راه داد اندرین
اگر چه، نییوست جز اندکی ز بزم و، ز زرم، از هزاران یکی
همو بود، گوینده را راهبر که شاهی نشانید، بر گاه بر

فردوسی هزار و چند بیت از سروده‌های دقیقی را در درون شاهنامه‌ی خود جای می‌دهد.
فردوسی دلیل جای دادن کمابیش هزار رج از سروده‌های دقیقی را خواب دیدن دقیقی
عنوان می‌کند. در خواب، دقیقی به او می‌گوید:^{۵۲}

برین نامه بر، چند بشتافتی کنون هرچه جستی، همه یافتی
از این باره، من پیش گفتم سخن اگر بازیابی، بخیلی مکن
ز گشتاسب و ارجاسب، بیتی هزار بگفتم، سر آمد مرا روزگار

از آن‌جا که دقیقی زرتشتی بود و سخت پای بند آیین، می‌توان پذیرفت که فردوسی
سروده‌ی وی را درباره‌ی پادشاهی گشتاسب و ایمان آوردن وی به زرتشت را در
شاهنامه‌ی خود جای داده است و یا این که تنها همین بیت‌ها به او رسیده بودند. آغاز
سخن دقیقی که در شاهنامه‌ی فردوسی هست، این رج می‌باشد:^{۵۳}

چو گشتاسب را داد، لهراسب تخت فرود آمد از تخت و، بر بست رخت
به بلخ گزین شد، بدان نویهار که آتش پرستان، بدان روزگار،
مر آن خانه را، داشتندی چنان که مر مکه را، تازیان این زمان...

هرگاه سروده‌های دقیقی یک هزار بیت باشد، در آن صورت باید آخرین رج سروده
شده توسط وی، بیت زیر باشد:^{۵۴}

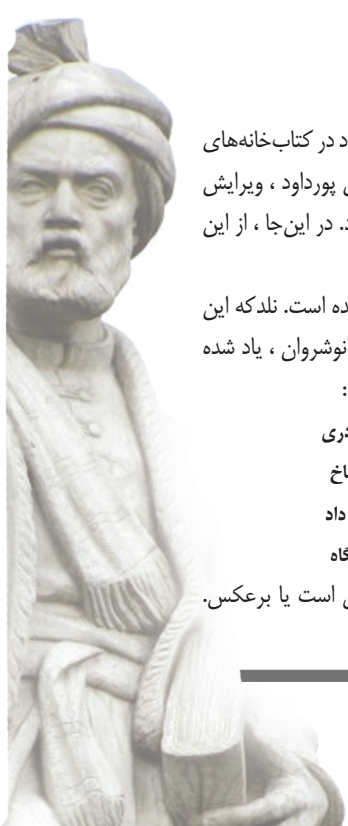
ز بلخ او، سوی زابلستان کشید بیابان گذارید و، سیحون برید

در حالی که ابیات باقی‌مانده‌ی دقیقی در شاهنامه‌ی فردوسی، فزون از هزار و کمابیش
یک هزار و بیست و دو بیت است. آخرین بیت دقیقی، چنین است:^{۵۵}
بدو بازخواندند، لشگرش را گزیده سواران کشورش را



په نبشته‌های گفتارششم

- ۱- از مقدمه‌ی شاهنامه‌ی بای سنقری - چاپ ترنر ماکان
 - ۲- مقدمه‌ی بای سنقری - شاهنامه‌ی فردوسی - انتشارات امیرکبیر - تهران ۱۳۷۷ - ۸-۷
 - ۳- اوستا ، کهن‌ترین سرودهای ایرانیان - ج ۱ - ر هفده
 - ۴- شاهنامه آبشخور عارفان - ر ۴۱
 - ۵- تاریخ بخارا - رر ۱۲۰-۱۱۹
 - ۶- ایران در زمان سامانیان ... - ر ۱۱۹
 - ۷- همان - ر ۱۲۰
 - ۸- احیاء الملوک - ر ۶۱
 - ۹- ایران در زمان سامانیان ... - رر ۱۲۱-۱۲۰
 - ۱۰- احیاء الملوک - ر ۶۱
 - ۱۱- تاریخ سیستان / هزار سال نثر فارسی - رر ۲۹۹-۲۹۸
 - ۱۲- شادروان محمد قزوینی ، این مقدمه را با مقابله با شش نسخه‌ی موجود در کتابخانه‌های لندن ، کمبریج ، پاریس و برلین ، ویرایش کرده و به چاپ رسانیده است. شادروان پورداد ، ویرایش قزوینی را با نسخه‌ی دیگری که خود یافته بود ، مطابقت کرده و آن را منتشر کرد. در این جا ، از این متن استفاده شده است.
 - ۱۳- این نام به صورت‌های ماخ و شاج سرخابی ، شاخ بسر خوانی و شاه‌رخ نیز آمده است. نلدکه این شخص را همان کسی دانسته که در شاهنامه از وی در آغاز پادشاهی هرمز پسر انوشروان ، یاد شده و هم‌زمان فردوسی هم بوده است (نلدکه - حماسه‌ی ایران) . فردوسی می‌سراید :
- | | |
|-----------------------------|-------------------------------------|
| یکی پیر بُد ، مرزبان هری | پسندیده و دیده از هردری |
| جهان دیده و نام او بود ماخ | سخن‌دان و ، با برگ و ، با برز و شاخ |
| پیرسیدممش تا چه دارد به یاد | زهرمز که بنشست بر تخت داد |
| چنین گفت پیر خراسان که شاه | چو بنشست ، بر نامور پیشگاه |
- ۱۴- « نلدکه » معتقد است که « ماهوس » همان « شاهوی » شاهنامه‌ی فردوسی است یا برعکس.



فردوسی می‌گوید :

چنین گفت فرزانه شاهوی پیر / ز شاهوی پیر ، این سخن یاد گیر
 که در هند مردی سرافراز بود / که با گنج و ، با لشکر و ، ساز بود...
 ۱۵- نلدکه بر این باور است که شادان برزین ، همان است که فردوسی از وی یاد کرده
 نگه کن که شادان برزین چه گفت / بدان گه که بگشاد راز از نهفت

با توجه به دوران خسرو انوشیروان (۵۸۷ - ۵۳۱ میلادی) و تاریخ مقدمه‌ی شاهنامه ابومنصوری (۹۵۷ میلادی) ، باید نظر نلدکه را این‌گونه تصحیح کرد که فردوسی آن‌ها را به چشم ندیده و با آنان گفتگو نکرده بلکه از گفته‌ی آنان نقل کرده است.

۱۶- همان - متن قزوینی
 ۱۷- در دیباچه تاریخ طبری آمده است : «جهودان از توریه چنین گویند که روزگار آدم تا روزگار پیغامبر که از مکه هجرت کرد به مدینه ، چهار هزار و چهل سال و سه ماه بود .

۱۸- شاهنامه آبشخور عارفان - ۳۷ر - ۳۶

۱۹- همان - ۳۷

۲۰- ابومنصور ، روزگاری چاکر سپه‌سالار خراسان بود و روزگاری دیگر ، چاکر پادشاه سامانی

۲۱ و ۲۲- دیباچه‌ی شاهنامه‌ی بایسنقری - چاپ ۱۳۵۰

۲۳ و ۲۴ - دیباچه شاهنامه‌ی ابومنصوری

۲۵- شاهنامه فردوسی توسی - به کوشش دکتر علی اکبر نقی‌پور - ج ۱ - ۱۲ - ب ب ۱۵۰ - ۱۴۰

۲۶- به نظر می‌رسد که واژه‌ی « دهقان » در دوران اسلامی (و نیز بدون دودلی پیش‌تر) ، به معنای « ایرانی » به کار گرفته می‌شده است که خود برابر بود با « آزاده » . همان که از او ، به عنوان « نه خداوند رعیت ، نه غلام شهریار » یا : بکارندو ، ورزندو ، خود بدروند / به گاه خورش ، سرزنش نشوند. (شاهنامه‌ی فردوسی) در بیت‌های پایانی ، شاهنامه در راستای این معنا یعنی هم‌سانی واژه‌ی ایرانی و دهقان ، می‌گوید :

ز ایران و ، از تور و ، از تازیان / نژادی پدید آید ، اندر میان
 نه دهقان ، نه ترک و ، نه تازی بود / سخن‌ها ، به کردار بازی بود

در این جا ، فردوسی واژه‌ی دهقان را به معنای ایرانی به کار برده است.

ابوحنیفه اسکافی غزنینی ، شاعر ، ادیب ، فقیه و مدرس و از شاعران دربار ابراهیم‌بن مسعود صفاری :

مامون کز ملوک دولت اسلام / هرگز چون او ندیدی ، تازی و دهقان

نظامی گنجیه‌ای در منظومه لیلی و مجنون ، دهقان را به معنای ایرانی در برابر عرب قرار داده است.

دهقان فصیح پارسی‌زاد / از حال عرب ، چنین خبر داد



عنصری ملک الشعرای دربار محمود غزنوی، در قصیده‌ای درباره‌ی جشن سده، می‌سراید:

خدایگانا، گفتم که تهنیت گویم به جشن دهقان آیین، موسم بهمن
 در این جا نیز عنصری، واژه‌ی دهقان را برابر با واژه‌ی « ایرانی » به کار می‌گیرد.
 هم‌چنین فردوسی در آن جا که از تدوین شاهنامه سخن می‌گوید، واژه‌ی دهقان را برابر با واژه‌ی «
 ایرانی » (بدون دودلی، برای یعقوب لیث صفار)، به کار برده است:

یکی پهلوان بود و، دهقان نژاد دلیر و، بزرگ و، خردمند و، راد
 رودکی نیز پیش‌تر از فردوسی، دو واژه‌ی « دهقان » و « ایرانی » را به یک مفهوم به کار برده
 است:

یک صف، میران و بلعمی بنشسته یک صف، حران پیر و صالح دهقان
 هم‌چنین بلعمی نیز هنگام گفتار از بن‌نشت‌های داستان کیومرث می‌نویسد:

[از] گفتار دهقانان یاد کنیم که گرد آمدند که ما یاد خواهیم کردن و این گزارش که کنیم، از گفتار
 دهقانان کنیم. (حماسه‌سرایی در ایران - ر ۶۴)

طبری درباره‌ی « بابک » می‌نویسد: ...

می‌گفتند بابک اسیرشان کرده و آزادگان‌اند، از عربان و دهقانان [ایرانیان].
 (محمد جریر طبری - تاریخ طبری - ج ۱۳ - ترجمه ابوالقاسم پاینده - تهران - انتشارات بنیاد فرهنگ
 ایران - تهران ۱۳۵۲ - ر ۵۸۵۸)

هم چنین:

ترکیب « تازی و دهقان » در ادب فارسی، همان شهرتی را دارد که ترکیب « ترک و تازیک =
 تاجیک. (حماسه‌سرایی در ایران - ر ۶۲)

گفت دهقان؛ گفتار دهقان = تاریخ ایران

شاهنامه‌ی فردوسی (آغاز داستان سهراب):

ز گفتار دهقان یکی داستان بپیوندم از گفته‌ی باستان

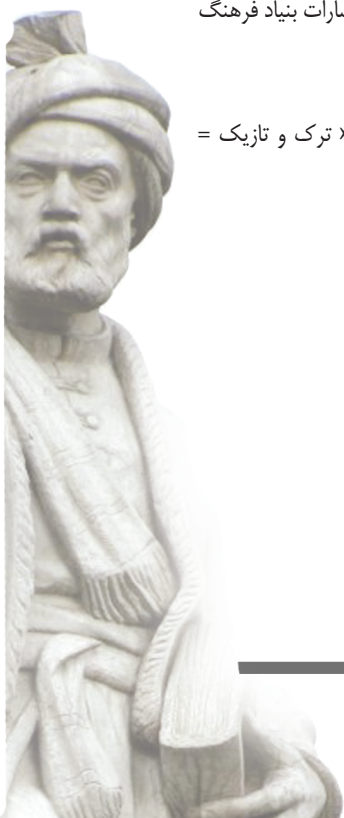
شاهنامه‌ی فردوسی (آغاز داستان سیاوش):

ز گفتار دهقان چنین داستان تو برگوی و برخوان از باستان

شاهنامه‌ی فردوسی (در باره‌ی اشکانیان):

چنین گفت گوینده دهقان چاچ ...

۲۷- حماسه‌سرایی در ایران - ر ۱۰۱



- ۲۸- آثارالباقیه - ر ۶۱
- ۲۹- حماسه‌سرایی در ایران - ر ۱۶۱
- ۳۰ و ۳۱ - همان - ر ۱۴۲
- ۳۲، ۳۳، ۳۴- شاهنامه فردوسی - به تصحیح ژول مول - ر ۵
- ۳۵- همان - رر ۵-۶
- ۳۶- شاهنامه‌ی فردوسی - مهدی قریب و محمدعلی بهبودی - ج ۳ - ر ۸۵ - ب ب ۱۱ - ۹
- ۳۷- همان - ج ۱ - ر ۱۴ - ب ب ۱۹۰ - ۱۷۸
- ۳۸- همان - ر ۱۵ - ب ب ۱۹۴ - ۱۹۳
- ۳۹، ۴۰، ۴۱- شاهنامه‌ی فردوسی - به تصحیح ژول مول - ر ۶
- ۴۲- در پاره‌ای از نسخه‌ها « قنوج » هم نوشته شده است .
- ۴۳ و ۴۴- شاهنامه فردوسی - به تصحیح ژول مول - ر ۶
- ۴۵- « برده » و « برده‌داری » در ایران ، مولود دوران سلطه‌ی تازیان است . پیش از آن و پس از آن ، در ایران « برده » وجود نداشت .
- ۴۶- اشکال العالم - ر ۱۷۹
- ۴۷- مسالک و ممالک - ر ۲۲۹
- ۴۸- شاهنامه فردوسی - به تصحیح ژول مول - ر ۷
- ۴۹ و ۵۰ - همان - ر ۴۱۹
- ۵۱- در نسخه‌های گوناگون شاهنامه فردوسی ، شمار بیت‌های سروده شده از سوی دقیقی بلخی که در درون شاهنامه جای دارد ، کما بیش ۱۰۲۲ بیت است :
- قریب - بهبودی : ۱۰۲۲ بیت
- دبیرسیاقی : ۱۰۲۳ بیت
- ژول مول : ۱۰۲۲ بیت
- خالقی مطلق : ۱۰۱۵ بیت
- دکتر علی‌اکبر نقی‌پور : ۱۰۷۴ بیت
- ۵۲ و ۵۳- همان - ر ۴۰۳
- ۵۴ و ۵۵- همان - ر ۴۱۸



گفتار هفتم

شاهنامه و شاهنامه سرایی

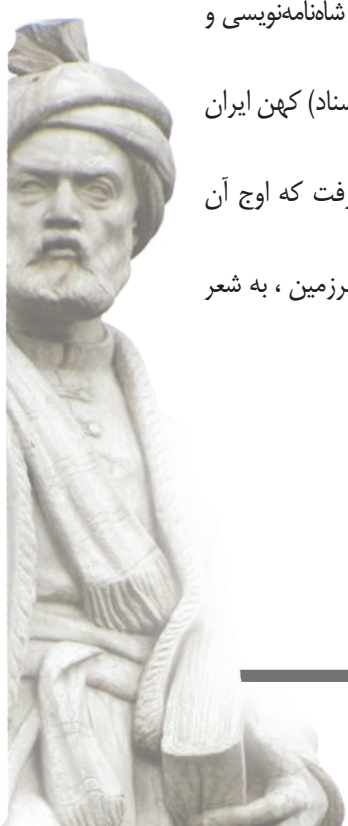
چنان که گفته شد، نخستین کس که پس از سلطه‌ی تازیان بر ایران، فرمان به گردآوری بن‌نیشتها (اسناد) ایران کهن داد، یعقوب لیث صفاری بود.

بدین‌سان، با شاهنامه‌ی نوشتاری که او فرمان به گردآوری آن داد، کار شاهنامه‌نویسی و شاهنامه‌سرایی در ایران شکل گرفت.

سپس‌تر بزرگان سرزمین به این نتیجه رسیدند که اگر بن‌نیشته‌های (اسناد) کهن ایران به زبان شعر درآورده شوند، ماندگاری آن‌ها بیش‌تر خواهد بود.

بدین‌سان، در کنار شاهنامه‌های نوشتاری، کار شاهنامه‌سرایی بالا گرفت که اوج آن شاهنامه‌ی سروده شده از سوی فردوسی توسی است.

افزون بر آن، بسیاری از حماسه‌های ملی نیز از سوی شاعران این سرزمین، به شعر درآورده شدند.



یکم - شاهنامه‌ی مسعودی مروزی

نخستین کس که تاریخ کهن ایران را از نوشتار به شعر درآورد، مسعودی مروزی (مروی) بود. این شاهنامه، اکنون در دست ما نیست؛ اما مقدسی در کتاب البداء و التاریخ (آفرینش و تاریخ که به سال ۳۵۵ قمری / ۳۴۵ خ / ۹۶۶ م نوشته شده است) در دو جا از رج‌های آغازین و فرجامین این شاهنامه یاد کرده است.

نخست در پادشاهی کیومرث که می‌بایست، دو بیت آغازین شاهنامه‌ی مسعودی مروزی می‌بوده است:^۱

نخستین، کیومرث آمد به شاهی گرفتش به گیتی درون، پیش‌گاهی
چو سی سال، به گیتی پادشا بود کی [که] فرمانش، به هر جای روا بود

مقدسی در جای دیگر، بیت دیگری از شاهنامه‌ی مسعودی مروزی را می‌آورد که این بیت، در پایان کار ساسانیان است. با توجه به سبک و سیاق کلام، می‌توان آن را فرجامین رج شاهنامه‌ی مسعودی مروزی دانست:^۲

سپری شد، نشان خسروانا چو کام خویش راندند، در جهاننا
با یک نگاه گذرا، درمی‌یابیم که آغاز و پایان شاهنامه‌ی مسعودی مروزی با شاهنامه‌ی فردوسی یکی است.

هر دو سراینده با پادشاهی کیومرث آغاز می‌کنند و با فروپاشی ساسانیان، سخن را به پایان می‌برند.



از این رو، باید پذیرفت بن‌نشت (منبع) هر دو اثر یکی بوده است. با توجه به دوران زندگانی مسعودی مروزی، می‌بایست این بن‌نشت، همان شاه‌نامه‌ای بوده باشد که از سوی یعقوب لیث صفاری فرمان به گردآوری آن داده شده بود.

بسیار به راستی می‌تواند نزدیک باشد که سال‌ها بعد، مقدمه‌ی شاه‌نامه‌ی مسعودی مروزی را با افزون «شاخ و برگ» و آوردن دلیل‌های نامعقول درباره‌ی این که چگونه این اسناد به هند راه یافته بودند (به جای بررسی واقعیت‌های تاریخی) به عنوان مقدمه‌ی شاه‌نامه‌ی بای سنقری، بر آغاز شاه‌نامه‌ای به همان نام قرار داده‌اند.

مقدسی به دنبال آوردن دو بیت آغازین شاه‌نامه‌ی مسعودی مروزی، می‌نویسد:^۳

من این ابیات را از این رو در این جا آوردم که دیدم ایرانیان، این ابیات و این قصیده [شاه‌نامه] را بزرگ می‌شمارند و مصور می‌کنند و تاریخ خویش می‌شمارند.

ثعالبی در غرر اخبار ملوک فرس، در دو جا از اشعار مسعودی مروزی نام می‌برد. نخست در شرح احوال تهمورث:^۴

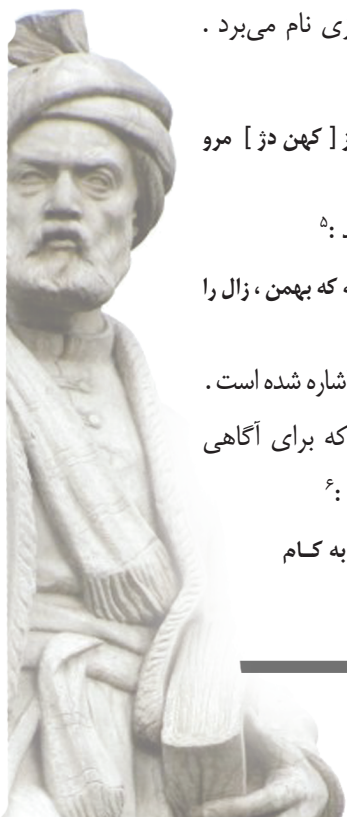
... و مسعودی [مروزی] در مزدوجه‌ی فارسی خود بنای قهندز [کهن دژ] مرو را به او نسبت داده است.

ثعالبی در لشگرکشی بهمن به سیستان و پایان کار «زال» می‌نویسد:^۵

مسعودی مروزی در مزدوجه‌ی فارسیه‌ی [شاه‌نامه] خود گفته که بهمن، زال را کشت و به هیچ یک از اعضای خانواده‌ی او ابقا ننمود.

هم‌چنین در کوش‌نامه نوشته‌ی ایران‌شاه، به شاه‌نامه‌ی مسعودی مروزی اشاره شده است. ایران‌شاه در لشگرکشی فریدون به باختر، از خوانندگان می‌خواهد که برای آگاهی بیش‌تر درباره‌ی این رخداد، به شاه‌نامه‌ی مسعودی مروزی نگاه کنند:^۶

چو خواهی که رزم سپاهان تمام بدانی، تو را ره نمایم به کام



ز مسعودی این داستان ، بازجوی که او رنج دیده‌ست ، از این گفتگوی
بدان ، هر که این کارنامه نهاد ز شاهان ایران ، سخن کرد یاد

بدین‌سان ، درباره‌ی شاه‌نامه‌ی مسعودی مروزی می‌توان گفت :^۷

چنان که از سخنان منقول مطهر بن طاهر [المقدسی] دریافتیم ، این قصیده
[منظومه] فارسی ، منظومه‌ای مزین [محبر] و ممتاز و نزد ایرانیان ، محترم و
عزیز بود. زیرا آن را به منزله‌ی تاریخ ملی خویش تصور می‌کردند و بنا بر عادت
ایرانیان که در شاه‌نامه‌ها ، تصاویری از مجالس رزم و پهلوانان و شاهان ترسیم
می‌نمودند ، نسخ شاه‌نامه‌ی مسعودی مروزی نیز دارای تصاویر بود .

ابوالحسن علی‌بن‌متجیک ترمذی که از شاعران هم دوره‌ی دقیقی بود ، درباره‌ی نقش
و نگار شاه‌نامه‌ها (ارزشنگ یا ارتنگ کردن آن‌ها) می‌سراید :^۸

به شاه‌نامه‌بر ، ار هیبت تو نقش کنند شاه‌نامه به میدان رود ، به جنگ فراز
ز هیبت تو ، عدو ، نقش شاه‌نامه شود کزو، نه مرد به کار آید و، نه دست و، نه ساز

در مجمل‌التواریخ نیز در این باره در داستان بهرام گور آمده است :^۹

و حدیث شکارگاه و کنیزک و تیر انداختن بر آهو ، آنک بر صورت‌ها نگارند چنان
گویند که در آن تاریخ بودست ...

هم‌چنین درباره‌ی کلیله و دمنه‌ی منظوم ، گفته شده است :^{۱۰}

و این نامه ، از او یادگار بماند . پس چینیان [نگارگران] تصاویر اندر افزودند تا هر
کس را خوش آید دیدن و خواندن آن

این کار پیشینه‌ی درازی در ایران دارد . نمونه‌ی مهم به جای مانده‌ی آن ، سنگ
نبشته‌ی داریوش بزرگ است در بیستون (به چند زبان) که افزون بر این که تاریخ
پادشاهی او را در برمی‌گیرد ، دارای پیکره‌ی داریوش و شمار دیگری نیز هست .

از دیگر اسنادی که در این باره در دست داریم ، تاریخ‌هایی بوده که در آن ، تصویر
پادشاهان ساسانی وجود داشته‌اند . مسعودی در ذکر طبقات ملوک ایران ، می‌نویسد :^{۱۱}



به سال سیصد و سوم [قمری] در شهر استخر فارس ، به نزد یکی از بزرگ‌زادگان ایران ، کتاب بزرگ دید که از علوم و اخبار ملوک و بناها و تدبیرهای ایرانیان ، مطالب فراوان داشت که چیزی از آن را در کتب دیگر ، چونان خدای‌نامه و آیین‌نامه و غیره ندیده بودم .

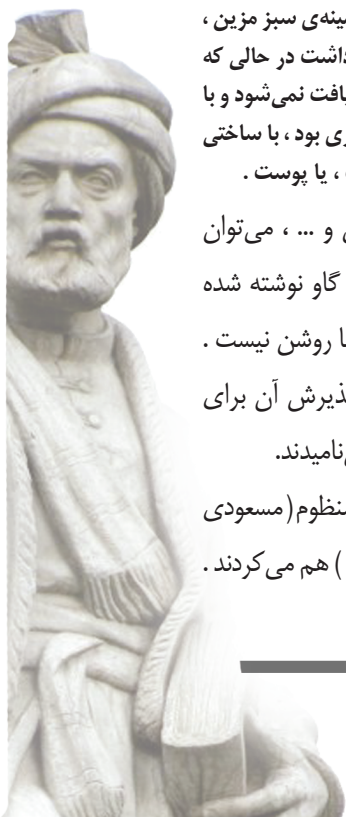
تصویر بیست و هفت تن از ملوک ایران از خاندان ساسانی - بیست و پنج مرد و دو زن - در آن بود و هر یک را به روز مرگ ، پیر بوده یا جوان ، با زیور و تاج و ریش و چهره ، تصویر کرده بودند با قید این که اینان ، چهارصد و سی و سه سال و یک ماه و هفت روز ، پادشاهی کرده‌اند و چنان بود که وقتی یکی از پادشاهان بمردی ، تصویر او را کشیده ، به خزینه سپردند تا زندگان ، از وصف مردگان ، بی‌خبر نمانند .

صورت پادشاهانی که به جنگ بودند ، ایستاده و پادشاهانی که به کار می‌پرداخت ، نشسته بود ، با ذکر سرگذشت هر پادشاه و رفتار با خواص یاران و عوام رعیت و حادثه‌ها و اتفاقات مهم که به دوران پادشاهی وی پدید آمده بود ...

نخستین پادشاه ، اردشیر بود که در زمینه‌ی سرخ درخشان و لباسش به رنگ آبی آسمانی و تاجش سبز و طلایی بود و نیزه‌ای به دست داشت و ایستاده بود و آخرشان یزدگرد پسر شهریار پسر خسرو پرویز بود که در زمینه‌ی سبز مزین ، با لباس مزین آسمانی با تاج قرمز ، ایستاده و نیزه به دست داشت در حالی که به شمشیر تکیه کرده بود ، با رنگ شگفت‌انگیز که نظیر آن ، یافت نمی‌شود و با طلا و نقره‌ی محلول و مس حکاکی شده ، صفحه به رنگ فریزی بود ، با ساختی عجیب که از فرط نکویی و دقت ساخت ، ندانستم کاغذ است ، یا پوست .

با توجه به آن چه آورده شد و نیز نقش‌های نقش رستم ، تاق بستان و ... ، می‌توان گفت که می‌بایست اوستای کهن که به آب زر بر پوست دوازده هزار گاو نوشته شده بود ، دارای تصویرهایی نیز می‌بوده است که امروز چگونگی آن‌ها بر ما روشن نیست . هم‌چنین مانی پیامبر نیز بر کتاب خود نقش‌ها کرده بود که درک و پذیرش آن برای مردمان آسان‌تر باشد و می‌دانیم که این کتاب را ارژنگ یا ارتنگ می‌نامیدند .

بدین‌سان ، درمی‌یابیم که کار نسخه‌برداری از روی شاه‌نامه‌های نوشتاری و منظوم (مسعودی مروزی) رونقی به سزا داشته و آن‌ها را مصور و منقوش (ارژنگ یا ارتنگ) هم می‌کردند .



افسوس که اکنون هیچ اثری از آن‌ها بر جا نیست و باید گفته شود که در ارژنگ یا ارتنگ کردن شاهنامه‌ی بایسنقری، بسیار احتمال دارد که از نقش و نگارهای شاهنامه‌های پیشین بهره گرفته شده باشد؛ اما چهره‌های قهرمانان و پهلوانان را همانند «بایسنقر» درآورده‌اند.

با توجه به کتاب چهره‌ی پادشاهان که مسعودی از آن سخن می‌گوید و نیز ارژنگ یا ارتنگ مانی و تراداد (سنت) نقش و نگار کشیدن بر کتاب‌ها، این احتمال نیرومند وجود دارد که اوستای کهن نیز که بر دوازده هزار پوست گاو، به خط زر نوشته شده بود، دارای نگارگری بوده است.

اگر چنین می‌بوده، می‌بایست سامان‌بخشی دوباره‌ی آن در دوران اشکانیان و شاید ساسانیان نیز دارای نقش و نگار می‌بوده است.

با توجه به نوشته‌هایی که در آن‌ها از شاهنامه‌ی مسعودی مروزی نام برده شده است، روشن می‌گردد که:

۱- نوشتن کتاب الیاد و التاریخ در سال ۳۵۵ ق (۳۴۵ خ / ۹۶۶ م) به پایان رفته است.

از این رو، شاهنامه‌ی مسعودی مروزی را می‌بایست مربوط به چندین سال پیش از آن دانست.

۲- در روزگاران گذشته، نشر و پخش یک کتاب می‌بایست وسیله‌ی نسخه‌برداری دستی انجام می‌گرفت. از این رو، هر نسخه دست‌کم چند ماهی و گاهی سالی و یا بیش‌تر به درازا می‌کشید. به ویژه اگر کتاب را مصور یا ارتنگ می‌کردند، نیازمند زمان بیش‌تری بود.

۳- با توجه به این موردها، هرگاه کتابی مورد توجه کتاب‌خوانان آن زمان قرار می‌گرفت، سال‌ها می‌بایست بر سر نسخه‌برداری و پخش آن زمان صرف می‌شد و به گونه‌ای که:^{۱۲}



اقلا ، چهل پنجاه سال ، وقت لازم [می‌بوده] است .

۴- یک تاریخ‌نگار انیرانی (ناایرانی) که از دیار دور به میهن ما آمده ، از شاهنامه‌ی مسعودی مروزی در میانه‌ی سده‌ی چهارم به عنوان کتابی که در میان ایرانیان سرشناس و نام‌آور بوده و ایرانیان آن را بزرگ می‌داشتند و بر آن تصویرها کشیده بودند ، نام می‌برد .

۵- با توجه به آن چه گفته شد ، می‌بایست زمان پایان شاهنامه‌ی مسعودی مروزی کمابیش سال ۳۰۰ قمری (۲۹۱ خ) یا اندکی بیش‌تر یا کم‌تر باشد .

۶- اگر مسعودی مروزی دست‌کم ۲۰ سال هم صرف سرودن شاهنامه‌ی خود کرده باشد ، باید تاریخ آغاز کار مسعودی مروزی را ۲۸۰ ق (۲۷۲ خ / ۸۹۳ م) یا اندکی کم‌تر یا بیش‌تر بدانیم که به زمان پایان کار شاهنامه‌نوشتاری که به فرمان یعقوب لیث صفاری در سال ۲۶۰ ق (۲۵۳ خ) به پایان رفته بود ، بسیار نزدیک است .

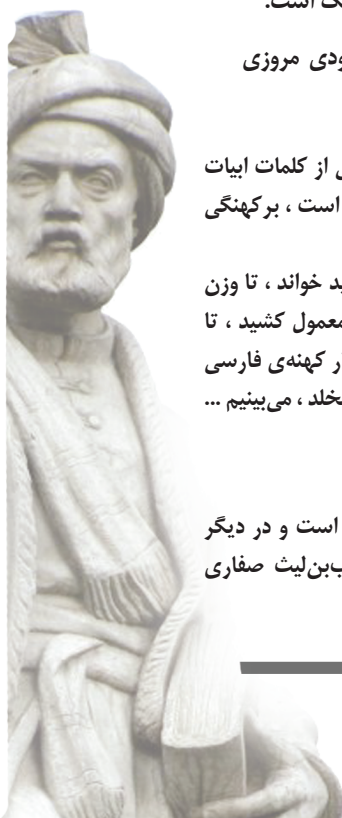
۷- استاد دکتر ذبیح‌الله صفا در زمینه‌ی دیرینگی شاهنامه‌ی مسعودی مروزی می‌نویسد: ^{۱۳}

خسونت بعضی از الفاظ و عدم انسجام و لطافتی که در برخی از کلمات ابیات سه‌گانه [نقل شده از سوی مقدسی] می‌بینیم ، دلیل روشنی است ، بر کهنگی این منظومه .

فی‌المثل ، در مصراع اول از بیت اول ، گیومرث را باید با تشدید خواند ، تا وزن درست و روان باشد و یا گاف گیومرث را ، بیش از اندازه‌ی معمول کشید ، تا جای دو حرف اول از مفاعیلین را بگیرد و این از خصایص اشعار کهنه‌ی فارسی است ، چنان که در ابیات محمدبن‌وصیف سجزی و محمد بن مخلد ، می‌بینیم ...

وی در دنباله‌ی گفتار ، با نشانیدن نمونه‌هایی می‌افزاید: ^{۱۴}

نظایر این احوال نیز اغلب خاص اشعار کهن و اولی فارسی است و در دیگر اشعار اولی فارسی ، مانند اشعاری که شعرای دربار یعقوب‌بن‌لیث صفاری



ساخته‌اند ، دیده می‌شود.

در پایان ، استاد دکتر ذبیح‌الله صفا نتیجه‌گیری می‌کند :^{۱۵}

با توجه بدین کلمات و نوع استعمال آن‌ها و اشکال کار شاعر ، در تطبیق کامل کلمات فارسی ، با اوزان عروضی ، باید قبول کرد که این اشعار بسیار کهنه و حتی کهنه‌تر از اشعار شعرای دربار نصرین‌احمدسامانی [نصر دوم ۳۳۱ - ۳۰۱ ق / ۳۳۱ - ۲۹۲ خ] و بدین طریق ، متعلق به اواخر قرن سوم است .

با توجه به تاریخ آغاز سرودن شاهنامه از سوی مسعودی مروزی ، می‌بایست نسخه‌ی منظوم (نوشتاری) که او از آن بهره گرفته است ، همان بوده که به فرمان یعقوب لیث گردآوری شده بود که تنها چندین سطر از پیش‌گفتار آن ، با افزودنی‌های بسیار در مقدمه‌ی شاهنامه‌ی بای‌سنقری ، به جای مانده است .

شاهنامه مسعودی مروزی ، تنها در سده‌ی چهارم نام‌آور نبود ؛ بلکه در آغاز سده‌ی پنجم نیز شناخته شده بود . چنان که در پیش‌نیز گفته شد ، در « غرراخبارملوک فرس » نوشته‌ی ثعالبی که پیش از سال ۴۱۲ ق (۴۰۰ خ) نوشتار آن به پایان رفته ، دو جا از شاهنامه‌ی مسعودی مروزی نام برده است . یک بار در پادشاهی طهمورث (تهمورث) و یک بار نیز در پادشاهی بهمن فرزند اسفندیار :^{۱۶}

ذکر مسعودی [مروزی] با این همه سادگی مانند مردی مشهور که نامش زبان‌زد همگان است ، دلیل بر شهرت این مرد و شاهنامه‌ی او ، در قرن پنجم است . بنابراین ، هنگامی که دقیقی و فردوسی ، به نظم شاهنامه ... دست زده بودند ، شاهنامه‌ی مسعودی ، شهرت و اعتباری داشت.

از همین چند بیت به جا مانده از شاهنامه‌ی مسعودی مروزی که در آن بهمن فرزند اسفندیار ، زال پدر رستم را می‌کشد و در شاهنامه‌ی فردوسی که او را می‌بخشد ، به دوگانگی در این زمینه که شاید بسیار بیش‌تر و گسترده‌تر هم می‌توانست باشد ، پی می‌بریم .

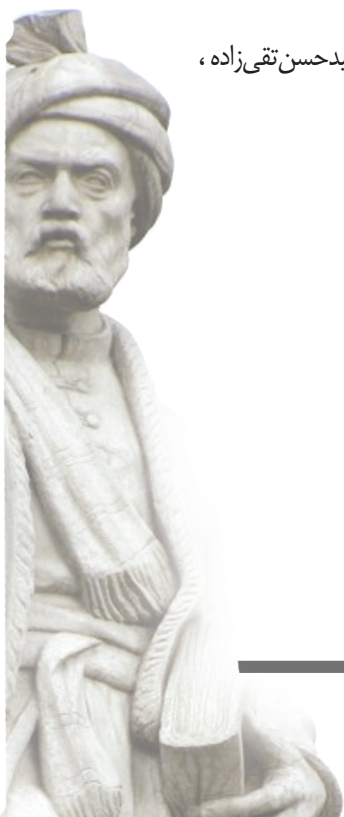
در داستان‌های حماسی ایران ، غیر از شاهنامه‌ی مسعودی مروزی و بهمن‌نامه ، این



گونه به این مساله اشاره‌ای نمی‌شود. از این رو می‌توان به این نتیجه رسید که شاید میان بن‌نوشت (منبع) این دو کتاب، یگانگی وجود داشته باشد. در مجمل‌التواریخ و القصص درباره‌ی مرگ زال آمده است: ^{۱۷}

اندر عهد دارا، در این روزگار، زال زر بمرد و در هیچ کتاب این ذکر نیافتیم مگر در بهمن‌نامه، آن نسخه که حکیم ایران شاه‌بن‌ابی‌الخیر نظم کرده است.

به ایام دارا، بشورید حال برون شد ز دنیا، جهان‌دیده زال مانند بسیاری دیگر، متاسفانه درباره‌ی مسعودی مروزی، پژوهش لازم به عمل نیامده است؛ مگر نوشته‌ی آقای سیدحسن تقی‌زاده در مجله‌ی کاوه (شماره یک - سال دوم - شهرپور ماه قدیم ۱۳۹۰ یزدگردی / جمادی‌الاول ۱۳۳۹ [بهمن ماه ۱۳۹۹]) که مربوط به ۹۶ سال یا کمابیش یک سده‌ی پیش می‌باشد و همچنین نوشته‌ی مفصل‌تر استاد دکتر ذبیح‌الله صفا در تاریخ ادبیات ایران (ج ۱ - رر ۳۷۱ - ۳۶۸). باید گفته شود که نوشته‌ی استاد دکتر ذبیح‌الله صفا نسبت به نوشته‌ی سیدحسن تقی‌زاده، دارای نکته‌های تازه‌تری نیست.



دوم - شاهنامه‌ی ابوعلی بلخی

از ابوعلی محمدبن احمد بلخی شاعر ، تنها یک بار در آثارالباقیه‌ی ابوریحان بیرونی سخن به میان آمده است . بیرونی آغاز آفرینش را از دیدگاه ایرانیان کهن بازگو می‌کند و می‌افزاید :^{۱۸}

حکایت مزبور را از ابوالحسن آذرخورای مهندس شنیدم و ابوعلی محمدبن ابن بلخی شاعر در شاهنامه همین روایت را که حاکی از بدو خلقت است ، طوری دیگر نقل کرده .

پس از آن به زعم خود ، حکایت گفته شده را از روی سیرالملوک ابن مقفع و کتاب محمدبن جهم برمکی و کتاب هشامبن قاسم و کتاب بهرام بن مردان شاه موبد مدینه‌ی شاپور و کتاب بهرام‌بن مهران اصبهانی ، تصحیح نموده و بعداً نیز این اخبار را به زعم خود ، با آن چه بهرام مجوسی ذکر کرده ، مقابله نموده و این مرد شاعر یعنی ابوعلی محمدبن احمد بلخی می‌گوید که کیومرث سه هزار سال که هزار سال‌های [هزاره‌های] حمل و ثور و جوزا باشد ، در بهشت درنگ کرد ، سپس به زمین هبوط نمود و سه هزار سال دیگر که هزار سال‌های [هزاره‌های] سرطان و اسد و سنبله است ، به طور امن و امان در زمین گذراند ...

از آن جا که نام ابوعلی بلخی در آثارالباقیه که به سال ۳۹۰ یا ۳۹۱ ق (۳۷۹ یا ۳۸۰ خ / ۱۰۰۰ یا ۱۰۰۱ م) نوشته شده آمده است ، پس می‌بایست پیش از آن می‌زیسته است. با در نظر گرفتن گفتار ابوریحان بیرونی می‌توان گفت :^{۱۹}

شاهنامه‌ی این مرد ، کتابی متقن و معتبر و مستند به اسناد مهم زمان بود. او اقلاً از سیرالملوک عبدالله بن مقفع و محمدبن الجهم البرمکی و هشام‌بن ابوالقاسم و بهرام بن مردان شاه و بهرام بن مهران الاصفهانی و از تاریخی متعلق به



بهرام الهروی المجوسی در نگارش کتاب خود استفاده کرد و آن چه در باب گیومرث آورده است ، با روایت مذهبی زرتشتیان [روایات کهن] به درستی وفق دارد و از این [رو] باید گفت که شاهنامه‌ی ابوعلی [بلخی] ، بیش تر مبتنی و مستند به روایات مکتوب بود تا روایات شفاهی

می‌بایست سرچشمه و بن‌نوشت‌های شاهنامه‌های مسعودی مروزی ، ابوعلی بلخی و ... ، یک ماخذ و همان شاهنامه‌ای بوده باشد که یعقوب‌لیث صفاری دستور گردآوری آن را داده بود .

و از راستی نمی‌تواند بدور باشد که ابومنصور محمدبن عبدالرزاق در یکی از دوران‌های کوتاه سپهسالاری خراسان ، دستور جمع‌آوری نسخه‌های این شاهنامه‌ها را داد و نام یعقوب را از مقدمه‌ی آن‌ها برداشته و نام خود را به جای آن افزوده است.

نخستین خاورشناس که یکی بودن شاهنامه‌ی ابوعلی بلخی را با شاهنامه‌ی ابومنصوری، مورد بحث قرار داد « روزن » (Rosen) بود که پاره‌ای از پژوهندگان ایرانی ، چونان سیدحسن تقی‌زاده و محمد تقی بهار (ملک‌الشعرا) نیز با وی هم‌داستان شدند .^{۲۰} در حالی که این‌ها ، همه گمانه‌زنی است و پایه و اساسی ندارد .

برای آگاهی بیش تر ، نگ :

دانشنامه‌ی ایران و اسلام - ج ۷ - ر ۱۰۷۳



سوم - گشتاسب‌نامه‌ی دقیقی بلخی

راستی را که باید هزار و اندی بیت به جای مانده از ابومنصور محمدبن احمد دقیقی بلخی را بخشی از یک شاهنامه‌ی جداگانه در نظر آورد .

این کار را نخستین بار استاد دکتر ذبیح‌الله صفا در کتاب ارزش‌مند «حماسه‌سرایی در ایران» انجام داد. گرچه هزار و اندی بیت شاهنامه‌ی دقیقی، بخشی از شاهنامه‌ی فردوسی توسی است؛ اما استاد صفا به درستی، این ابتکار را به خرج داده است .

آن چه از دقیقی در شاهنامه‌ی فردوسی به جای مانده، کمابیش ۱۰۲۰ بیت است؛ اما حمدالله مستوفی در تاریخ‌گزیده، شمار این بیت‌ها را ۳ هزار و محمد عوفی، آن‌ها را ۲۰ هزار بیت می‌داند.^{۲۱}

افزون بر ۱۰۲۰ بیت او که در شاهنامه‌ی فردوسی به جای مانده، پارهای قصیده‌ها، مقطعات، غزل و بیت‌های پراکنده در تذکره‌ها و کتاب‌های لغت و کتاب‌های ادبی مانند ترجمان‌البلاغه، حقایق‌السحر و المعجم فی معابیر اشعار العجم، از دقیقی توسی به چشم می‌خورد .

حال هرگاه گفته‌ی «عوفی» درست باشد و دقیقی بلخی ۲۰ هزار بیت از شاهنامه را سروده بوده باشد، در آن صورت می‌توان گفت که دقیقی شاهنامه را از روی همان نسخه نوشتاری (شاهنامه‌ی منثور) از آغاز تا آن جایی که فردوسی اشاره دارد، سروده بود .

شمار رج‌های شاهنامه‌ی فردوسی توسی، از آغاز پادشاهی کیومرث تا آغاز پادشاهی گشتاسب (گشتاسب) کمابیش ۲۲۹۰۰ رج است. (البته بدون در نظر گرفتن «اندر ستایش سلطان محمود» و ...)



با توجه به فشرده‌گویی دقیقی، شاید او کار سرودن شاهنامه را حتا تا پایان کار سلسله‌ی لهراسبیان یعنی تا پایان کار پادشاهی «دارا فرزند داراب» نیز به شعر درآورده بود. هرگاه توجه کنیم که نزدیک به ۸۰۰۰ بیت از کمابیش ۲۲۹۰۰ بیت شاهنامه‌ی فردوسی از آغاز پادشاهی کیومرث تا پایان پادشاهی لهراسب، مربوط به چهار داستان بلند است، می‌توان این گونه پنداشت که دقیقی با کوتاه‌پردازی و فشرده‌گویی، شاید از پایان کار لهراسبیان نیز فراتر رفته بود.

در شاهنامه‌ی فردوسی، نخستین رج‌های شاهنامه‌ی دقیقی (گشت‌اسب‌نامه / گشت‌اسب‌نامه) چنین است:

چو گشت‌اسب را داد، لهراسب تخت فرود آمد از تخت و بر بست رخت
به بلخ گزین شد، بر آن نوبهار که یزدان پرستان بدان روزگار

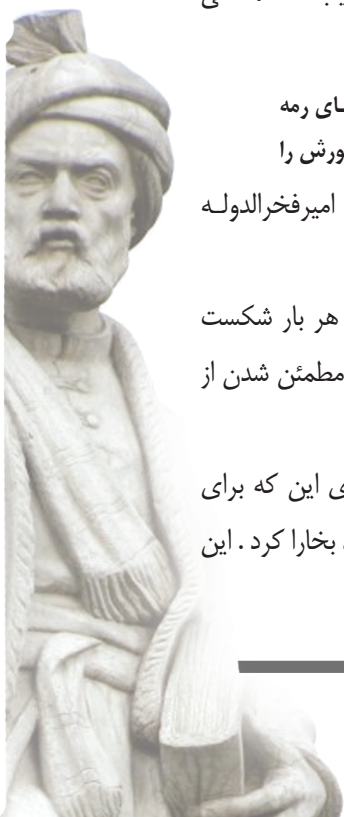
و فرجامین رج‌های دقیقی که بر پایه‌ی شاهنامه‌ی فردوسی (مهدی قریب - محمدعلی بهبودی) ۱۰۲۲ بیت است، چنین می‌باشد:

برفتند، گردان لشگر همه به کوه و بیابان و، جای رمه
بدو باز خواندند، لشگرش را گزیده سواران کشورش را

نخستین ردپای دقیقی بلخی را به عنوان شاعر می‌بایست در خدمت امیرفخرالدوله ابوالمظفر احمدبن محمد چغانی، جست‌وجو کرد.

ابوعلی چغانی پدر ابوالمظفر، چندین بار بر پادشاه سامانی شورید و هر بار شکست خورد. سرانجام نوح‌بن نصر سامانی (نوح دوم) وی را بخشید و برای مطمئن شدن از فرمان‌برداری او، پسرش ابوالمظفر را به گروگان گرفت.

ابوعلی چغانی در فرارود دارای نفوذ زیادی بود و پادشاه سامانی برای این که برای همیشه از سرکشی‌های وی آسوده شود، پسرش را با احترام بسیار وارد بخارا کرد. این



رخداد در سال ۳۳۷ ق (۳۲۷ خ) بود :^{۲۲}

و چون ابوالمظفر به بخارا شد ، امیر حمید [نوح بن نصر سامانی] فرمود تا شهر را آیین بستند و او را با اعزاز و اکرام اندر شهر آوردند. به سرای فرود آوردن فرمود و به خوان خاصه بخواستش و خلعت خواص او را فرمود تا کلاه نهاد.

بن‌نشت‌های به جای مانده نشان می‌دهند که دقیقی ، منصور بن نوح سامانی (منصور اول ۳۶۵ - ۳۵۰ ق / ۳۵۴ - ۳۴۰ خ) و نیز پسر او نوح بن منصور (نوح سوم ۳۸۷ - ۳۶۵ ق / ۳۶۷ - ۳۵۴ خ) پادشاهان سامانی را مدح گفته است.

این که چرا وی مدح ولی‌نعمت ممدوح نخست خود یعنی نوح بن نصر (نوح دوم ۳۴۳ - ۳۳۱ ق / ۳۳۳ - ۳۲۱ خ) و پسر وی عبدالملک بن نوح (عبدالملک اول ۳۵۰ - ۳۴۳ ق / ۳۴۰ - ۳۳۳ خ) را نگفته ، جای شگفتی و پرسش است .

چرا پس از سال‌ها سکوت و حضور در قلمرو سامانیان ، زبان به مدح منصور بن نوح (منصور اول) و نوح بن منصور (نوح سوم) گشوده است ؟! امری بسیار شگفت‌انگیز که پرسش‌آمیز می‌نماید !

گفته می‌شود که دقیقی بلخی ، در آغاز پادشاهی نوح بن منصور (تاج‌گذاری در سال ۳۶۵ ق / ۳۵۴ خ) :^{۲۳}

[و] به امر او ، شروع به نظم شاه‌نامه کرد .

به نظر می‌رسد که دقیقی ، در برگردان شاه‌نامه‌ی نوشتاری به شعر ، بسیار « دقیق » بوده و کوشیده است لفظ را فدای معنا نکند :^{۲۴}

دقیقی هیچ‌گونه دخالتی را در متن روا نمی‌داشت و علی‌الظاهر ، عین عبارات و جمل [جمله‌ها] را ، بی‌آن که چندان زیاده و نقصانی در آن‌ها به کار برد ، نقل می‌نمود و به همین سبب ، مجالس رزم و بزم و مکالمات و حکایت و وصف او ، بی‌نهایت کوتاه است و اغلب با یک تا سه بیت [رج] تمام می‌شود .

درون مایه‌ی این بخش از شاه‌نامه را که دقیقی به شعر درآورده و اکنون در اختیار ماست



(کمابیش ۱۰۲۰ رج) با چشم‌پوشی از چند مورد کوچک و بی‌ارزش ، با کتاب ایاتکار زریران (یادگار زریر) ، هم‌خوانی دارد .

از سوی دیگر وجود اختلاف‌های اندک ، نشان می‌دهد که او در سرودن این بخش از شاه‌نامه ، تنها از کتاب ایاتکار زریران بهره نگرفته است ؛ بلکه از همان شاه‌نامه‌ی نوشتاری نیز بهره‌مند بوده است .

درباره‌ی دقیقی بلخی نیز به مانند بسیاری از نام‌آوران این سرزمین ، پژوهش فراگیری به عمل نیامده است.

برای آگاهی بیش‌تر ، نگ :

مجله کاوه - شماره ۴ و ۵ - شرح احوال دقیقی - نوشته‌ی محصل (سید حسن تقی‌زاده)
حماسه‌ی ملی ایران - نلدکه - چاپ دوم - رر ۲۳ - ۱۹
سخن و سخن‌وران - بدیع‌الزمان فروزان‌فر - جلد یکم
حماسه‌سرایی در ایران - دکتر ذبیح‌الله صفا - انتشارات امیرکبیر - چاپ هفتم - تهران ۱۳۸۴



چهارم - شاهنامه‌ی ابوالموید بلخی (شاهنامه بزرگ)

ابوالموید بلخی از شاعران و نویسندگان آغاز سده‌ی چهارم هجری به شمار می‌رود و از دارندگان شاهنامه‌ی نوشتاری می‌باشد.

این شاهنامه نیز مانند دیگر شاهنامه‌ها (سروده یا نوشتار)، در دست ما نیست. در تاریخ بلعمی که ترجمه‌ی آن به سال ۳۵۲ ق (۳۴۲ خ) به پایان رفته است، به دنبال اشاره به پایان کار جمشیدچم آمده است: ^{۲۵}

و حدیث‌ها و اخبارهای ایشان [فرزندان جمشید که به گرشاسب، نریمان و سام و زال و رستم می‌رسند]، بسیار گوید ابوالموید بلخی به شاهنامه‌ی بزرگ عنصرالمعالی کی‌کاوس بن شمس‌المعالی قابوس نیز از این کتاب به نام شاهنامه یاد کرده است. وی به پسرش گیلان‌شاه می‌گوید: ^{۲۶}

و چنان زندگی کن که سزای تخمه‌ی پاک تست که ترا ای پسر تخمه‌ی بزرگ و شریفست و ز هر دو طرف، کریم‌الطرفینی و پیوسته‌ی ملوک جهانی. جدت ملک‌الشمس‌المعالی قابوس بن وشم‌گیر بود که نبیره آغش و هادان بود و آغش و هادان ملک گیلان بود به روزگار کی‌خسرو و ابوالموید بلخی ذکر او در شاهنامه آورده است.

در تاریخ سیستان، بارها از گرشاسب‌نامه‌ی ابوالموید بلخی نام برده شده است. بار نخست در آغاز کتاب: ^{۲۷}

اخبار سیستان از اول که بنا کردند و انساب بزرگان و حدود شهر سجستان که از کجا بوده‌اند ابتدا و فضایل آن بر دیگر شهرها، چنان که یافته شد در کتاب گرشاسب ...



و بار دیگر ، در داستان گرشاسب :^{۲۸}

و قصه‌ی گرشاسب زیاد است و به کتاب او تمام گفته آید.

تاریخ سیستان ، تنها یک بار به نام ابوالموید بلخی اشاره می‌کند :^{۲۹}

ابوالموید اندر کتاب گرشاسب گوید که چون کی خسرو به آذربایگان رفت و رستم

دستان باوی و آن تاریکی و آن پتیاره دیوان به فر ایزد تعالی بدید و آذر گشاسب پیدا

گشت و روشنایی بر گوش اسب بود شاهی او را شد با چندان معجزه ...

افزون بر آن ، در همان کتاب آمده است :^{۳۰}

و اخبار نریمان و سام و دستان ، خود به شاه‌نامه بگوید که به تکرار حاجت
نیست

در مقدمه‌ی مجمل‌التواریخ و القصص ، هنگام برشمردن بن‌مایه‌های (مآخذ) کتاب ،

به شاه‌نامه‌ی ابوالموید بلخی اشاره شده است :^{۳۱}

از نثر ابوالموید چون اخبار نریمان و سام و کی قباد و افراسیاب و لهراسف و
آغش و هادان و کی‌شکن

از نوشتار مجمل‌التواریخ و القصص چنین برمی‌آید که به دلیل نام‌آوری شاه‌نامه‌ی

ابوالموید ، از همه‌ی آثار او نام برده نشده است و تنها به نام بردن پاره‌ای از آن‌ها به

عنوان مثال ، بسنده شده است.

ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان (نوشته شده در سال ۶۱۳ ق / ۵۹۵ خ) در گفتار

درباره‌ی ساخت رویان ، می‌نویسد :^{۳۲}

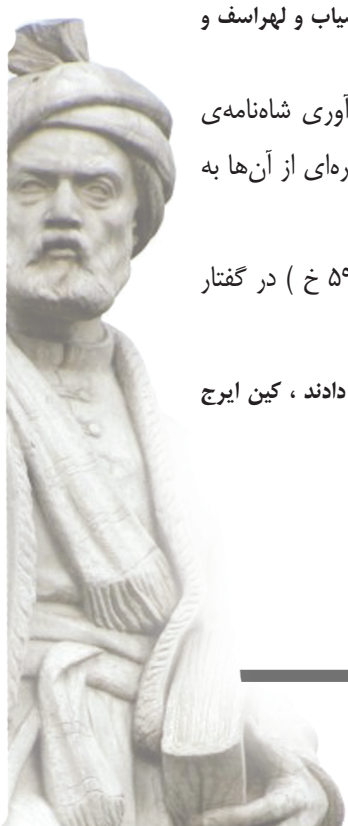
چنان که در شاه‌نامه نظم و نثر ، فردوسی و مویدی شرح دادند ، کین ابرج

بازخواست و آفریدون ، از جهان فانی به سرای باقی شتافت.

هم‌چنین اشاره‌ای درباره‌ی شاه‌نامه‌ی نوشتاری ابوالموید بلخی :^{۳۳}

درمقدمه‌ی قابوس‌نامه و مقدمه‌ی تاریخ طبری آمده است

در لغت فرس اسدی ، زیر واژه‌ی « کالوس » گفته شده است :^{۳۴}



کالوس ، مردم خربط باشد. ابوالموید بلخی گفت :
ملول ، مردم کالوس و بی محل باشد ...

در صحاح الفرس ، بیت‌های بیش‌تری از ابوالموید بلخی آورده شده است. با توجه به آن چه گفته شد ، می‌توان به این نتیجه رسید که :^{۳۵}

شاهنامه ابوالموید معروف به شاهنامه‌ی بزرگ کتابی عظیم بوده است ؛ در تاریخ و داستان‌های ایران قدیم ، مشتمل بر بسیاری از روایات و احادیث ایرانیان ، راجع به پهلوانان و شاهان که اغلب آن‌ها در شاهنامه‌ی فردوسی و سایر منظومه‌های حماسی ، منسی مانده و از آن‌ها نامی نرفته و یا به اختصار سخن گفته شده است مانند اخبار آغش و هادان - که یکی از پهلوانان کی‌خسرو و ملک گیلان بوده است - و کی‌شکن و گرشاسب که هر یک جداگانه دفتری بوده و علی‌الظاهر از این سه داستان بزرگ در شاهنامه‌ی ابومنصوری [یعقوب‌لیث] سخن نرفته بود الا اشاراتی به سرگذشت گرشاسب

هم‌چنین ابوالموید بلخی ، داستان یوسف و زلیخا را نیز به نظم درآورده بود. وی کتاب دیگری نیز داشت ، در شگفتی‌های جهان و یا عجایب البلاد و یا عجایب برّ و بحر که نویسنده‌ی ناشناس تاریخ سیستان ، بسیاری از شگفتی‌های سیستان را از آن کتاب برگرفته است .^{۳۶}

استاد محمد تقی بهار (ملک‌الشعرا) ، تاریخ سیستان را ویرایش کرد و به چاپ داد. استاد در مقدمه‌ی آن اشاره می‌کند که وی نسخه‌ی خطی کتابی به نام «عجایب‌البلدان» تالیف ابوالموید را در اختیار دارد که درباره‌ی سیستان نیز گفته‌هایی دارد.^{۳۷} به باور استاد دکتر ذبیح‌الله صفا :^{۳۸}

گویا این همان کتاب باشد که صاحب تاریخ سیستان ، بدان اشاره کرده است.

هم‌چنین نویسنده‌ی ناشناس تاریخ سیستان ، بخشی از گرشاسب‌نامه را که جزوی از شاهنامه‌ی ابوالموید بلخی است ، در کتاب خود بازتاب داده است .^{۳۹}



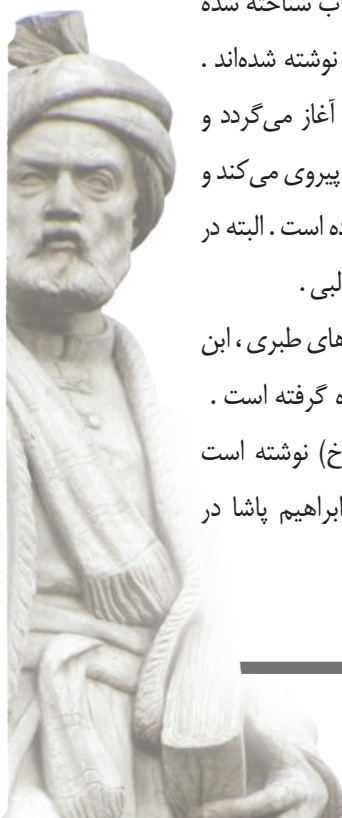
پنجم - شاهنامه‌ی ثعالبی

این شاهنامه ، بخشی است از کتاب « غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم (تاریخ پادشاهان ایران و شرح احوال آنان) که از سوی ابومنصور عبدالملک بن محمد ثعالبی ، به زبان عربی نوشته شده است .

امام ابومنصور عبدالملک بن اسماعیل از مردمان نیشابور بود و از آن جا که کارش دوختن پوست روباه (جلود ثعالب) بود ، به ثعالبی نامبردار شد .

وی میان سال‌های ۳۵۰ تا ۴۲۹ ق (۳۴۰ تا ۴۱۷ خ) می‌زیسته و ۳۴ کتاب شناخته شده از وی باقی مانده است که بیش‌تر آن‌ها به رسم زمان ، به زبان عربی نوشته شده‌اند . شاهنامه‌ی ثعالبی نیز به مانند شاهنامه‌ی فردوسی با پادشاهی کیومرث آغاز می‌گردد و کمابیش از همان روند شاهان و زنجیره‌های پادشاهی شاهنامه‌ی فردوسی پیروی می‌کند و این مساله نشان می‌دهد که بن‌نشت (منبع ، مآخذ) هر دو کتاب یکی بوده است . البته در جاهایی فردوسی به گستردگی بیش‌تری مطلب را پی گرفته و در جایی ثعالبی .

ثعالبی افزون بر بن‌نشت‌هایی که فردوسی در اختیار داشته است ، از کتاب‌های طبری ، ابن خردادبه ، ابن کلبی ، حمزه اصفهانی ، مسعودی ، یعقوبی و ... نیز بهره گرفته است . ثعالبی این کتاب را میان سال‌های ۴۰۸ تا ۴۱۲ ق (۳۹۶ تا ۴۰۰ خ) نوشته است و نسخه‌های موجود آن عبارت‌اند از : یک نسخه در کتابخانه‌ی ابراهیم پاشا در اسلام‌بول و دو نسخه در کتابخانه‌ی ملی پاریس .



ثعالبی در پیش‌گفتار شاهنامه‌ی خود، نوشته است که آن را به اشارهی امیرالمظفر نصرین ناصرالدین ابومنصور برادر سلطان محمود غزنوی، به رشته‌ی تحریر درآورده است و از تاریخ سلاطین ایران یعنی از پیدایش کیومرث تا خاتمه امر یزدگرد شروع کرده و سپس به ذکر ملوک الانبیا بنی اسرائیل و فراعنه‌ی مصر و ... بعد به ذکر احوال ملوک حمیر و پادشاهان و ملوک شام و عراق الی ظهور اسلام مبادرت و آن‌گاه متوجه ملوک روم و هند و ترک [تور] و چین و ذکر احوال آنان گشته ...

چنان که گفته شد، شاهنامه‌ی ثعالبی نیز مانند شاهنامه‌ی فردوسی با پادشاهی کیومرث آغاز می‌شود و با کشته شدن یزدگرد سوم در مرو به پایان می‌رود. آغاز مطلب چنین است: ۴۰

سلطنت کیومرث و روایات مختلفی که در مورد او مشهور است ...

و پایان شاهنامه‌ی ثعالبی، این گونه می‌باشد: ۴۱

یزدگرد، پس از بیست سال سلطنت در سنه ۳۱ هجری [قمری / ۳۰ خ] کشته شد [و] مرگش مایه‌ی عبرت و انقراض کشور ایران گشت.

فرق مهم شاهنامه ثعالبی با شاهنامه‌ی فردوسی، پرداختن بیش‌تر وی به اشکانیان است، به گونه‌ای که کمابیش ۱۱ رویه از ۳۶۳ رویه‌ی این شاهنامه را در بر گرفته است.



برای آگاهی بیش‌تر، نگ:

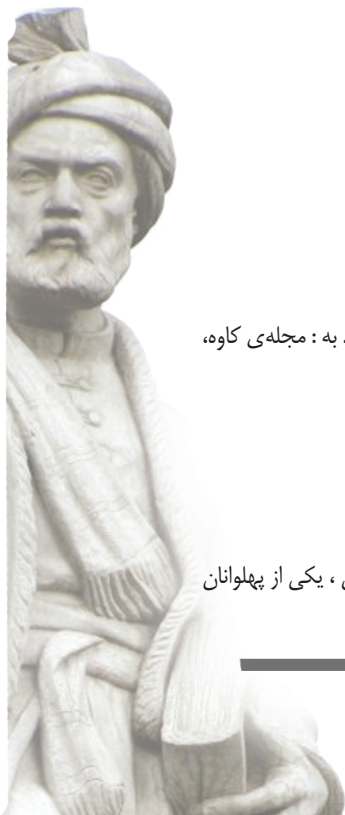
شاهنامه‌ی ثعالبی (در شرح احوال سلاطین ایران) - تألیف ابومنصور عبدالملک بن محمد ثعالبی -

ترجمه‌ی محمود هدایت - انتشارات اساطیر - تهران ۱۳۸۵



په‌نبشته‌های گفتار هفتم

- ۱ - البدا و التاريخ - ر ۴۹۹
- ۲ - همان - ر ۵۲۲
- ۳ - همان - ر ۴۹۹
- ۴ - شاه‌نامه ثعالبی (ترجمه غرر اخبار ملوک الفرس) - ر ۵
- ۵ - همان - ر ۱۷۸
- ۶ - کوش نامه - ر ۵۳۶ (بیت‌های ۷۳۳۴ به بعد)
- ۷ - حماسه‌سرایی در ایران - ر ۱۶۱
- ۸ - بیست مقاله‌ی قزوینی - ج ۲ - ر ۱۵ (زیرنویس یک)
- ۹ - حماسه‌سرایی در ایران - ر ۱۶۱ (زیرنویس یک)
- ۱۰ - بیست مقاله قزوینی - جلد ۲ - ر ۳۳
- ۱۱ - التنبیه و الاشراف - رر ۱۰۰-۹۹
- ۱۲ - حماسه‌سرایی در ایران - ر ۱۶۲
- ۱۳، ۱۴ و ۱۵ - همان
- ۱۶ - همان - ر ۱۶۳
- ۱۷ - مجمل التواریخ و القصص - ر ۹۲
- ۱۸ - آثار الباقیه - ر ۱۴۱
- ۱۹ - حماسه‌سرایی در ایران - ر ۹۹
- ۲۰ - برای آگاهی بیش‌تر و استدلال‌هایی که در تایید نظر او به عمل آمد، نگاه کنید به: مجله‌ی کاوه، سال دو - دوره‌ی جدید - شماره ۳
- ۲۱ و ۲۲ - حماسه‌سرایی در ایران - ر ۱۶۴
- ۲۳ - همان - رر ۱۶۸ - ۱۶۷
- ۲۴ - حماسه‌سرایی در ایران - رر ۱۶۸ - ۱۶۷
- ۲۵ - تاریخ بلعی - ج ۱ - ر ۱۳۳ / حماسه‌سرایی در ایران - ر ۹۷
- ۲۶ - قابوس‌نامه - ر ۴ / بیست مقاله‌ی قزوینی - ج ۲ - رر ۱۱ - ۱۰ (آغش وهادان، یکی از پهلوانان



کی خسرو و فرمان‌روای گیلان بود. پادشاهان آل زیار، خود را از بازماندگان او می‌شمردند. نام وی در تاریخ طبری و نسخ موجود قابوس‌نامه و تاریخ طبرستان ظهیرالدین مرعشی، آغش و ارغش و آغش آمده است. آغش وهادان، در یکی از جنگ‌های کی خسرو، به همراهی گسته‌م پسر نوذر، سردار سپاهی بود که به خوارزم حمله برد و با شیده پسر افراسیاب و گرسیوز برادر او، جنگید و سپاه توران را منهدم ساخت. او را نباید با اشکش از پهلوانان ایران و یا آرش شواتیر اشتباه کرد. (همان - ر ۹۸ زیرنویس یک) کی‌شکن، برادرزاده‌ی کاوس بود (مجله‌تواریخ - ر ۳۹ و ۴۶). صاحب مجله‌تواریخ پدرش را کی‌بهمن دانسته و گفته است، نام او را کی‌ارشش و کی‌آرش نیز نگاشته‌اند و در اواخر عهد کاوس، پیش از آوردن کی‌خسرو از توران که فر شاهی از او برگشته بود، کی‌شکن و پدرش طرفی از پادشاهی داشتند تا به آخر، کی‌شکن به دست ترکان [توران] گرفتار و کشته شد. بنابراین، کی‌بهمن یا کی‌آرش، همان کی‌ارشش است. (حماسه‌سرایی در ایران - ر ۹۸ - زیرنویس دو)

۲۷ - تاریخ سیستان - ر ۱

۲۸ - همان - ر ۵

۲۹ - همان - رر ۳۶ - ۳۵

۳۰ - همان - ر ۷

۳۱ - مجله‌تواریخ و القصص - ر ۲

۳۲ - تاریخ طبرستان - ر ۶۰

۳۳ - کاوه (مجله) شماره اول سال ۲ - دوره‌ی جدید - رر ۱۶ - ۱۵ / بیست مقاله‌ی قزوینی - ج ۲

- ر ۱۰ / برزنامه (بخش کهن) - ر بیست

۳۴ - لغت فرس اسدی توسی - به کوشش محمد دبیرسیاقی - انتشارات اقبال - تهران، اردی‌بهشت

ماه ۱۳۳۶ - ر ۶۱

۳۵ - تاریخ سیستان - رر ۱۷ - ۱۳ / حماسه‌سرایی در ایران - ر ۹۸ - ۹۷

۳۶ - تاریخ سیستان - رر ۱۷ - ۱۳

۳۷ - همان - مقدمه ص «ز» و متن کتاب، حاشیه‌ی رویه ۲۱

۳۸ - حماسه‌سرایی در ایران - ر ۹۸

۳۹ - تاریخ سیستان - رر ۳۷ - ۳۵

۴۰ - شاه‌نامه ثعالبی - ر ۱

۴۱ - همان - ر ۳۶۳



گفتار هشتم

حماسه‌های ملی

سنت شاهنامه سرایی در ایران نو (دوران اسلامی) نیز در قالب حماسه‌های ملی ، از میانه‌های سده‌ی پنجم خورشیدی ، پی گرفته شد و پاره‌ای از این حماسه‌ها به عنوان ملحقات (پیوست‌ها) به شاهنامه فردوسی نیز راه یافتند ؛ اما باید گفت :^۱

داستان‌های ملی و اصیل بعد از شاهنامه ، گذشته از گرشاسب‌نامه اسدی ، هیچ کدام به سبک مستقلی نمی‌رسند ؛ بلکه همگی وفادار به سبک فردوسی ، در خط سبک حماسی شاهنامه قرار گرفته‌اند ، هر چند از راس این خط که شاهنامه باشد ، بسیار به دوراند .

حماسه‌های ملی به جای مانده ، عبارتند از :



یکم - گرشاسب‌نامه‌ی اسدی توسی

گرشاسب‌نامه ، سروده‌ی ابونصر علی‌بن احمد اسدی توسی ، از شاعران نام‌آور سده‌ی پنجم هجری است. اسدی توسی در درباره‌ی ابودلف ، حکمران «اران» می‌زیست :^۲

از میان سرایندگان این آثار [حماسه‌های ملی] بی‌شک هیچ یک در شاعری مایه و پایه‌ی اسدی توسی را ندارند ؛ ولی گرشاسب‌نامه با تمام نفوذ عظیم شاه‌نامه در آن ، کمابیش از خط سبک حماسی شاه‌نامه خارج شده است . استقلال و ضعف گرشاسب‌نامه ، هر دو در همین خروج است .

استاد ذبیح‌الله صفا درباره‌ی بن‌نشت گرشاسب‌نامه می‌نویسد :^۳

اقرار اسدی بر این که نامه‌ای را که در باب گرشاسب از روزگاران پیش مانده بود (ظاهراً گرشاسب‌نامه ابوالموید بلخی) به نظم آورده است ، با استفاده از گفتار دهقان ، سازگار نیست و این نقل‌قول [واگویه] از گفتار دهقان یا موبد و امثال این‌ها ، چنان که در شاه‌نامه‌ی فردوسی نیز می‌بینیم ، متعلق به نسخه‌ی اصلی و ماخذ کار شاعر است .

هم‌چنین :^۴

در داستان گرشاسب ، بعضی عناصر سامی نیز راه یافته و از آن جمله است نام «هود» پیغمبر که عقد زناشویی جمشید را با دختر کورنگ شاه بست .

نسخه‌های گوناگون گرشاسب‌نامه ، از هفت تا ده - یازده هزار بیت را در بر می‌گیرند و بر پایه‌ی گفته‌ی اسدی توسی ، سرایش آن در سال ۴۵۸ قمری (۴۴۵ خورشیدی) پایان گرفته است :

شد این داستان بزرگ ، اسپری	به پیروزی و ، روز نیک اختری
ز هجرت ، به دور سپهری که گشت	شده چارصد سال و پنجاه و هشت



سرودن گرشاسب نامه سه سال به درازا کشیده است. چنان که خود وی می گوید :

سه سال اندر آن ، صرف شد روزگار

گرشاسب (گرشاسب) نیای رستم است و اسدی توسی داستان های پهلوانی او را که به مانند همه ی داستان های پهلوانی آمیخته با بزرگ نمایی هاست ، به شعر درآورده است.

داستان گرشاسب (گرشاسب) در زامیادیش (کیان یشت) که یشت نوزدهم از دفتر سوم اوستای نو است ، به گستردگی آورده شده است :^۵

کرده ی نهم

۳۸

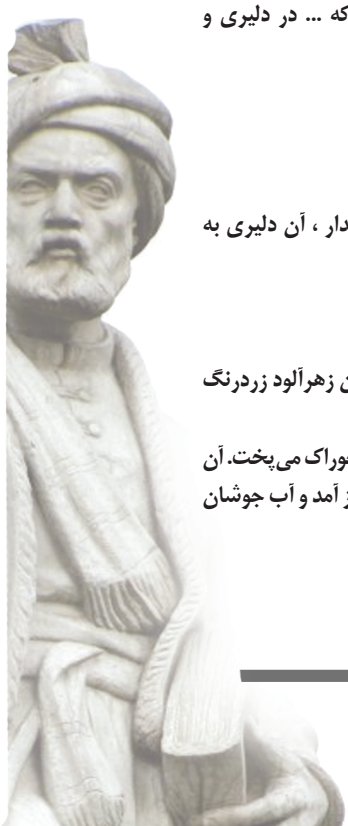
... این فر [از جم گسسته] را گرشاسب نریمان برگرفت که ... در دلیری و مردانگی، زورمندترین مردمان بود

۳۹

... که زور و دلیری مردانه بدو پیوست.
ما آن دلیری بر پای ایستاده ، ناخفته ، در بستر نارمیده و بیدار ، آن دلیری به گرشاسب پیوسته را می ستاییم.

۴۰

آن که ازدهای شاخدار را بکشت ؛ آن اسب اوبار مرد اوبار را آن زهرآلود زردرنگ را که زهر زردگونش ، به درازای نیزه ای روان بود .
هنگام نیمروز ، گرشاسب در آوندی آهنین بر پشت آن [ازدها] خوراک می پخت. آن تباه کار از گرمای ، خوی ریزان ناگهان از زیر [آن آوند] آهنین فراز آمد و آب جوشان را پراکند. گرشاسب نریمان ، هراسان به کناری شتافت.



۴۱

آن که «گندرو»ی زرین پاشنه را کشت که پوزه گشاده، به تباه کردن جهان
استومند اشته پرداخت.

آن که نه پسر «پتیه» و پسران «نیویک» و پسران «داشتیانی» را کشت که
هیئاسب [هیئاسب] زرین تاج و «ورشو» از خاندان «دانی» و «پیتون»ی
پری دوست را کشت ...

۴۲

... آن که «ارزوشمن»ی دارنده‌ی دلیری مردانه را کشت...

۴۳

... آن که «سناویدگ» را کشت؛ آن شاخ‌دار سنگین دست را که در انجمن
می‌گفت: من هنوز نابرنایم. بدان هنگام که برنا شوم، زمین را چرخ و آسمان
را گردونه‌ی [خویش] کنم ...

۴۴

... اگر گرشاسب دلیر مرا نکشد، من سپندمینو را از گرزمان درخشان فرو کشم
و انگرمینو را از دوزخ تیره برآورم تا آن دو - سپند مینو و انگرمینو - گردونه‌ی
مرا بکشند.

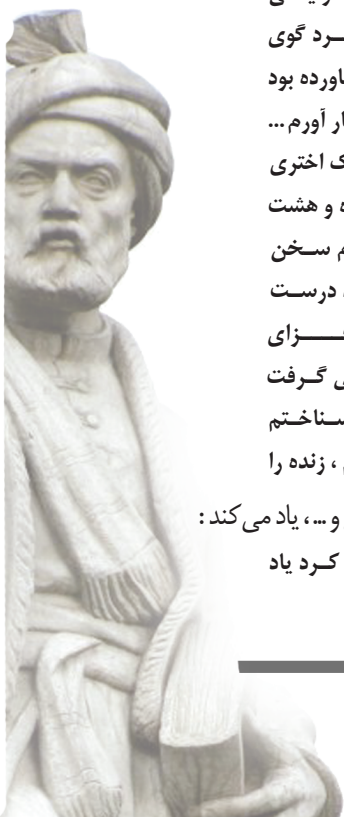
گرشاسب دلیر او را بکشت و جانش را بگرفت و نیروی زندگی‌اش را نابود کرد.
از آن جا که فردوسی به داستان گرشاسب اشاره‌ای ندارد، می‌توان این گونه
نتیجه‌گیری کرد که در شاهنامه‌ی منثور که در اختیار وی قرار داده شده بود، این
داستان نبوده است. البته فردوسی، چند بار به نام گرشاسب اشاره دارد.
اسدی توسی، چگونگی به شعر درآوردن گرشاسب‌نامه را با بهره‌گیری از یک متن
نوشتاری و افزودن چیزهایی از خود بر آن، در جای‌جای این اثر یاد کرده است:



مهی بُد سَرِداد و ، بنیاد دین
 محمد ، مه جود و چرخ هنر
 به بکماز ، یک روز نزدیک خویش
 بسی یاد نام نکو ، رانده شد
 ز هر گونه را ، پی فگندند بن
 که فردوسی توسی پاک مغز
 به شهنامه ، گیتی بیاراستست
 تو همشهری او را ، و هم پیشه‌ای
 بدان همره (؟) از نامه‌ی باستان
 ز کردار گرشاسب ، اندر جهان
 پر از دانش و پند آموزگار
 ز فرهنگ و ، نیرنگ و ، دد و ، ستم
 ز نخجیر و ، گردن فرازی و ، رزم
 که چون خوانی از هر دری ، اندکی
 به شهنامه ، فردوسی نغزگوی
 بسی یاد و ، رزم یلان کرده بود
 من اکنون ، ز طبعم بهار آورم
 شد این داستان بزرگ ، اسپری
 ز هجرت به دور سپهری که گشت
 چنان اندر این ، سعی بردم ز بن
 بدان سان که بینا ، چو بیند نخست
 بدین نامه گر نام آیدت ، رای
 چنین نامه‌ای ساختم ، پرشگفت
 مر این نامه را ، من پیرداختم
 بدان تا بود ، انس خواننده را

گران مایه ، دستور شاه زمین
 سماعیل حق ، مرا او پدر
 مرا ، هر دو مهتر نشانند پیش
 بسی دفتر باستان ، خوانده شد
 پس آن گه ، گشادند بند سخن
 بدادست ، داد سخن‌های نغز
 بدان نامه ، نام نکو خواستست
 هم اندر سخن ، چابک اندیشه‌ای
 به شعر آرخرم ، یکی داستان ...
 یکی نامه بد ، یادگار از مهان
 هم از راز چرخ و ، هم از روزگار
 ز خوبی و ، زشتی و ، شادی و ، غم
 ز مهر دل و ، کین و ، شادی و ، بز
 بسی دانش افزایش ، از هر یکی
 که از پیش گویندگان ، برد گوی
 از این داستان ، یاد ناورده بود
 مر این شاخ نو را به بار آورم ...
 به پیروزی و ، روز نیک اختری
 شده چار صد سال و پنجاه و هشت
 ز هر در ، بسی گرد کردم سخن
 بد از نیک ، زین گفته داند درست
 بدال اسد ، حرفی برفزای
 که هر دانشی ، زو توانی گرفت
 چنان کز ره نظم ، بشناختم
 دعا گویدم گر مرم ، زنده را

اسدی توسی در گرشاسب‌نامه ، چند جای از دهقان ، موبد ، مغ و روزگار پیشین و ... یاد می‌کند :
 سراینده دهقان موبد نژاد ز گفت دگر موبدان ، کرد یاد



چنین آمد، از گفته‌ی باستان وزان کآگه از راز این داستان
مغ از هیرید، موبدان کهن ز ضحاک راندند این سان، سخن

به گفته‌ی خود اسدی توسی، می‌بایست وی از گرشاسب‌نامه‌ی ابوالمؤید بلخی بهره گرفته باشد و یا آن را به نظم در آورده باشد.

گرشاسب‌نامه‌ی اسدی توسی در سال ۵۲۰ قمری (۵۰۵ خورشیدی) شناخته و نام‌بردار بوده است . به گونه‌ای که در مجمل‌التواریخ که تالیف آن در همان سال به پایان رفته ، از آن نام برده شده است. استاد دکتر ذبیح الله صفا یادآوری می‌کند : ^۶
برخی از قطعات گرشاسب‌نامه (علاوه بر پاره‌ای ابیات) در بعضی نسخ شاهنامه وارد شده است .

برای مثال ، در مقدمه‌ی ژول مول بر شاهنامه آمده است : ^۷

من نسخه‌ای از شاهنامه دارم که سه هزار بیت [رج] از گرشاسب‌نامه در یک جای آن نقل شده است و در نسخه‌ی دیگری ۱۲۰۰ بیت [رج] از این کتاب و در نسخه‌ای ثالث قسمت بسیار بزرگی از گرشاسب‌نامه در موارد مختلف از دفتر شاهنامه پراکنده است .

همچنین استاد دکتر ذبیح‌الله صفا اشاره می‌کند : ^۸

نسخه‌ای از شاهنامه متعلق به کتابخانه‌ی آقای بدیع‌الزمان فروزان‌فر استاد دانشگاه دیده شده است که مقدار بسیاری از اشعار گرشاسب‌نامه در آن آورده‌اند .

باید دانسته شود که کهن‌ترین دست‌نوشته‌های فارسی که در دست‌رس می‌باشد ، به خط اسدی توسی است . همچنین واژه‌نامه‌ی فارسی « لغت فرس » که بن‌نشت (منبع) بسیار معتبری است ، از اسدی توسی می‌باشد .

اسدی توسی نخستین شاعری است که در مقبره‌الشعرای تبریز در محله‌ی سرخاب ، به خاک سپرده شده است .



دوم - بهمن نامه‌ی ایران شاه‌بن ابی‌الخیر

بهمن نامه از منظومه‌های حماسی است که در پایان سده‌ی پنجم یا آغاز سده‌ی ششم هجری سروده شده است. از بهمن نامه در مجمل‌التواریخ و القصص، دو بار سخن به میان آمده است:^۹

یکی در آغاز کتاب، آن جا که از بعضی از روایات عجم که «دیگر حکما [یعنی غیر از فردوسی] نظم کرده‌اند» سخن می‌گوید، نامی از «اخبار بهمن» می‌آورد.

و دیگر در باب‌العاشر:^{۱۰}

اندر عهد دارا: در این روزگار، زال زر بمرد و در هیچ کتاب این ذکر نیافتیم، مگر

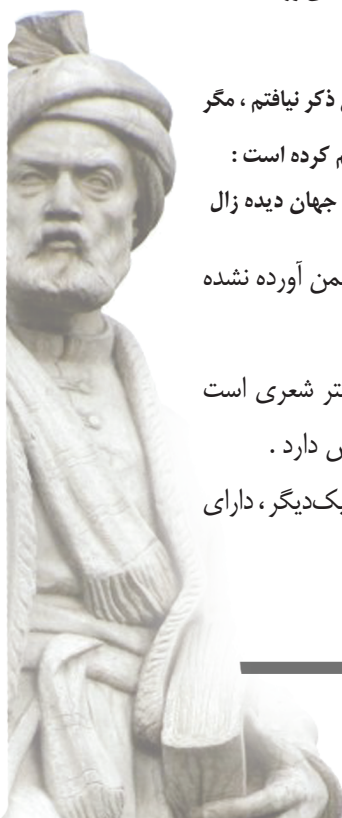
در بهمن نامه آن نسخه که حکیم ایران شاه بن ابی‌الخیر، نظم کرده است:

در ایام دارا، بشوید حال برون شد ز دنیا، جهان دیده زال

هرگاه در مجمع‌التواریخ و قصص، نام سراینده‌ی بهمن نامه یا اخبار بهمن آورده نشده بود، بدون هرگونه دودلی، صاحب آن ناشناخته می‌ماند.

این منظومه گرچه به نام بهمن پسر اسفندیار است؛ اما به راستی دفتر شعری است درباره‌ی پهلوانان سیستان و بخش بزرگ آن به خاندان رستم اختصاص دارد.

از بهمن نامه، دو نسخه در کتابخانه موزه بریتانیا هست که مقدمه‌ی آن با یک‌دیگر، دارای اندک تفاوت‌هایی می‌باشند.



از میان این دو نسخه، آن که به محمود سلجوقی فرزند ملک‌شاه پیش کش شده است، این گونه آغاز می‌گردد:

در ستایش کردن باری‌تعالی و آغاز داستان بهمن‌نامه و آذر برزین‌نامه و ستایش کردن سلطان محمود و چگونگی آن:

نخستین سخن، نام دادار داد که با یاد او نام‌ها هست باد
خداوند دانای پروردگار رساننده‌ی روزی مور و مار ...

در این نسخه، آغاز اصل داستان با این دو بیت است:

چنین گفت، دهقان موبد نژاد که بر ما در داستان برگشاد
که تاج از گیومرث فرخنده‌پی یکایک، پیامد به کاوس کی

فرجامین رخداد این نسخه، بازگشت آذربرزین است به سیستان و مرگ زال؛ اما چنان که گفته شد در پاره‌ای از نسخه‌ها، آخرین رخداد، نشستن همای است به تخت. نسخه‌ی دیگر بهمن‌نامه با این رج‌ها آغاز می‌گردد: ^{۱۱}

سپاس از خدا، ایزد رهنمای کی از کاف و نون کرد، گیتی به پای
یکی کش، نه یاور، نه انباز بود نش انجام باشد، نش آغاز بود

مقدمه‌ی این نسخه، گسترده‌تر از مقدمه‌ی بهمن‌نامه‌ی نخستین است و گفتاری درباره‌ی به تخت نشستن غیاث‌الدین ابوشجاع محمد (۴۹۸ ق / ۴۸۴ خ) پسر ملک‌شاه و جانشین سلطان برکیارق (۴۹۸ - ۴۸۶ ق / ۴۸۴ - ۴۷۲ خ) در آن به چشم می‌خورد. این منظومه، چهار بخش دارد:

بخش نخست، درباره‌ی به تخت نشستن بهمن فرزند اسفندیار و ... در پایان این بخش جاماسب (جام‌اسب)، داستان مرگ رستم را برای بهمن باز می‌گوید و بهمن، برای گرفتن کین پدر از خاندان سام آماده می‌شود.

در بخش دوم، سخن بر سر نبرد بهمن با پهلوانان سیستان است. زال با فرزند رستم فرامرز



و پسرش سام ، همراه با دو دختر رستم ، یعنی زربانو و بانوگشنسب (گشناسب) ، سه بار سپاه بهمن را در هم می‌شکنند و او را به بلخ می‌رانند ؛ اما در فرجام ، بهمن پیروز می‌شود. در این نبرد فرامرز کشته می‌شود ، زال به اسارت درمی‌آید و دیگر کسان خاندان سام به کشمیر می‌گریزند .

در بخش سوم ، بهمن دختران رستم و نیز آذربرزین فرزند فرامرز و فرهاد و تخوار پسران زواره برادر رستم را اسیر می‌کند و آرام‌گاه خاندان سام را ویران می‌کند؛ اما از این کار خود پشیمان می‌گردد و اسیران را به جز آذربرزین آزاد می‌کند .

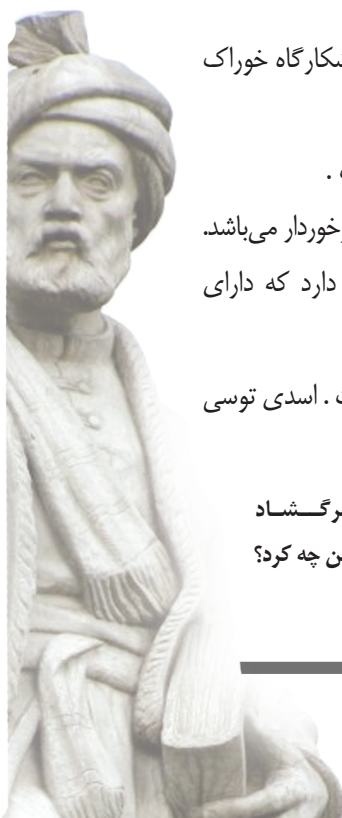
بخش چهارم ، مربوط است به نبردهای آذربرزین و بهمن. آذربرزین که به نیرنگ اسیر بهمن شده بود ، از سوی پهلوانی به نام رستم تورگیلی ، آزاد می‌شود . پس از آزادی ، نبردهای سختی میان آن دو درمی‌گیرد و سرانجام ، کار به آشتی می‌انجامد و آذربرزین ، « جهان پهلوان » بهمن می‌شود .

سرانجام بهمن پادشاهی را به دختر خود همای وا می‌گذارد و خود در شکارگاه خوراک اژدها می‌شود.

کوتاه‌شده‌ی این داستان ، در مجمل التواریخ و القصص نیز آمده است . شمارِ رجهای این بهمن‌نامه کمابیش ۶ هزار است و از استحکام لازم برخوردار می‌باشد. نسخه‌ی دیگری از این منظومه در کتابخانه‌ی ملی پاریس وجود دارد که دارای ۹۹۰۴ رج است .^{۱۲}

بن‌نوشت این منظومه ، کتابی بوده که اسدی توسی در اختیار داشته است . اسدی توسی در این باره می‌گوید :

چنین گفت ، دهقان موبدنژاد	که بر ما ، در داستان برگشاد
ز گوینده ، پرسید خواننده مرد	کزین پس ، جهان‌جوی بهمن چه کرد؟



بدو مرد گویا، زبان برگشاد که از راستان دارم، این گفت یاد

البته باید دانسته شود که بهمن نامه‌ی دیگری هم در کتابخانه‌ی موزه بریتانیا وجود دارد که تاریخ نگارش آن ربیع‌الاول سال ۸۰۰ (آذر ۷۷۶ / دسامبر ۱۳۹۷) است که سراینده‌ی آن «حکیم آذری» از شاعران سده‌ی نهم می‌باشد.

باید به یاد داشته باشیم که بهمن نامه‌ای نیز درباره‌ی سلسله‌ی بهمنی هندوستان وجود دارد که سراینده‌ی آن «شیخ آذری» است که در سال ۸۶۶ ق (۸۴۱ - ۸۴۰ خ) در گذشته است.

بهمن نامه برای نخستین بار در سال ۱۳۲۵ خورشیدی به کوشش رستم بن بهرام تفتی در شهر بمبئی (هندوستان) به چاپ سنگی رسید.

سپس استاد رحیم عقیفی با روبرو نهادن نسخه‌های خطی موزه‌ی بریتانیا و کتابخانه‌ی ملی فرانسه و نسخه‌ی چاپ سنگی بمبئی، بهمن نامه را تصحیح و ویرایش کرد. این متن در سال ۱۳۷۰ با فرنام (عنوان) بهمن نامه‌ی ایران شاه بن ابی‌الخیر، از سوی انتشارات علمی و فرهنگی به چاپ رسید.

برای آگاهی بیش‌تر، نگ:

بهمن نامه - ایران شاه بن ابی‌الخیر - به تصحیح و ویرایش رحیم عقیفی - انتشارات علمی فرهنگی - تهران ۱۳۷۰



سوم - فرامرزنامه

از این منظومه که درباره‌ی فرامرز پسر رستم دستان است ، چند نسخه در دست است که هیچ کدام کامل نیست.

از این منظومه در مجمل‌التواریخ و القصص نام برده شده است . از این رو می‌باید سرایش آن پیش از سال ۵۲۰ قمری / ۵۰۵ خورشیدی ، بوده باشد . منظومه‌ی کامل فرامرزنامه ، می‌بایست دارای چند هزار بیت می‌بوده است .

صاحب تاریخ سیستان از نوشتاری به نام فرامرزنامه ، نام می‌برد که در سده‌ی پنجم وجود داشته و دوازده جلد را در برمی‌گرفت . از این رو ، فرامرزنامه‌ی منظوم نیز می‌بایست بر پایه‌ی آن دوازده جلد سروده شده باشد . بدین گونه ، این منظومه می‌بایستی دربرگیرنده‌ی ده تا پانزده هزار بیت (رج) می‌بوده است . شه مردان بن ابی‌الخیر رازی در اثر خود به نام زهت‌نامه‌ی علایی ، دو داستان کوتاه از فرامرز در هند ، یاد می‌کند که می‌بایست از فرامرزنامه‌های نوشتاری (منثور) برگرفته باشد .

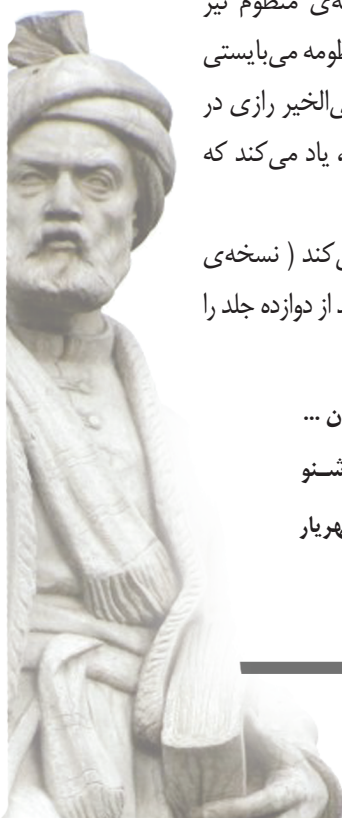
منظومه‌ی کوچکی که « ژول مول » از آن به عنوان فرامرزنامه یاد می‌کند (نسخه‌ی موزه بریتانیا) سروده‌ای است در هزار و پانصد بیت که شاید تنها یک جلد از دوازده جلد را در بر می‌گرفته است . این سروده ، چنین آغاز می‌گردد :

به نام خداوند ، روزی دهان یکی قصه آرم ، برون از نهان ...

ز مردی و جنگ فرامرز گو بگویم کنون ، داستان‌ها شنو

یکی روز ، بارامش و می‌گسار نشسته دلیران ، بر شهریار

کوتاه‌شده‌ی سروده‌ی فرامرزنامه ، این گونه است :



هنگامی که پهلوانان ایران، چوان رستم، توس، فریبرز، فرامرز، گودرز، بهرام، گیو و ... به رامش نزد کی کاووس نشسته بودند، پیکتی از راه می‌رسد. پیک، فرستاده‌ی نوشاد رای هند و باژگزار ایران بود. وی از شاه درخواست کرده بود که پهلوانی از خاندان سام به هندوستان گسیل گردد تا در برابر دشمنان وی را یار و یاور باشد. با خواندن نامه‌ی نوشاد، فرامرز داوطلب این کار می‌شود. از این رو، وی به هندوستان می‌رود و دشمنان نوشاد را در هم می‌کوبد. فرامرز در آن جا با جانوران شگرف، چوان اژدها نیز می‌جنگد. سرانجام میان او و نوشاد و برهمنان هند، شکر آب می‌شود و جنگ در می‌گیرد. در این نبرد، فرامرز پیروز می‌شود و کیش ایرانیان را در آن سرزمین استوار می‌کند و سپس به ایران بازمی‌گردد. بدین سان:

فرامرز، از هند پس بازگشت همه گیتی از وی، پرآواز گشت

فرامرزنامه در سده‌ی پنجم نام‌آور بوده، به گونه‌ای که فرخی سیستانی در قصیده‌ای با آغاز:

قوی‌کننده‌ی دین محمد مختار یمین دولت محمود، قاهر کفار

که در مدح محمود غزنوی در لشگرکشی به هندوستان است، از فرامرز و نبرد او با اژدها، یاد کرده است:

شنسیده‌ام که فرامرز رستم اندر سند بکشت مار و، بدان فخر کرد پیش تبار

از آن سپس که گه کشتن، از کمان بلند هزار تیر بر او، بیش برده بود به کار

تو پادشاه، یکی کرگ کشتی اندر هند چنین دلیری نیکوترست، از آن صد بار

به هنگام سروده شدن فرامرزنامه (سده‌ی پنجم - ششم هجری) داستان‌های دیگری نیز درباره‌ی فرامرز بر سر زبان‌ها بود که:^{۱۳}

بعضی از آن‌ها در برزنامه و جهانگیرنامه و بهمن‌نامه، دیده می‌شود [ند].

در شاهنامه نیز از داستان فرامرز، جای‌جای سخن رفته و داستان حکومت او در ناحیه‌ی سند و قتل او به دست بهمن، در آن کتاب آمده است.



از سراینده‌ی فرامرزن‌نامه، آگاهی دقیقی در دست نیست؛ اما شاعر فرامرزن‌نامه در منظومه‌ی خود دوبار از ماخذ [بن‌نیش] خود نام می‌برد. بار نخست در آغاز داستان جنگ فرامرز با کید هندی:

کنون باز گردم به گفتار سرو چراغ مهان سرو ماهان به مرو
چنین گفت آن مرد پرهوش و ویر ز گفتار او گوش کن یادگیر
و بار دوم نیز در آغاز جنگ دیگر با کید:

کنون گفته‌ی زاد سروسست پیش که باد آفرینش ز اندازه بیش
شاید آزاد سرو، همان کسی است که فردوسی نیز داستان رستم و شغاد را از او نقل کرده است:

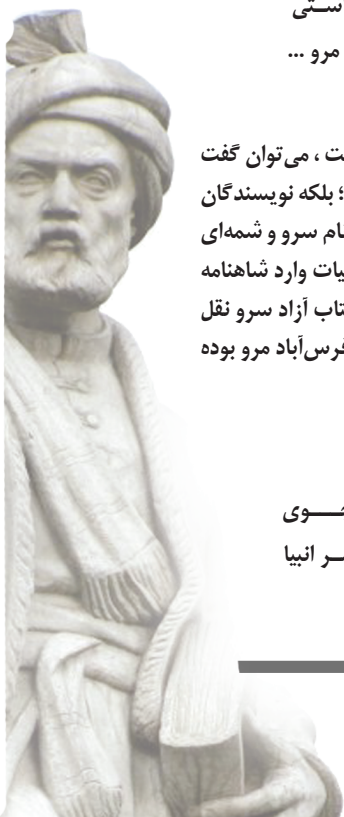
یکی پیر بُد نامش آزاد سرو که با احمد سهل بودی به مرو
دلی پر ز دانش سری پر سخن زبان پر ز گفتارهای کهن
کجا نامه‌ی خسروان داشتی تن و پیکر پهلوان داشتی
به سام نریمان کشیدی نژاد بسی داشتی رزم ماهان به مرو ...

اما: ۱۴

از آن جایی که ثعالبی نیز داستان رستم و شغاد را نقل کرده است، می‌توان گفت که فردوسی این داستان را مستقیم از روایت آزاد سرو نگرفته؛ بلکه نویسندگان شاهنامه‌ی ابومنصوری [شاهنامه‌ی یعقوب لیث] آن را با ذکر نام سرو و شمه‌ای در مدح او از او گرفته‌اند و از آن‌جا عیناً با همان کیفیات و جزئیات وارد شاهنامه شده است. ولی شاعر فرامرزن‌نامه روایت خود را مستقیماً از کتاب آزاد سرو نقل کرده است و حقیقت این احتمال را که شاعر فرامرزن‌نامه اهل فرس‌آباد مرو بوده تقویت می‌کند.

فرجامین رج‌های این حماسه ملی، عبارتند از:

سوی شهر چپال بنهاد روی ابا نامداران پرخاش‌جوی
هزاران درود و هزاران ثنا ز ما تن به تن، برسر انبیا



نسخه‌ی چاپی که اکنون در دست است ۱۵۹۵ بیت (رج) را در برمی‌گیرد . دو نسخه‌ی خطی از فرامرزنامه در کتاب‌خانه ملی پاریس و موزه‌ی بریتانیا وجود دارد . نسخه‌ی موزه‌ی بریتانیا ۱۶۳۰ رج و نسخه‌ی کتاب‌خانه‌ی ملی پاریس ۵۶۰ بیت است . افزون بر آن ، شاهنامه‌ای در موزه‌ی بریتانیا هست که بعضی از قطعه‌ها و داستان‌های حماسی و از جمله فرامرزنامه را هم دارد که دارای ۱۵۴۰ بیت می‌باشد . در سال ۱۳۸۲ ، دکتر مجید سرمدی با برابر نهادن نسخه‌ی کتاب‌خانه‌ی موزه بریتانیا و موزه‌ی پاریس دست‌اندر کار انتشار فرامرزنامه شد . این اثر که ۱۵۹۶ رج را در بر می‌گیرد ، از سوی انجمن آثار مفاخر فرهنگی ، انتشار یافت . فرامرزنامه با این رج آغاز می‌گردد :

یکی قصه آرم برون از نهان

به نام خداود روزی دهان

فرجامین رج آن چنین است :

کارمن ، نظام شد

تمت ، تمام شد



برای آگاهی بیش‌تر ، نگ :

فرامرزنامه - مولف سراینده ناشناس - به اهتمام دکتر مجید سرمدی - انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

- تهران ۱۳۸۲



چهارم - کوش نامه

کوش نامه ، سروده‌ای است حماسی که در سده‌ی پنجم هجری با برداشت از داستان‌های شاه‌نامه ، تنظیم گردیده. از این حماسه نیز در مجمل‌التواریخ و القصص در کنار سروده‌های حماسی ، چونان گرشاسب‌نامه ، فرامرزنه و اخبار بهمن ، به نام «قصه‌ی کوش پیل دندان» نام برده شده است. از این رو ، این اثر نیز می‌بایست پیش از سال ۵۲۰ ق (۵۰۵ خ) سروده شده باشد .

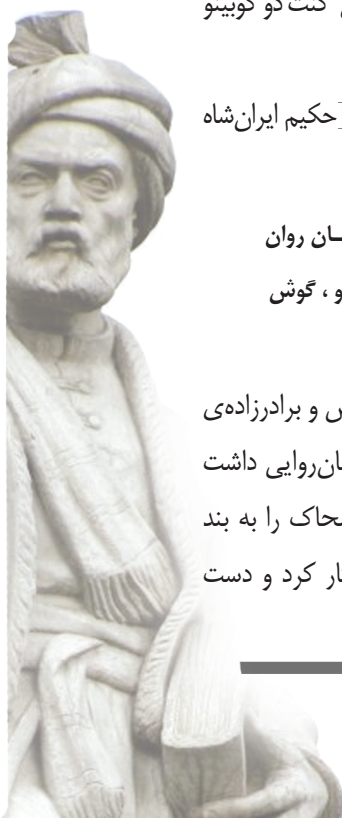
از این سروده ، نسخه‌ای در کتابخانه‌ی موزه‌ی بریتانیا وجود دارد. هم‌چنین کنت دو گوبینو نیز در کتاب خود به نام تاریخ ایرانیان ، به آن اشاره‌هایی دارد.^{۱۵}

کوش‌نامه ، منظومه‌ای است از صاحب منظومه‌ی بهمن‌نامه [حکیم ایران‌شاه بن‌ابی‌الخیر] و دو (بیت) رج آغازین آن چنین است :^{۱۶}

ترا ، ای خردمند روشن‌روان زبان کرد یزدان ، از این سان روان
خرد داد و ، جان داد و ، پاکیزه‌هوش دل‌روشن و ، چشم‌بینا و ، گوش

کوتاه شده‌ی داستان این گونه است :

کوش پیل دندان ، فرزند کنعان پسر کوش یا کوش‌پیل دندان پسر کوش و برادرزاده‌ی ضحاک است که چندی پیش از دوران فریدون و نیز در دوران او فرمان‌روایی داشت و با خاندان جمشید و فریدون ، دشمن بود. هنگامی که فریدون ، ضحاک را به بند کشید ، قارن فرزند کاوه را به چین گسیل داشت و او کوش را گرفتار کرد و دست



بسته ، نزد فریدون آورد . فریدون ، کوش را به زندان افکند ؛ اما پس از چندی او را در جنوب و مغرب پادشاه کرد . کوش دگر باره سرکشی آغاز کرد و جنگ‌هایی میان آن دو ، در گرفت.

سراینده‌ی داستان ، در پیش‌گفتار از نبردی سخن می‌گوید که میان ممدوح او و یک امیرعرب درگرفت و به شکست و کشته شدن دشمن انجامید.

ممدوح سراینده ، محمدبن‌ملک شاه سلجوقی است که در سال ۵۰۱ ق (۴۸۶ خ) ملک‌الغرب سیف‌الدوله را شکست داد و کشت .

سراینده‌ی داستان ، پس از شرح این جنگ ، از منظومه‌ای که پیش‌تر سروده بود یعنی بهمن‌نامه یاد می‌کند و در باب ابیات خود ، می‌سراید :

در این داستان ، ژرف بنگر کنون	چو برخواند از پیش تو ، رهنمون
چنین تا به گیتی ، چه کرده‌ست کوش	سر مرزبانان فولاد پوش
دو چشم ، آسمان گون و ، چهره چوخون	به بالا و پیکر ، ز پیلی فزون

کنت دوگوبینو در کتاب تاریخ ایرانیان ، شرحی از کارهای کوش داده است که با نسخه‌ای که از آن یاد شد ، اختلاف‌هایی دارد . در این سروده ، بنیاد شهر « کوشان » به کوش نسبت داده شده است و ...

کوش‌نامه منظومه‌ای حماسی است که اشاره‌های زیادی به چین (ایغورستان) و ماچین (سرزمین‌های اصلی چین) دارد .



برای آگاهی بیش‌تر ، نگ :

کوش‌نامه سروده‌ی ایران شاه‌ابی‌الخیر - به کوشش جلال متینی - نشر علمی - تهران ۱۳۷۷
هم‌چنین : ژاپن در کوش‌نامه - رجب هاشم‌زاده - کتاب تاریخ و جغرافیا - خرداد و تیر ۱۳۸۱



پنجم - بانو گشسب (گشناسب) نامه

بر پایه‌ی داستان‌های پهلوانی ، گشسب از دختران رستم است که در پهلوانی حتا در میان مردان ، کم‌مانند بود ؛ از این رو رستم از میان خواستگاران بسیار ، گیو پسر گودرز کشوادگان را برای دخترش برگزید . گیو به دامادی رستم چنان سرفراز بود که به پیران ویسه وزیر و سپه‌سالار افراسیاب می‌گوید :

دو دیگر ، بزرگان روی زمین	چه فغفور ، قیصر ، چه خاقان چین
بزرگان و ، خویشان کاوس شاه	دلیران و گردان زرین کلاه
همه دخت رستم ، همی خواستند	همه بر دلش ، خواهش آراستند
به دامادیش ، کس فرستاد توس	تهمتن بدو کرد چندین فسوس ...
به گیتی نگه کرد رستم بسی	ز گردان نیامد پسندش کسی
به مردی و دانش ، به فر و نژاد	به خورد و به بخشش ، مرا کرد یاد
به من داد رستم ، گزین دخترش	که بودی ، گرامی تر از افسرش
مهمین دخت ، بانو گشسب سوار	به من داد ، گردن کش نامدار
ز چندین بزرگان ، مرا برگزید	سرم را به چرخ برین برکشید

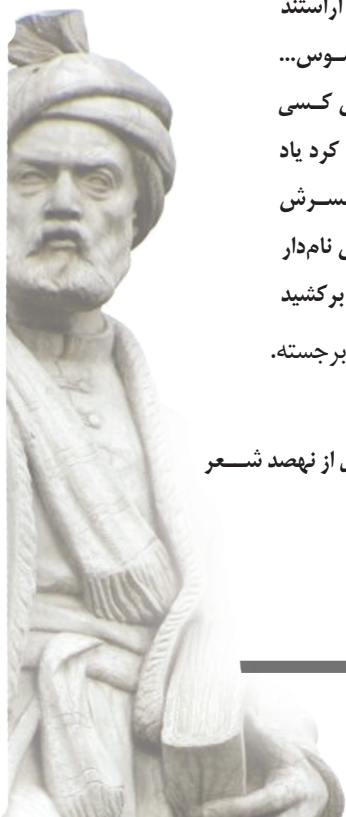
بیژن ، میوه‌ی این پیوند است که پهلوانی است نامدار ، با ویژگی‌های برجسته .

این منظومه از آثار سده‌ی پنجم خورشیدی است و :^{۱۷}

بانو گشسب نامه منظومه‌ی کوچکی است بی‌مقدمه و متشکل از نهصد شعر

[رج] به بحر مقارب .

از این داستان ، نسخه‌ای در کتابخانه‌ی سلطنتی پاریس وجود دارد :



هم‌چنین : ۱۸

در برزنامه و بهمن‌نامه روایات فراوانی راجع به بانو گشسب‌نامه آمده که در این منظومه اثری از آن نیست. بنابراین می‌توان گفت این کتاب منتخبی است از یک بزرگ‌تر.

رستم، دخت دیگری داشت به نام «زربانو» که او نیز پهلوانی دلیر بود. در مجمل‌التواریخ و القصص از هر دو دختر رستم یاد شده است و به گفته‌ی کتاب یاد شده، مادر آنان خاله‌ی کی‌قباد بوده که رستم وی را به زنی گرفته بود.

آن دو، در نبرد با بهمن پوراسفندیار، دلیری‌ها کردند و سرانجام همراه با زال زر، آذر برزین، تخور و فرهاد اسیر شدند که سپس دو دختر رستم، آزاد شدند.

ژول مول بر پایه‌ی نسخه‌ای از بانو گشسب‌نامه که در کتابخانه‌ی سلطنتی پاریس وجود دارد، درباره‌ی این سروده نوشته است :^{۱۹}

این منظومه متعلق است به قرن پنجم هجری و از شرح چهار واقعه‌ی جداگانه تشکیل یافته است که با یکدیگر ارتباط بسیاری ندارند.

بانو گشسب دختر رستم و یکی از زنان پهلوان و نام‌بردار حماسه‌ی ایران است. پهلوانی وی چندان بود که به جنگ شیران می‌رفت و مبارزان را به یک زخم دو نیم می‌کرد و شاهان و امیران را اسیر و مطاع فرمان خود می‌ساخت.

بر سر این دختر زیبای پهلوان، مناقشه‌ی سختی میان بزرگان ایران و درباریان کاوس در گرفت و رستم و کاوس برای ختم این غائله او را به گیو پسر گودرز که میان ایرانیان از همه دلیرتر بود دادند تا مناقشات فرو نشینند و نزاع از میان برخیزد. اما بانو گشسب پهلوان نخست با گیو درآویخت و او را به بند افکند تا رستم به سرزنش وی رفت و کارها را به صلاح بازآورد. از این زن، بیژن که فردوسی آن همه از او به بزرگی نام برده است بزاد.

در برزنامه و بهمن‌نامه روایات فراوانی راجع به بانو گشسب آمده که در این منظومه اثری از آن نیست و بنابراین می‌توان گفت این کتاب، منتخبی است از یک منظومه‌ی بزرگ‌تر.



این نسخه ، چهار حکایت را در برمی گیرد. در پایان چهارمین حکایت ، آمده است :

بگفتم من این داستان را تمام ابر مصطفی و آتش ، از ما سلام

یکی از این چهار حکایت ، نبرد میان فرامرز و گُشسب با رستم است. در این نبرد ، پس از زخمی شدن رستم ، گُشسب او را می شناسد.

نسخه‌ای نیز از گُشسب‌نامه در کتابخانه‌ی موزه‌ی بریتانیا هست که این گونه آغاز می‌شود:

چنین خواندم ، این دفتر دل نواز ز گفتار ، فرزانه‌ی سرفراز
ز کین خواهی ، شهریار گزین سیاوخش ، فرخنده‌ی پاک‌دین

سروده با این بیت به پایان می‌رسد :

سه دایه ، به نازش همی داد شیر ز شیر سه دایه ، نمی گشت سیر

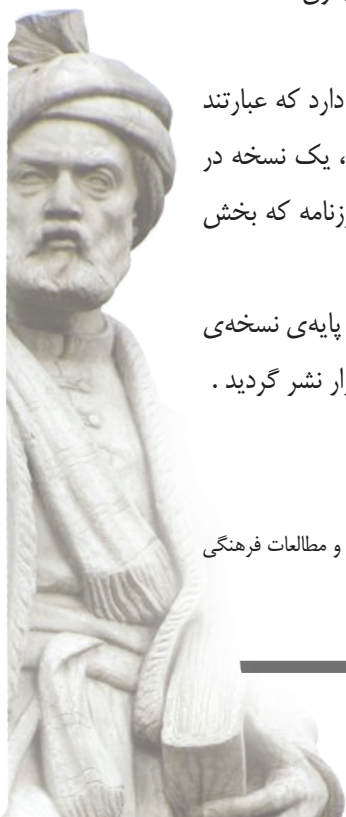
گُشسب‌نامه‌ی موجود در کتابخانه‌ی ملی فرانسه ، سروده‌ای است بدون مقدمه که نهصد بیت را در برمی گیرد .

هم‌چنین افزون بر نسخه‌های یاد شده ، پنج نسخه‌ی دیگر نیز وجود دارد که عبارتند از : سه نسخه‌ی نوشتاری و به شعر در کتابخانه‌ی بادلیان انگلیس ، یک نسخه در کتابخانه استراسبورگ (فرانسه) و یک نسخه‌ی چاپ سنگی فرامرزنامه که بخش نخست آن به سرگذشت بانو گُشسب اختصاص دارد .

حماسه ملی بانو گُشسب‌نامه به کوشش بانو دکتر روح‌انگیز کراچی بر پایه‌ی نسخه‌ی پاریس و با برابر نهادن پنج نسخه‌ی دیگر ، در سال ۱۳۸۲ روانه‌ی بازار نشر گردید .

برای آگاهی بیش‌تر نگ :

بانو گُشسب‌نامه - تصحیح و توضیح بانو دکتر روح‌انگیز کراچی - پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- چاپ یکم - تهران ۱۳۸۲



ششم - برزنامه

برزنامه ، از بزرگ سروده‌هایی است که با الگو قرار دادن شاهنامه‌ی فردوسی، به نظم درآمده است. این حماسه درباره‌ی نبردها و هنرنمایی‌های «برزو» فرزند سهراب و نوه‌ی رستم می‌باشد: ^{۲۰}

بخش نخست آن ، حدود قرن هشتم و بخش دیگری ، حدود قرن دهم به وجود آمده است. بخش نخست ، منظومه‌ای به تمام معنی حماسی است و در قدیم ، بسیار مورد اقبال و توجه مردم بوده است.

استاد دکتر ذبیح‌الله صفا ، جایگاه بخش نخست (کهن) برزنامه را از نظر شعری ، پس از گرشاسب‌نامه‌ی اسدی توسی می‌داند و آن را گذشته از متانت ، استحکام و دقت بسیار اسدی توسی در سخن ، بادر نظر گرفتن موازین حماسه‌سرایی ، بهتر و زیباتر از گرشاسب‌نامه می‌داند. استاد دکتر صفا ، بر این باور است که عطایی رازی ، روش فردوسی را بهتر از اسدی پی گرفته است و در پاره‌ای از موارد به فردوسی نیز رسیده است. ^{۲۱}

هم‌چنین: ^{۲۲}

اگر استحکام و متانت و دقت شدید اسدی را اندکی نادیده انگاریم ، باید بگوییم که این داستان بنابر موازین حماسه‌سرایی و از لحاظ ترتیب میدان‌های جنگ و تسلسل وقایع و وصف پهلوانان و استعمال کلمات و ترکیبات حماسی از گرشاسب‌نامه‌ی اسدی بهتر و زیباتر است .

متن کامل برزنامه (بخش کهن و تازه) ، وجود دارد ؛ اما چند حکایت آن از سال‌ها پیش در ایران به چاپ رسیده است که عبارتند از :



یکم - رستم‌نامه - که دست‌نوشته‌های آن در کتابخانه‌ی مجلس و کتابخانه‌ی ملی پاریس وجود دارد که در سالهای ۱۳۳۰ - ۱۳۲۰ توسط کتاب‌فروشی علمی منتشر شده است.

دوم - کوتاه شده‌ی بخش کهن برزنامه در کتاب احیا الملوک (۱۰۲۸ / ۱۹۹۸ خ) نوشته‌ی شاه حسین بن ملک غیاث‌الدین سیستانی ، نقل گردیده است .

سوم - آقای انجوی شیرازی در « فردوسی نامه » هفت روایت برزنامه (شش روایت از بخش کهن و یک روایت از بخش نو) را بازتاب داده است . هم‌چنین :^{۲۳}

در توماری نقالی موسوم به هفت لشکر ، روایتی از هر دو بخش برزنامه بعد از داستان بیژن و منیژه آمده است .

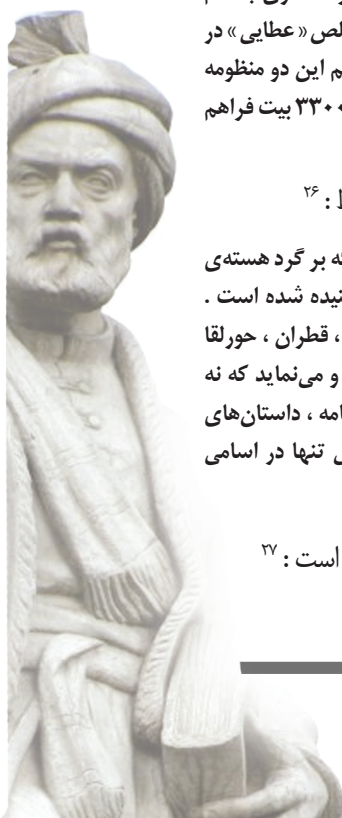
هم‌چنین در تاریخ دلگشا (نوشته توکل بیگ در سال ۱۰۶۳ / ۱۰۳۲ خ) نیز بخش کهن برزنامه پس از داستان بیژن و منیژه آورده شده است .^{۲۴} چنان که گفته شد :^{۲۵}

برزنامه در اصل دو منظومه‌ی جدا گانه بوده است که یکی را شاعری به نام شمس‌الدین محمد در حدود قرن هشتم و دیگری را شاعری با تخلص « عطایی » در قرن دهم سروده‌اند ؛ شخصی در این قرن یا اوایل قرن یازدهم این دو منظومه را ... به یکدیگر پیوند داده و منظومه‌ی بزرگ مشتمل بر حدود ۳۳۰۰۰ بیت فراهم آورده است .

اما برزنامه‌ی تازه ، سروده‌ای است پیش پا افتاده ، از شاعری بسیار متوسط :^{۲۶}

وقایع برزنامه جدید را قصه‌هایی عوام پسند تشکیل می‌دهد که بر گرد هسته‌ی اصلی داستان که عشق ورزی‌ها و پهلوانی‌های برزو است ، تنیده شده است . حتی نام عده‌ای از قهرمانان این بخش مانند مهراس ، عقیلا ، قطران ، حورلقا ... ، قهرمانان داستان‌های عامیانه را به ذهن متبادر می‌کند ... و می‌نماید که نه همه ، دست کم بخش عظیمی از حوادث این قسمت از برزنامه ، داستان‌های عامیانه‌ای باشد که وجه اشتراک آن‌ها با داستان‌های حماسی تنها در اسامی برخی از قهرمانان است .

باور پژوهندگان بر این است که بخش دوم این سروده ، از عطایی رازی است :^{۲۷}



زیرا وی منظومه‌ی دیگری به نام بیژن‌نامه دارد که بسیاری از بیت‌های آن، از بیژن و منیژه‌ی شاه‌نامه [فردوسی] انتحال کرده و با افزودن ابیاتی به آن‌ها، به زعم خود، منظومه‌ی جدید به وجود آورده است.

چنان که گفته شد، داستان‌های بخش تازه‌ی برزنامه از نسخ داستان‌هایی است که عطایی در بیتی [رجی] درباره‌ی خود، به آن‌ها اشاره می‌کند: ^{۲۸}

که با دیو و جادو بود کار او ز افسانه گرم است، بازار او

در این که بخش دوم سروده از شاعری با تخلص عطایی است، جای دودلی وجود ندارد؛ اما این عطایی، عطابن یعقوب غزنوی نیست که دست کم، پنج سده پس از وی می‌زیسته است.

عطابن یعقوب را با مسعود سعد سلمان دوستی بود و وی پیش از مسعود سعد سلمان در سال ۵۱۵ ق / ۵۰۰ خ در گذشته است؛ زیرا مسعود سعد سلمان بر مرگ او مرثیه‌خوانی کرده است: ^{۲۹}

از وفات عطای یعقوبم	تازه‌تر شد وقاحت عالم ...
بر سخن بود، نیک چیره سوار	در هنر بود، بس بلند عَلم ...
پس او، حال و روز دانش و فضل	نبود هیچ روشن و خرم ...
خشک شد خشک، مرغزار ادب	تیره شد تیره، جویبار حکم
تغریت کرد کی تواند صبر	مرثیت گفت کی تواند غم
که نشسته است و ایستاده به جد	نثر در سوک و نظم در ماتم

بدون تردید کسی که مسعود سعد سلمان در مرگ او می‌سراید که: «نثر به سوک نشسته» و

«نظم به ماتم ایستاده است» نمی‌تواند سراینده‌ی بخش دوم برزنامه با آن رج‌های سست

و بی‌پایه باشد. از سوی دیگر، عطابن یعقوب در سال ۴۹۱ ق / ۴۷۷ خ در گذشته است.

محمد عوفی در لباب‌الالباب که کمابیش در سال ۶۱۸ ق / ۶۰۰ خ در لاهور تالیف

کرده است، از عطابن یعقوب یاد کرده است. هم‌چنین یاقوت نیز در معجم‌الادبا،

آگاهی‌های زیادی از وی به دست می‌دهد.

بر پایه‌ی آگاهی‌های یاقوت، ابوالاعطابن یعقوب غزنوی ملقب به ناکوک، از نویسندگان



و شاعران دوران غزنوی ، نزد سلطان ابراهیم غزنوی (۴۹۲ - ۴۵۰ ق / خ) صاحب مقام والایی بوده است و در سال ۴۹۱ ق / ۴۷۷ خ در گذشته است ...

سرخط‌های برزنامه (بخش کهن) این گونه‌اند .

- پیوند سهراب با شهر و در شنگان

- زایش برزو

- برآمدن گرسیوز و بردن برزو بیش افراسیاب

- آموختن برزوی رزم از دلیران افراسیاب

- لشکر کشیدن برزو به سوی ایران

- آمدن بیژن و آوردن برزوی رستم زال را

- آشنایی دادن شهر و میان رستم و برزوی

- آمدن سوسن جادو به ایران و گرفتار شدن پهلوانان ایران به مکر سوسن

- گرفتار شدن توس به دست سوسن رامشگر

- گرفتار شدن گودرز به دست سوسن

- گرفتار شدن گسته‌م به دست سوسن رامشگر

- گرفتار شدن گیو گودرز به دست سوسن به صحرای ایران

- رزم پیلسم با بیژن و گرفتار شدن بیژن به دست او

- مناظره کردن فرامرز دستان با پیلسم

- جنگ کردن دستان سام با پیلسم و آمدن رستم در آن رزمگاه

- رزم رستم با پیلسم و رسیدن فرامرز به لشکر

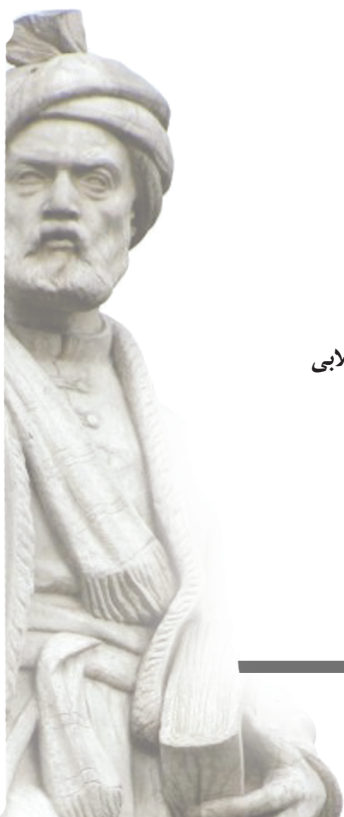
- آمدن فرامرز و لشکر آوردن از سیستان رزم رستم و پیلسم سقلابی

- گفتار در رزم برزو و دستان و رسیدن افراسیاب در آن رزمگاه

- جنگ رستم زال و پیلسم سقلابی

- آرزوی خواستن برزوی از کی خسروبن سیاوش

- بیرون آوردن پهلوانان ایران از بند پیلسم



با توجه به قدیمی‌ترین دست‌نویس منظومه‌ی برزنامه که مربوط به سال ۸۲۹ قمری (۸۰۵ خورشیدی) است، سراینده‌ی بخش کهن این منظومه شمس‌الدین محمد کوسج می‌باشد.^{۳۰} و با توجه به فرجامین رج این منظومه:

چو از رزم برزو بپرداختم ز گودرز و بیژن سخن ساختم

می‌توان نتیجه‌گیری کرد که وی از حماسه‌سرایی بوده است که افزون بر برزنامه، داستان‌های حماسی دیگری نیز سروده است.

چنان که گفته شد، بخش کهن برزنامه در میان منظومه‌های حماسی که پس از شاهنامه‌ی فردوسی سروده شده‌اند از همه موفق‌تر بوده است، به گونه‌ای که بخش‌هایی از آن به نسخه‌هایی از شاهنامه، راه یافته است.^{۳۱}

برزنامه‌ای که به تحقیق و تصحیح اکبر نحوی در تهران به چاپ رسیده است، تنها بخش کهن آن را دربر می‌گیرد و دارای ۴۲۴۱ رج (بیت) می‌باشد و چنان که گفته شد برزنامه (بخش کهن)، سروده‌ی شمس‌الدین کوسج است.



هم‌چنین، نگ:

برزنامه - منسوب به خواجه عطاءبن یعقوب معروف به: عطایی رازی و داستان کُک کوهزاد - به اهتمام استاد دکتر سید محمد دبیر سیاقی - انجمن آثار و مفاخر فرهنگی - تهران ۱۳۸۲

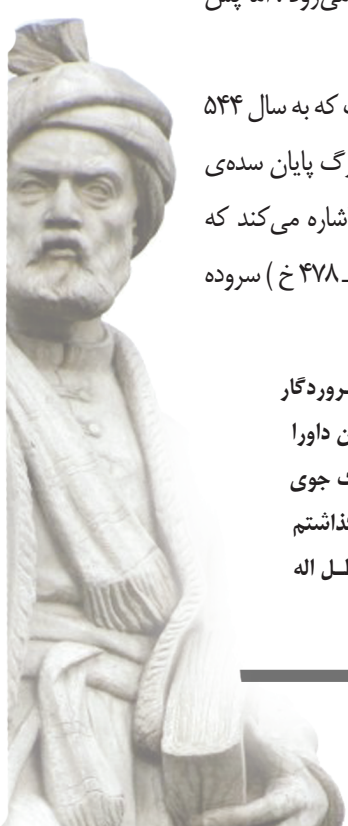


هفتم - شهریار نامه

شهریارنامه که در پایان سده‌ی پنجم سروده شده است ، بن‌نشت ارزنده‌ای است در باره‌ی خاندان رستم . این سروده تا پشت سوم بعد از رستم را دربرمی‌گیرد. « شهریار» که سراینده ، این منظومه را به یاد او سروده است ، آخرین پهلوان سرشناس از خاندان گرشاسب است. شهریار ، پسر برزو فرزند سهراب پسر رستم است. او نیز بدون این که نیاکان خود را بشناسد ، به جنگ فرامرز پسر رستم می‌رود ؛ اما پس از آگاهی ، کارشان به آشتی و دوستی می‌کشد.

سراینده‌ی شهریارنامه ، سراج‌الدین عثمان بن محمد مختاری غزنوی است که به سال ۵۴۴ یا ۵۵۴ (۵۲۸ یا ۵۳۸ خ) در گذشته است. مختاری غزنوی از شاعران بزرگ پایان سده‌ی پنجم و نیمه‌ی نخست سده‌ی ششم است. شاعر در پایان شهریارنامه اشاره می‌کند که شهریارنامه ، به خواست مسعود بن ابراهیم غزنوی (۵۰۸ - ۴۹۲ ق / ۴۹۳ - ۴۷۸ خ) سروده شده و در سه سال به پایان رفته است. رج‌های پایانی این اثر ، چنین‌اند :

بسر شد کنون نامه شهریار	به توفیق یزدان پروردگار
شها شهریارا ، سرا سرورا	نگهدار تختا ، جهان داورا
چو فرمودیم داستانی بگوی	بگفتم به اقبال فرهنگ جوی
سه سال اندرین رنج برداشتم	سخن آن چه بُد هیچ نگذاشتم
به نظم آوریدم به اقبال شاه	شه شهریاران و ، ظل اله



که تاجت فروزنده چون هور باد	ز تیغت جهان ، جمله پر نور باد
گل باغ و بستان ، محمودشاه	جهانجوی بخشنده ، مسعود شاه
چو مختاری آن نامور داستان	به نام تو گفت ای شه راستان
گرم هدیه بخشی در این بارگاه	به پیش بزرگان با عز و جاه
شوم شاد و افزون شود جاه تو	همان مدح گویم به درگاه تو
و گر هدیه ندهی ایا شهریار	نرنجم که هستی خداوندگار
زبان من ، از هجو کوتاه باد	همیشه ثناگوی این شاه باد
ز فردوسی اکنون سخن یاددار	که شد بر سرم [سر] رزم اسفندیار

استاد همایی ، هنگام به چاپ رسانیدن دیوان عثمان مختاری در سال ۱۳۴۱ بر این باور بودند که سراینده‌ی شهریارنامه نیز عثمان مختاری می‌باشد. ایشان حتا عنوان کرده بودند که شهریارنامه برای تصحیح رستم و اسفندیار ، مفید است؛ اما سپس ایشان این نظریه خود را نادرست دانستند و در کتاب مختاری‌نامه نوشتند: ^{۳۲}

گوینده‌ی استاد پرمایه‌ای همچو حکیم مختاری که در شاعری ممدوح و مقتدای حکیم سنایی غزنوی بوده و با تسلّم استادی و تصدیق قدرت شاعری او را افتخار می‌داده و چنان قصاید غرای بی‌نظیر از فکر و طبع او تراوش کرده است، چگونه می‌تواند چنین منظومه‌ی سخیف و خنک و بی‌مزه را داشته باشد که آمیخته‌ای از افسانه‌های کهن ملی ایران با داستان‌های اساطیر هند و قصص مذهبی یهود و اسلام و متضمن وقایع ممتنع و نامعقول و اکثر ابیاتش سست و ناتندرست و مشحون به اغلاط لفظی و معنوی و متضمن کلمات و ترکیباتی است که در نظم و نثر زمان مختاری ابداع معمول و متداول نبوده است .

شهریارنامه دارای سه بخش است. بخش نخست که گسترده‌ترین بخش آن است، دو نبرد از فرامرز فرزند رستم را در بر می‌گیرد که نبرد دوم با شهریار است که آن دو ، یک‌دیگر را نمی‌شناختند؛ اما سرانجام یک‌دیگر را شناخته و جنگ میانشان به آشتی و یگانگی می‌انجامد ...

در این میان ارجاسپ تورانی که لهراسب را کشته بود ، اَرهنگ دیو فرزند پولادوند را



به سیستان گسیل می‌دارد .

زال در نبود رستم که به خاوران رفته بود ، زواره فرزند خود (برادر رستم) را به نبرد ارهنگ می‌فرستد و خود نیز به یاری وی می‌رود . در نتیجه ، ارهنگ فراری می‌شود . بخش دوم ، مربوط است به رفتن زال به دربار سلیمان و رخ دادهای آن و نیز نبرد با دیوی به نام « اهریمن » . بخش سوم ، فرجام داستان است که رج‌های پایانی آن ، در پیش آورده شد .

استاد ذبیح الله صفا می‌نویسد : ۳۳

از شهریارنامه اکنون نسخه‌ای در پیش نداریم . نسخه‌ای از آن در کتابخانه‌ی موزه‌ی بریتانیا جزو نسخ خطی فارسی موجود است . چند سال پیش نسخه‌ای از این کتاب را استاد چایکین خاورشناس معروف روسی در تهران خرید و با خود به روسیه برد .

استاد ذبیح‌الله صفا ، رج‌هایی از شهریارنامه را که استاد سعید نفیسی از نسخه‌ی شهریارنامه‌ای که چایکین در تهران خریداری کرده بود ، نسخه‌برداری کرده بود ، در رویه‌های ۳۱۴ - ۳۱۳ کتاب حماسه‌سرایی در ایران ، آورده‌اند .



هشتم - آذربرزین نامه

آذربرزین ، فرزند فرامرز از دختر پادشاه کشمیر است. داستان این گونه آغاز می‌شود که وی هنگام یورش بهمن به سیستان در هندوستان بود و چون از کار پدر آگاه شد ، به یاری وی برخاست؛ اما لشکر بهمن را لشکر پدر خود دانست و گرفتار بهمن شد. بهمن وی را با خود از سیستان به بلخ برد؛ اما در میان راه ، رستم تورگیلی که از پهلوانان روزگار بود. وی را از بند بهمن رهانید. سپس آذربرزین به نبرد با بهمن برخاست و بهمن به دژی پناه برد و سرانجام با وی آشتی کرد و آذربرزین ، جهان‌پهلوان بهمن شد.^{۳۴} سراینده‌ی منظومه‌ی آذر برزین ناشناخته است. نخستین رج (بیت) آذربرزین نامه که در کتاب‌خانه‌ی موزه‌ی بریتانیا وجود دارد ، چنین است :

به زال ستم‌دیده ، رفت آگهی که گشت از فرامرز ، گیتی تهی

این نسخه به نظر می‌رسد که کامل نیست و :^{۳۵}

اصولا چنین به نظر می‌رسد که اصل داستان آذربرزین در این منظومه ، خلاصه شده باشد ... آن چه که در نسخه‌ی موجود بهمن‌نامه در باب آذربرزین می‌یابیم ، مفصل‌تر و کامل‌تر است از داستان آذربرزین در نسخه‌ی آذربرزین .

شایان توجه است که :^{۳۶}

آن چه در نسخه‌ی موجود بهمن‌نامه در باب آذر برزین می‌یابیم ، مفصل‌تر و کامل‌تر از داستان آذر برزین در نسخه‌ی موجود آذر برزین نامه

فرجامین رخداد داستانی این نسخه ، بازگشت آذربرزین به سیستان و مرگ زال است؛ در حالی که در پاره‌ای نسخه‌ها ، فرجامین رخداد ، نشستن همای بر تخت شاهنشاهی ایران است .



نهم - بیژن نامه

بیژن نامه ، چنان که از نام آن پیداست ، سروده‌ای است درباره بیژن پهلوان نام‌آور ایران (فرزند گيو و نوهی دختری رستم) . بیژن نامه ، با این بیت آغاز می‌گردد :

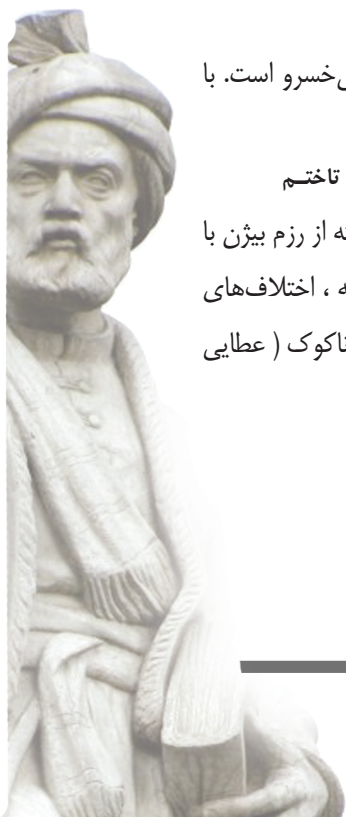
کنون ، کار بیژن بگویم ترا بدین آب حکمت ، بشویم ترا

بیت‌های این مجموعه در نسخه‌های گوناگون ، میان ۱۴۰۰ تا ۱۹۰۰ رج است . بخش‌هایی از آن ، با شاه‌نامه‌ی فردوسی درباره‌ی رزم بیژن با گرازها ، هم‌سان است ؛ اما در جاهایی نیز با متن شاه‌نامه یک‌سان نیست.

پنجاه بیت پایان داستان ، در دیدار بیژن و منیژه با فرنگیس مادر کی خسرو است. با توجه به فرجامین بیت این سروده :

چو زین داستان ، دل پرداختم سوی رزم برزو ، همی تاختم

بیژن‌نامه دارای ۱۴۰۰ تا ۱۹۰۰ رج است و بخش بزرگی از آن بر گرفته از رزم بیژن با گرازها از شاه‌نامه می‌باشد ؛ در حالی که قسمت‌هایی از آن با شاه‌نامه ، اختلاف‌های زیادی دارد . می‌توان گفت که بیژن‌نامه سروده‌ی خواجه عمیدبن عطا ناکوک (عطایی رازی) شاعر برزنامه است.



دهم - سوسن‌نامه

سوسن‌نامه، بخشی از برزونامه می‌باشد که از آن جدا کرده شده است. سوسن، زنی بود تورانی که رامش‌گری و افسون‌گری می‌دانست. افراسیاب وی را برای فریب و به دام کشیدن پهلوانان ایران، همراه پیلسم پهلوان تورانی، به ایران فرستاد. او، تنی چند از پهلوانان ایرانی را به افسون فریفت؛ اما فرامرز بر کار او آگاه شد و رستم را بر آن آگاهی داد.

از این رو، رستم به نبرد پیلسم لشگر آراست. افراسیاب از این کار آگاه شد و به یاری سوسن رامشگر آمد. جنگی بزرگ میان رستم، فرامرز و برزو. همراه با سپاهیان سیستان، با افراسیاب و تورانیان در گرفت.

کی‌خسرو که بر این کار آگاهی یافت، به یاری رستم آمد. در نبردی که درگرفت، پهلوانان ایرانی آزاد شدند و افراسیاب از میدان جنگ گریخت. پس از پایان نبرد، کی‌خسرو به سیستان می‌رود و فرمان‌روایی غور و هرات را به برزو می‌دهد.

این داستان، برگزیده‌ای از بهترین بخش‌های برزونامه‌ی کهن است که به گونه‌ی جداگانه تنظیم گردیده است و حتا در پاره‌ای از نسخه‌های شاهنامه نیز به عنوان ملحقات راه یافته است.



یازدهم - داستان کک کوهزاد

باید دانسته شود که داستان‌های مربوط به رستم و خاندان او، همان‌هایی نیستند که در شاه‌نامه آمده‌اند؛ بلکه داستان‌های دیگری از این پهلوان نام‌دار ایران به ویژه در سیستان و خراسان بزرگ، بر سر زبان‌ها بوده است. سراینده می‌گوید، این داستان را از گفته‌ی دهقانان یا آزادگان، به شعر درآورده است:

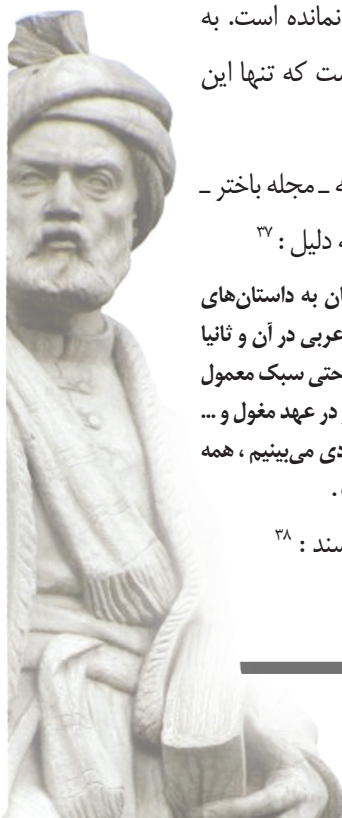
چنین گفت دهقان دانش‌پژوه مر این داستان را، ز پیشین گروه

داستان کک‌کوهزاد، از شاعری است که نام و نشانی از او به جای نمانده است. به نظر می‌رسد که این داستان، پاره‌ای از یک منظومه‌ی چند بخشی است که تنها این قسمت آن، به جا مانده است.

گرچه ملک‌الشعرای بهار آن را از آثار دوران مغول می‌داند (فردوسی - مقاله - مجله باختر - سال اول - شماره ۱۱ و ۱۲)؛ اما به حق استاد دکتر ذبیح‌الله صفا آن را به دلیل:^{۳۷}

اولاً نزدیکی نسبتاً زیادی که در سبک سخن‌سرایی این داستان به داستان‌های حماسی قرن پنجم می‌بینیم و ثانیاً قلت نسبی استعمال کلمات عربی در آن و ثانیاً نزدیکی زیاد منظومه به سبک شعرای خراسانی پیش از مغول و حتی سبک معمول منظومه‌های حماسی قرن پنجم و عدم تجانس آن با سبک شعر در عهد مغول و ... خامساً وجود داشتن نام‌های عربی که در منظومه‌های متأخر زیادی می‌بینیم، همه دلیل تعلق نداشتن این منظومه به قرن هفتم یعنی [مغول] است.

استاد دکتر سید محمد دبیر سیاقی در پیش‌گفتار کک‌کوهزاد، می‌نویسند:^{۳۸}



داستان کک کوه زاد یا سرگذشت رستم با کک کوه زاد ، دومین داستانی است که به عنوان ملحقات به پایان شاهنامه ی چاپ کلکته افزوده شده است و ما آن را پس از مقابله با منتخباتی از شاهنامه ... با تهیه ی کشف الابیات ، جداگانه چاپ کرده و هم برزوانه در مجله ی قرار دادیم ، تا یک جا منتشر شود ... سراینده ی این داستان معلوم نیست ...

باید دانست که داستان کک کوه زاد ، داستان جداگانه ی نبوده است ؛ بلکه بخشی از چند داستان بوده است که از سوی شاعر ، در پی هم به شعر درآورده شده است . در آغاز فرجام داستان کک کوه زاد ، رج هایی وجود دارد که نشان دهنده ی پیوستگی چند داستان به یک دیگر بوده است . رج (بیت) نخست این داستان ، چنین است :

کنون داستان کک کوه زاد بگویم، بدان سان که دارم به یاد

از سوی دیگر :^{۳۹}

آثار تقلید از شاهنامه ی فردوسی در این داستان نیز مانند برزوانه آشکار است؛ گاه مصرایی و مضامینی هم از شاهنامه نقل شده و گاه مضمون بیتی با تغییر کلمات از آن جا آورده شده است و تعدادی از ابیات شاهنامه را نیز شاعر عینا در دو فصل پایانی داستان نقل کرده است که می تواند افزوده ی ناسخ به داستان کک کوه زاد باشد و یا کسی برای تایید نسبت نظم آن به فردوسی آورده باشد .

داستان حماسی کک کوه زاد دارای ۷۱۰ رج (بیت) می باشد و با کاستن رج های برگرفته از شاهنامه ی فردوسی در دو فصل پایانی ، این منظومه ۶۶۱ رج است .

در پایان داستان که نشان دهنده ی دنباله دار بودن آن می باشد ، سراینده ی داستان کک کوه زاد می سراید :

گذشتیم ، از رزم و پیکار کک که این رزم و کین در برم ، بد سبک
دل شهریار جهان ، شاد باد ز هر بد ، تن پاکش آزاد باد

با توجه به سبک شعر و واژه های به کار برده شده در این سروده ، می بایست سرایش آن در سده ی ششم در خراسان بوده باشد. درون مایه ی این حماسه چنین است :^{۴۰}



نزدیک زابل به سه روز راه کوهی بلند بود که در آن از افغان و لاجپن و بلوچ ،
قوم بسیار گرد آمده بودند و در قلعه‌ای بر بالای آن کوه به نام قلعه‌ی « مریاد »
می‌زیستند.

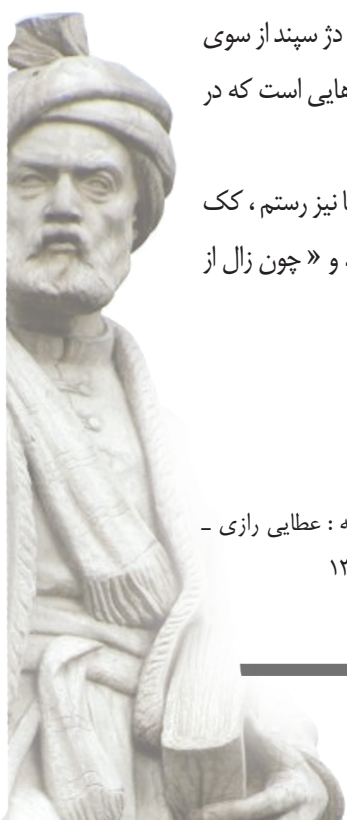
که در رزم ، با اژدها پای داشت	به دژ در یکی بد کنش جای داشت
همه ناوک انداز و ، ژوبین گذار	نژادش ز اوغان ، سپاهش هزار
که رزم ، جوشان‌تر از رود نیل	دو رانش ، همانده‌ی ران پیل
به گیتی بسی ، رزم بودش به یاد	ورا نام بودی ، کک کوهزاد
بسی بیم او ، در دل زال بود	هزار و صد و هژده‌اش ، سال بود
پر از زر گرفتی ، همی باژ و ساو	چنان بد که هر سال ، ده چرم گاو

زال تا دوازده سالگی ، رستم را از داستان کک کوهزاد بی‌خبر گذاشت . سرانجام رستم روزی
در بازارگاه ، از حدیث کک آگهی یافت و نهانی با کشواد و میلاد به جنگ کوهزاد رفت و او و
برادرزاده‌اش بهزاد را از پای درآورد و این پهلوانی مایه‌ی شهرت رستم و اعجاب زال و سام و
منوچهر گردید. این پهلوانی رستم در داستان کک کوهزاد ، همانند گشودن دژ سپند از سوی
رستم در شاه‌نامه‌ی فردوسی است. داستان کک کوهزاد ، از جمله داستان‌هایی است که در
پاره‌ای از شاه‌نامه‌ها ، به عنوان ملحقات به چاپ رسیده است .

به این داستان در احیا الملوک ، به گونه‌ی دیگری اشاره شده است. در این جا نیز رستم ، کک
کوهزاد را که « پتیارهای بود به عظمتِ جثه مشهور »^{۴۱} از پای درمی‌آورد و « چون زال از
این معنی آگاه شد ، با لشگر و اعیان سیستان به تهنیت رستم آمدند »^{۴۲}.

برای آگاهی بیش‌تر ، نگ :

کک کوهزاد ، همراه با برزنامه - منسوب به خواجه عمیدعطاین یعقوب معروف به : عطایی رازی -
به اهتمام دکتر سید محمد دبیرسیاقی - انجمن آثار و مفاخر ملی - تهران ۱۳۸۲



دوازدهم - داستان جم‌شید

داستان جم‌شید نیز از داستان‌هایی است که جز ملحقاتِ پاره‌ای از شاه‌نامه‌ها می‌باشد. این داستان ، با نامه‌ی ضحاک به جم‌شید آغاز می‌گردد: ^{۴۳}

چو نزدیک شد ، نزد جم‌شید شاه	یکی نامه بنوشت بیور بگاه
فرستاد و آگه کردش ز کار	که گویی منم در جهان ، کردگار
ز من هست روزی و ، جان از منست	همه آشکار و ، نهان از منست
ندارم ، من این گفتنت اعتبار	همانا که برگشت بختت به کار...

سپس با پاسخ جم‌شید به ضحاک ، نبرد جم‌شید با ضحاک ، زخم خوردن و گریختن جم‌شید از ضحاک ، رفتن ضحاک به سیستان ، به زنی گرفتن دختر کورنگ شاه ، زاده شدن « تور » پسر جم‌شید شاه ، پیدا شدن شیدسب از تور و « تورگ » (تورج) از شیدسب و سپس پیدا شدن « شم » از تورگ و اترت از شم و گرشاسب از اترت و نریمان از گرشاسب و سام از نریمان ، پی گرفته می‌شود .

بخش بزرگی از این داستان یعنی از رفتن جم‌شید به زابلستان و پس از آن ، بدون کم و کاست از گرشاسب‌نامه‌ی اسدی توسی ، برداشته شده است .

باید دانست که ۲۷۶ رج (بیت) از آغاز این داستان که انباشته از واژگان عربی و بیت‌های بسیار سست و بی‌پایه می‌باشند ، از ناشناسی است که خواسته ، داستان جم‌شید را به گونه‌ای جداگانه به نام خود « سرهم‌بندی » کند .

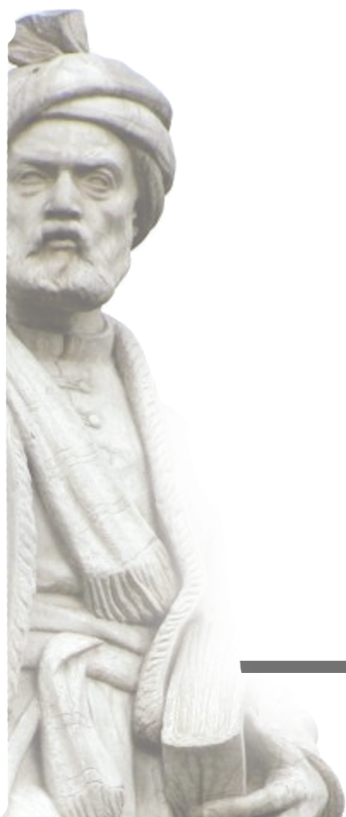
به نظر استاد دکتر ذبیح‌الله صفا ، می‌بایست تنظیم این داستان مربوط به دوران پس از



یورش مغولان به ایران باشد و مساله‌ی شگفت‌انگیز در این داستان :^{۴۴}
مطلب تازه و ناسازگار آن با روایات ملی ایران ، خداپرست بودن ضحاک است
که با خوی اهریمنی ضحاک اژدهافش در روایات ملی ، همساز نیست .

سیزدهم - لهراسب نامه

لهراسب‌نامه ، سروده‌ای است که بخشی از شاه‌نامه تا پایان داستان رستم و شغاد را در
بر می‌گیرد و دارای مقدمه‌ای در چهار بیت است. سراینده‌ی آن شناخته شده نیست و
نسخه‌ای از این سروده در کتاب‌خانه‌ی ملی فرانسه موجود است .^{۴۵}



چهاردهم - جهان‌گیر نامه

جنگ پدر با پسر یعنی نبرد رستم و سهراب، اوج «داستان پر آب چشم» (تراژدی) در ایران است که اثر ژرفی بر روی مردم داشته است.^{۴۶} به گونه‌ای که این «داستان پر آب چشم» در دیگر سروده‌ها و داستان‌های حماسی مانند جهان‌گیر نامه و برزنامه نیز بازگو شده است.

داستان نبرد پدر با پسر، به میان دیگر مردمان جهان نیز رفته است. در میان آلمانی‌ها، داستان «هیلدبراند و هادوبراند» (Hildebrand und Hadubrand) دارای همین درون‌مایه است و همچنین داستان کوکولین (Cuculin) ایرلندی‌ها، در راستای داستان رستم و سهراب است. در نزد روسیان نیز داستان یروسالان لازایویچ (Yeruslan Lazarewitsch) با داستان سهراب و رستم، رستم و جهان‌گیر، همانندی دارد.

برخلاف داستان رستم و سهراب که رستم پس از کشتن سهراب آگاه می‌گردد که سهراب فرزند اوست، در داستان جهان‌گیر، فرجام کار غم‌انگیز نیست، زیرا جهان‌گیر و رستم یک‌دیگر را می‌شناسند.

از جهان‌گیرنامه، نسخه‌ای در کتابخانه‌ی ملی پاریس هست که دارای ۶۳۰۰ رج (بیت) است.^{۴۷}

همچنین نسخه‌ای نیز در سال ۱۲۶۱ یزدگردی (۱۳۰۹ قمری / ۱۲۷۱ خ / ۱۸۹۲ م) در مطبعه‌ی ناصری بمبئی به چاپ رسیده که همین شمار بیت را در بردارد.



سراینده‌ی داستان ، شاعر گمنامی است به نام قاسم که « ماح » تخلص می‌کرد. در نسخه چاپی بمبئی ، نام وی به ابوالقاسم گردانده شده ؛ اما در پایان منظومه نام وی به همان گونه‌ی قاسم ماح ، به چشم می‌خورد :

بیا ، قاسم ماح دردمند مگو بیش از این قصه‌ی چون و چند

از زمان زندگی قاسم ماح و یا سرایش این اثر ، نشانی در داستان نیست ؛ اما او در فرجامین بیت این سروده می‌گوید که آن را در « هرات » به نظم درآورده است :

به نظم آمد این دفتر ، اندر هرات به توفیق جبار موت و حیات

سراینده‌ی این داستان نیز اشاره می‌کند که آن را از « دهقان بسیار هوش » شنیده است :

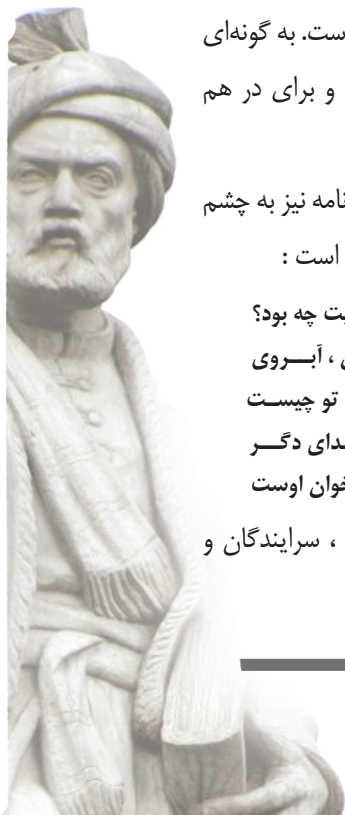
ز داننده دهقان بسیار هوش مر این داستان کهن را ، نیوش
چنین راند ، دانای پیشین سخن که چون نامور ، رستم پیلتن

اما چیز تازه در این داستان ، دگردیسی از مفاهیم کهن به باورهای روز است. به گونه‌ای که رستم به قالب کسی درآمده است که در راه توحید جهاد می‌کند و برای در هم کوبیدن « لات » و « عزی » می‌جنگد .

این اندیشه به گونه‌ی کم‌رنگ‌تر ، در فرامرزنامه و بخش‌هایی از شهریارنامه نیز به چشم می‌خورد ؛ اما این مساله در جهان‌گیرنامه ، ژرفای بیش‌تری پیدا کرده است :

چو رستم ازو ، لات و عزی شنود	بگفتا بدین سال ، حکایت چه بود؟
سخن دیگر ، از لات و عزی مگوی	نگهدار در پیش من ، آبروی
به عزی و لات ، اعتقاد تو چیست	نگه کن که اندر نهاد تو چیست
خدای جهان را ، بخوان ای پسر	که جز او نباشد ، خدای دگر
مدار فلک‌ها ، به فرمان اوست	جهان سربه‌سر ، سفره‌ی خوان اوست

در جهان‌گیرنامه ، برخلاف دیگر داستان‌های پهلوانی و حتا شاه‌نامه ، سرایندگان و



یا نسخه‌برداران، تور را با ترک و توران را با ترکان یکی نوشته‌اند. در این داستان، ترکان (غزا و قپچاق‌ها) را آن گونه که هستند یعنی برخلاف تورانیان: ^{۴۸}

به کوتاهی قامت، تنگ چشمی، سفاکی و خون‌ریزی و پهن‌روی و تُنگ‌مویی و درازی بینی و هیات کبریّه و تندخویی و غارت‌گری و توحش [وصف شده‌اند]

در جهان‌گیرنامه در این باره می‌خوانیم:

سپاهی ز ترکان، چو کوه گران	ببستند، خون ریختن را، میان
همه، پهن‌روی‌ان کوتاه قد	همه رویشان بود بی‌خط و خد
همه، تنگ‌چشمان، بینی دراز	همه، بد‌نمایان، دندان گراز
همه، تندخویان با کین و خشم	ز مال یتیمان، سیه کرده چشم
همه تیره رای و، همه بدگمان	کمر بسته در غارت مردمان
همه پوست‌پوشان دون و دغل	همه زفت‌خویان، گنده بغل
همه بی‌نمک مردم بدنهاد	همه معدن ظلم و، جور و، فساد

درباره‌ی این اثر، استاد ذبیح‌الله صفا میان بخش نخست و بخش دوم آن، تفاوت‌های اساسی می‌بیند و می‌نویسد: ^{۴۹}

وقتی از قسمت اول این کتاب (... رفتن رستم به خدمت مسیحا و به زنی گرفتن دختر او دل‌نواز و رفتن به کنار دریای قلمز و جنگ با غواص دیو و سفر در دریای مغرب) بگذریم و به قسمت دوم (یعنی ظهور جهان‌گیر و لشکر کشی افراسیاب به ایران و جنگ کاووس با او تا قسمت آخر کتاب) برسیم، فرق بین و آشکاری از لحاظ افکار حماسی بین آن‌ها می‌یابیم ... قسمت دوم از حیث سبک گفتار حماسی به مراتب بهتر از قسمت اول به نظر می‌رسد و در این جاست که ابیات زیبا و کلمات فصیح فارسی بسیار می‌توان یافت ... و گاه زبان شیوای حماسه سرایان تجدید می‌شود و ابیاتی نسبتاً بلند و محکم ملحوظ می‌افتد.

بدین‌سان این اثر مربوط به سال‌های پایانی سده‌ی ششم خورشیدی است که به احتمال زیاد در سده‌ی نهم، در آن دست برده‌اند: ^{۵۰}

و ابیاتی به آن افزوده‌اند و ابیات سست و نارسایی که در آن می‌بینیم، همه



مربوط به این الحاق کننده است .

نسخه‌ی چاپی جهانگیرنامه (مطبعه / چاپخانه ناصری بمبئی) با این رجها آغاز می‌شود .

که پذیرفت از نامش عالم قرار ...	به نام جهان آفرین پرورگار
بگویم ترا داستانی گزین ...	پس از نام دادار جان آفرین
مراین داستان کهن رانیوش	زدانده دهقان بسیار هوش
که چون نامور رستم پیلتن ...	چنین داند دانای پیشین سخن

نسخه‌ی چاپی جهانگیرنامه ، با این بیت‌ها به پایان می‌رود :

به پهلوی او ، دخمه کردندشان	بر دخمه‌ی پیر ، بردندشان
نشستند ، با سوگ و ، رنج و گداز	پس آن که از آن جای گشتند باز
که ورزد به پرورده‌ی خویش ، کین	جهان را ، مداری نباشد جز این
مگو بیش از این ، قصه‌ی چون و چند	بیا قاسم ماح دردمنند
به دنیا که غم ، تا توانی مخور	غم از بهر دنیای فانی ، مخور
که نیکوست در نامه ، ختم سخن	به پایان رسان ، این حدیث کهن
به توفیق جبار موت و حیات	به نظم آمد این دفتر اندرهرات



پانزدهم - سام‌نامه

از دیگر سروده‌های حماسی درباره‌ی ایران کهن که تا امروز بدان آگاهی داریم، سام‌نامه است. این اثر مربوط به سال‌های پایانی سده‌ی هفتم یا آغازین سده‌ی هشتم می‌باشد. خوش‌بختانه از این کتاب، چندین نسخه در کتاب‌خانه‌های ایران، بریتانیا و فرانسه وجود دارد. همچنین، نسخه‌ی کاملی به تصحیح و مقابله‌ی اردشیر بن شاهی فرزند خدارحم مرزبان‌الله‌آبادی متخلص به «خاضع» از روی دو نسخه‌ی قدیمی در سال‌های ۱۳۱۹ و ۱۳۲۰ خورشیدی در دو جلد در بمبئی به چاپ رسید. این نسخه کامل‌ترین نسخه‌ی سام‌نامه است و دارای ۱۴۵۰۰ رج (بیت) می‌باشد.

در مقدمه‌ی چاپی این اثر، بخشی از شاه‌نامه، یعنی از آغاز تا میانه‌های پادشاهی فریدون نیز به چشم می‌خورد. البته شمار این بیت‌ها، مربوط به ۱۴۵۰۰ بیت سام‌نامه نیست. داستان، با زادن سام نریمان از دختر شاه بلخ آغاز می‌گردد و سپس با دلدادگی سام به دختر فغفور چین، نبردهای او در خاور و پادشاهی او در خاور، مهرورزی با عالم‌افروزپری و شمس‌ی خاوری، جنگ با اژدها و جادوان. همچنین رفتن به دربار فغفور چین و فریفته شدن سام و دختر فغفور به یکدیگر. در خشم شدن فغفور و بند کردن سام. رهایی سام از بند و گفت‌وگوهای سام با پری دخت دختر فغفور. آواره شدن سام در کوه و بیابان و رفتن پری دخت در جامه‌ی رزم به دنبال او ... همچنین، بازگشت سام به ایران و آوردن «ابره‌ای» دیو نزد منوچهر شاه و کشتن او در کنار تخت منوچهر و ...

استاد دکتر ذبیح الله صفا درباره‌ی زمان سرایش این حماسه می‌نویسند: ^{۵۱}



سام نامه ... متعلق به اواخر قرن هفتم و هشتم است و کسانی که آن را متعلق به روزگار پیش از قرن هفتم می‌پندارند ، به خطا می‌روند ...
چنان که در سام‌نامه دیده می‌شود ، [این اثر] با عناصر ابداعی تازه‌ای آمیخته شده است که برخی از آن‌ها متعلق به بعد از رواج داستان‌های نظامی است ...
و سر نهادن سام به کوه و بیابان و رفتن او با شتر و ساریان به جست‌وجوی وی که مآخوذ از داستان لیلی و مجنون است و این نخستین باری است که در حماسه‌های ملی ایران ، دخالت ساریان ملاحظه می‌شود ...

از سوی دیگر باید به یاد داشته باشیم که نام سراینده در رج‌های پایانی منظومه آمده است :
که خواجه چو عیسی روان بخش باش جهانگیر گرد ، جهان‌بخش باش
می‌بایست به ظاهر همان خواجهی کرمانی شاعر نام‌آور سده هفتم و هشتم خورشیدی باشد که دیوان او معروفست و مثنوی‌های گوهرنامه ، کمال‌نامه ، گل و نوروز ، همای و همایون و روضه‌الانوار از اوست .

در تنها منبعی که از انتساب سام‌نامه به خواجهی کرمانی سخن رفته است « در حله حیدری » اثر میرزا محمد رفیع‌خان باذل است که به روشنی ضمن آوردن نام گروهی از حماسه‌سرایان می‌سراید :

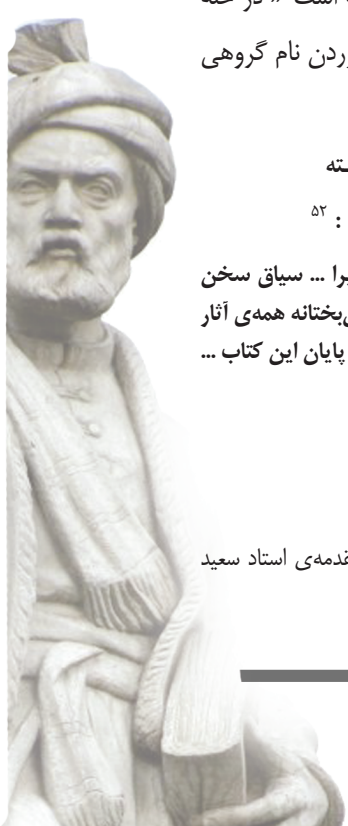
به سوی دگر خواجه آراسته ز سام نریمان ، مدد خواسته

استاد ذبیح الله صفا در انتساب سام‌نامه به خواجهی کرمانی می‌نویسد :^{۵۲}

من در انتساب سام‌نامه به خواجهی کرمانی تردید ندارم ؛ زیرا ... سیاق سخن و سبک بیان این منظومه به سخن خواجهی کرمانی که خوش‌بختانه همه‌ی آثار دیگرش در دست است ، بی‌شباهت نیست و علاوه بر این ، در پایان این کتاب ...
خواجه از خود نام می‌برد .

هم‌چنین‌نگ:

سام‌نامه‌ی خواجهی کرمانی - چاپ خاضع - ۲ جلد - بمبئی ۱۳۱۹ و ۱۳۲۰ با مقدمه‌ی استاد سعید نفیسی



شانزدهم - داستان شبرنگ

درون مایه‌ی این داستان ، نبرد رستم جهان‌پهلوان با شبرنگ فرزند دیو سپید و همه‌ی دیوان مازندران و بر کندن بیخ آنان است .

این داستان ، از « آزاد سرو » است که فردوسی در آغاز داستان کشته شدن رستم به دست شغاد از وی نام می‌برد . داستان ، این گونه آغاز می‌گردد :

کنون ، بشنو از گفته‌ی زاد سرو چراغ صف صدر ماهان ، به مرو
که چون شد ، به مازندران پور زال همه دیو را کرد ، او پای مال

نسخه‌ی شبرنگ‌نامه‌ی کتابخانه‌ی موزه‌ی بریتانیا ، داستان دیگری از پهلوانی‌های رستم را دربردارد. این داستان دربردارنده‌ی نبرد رستم با ببر در سرزمین هند و زایش فرامرز و نبرد رستم با پهلوانی به نام « پتیاره » که از دریا برآمد ؛ اما رستم او را کشت. رج نخست آن ، این گونه است :

یکی روز ، ایام فصل بهار منوچهر ، بر تخت بد شهریار

به نظر می‌رسد که به شعر درآوردن هر دو داستان مربوط به سده‌ی ششم خورشیدی می‌باشد .

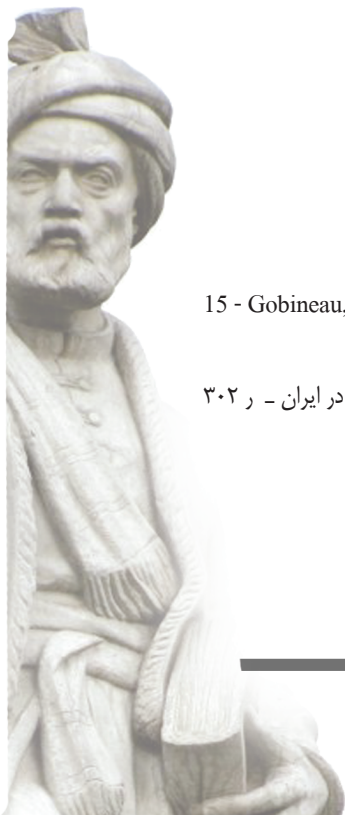


په نوشت‌های گفتار هشتم

- ۱ و ۲ - فرامرزنانه - ر ۲۴
- ۳ و ۴ - حماسه سرایی در ایران - ر ۲۸۷
- ۵ - اوستا ... ج ۱ - رر ۴۹۲ - ۴۹۱
- ۶ - حماسه سرایی در ایران - ر ۲۸۸
- ۷ - مقدمه‌ی ژول مول - بر جلد ۱ شاهنامه - ر ۵۸
- ۸ - حماسه سرایی در ایران - ر ۲۸۹
- ۹ - همان - ر ۲۹۹
- ۱۰ - همان - ر ۲۸۹
- ۱۱ - همان - ر ۲۹۶
- ۱۲ - همان - ر ۴
- ۱۳ - همان - ر ۲۹۶
- ۱۴ - فرامرزنانه - ر ۲۹۷

15 - Gobineau, Histore des Perses, paris 1869, pp. 144 - 139

- ۱۶ - حماسه سرایی در ایران - ر ۲۹۷
- ۱۷ و ۱۸ - مقدمه‌ی ژول مول بر جلد یکم شاهنامه - رر ۶۴ - ۶۳ / حماسه سرایی در ایران - ر ۳۰۲
- ۱۹ - همان / جلد ۳ بلوشه - رر ۱۹ - ۱۸
- ۲۰ - برزوانه (بخش کهن) - ر ۲۴
- ۲۱ - حماسه سرایی در ایران - رر ۳۱۰ - ۳۰۹



- ۲۲ - همان - ر ۳۰۹
- ۲۳ - برزنامه (بخش کهن) رویه بیست و پنج
- ۲۴ - همان - رویه بیست و شش
- ۲۵ - همان - رویه یازده
- ۲۶ - همان - رویه بیست و نه
- ۲۷ - همان - رویه بیست و هشت
- ۲۸ - همان - رویه بیست و نه
- ۲۹ - همان - رویه سی و سه
- ۳۰ و ۳۱ - همان - رویه سی و نه
- ۳۲ - مختاری‌نامه - ر ۳۹۹ - ۳۷۰ / برزنامه (بخش کهن) در چهل و نه و پنجاه
- ۳۳ - حماسه‌سرایی در ایران - ر ۳۱۳
- ۳۴ - مجمل‌التواریخ و القصص - ر ۳۵، ۵۳، ۵۴ و ۹۲
- ۳۵ و ۳۶ - حماسه‌سرایی در ایران - ر ۳۱۶
- ۳۷ - همان - ر ۳۲۰ - ۳۱۹
- ۳۸ - برزنامه - ر ۲۳۵
- ۳۹ - همان - ر ۲۳۶
- ۴۰ - حماسه‌سرایی در ایران - ر ۳۲۲
- ۴۱ - احیا الملوک - فصل اول - ر ۲۶
- ۴۲ - همان - ر ۲۷ - ۲۶
- ۴۳ - شاه‌نامه‌ی فردوسی - انتشارات امیرکبیر - تهران ۱۳۷۷ - ر ۵۵۰
- ۴۴ - حماسه‌سرایی در ایران - ر ۳۲۴
- ۴۵ - همان - ر ۳۱۷
- ۴۶ - برای آگاهی از داستان پر آب چشم، نگ: تاریخ ایران کهن - دفتر ششم - نبردهای دوره نخست ایران و توران
- ۴۷ - حماسه‌سرایی در ایران - ر ۳۲۵
- ۴۸ - همان - ر ۳۲۹
- ۴۹ - همان - ر ۳۳۲ - ۳۳۱



۵۰ - همان - ر ۳۳۲

۵۱ - همان - ر ۳۳۷

۵۲ - همان - ر ۳۴۰





گفتار نهم

داستان‌های پهلوانی تاریخی

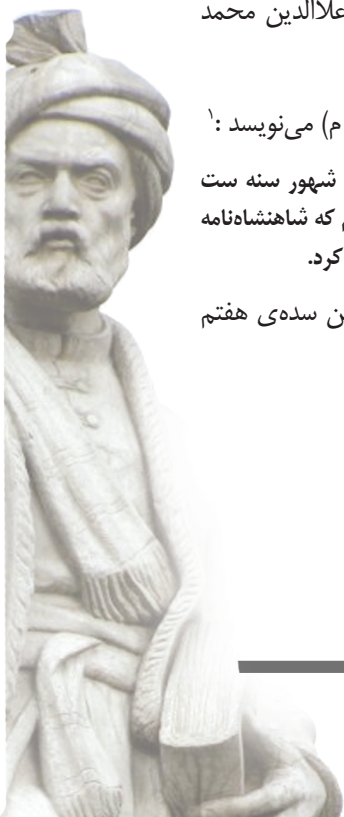
یکم - شاه‌نامه پاییزی نسوی

شاه‌نامه یا شاهنشاه‌نامه پاییزی، نخستین شاه‌نامه درباره‌ی یکی از پادشاهان دوران تاریخ نو (اسلامی) است. گوینده‌ی این شاه‌نامه یا شاهنشاه‌نامه، مجدالدین محمد پاییزی نسوی است. این شاه‌نامه درباره‌ی جنگ‌ها و پیروزی‌های علاالدین محمد خوارزم شاه (۶۱۷-۵۹۶ ق / ۵۹۹-۵۷۹ خ) می‌باشد.

عوفی در لباب‌البلاّب (نوشته شده در سال ۶۱۸ ق / ۶۰۰ خ / ۱۲۲۱ م) می‌نویسد: 'از شعر سلطان اسکندر [محمدخوارزم شاه] است و در شهر سته ست مایه [ماه‌های سال ۶۰۰ قمری / ۵۸۲ خ] او را در نسا دیدم که شاهنشاه‌نامه می‌ساخته و وقایع [پادشاهی] سلطان خوارزم‌شاه را نقل می‌کرد.

سرایش این شاه‌نامه مربوط به سال‌های پایانی سده‌ی ششم و آغازین سده‌ی هفتم هجری (۱۳ میلادی) است.

۱ - لباب‌البلاّب - ج ۲ - ر ۳۴۵ / حماسه‌سرایی در ایران - ر ۳۵۴



دوم - شهنشاه‌نامه‌ی تبریزی

این شاه‌نامه نیز مربوط به تاریخ و شرح حال چنگیز مغول و جانشینان او تا سال ۷۳۸ م‌ه‌ی (۷۱۶ خ) است. سراینده‌ی این شاه‌نامه، احمد تبریزی است که در دوران سلطان ابوسعید می‌زیسته. وی سرایش شهنشاه‌نامه‌ی تبریزی را سه سال پس از «ظفرنامه» به پایان برده است. نخستین بیت این منظومه چنین است:

به نام خداوند جان آفرین نگارنده‌ی آسمان و زمین

احمد تبریزی برای سرایش این شاه‌نامه، هشت سال وقت گذاشته است که در پایان کتاب، به این مساله اشاره دارد:

در این گفت‌وگو شد مرا هشت سال گر احمد بنالد کی گوید منال
جو از سال شد، هفت صدوسی و هشت ستم دیده، این نامه را در نوشت

سرایش این شاه‌نامه به دستور سلطان ابوسعید در سال ۷۳۸ م‌ه‌ی (۷۱۶ خ) پایان گرفته است. از آن جا که به گفته‌ی سراینده‌ی آن، کار سرایش آن هشت سال به درازا کشیده است، تاریخ آغاز آن سال ۷۳۰ م‌ه‌ی (۷۰۸ خ) بوده است.

نسخه‌ای از این کتاب در کتاب‌خانه‌ی موزه‌ی بریتانیا موجود است که تاریخ آن سال ۸۰۰ هجری و عنوان آن «چنگیزنامه منظومات احدی» است؛ در حالی که احدی تبریزی آن را شهنشاه‌نامه می‌نامد.^۱



سوم - کرت نامه ی ربیعی پوشنگی

سراینده ی این منظومه، صدرالدین ربیعی پوشنگی (زایش ۶۷۱ ق / ۶۵۱ خ) است. وی در سلک ندیمان ملک فخرالدین محمدبن ملک شمس الدین کهین از فرمانروایان آل کرت درآمد. صدرالدین ربیعی به خواسته ملک فخرالدین، کرت نامه را بر وزن شاه نامه سرود.

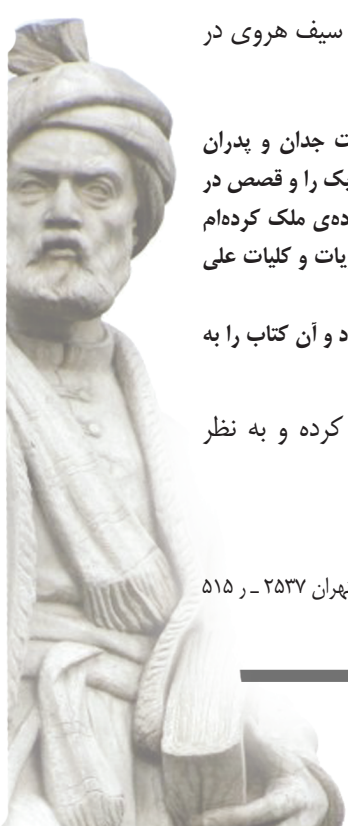
از کرت نامه ی ربیعی، نسخه ای در دست نیست؛ اما سیف بن محمدبن یعقوب ال هروی در تاریخ هرات کمابیش ۲۵۰ رج از بیت های آن را در جای جای کتاب خود آورده است. بیت های باقی مانده از وی، نشان دهنده ی تسلط او بر شاعری است. سیف هروی در این باره می گوید:^۱

ملک فخرالدین، او را فرموده بود که حکایات و سرگذشت جدان و پدران بزرگوار مرا و سیرو خصال و قتل و نهب و تسلط و قبض هر یک را و قصص در بند افتادن و ماندن در آن هفت سال و حربها که برای اعاده ی ملک کرده ام و تمرد و تکبر من که هیچ پادشاهی را منقاد نگشتم، از جزویات و کلیات علی النقص، بر نهج شاه نامه در نظم آر.

ربیعی، شش سال در ساختن و پرداختن آن کتاب به سر برد و آن کتاب را به کرت نامه موسوم گردانیده بودند.

ربیعی پوشنگی در سرودن کرت نامه از شاه نامه ی فردوسی پیروی کرده و به نظر می رسد که بارها و بارها، این کتاب را از نظر گذرانیده است.

۱ - تاریخ ادبی ایران (از فردوسی تا سعدی) ادوارد براون - برگردان علی اصغر حکمت - تهران ۲۵۳۷ - ر ۵۱۵



پاره‌ای از واژگان و ترکیب‌ها که در شاهنامه به کار برده شده است، در کرت‌نامه نیز به چشم می‌خورند مانند: گندآور، گرزگران، که ایدون کنم، پوست ببریدن، کیانی کمند، کران تا کران، بدسگالان، پیل مست و ...

از سوی دیگر، ربیعی از پاره‌ای مصرع‌ها و بیت‌های شاهنامه نیز بدون دست خوردگی یا دگرگون‌سازی اندک، بهره گرفته است.

هم‌چنین ربیعی از آثار نظامی گنجه‌ای و به ویژه اسکندرنامه‌ی وی برای سرودن کرت‌نامه، بهره‌مند بوده است.

سرانجام ربیعی پوشنگی، به دستور ملک فخرالدین به زندان افکنده شد و در زندان به گونه‌ی نامعلومی کشته شد.^۱

چهارم - شاهنامه‌ی موی‌الدین نسفی [نخشی]

هم‌چنین در لب‌الب‌الباب و مجمع‌الفصحا، سخن از شاهنامه‌ی دیگری از شاعری به نام موی‌الدین نسفی (نخشی) است که آگاهی‌های بیش‌تری، از او در دست نیست.^۲



۱- حبیب‌السیر - ج ۳ - ۷۳ - ۷۰ / مقدمه تاریخ‌نامه‌ی هرات - چاپ کلکته (۱۳۶۲)

۲- لب‌الب‌الباب - ج ۲ / ۳۶۲ - ۳۵۹ / مجمع‌الفصی - ج ۱ - ۵۰۹ - تاریخ ادبیات در ایران - ج ۲ - ۷۶۹ - ۷۶۷

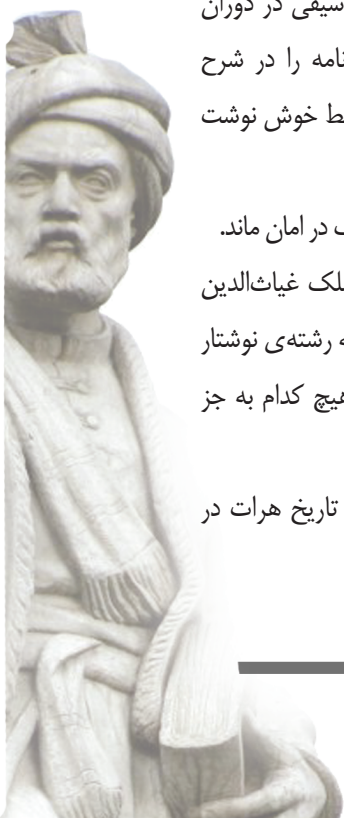


پنجم - سام‌نامه‌ی سیفی (سیف‌الدین هروی)

سراینده‌ی سام‌نامه سیف‌الدین محمدبن یعقوب ال‌هروی، نویسنده‌ی تاریخ هرات است. وی در سال ۶۸۱ هجری (۶۶۱ خ) در هرات زاده شد. سیف‌الدین هروی نیز به دربار ملک‌فخرالدین کرت راه یافت و قصیده‌ها و قطعه‌های زیادی در مدح او سرود. به دنبال یورش الجایتو به شهر هرات، ملک‌فخرالدین از شهر بیرون شد؛ اما سردار دلیر او به نام جمال‌الدین محمد سام پدافند شهر را به دست گرفت. سیفی در دوران شهربند (محاصره) پانزده ماهه‌ی هرات، منظومه‌ی حماسی سام‌نامه را در شرح دلیری‌های جمال‌الدین محمد سام در بیست هزار رج سرود، آن را به خط خوش نوشت و بر آن تصویرها کشید.

به دنبال فرو افتادن هرات، سیف‌الدین هروی نیز دست‌گیر شد؛ اما از مرگ در امان ماند. پس از سال‌ها گوشه‌گیری، در سال ۷۱۷ هجری (۶۹۶ خ) به دربار ملک غیاث‌الدین کرت جانشین ملک‌فخرالدین راه یافت و به فرمان او، تاریخ هرات را به رشته‌ی نوشتار درآورد. سیف‌الدین هروی، دارای نوشتارهای دیگری هم هست که هیچ‌کدام به جز تاریخ هرات بر جای نمانده‌اند.

از سام‌نامه نیز، ابیات پراکنده‌ای در جای‌جای تاریخ هرات، برجاست. تاریخ هرات در سال ۱۳۶۲ هجری (۱۳۲۲ خ) در کلکته به چاپ رسیده است.



ششم - بهمن‌نامه‌ی آذری توسی

آذری توسی از شاعران و عارفان سده‌ی نهم هجری است که چندی نیز در دربار امیران بهمنی از پادشاهان هند به سر برده است. آذری توسی منظومه‌ای در شرح سلطنت فرمان‌روایان بهمنی، به نظم درآورد.

پس از آذری توسی، شاعرانی مانند «نظیری» و دیگران، بخش‌هایی بر آن افزودند. آذری توسی آثار دیگری نیز مانند «جواهرالسرار و عجایب‌الدنیا»، «طغرای همایون» و «سعی الصفا» نیز داشت.

هفتم - تمرنامه یا تیمورنامه‌ی هاتفی

سراینده‌ی این منظومه مولانا هاتفی خواهرزاده «جامی» شاعر نام‌آور سده‌ی نهم و دهم است. هاتفی نیز به مانند بسیاری از شاعران دوران مغول و تیموری به پیروی از نظامی گنجه‌ای، خمسه‌ای ترتیب داد که دربرگیرنده‌ی داستان‌های لیلی و مجنون، شیرین و خسرو، هفت منظر و تیمورنامه می‌باشد. تمرنامه یا تیمورنامه‌ی هاتفی، با این رج (بیت)‌ها آغاز می‌گردد:

به نام خدایی که فکر خرد	همین دید، از عقل چون بنگریست
نیارد که تا کنه او، پی برد	که هست او، ولیکن نداند که چیست

همچنین از رج‌های تمرنامه می‌توان به بیت‌های زیر اشاره کرد:

زخون دلیران و گرد سپاه	زمین گشت سرخ و هوا شد سیاه
تبرزین به خون یلان غرقه گشت	چو تاج خروسان جنگی به فرق



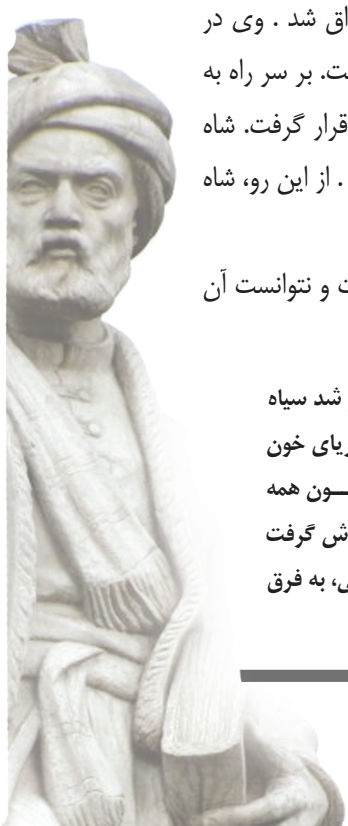
و فرجامین رج آن چنین است :

اللهی، چو این نقش فرخ نهاد به آخر رسید ، آخرش خیر باد
نسخه‌هایی از این کتاب ، در کتابخانه‌های ایران و نیز کتابخانه‌های شهرهای مونیخ ،
پاریس ، لندن و پترزبورگ ، نگاهداری می‌شوند . با وجودی که سراینده ، این اثر را
« تمرنامه » می‌نامد ، از آن به نام « ظفرنامه » نیز یاد شده ایت . از جمله ، نسخه‌ای
از این کتاب به نام « ظفرنامه هاتفی » در شهر لکنواز هندوستان به چاپ رسیده است .

هشتم - شاهنامه‌ی هاتفی

این شاهنامه در شرح پیروزی‌های شاه اسماعیل صفوی است.
سام میرزا در تحفه‌ی سامی می‌نویسد که در سال ۹۱۷ مهی (۸۹۰ خ) شاه اسماعیل
پس از وارد کردن خراسان در دایره‌ی دولت فراگیر ملی ، متوجه عراق شد . وی در
نزدیکی‌های قصبه‌ی خرچرد جام ، به زیارت آرام‌گاه شاه قاسم انوار رفت. بر سر راه به
در باغ هاتفی رسید. هاتفی به پیشباز شاه رفت و مورد مرحمت وی قرار گرفت. شاه
اسماعیل چند بیت از شعرهای او را خواستار شد و آن‌ها را نیکو یافت . از این رو، شاه
اسماعیل از وی خواست تا شرح پیروزی‌هایش را به شعر درآورد.
هاتفی، هزار بیت یا هزار و دویست بیت آن را سروده بود که درگذشت و نتوانست آن
را به پایان برد. پاره‌ای از بیت‌های شاهنامه‌ی هاتفی چنین‌اند :

ز خون دلیران و، گرد سپاه	زمین گشت سرخ و، هور شد سیاه
سپرها، فتاده همه، واژگون	چو کشتی که افتد، به دریای خون
کله‌خودها، گشته ، و ارون همه	چو دل‌های عاشق، پر خون همه
سرنیزه، در سینه کاوش گرفت	ز چشم زره، خون تراوش گرفت
تبرزین، به خون یلان گشته غرق	چو تاج خروسان جنگی، به فرق



نه از قتل کس، نیزه‌های منفعل چو بالا بلندان بی‌رحم دل
ز صف‌های مردان آهن قبا یکی کوچه پیدا، ز شهر فنا
کار ناتمام هانفی را قاسمی گنابادی در شاه اسماعیل‌نامه پی گرفت.

نهم - شاهرخ‌نامه‌ی (قاسمی گنابادی)

از میرزا قاسم قاسمی گونابادی (گنابادی) سه تاریخ منظوم به جای مانده است که عبارتند از: شاهرخ‌نامه، شه‌نامه‌ی ماضی و شه‌نامه‌ی نواب‌عالی.
کلانتری شهر گناباد، در خاندان قاسمی گنابادی موروثی بود؛ اما وی این کار را به برادرش واگذاشت و خود به عرفان گرایید و به شاعری روی آورد.
در کتاب «نفایس المعاصر» از قاسمی چند منظومه یاد شده است که عبارتند از:^۱
شاه‌نامه‌ی ماضی در شرح سلطنت شاه اسماعیل شامل ۴۵۰۰ بیت.
شاه‌نامه‌ی نواب عالی در تاریخ سلطنت شاه تهماسب در ۴۵۰ رج. شاهرخ‌نامه در ۵۰۰ بیت.

گوی و چوگان، معروف به کارنامه در ۲۵۰۰ رج.
قاسمی درباره‌ی شاهرخ‌نامه گفته است:

کتبم که شد ز آسمان کامیاب فلک، شاهرخ‌نامه کردش خطاب
این کتاب که با مدح شاه‌تهماسب صفوی آغاز می‌شود، در سال ۹۵۰ م‌ه‌ی (۹۲۲ خورشیدی)
به پایان رفته است.
از شاه‌نامه‌ی نواب عالی نسخه‌ای در کتابخانه‌ی موزه‌ی بریتانیا هست که با این رج
آغاز می‌گردد.

جهان داورا، کبریایی تر است خدایی ترا، پادشاهی تر است



دهم - شاه اسماعیل نامه (شاهنامه‌ی قاسمی گنابادی)

این شاهنامه، دارای دو بخش است. بخش نخست درباره‌ی شاه اسماعیل صفوی و بخش دوم درباره‌ی شاه تهماسب است. می‌توان گفت که بخش نخست این شاهنامه، دنباله‌ی شاهنامه‌ی ناتمام هاتفی در شرح کارها و پیروزی‌های شاه اسماعیل صفوی است. بخش نخست این شاهنامه دارای ۴۳۰۰ رج است و این چنین آغاز می‌گردد:

از او یافته، منشی چرخ پیر ز خورشید و مه، عینک دل‌پذیر
ورق‌های این صفحه‌ی لاجورد ز قوس قزح، جمله شیرازه کرد

وی سپس می‌سراید:

شها، کامکارا، کرم گسترا سپهر اقتدارا، بلند اخترا
بر آنم که بر صفحه‌ی روزگار کنم بعد از این، نام نیکت نگار

در این منظومه برای نخستین بار از کاربرد تفنگ در جنگ، به گونه «تفک» یاد شده است:

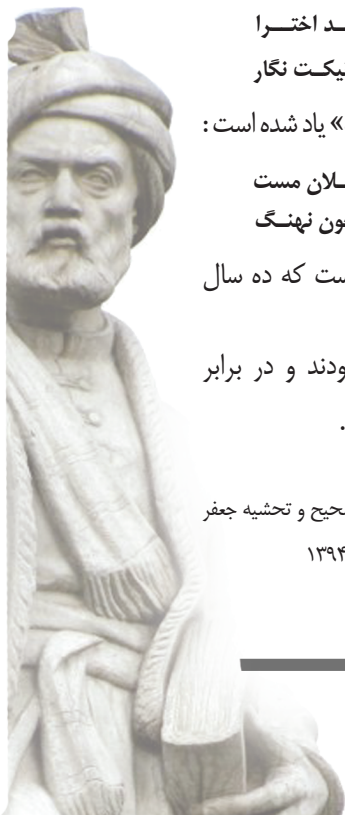
تفک، زنده فیلان جنگی به دست به خرطوم در جلوه، فیلان مست
به دست هژبران، تفک‌های جنگ گرفته به کف، اژدران چون نهنگ

این منظومه در سال ۹۴۰ قمری (۹۱۲ خورشیدی) به پایان رفته است که ده سال پس از درگذشت شاه اسماعیل صفوی می‌بوده است.

هاتفی و قاسمی هر دو در سبک شعری، پیرو نظامی گنجه‌ای بودند و در برابر اسکندرنامه وی، دست به تدوین تمرنامه و شاه اسماعیل نامه زده‌اند.

برای آگاهی بیش‌تر، نگ: شاه اسماعیل نامه - قاسمی حسینی گنابادی - مقدمه، تصحیح و تحشیه جعفر

شجاع کیهانی - ناشر فرهنگستان زبان و ادب فارسی - اندازه وزیری - ۱۲ رویه - تهران ۱۳۹۴



یازدهم - شاهنامه‌ی حیرتی

حیرتی هم‌عصر شاه تهماسب اول صفوی بود و شاهنامه‌ی وی دارای چندین هزار بیت است. بیش‌تر ابیات شاهنامه‌ی حیرتی، شرح غزوات پیامبر و بخشی نیز در ستایش شاه تهماسب و شرح جنگ‌ها و دلاوری‌های اوست.

دوازدهم - جنگ‌نامه‌ی کشم (قشم)

این جنگ‌نامه، سروده‌ای است در ۲۶۳ بیت درباره‌ی دست‌اندازی پرتغالیان به جزیره‌ی کشم (قشم) و هرمز. گفته می‌شود که سراینده‌ی آن «قدری» است. از قدری، جرون‌نامه (هرمزنامه) نیز به جا مانده است. دو رج نخستین این منظومه چنین‌اند:

به نام خدا، ایزد ذوالجلال خدایی که وی را، نباشد زوال
خدایی که لیل و نهار، آفرید خزان برد و، فصل بهار آفرید

وی درباره‌ی آمدن پرتغالی‌ها به خلیج فارس می‌سراید:

چو الف و ثلاثین بد از هجر، سال بیامد یکی لشگر از پرتگال
سپاهی بیامد، چو مور و، ملخ به گرمی چو آتش، به سردی، چو یخ

رخ‌دادهای این نبرد، غیر از هم‌داستانی با انگلیسی‌ها در جنگ علیه پرتغالی‌ها، به گستردگی آمده است.

در پایان منظومه، به فرمان امام‌قلی‌خان در پی‌گیری جنگ اشاره شده است:

چو مژده به نواب عالی رسید دو رخسار او، هم‌چو گل بشکفید



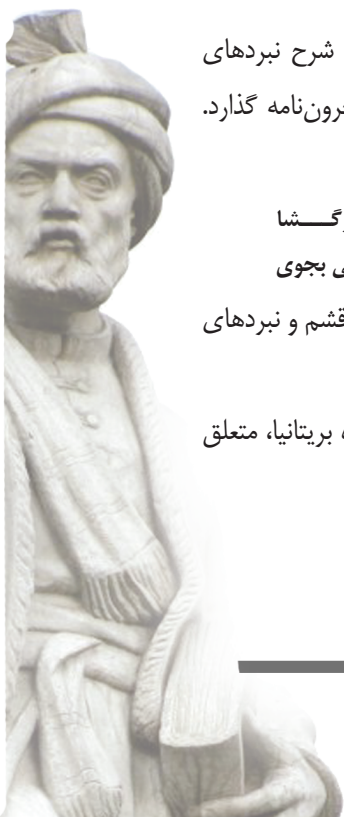
مسخر بکن، بنکسار و جرون بکن دشمن شاه را سرنگون
تاریخ پایان این منظومه نهم محرم الحرام ۱۰۳۲ (۲۳ آبان ۱۰۰۱) می باشد .
« پتر دولواله » ایتالیایی که سال ها در ایران بود ، از این منظومه و نیز جرون نامه (هرمنامه) نسخه ای با خود به ایتالیا برد .
این اثر در سال ۱۸۹۰ میلادی (۱۲۶۹ خ) از سوی لوئیجی بونلی Louigi Bonelli در ایتالیا به چاپ رسیده است .

سیزدهم - جرون نامه (هرمنامه)

پس از گشوده شدن دژ قشم، نبرد اصلی برای بیرون راندن پرتغالی ها از خلیج فارس بر سر آزادسازی جزیره ی هرمز، آغاز می شود.
« قدری » که به نظر می رسد که جنگ نامه ی قشم هم از اوست، شرح نبردهای ایرانیان با نیروهای اشغال گر پرتغالی را به شعر درآورد و نام آن را جرون نامه گذارد.
جرون نامه این گونه آغاز می گردد :

از اول به نام بزرگ خدا سر دفتر نطق را، برگشا
سخن را، به نام خدا بازگوی مراد خود ، از نام نامی بجوی

جرون نامه از جنگ نامه ی قشم، مفصل تر است و در آن از سبب بنای قشم و نبردهای قشم و هرمز (جرون) ، سخن گفته شده است .
از جرون نامه یک نسخه ی عکسی از روی نسخه ی کتابخانه ی موزه بریتانیا، متعلق به آقای عباس اقبال آشتیانی وجود دارد .



چهاردهم - عباس‌نامه یا شاه‌نامه عباسی

این شاه‌نامه سروده‌ی کمال سبزواری (کمال افصح) درباره‌ی شاه عباس (شاه عباس بزرگ) صفوی است . کمال سبزواری در سال ۱۰۸۳ ق / خ در گذشته است .

پانزدهم - شاه‌نامه‌ی صادق

آقا صادق تفرشی که در سده‌ی دهم هجری می‌زیسته ، فشرده‌ی تاریخ ایران از گاه کیومرث تا خلافت بنی‌امیه و آغاز نهضت‌های ملی ایرانیان را به نظم کشیده است . شاه‌نامه‌ی صادق دارای ده هزار بیت است .

شانزدهم - شاه‌نامه‌ی نادری

این شاه‌نامه، شرح پیروزی‌های نادرشاه افشار در هندوستان است که از سوی نظام‌الدین عشرت در سال ۱۱۶۲ قمری (۱۱۲۸ خورشیدی) در سه هزار بیت سروده شده است . فرجامین رج آن چنین است :

چو بلبل ز تاریخ آن دم مزین اگر چشم داری ، بینی باغ من



هفدهم - شاهنامه‌ی احمدی

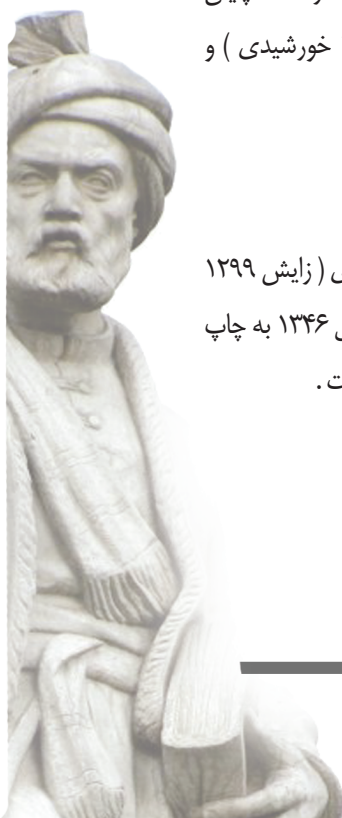
این شاهنامه نیز سروده‌ی نظام‌الدین عشرت است درباره‌ی احوال احمد درانی از مرگ نادر تا نبرد و پیروزی او بر نصرالله رییس ایل بلوچ در سال ۱۱۳۷ ق / خ ۱۱۰۳

هژدهم - شاهنامه‌ی نادری

سراینده‌ی این شاهنامه محمدعلی توسی است . توسی خود را از بازماندگان فردوسی می‌دانتست. با توجه به این مساله، او خود را « فردوسی ثانی » می‌نامید. محمدعلی توسی شاهنامه‌ی نادری را که درباره‌ی زندگی و نبردهای نادرشاه تا پایان کار او می‌باشد در عرض دو سال (۱۱۶۴ - ۱۱۶۲ ق / ۱۱۳۰ - ۱۱۲۸ خورشیدی) و در پنج هزار و سیصد و بیست بیت، سروده است.

نوزدهم - ظفرنامه نادری

سراینده‌ی ظفرنامه نادری ، شاهزاده محمد حسین میرزا امیرالشعرای نادری (زایش ۱۲۹۹ ق / ۱۲۶۱ خ) است . ظفرنامه دارای ۲۶ هزار رج (بیت) است که در سال ۱۳۴۶ به چاپ رسیده است . از ظفرنامه، نسخه‌ای در کتابخانه‌ی ملک هست .



بیستم - علی مردان نامه

این حماسه از میرزا عبدالله شهاب فرزند میرزا حبیب الله ترشیزی از شاعران سده‌ی دوازدهم و سیزدهم درباره‌ی علی مردان خان زند بود که امروزه در دسترس نیست. علی مردان نامه، این گونه آغاز می‌گردد: ^۱

سرنامه حمد جهان آفرین کزو شد پدید آسمان و زمین



۱ - فهرست کتاب‌های خطی در موزه بریتانیا - مولف چارلز ریو (Charles Rieu) پیوست فهرست ریو ۲۲۰۰۰

حماسه سرایی در ایران - ر ۳۷۵



بیست و یکم - شاهنشاهنامه‌ی صبا

این منظومه، از آن فتح‌علی خان صبا ملک‌الشعرای دربار فتح‌علی شاه است. شاهنشاهنامه‌ی صبا که ۶ هزار بیت را در بر می‌گیرد، درباره‌ی جنگ‌های ایران و روس می‌باشد. به گفته‌ی پاره‌ای از ادیبان، شاهنشاهنامه‌ی صبا یکی از حماسه‌های زیبای تاریخ ایران است. سراینده‌ی این شاهنامه، فتح‌علی خان صبا کاشانی ملک‌الشعرای دربار فتح‌علی شاه است. شهنشاهنامه صبا این گونه آغاز می‌گردد :

به نام خداوند آموزگار نگارنده‌ی نامه‌ی روزگار
وی درباره‌ی نام این منظومه می‌گوید :

به نامش ، چو این نامه کردم تمام شهنشاهنامه ، شهنش کرد نام

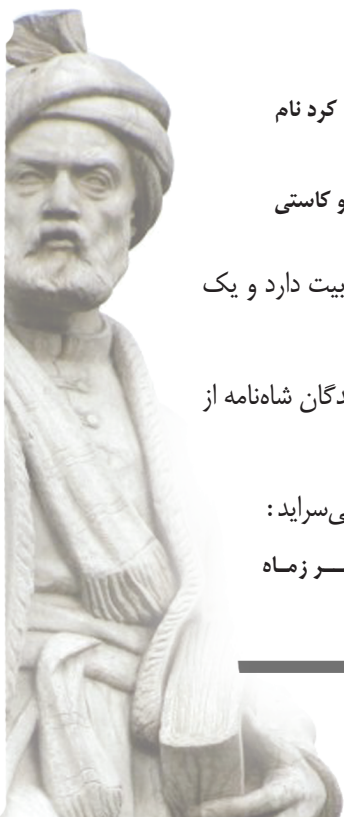
کنون، نامه آرایم از راستی گشایم زبان، بی‌کژ و کاستی

صبا این منظومه را در سه سال به پایان برد. این منظومه چهل هزار بیت دارد و یک بار در بمبئی (هندوستان) ، به چاپ رسیده است.

به باور بسیاری از پژوهندگان ، صبا تنها کسی است که در میان سراینده‌گان شاهنامه از سده‌ی هفتم به بعد ، توانسته بهتر از دیگران از فردوسی پیروی کند .

صبا درباره‌ی رجهای این شاهنامه و خشنودی فتح‌علی شاه از سرایش آن می‌سراید :

یکی نامورنامه بر نام شاه برآراستم ، پایه برتر زماه



در آن چل هزار از گهرهای ناب
چو لختی، هنرمند شاه شگرف
به من گفت و خواند آفرینم فره
پراکنده، روشن تر از آفتاب ...
در آن نامه‌ی پهلوی، دید ژرف
که ای تو، گشاینده‌ی این گره



گفتار دهم

شاهنامه سرایی، پس از پایان شاهنامه

یکم - ظفرنامه

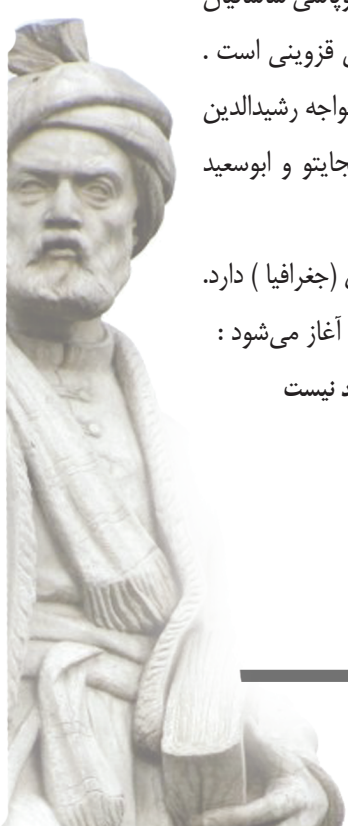
مهم‌ترین اثری که بعد از بخش تاریخی شاهنامه‌ی فردوسی در دست داریم، «ظفرنامه» می‌باشد. این دفتر را می‌توان، در حقیقت دنباله‌ی شاهنامه‌ی فردوسی یعنی از فروپاشی ساسانیان تا زمان سراینده‌ی آن دانست. سراینده‌ی ظفرنامه، حمدالله مستوفی قزوینی است. وی که در سال ۷۵۰ قمری (۷۲۸ خ) در گذشته است از هم‌عصران خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر نام‌آور ایلخانان و پسرش غیاث‌الدین محمد، وزیر اولجایتو و ابوسعید بهادر بود.

حمدالله مستوفی افزون بر ظفرنامه، دو کتاب نیز در تاریخ و بوم‌نگاری (جغرافیا) دارد. ظفرنامه حمدالله مستوفی دارای ۷۵۰۰۰ رج (بیت) است و این گونه آغاز می‌شود:

به نام خدایی که هست و یکیست جز او، در دو گیتی، خداوند نیست

حمدالله مستوفی در مقدمه‌ی تاریخ گزیده‌ی خود، می‌گوید:^۱

۱ - تاریخ گزیده حماسه‌سرایی در ایران - ر ۳۵۵



و چون احیانا شعری شکسته بسته اتفاق می‌افتد، در این علم هوس نظمی می‌شود که از اول عهد مصطفی (ص) تا این زمان مبارک، تاریخ منظوم مرتب گرداند و از آن، پنجاه و چند هزار بیت گفته شد و اگر توفیق رفیق گردد، به هفتاد و پنج هزار خواهد رسانید.

در ظفرنامه هم، سخن از هفتاد و پنج هزار بیت دربارهی هفتصد و چند سال گسترهی آن است:

در این نامه، از هفتصد و چند سال سخن شد، بهر صد ده اندر هزار
 بگفتم حکایت، ز هر گونه حال به هفتاد پنج آید آن را شمار

در جای دیگر، حمدالله مستوفی دربارهی نام کتاب می‌گوید:

ظفرنامه کن، نام این نامه را بدین تازه کن، رسم شه‌نامه را

ظفرنامه دارای سه «کتاب» است. کتاب نخست در تاریخ عرب است. کتاب دوم، در تاریخ عجم [ایران] می‌باشد و کتاب سوم در تاریخ مغول است.

کتاب نخستین، ز کار عرب بدیند آمده نکته‌های عجب
 به اسلامی آن را لقب آمده چو اسلام، از اهل عرب آمده
 کتاب دوم، شرح حال عجم در او گشته پیدا، ز بیش و ز کم
 کتاب سیوم، آمده از مغول ...

از هفتاد و پنج هزار رج ظفرنامه، بیست و پنج هزار بیت از آن مربوط به بخش اسلامی، بیست هزار رج در تاریخ ایران و سی هزار بیت آن در تاریخ مغول است:

کشیدم درین، بانزده سال رنج بگفتم، سخن بانزده بار رنج
 عرب، بیست و پنج و، عجم، بیست هزار مغول سی هزار آمد اندر شمار

بر پایه‌ی گفتار حمدالله مستوفی، ظفرنامه در سال ۷۳۵ قمری و ۶۴۴ اسکندری و ۷۰۲ یزدگردی [۷۱۳ خورشیدی] به پایان رفته است.

تنها نسخه‌ی این کتاب در کتابخانه‌ی موزه‌ی بریتانیا نگهداری می‌شود.



دوم - شاهنامه‌ی ادیب کرمانی (جلد دوم سالارنامه)

شاهنامه‌ی ادیب کرمانی یا جلد دوم « سالارنامه » نخستین کوشش در راه پیوستن (به نظم درآوردن) تاریخ ایران ، پس از شاهنامه یا فروپاشی شاهنشاهی ساسانیان در دوران معاصر است .

سالارنامه دارای دو جلد است که جلد یکم آن سروده‌ی میرزا آقاخان کرمانی است و جلد دوم آن یا شاهنامه‌ی ادیب کرمانی ، سروده‌ی شیخ احمد ادیب کرمانی است . سرایندگان سالارنامه بر آن بودند که تاریخ ایران را از آغاز تا دوران خود (پادشاهی مظفرالدین شاه به نظم درآورده‌اند)

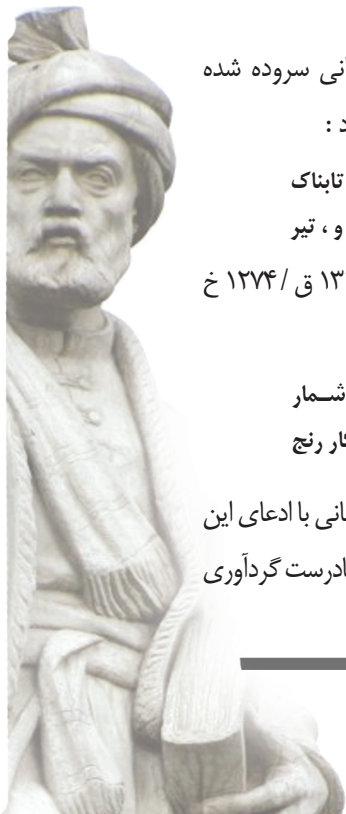
سالارنامه که از سوی میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد ادیب کرمانی سروده شده است و دارای ۱۷۴۲ رج (بیت) می‌باشد . منظومه چنین آغاز می‌گردد :

سرنامه ، بر نام زروان پاک که رخسید از او، گوهر تابناک
خداوند زاوش و، کیوان پیر فروزنده‌ی ماه و، ناهید و ، تیر

میرزا آقاخان کرمانی، بخش نخست این منظومه را در یک ماه و در سال ۱۳۱۳ ق / ۱۲۷۴ خ سروده است و خود به هنگام پایان آن اشاره می‌کند :

ز تاریخ هجرت ، ز بعد هزار همی سیصد و سیزده، بر شمار
که پایان شد ، این نام بردار گنج به یک ماه بردم ، در این کار رنج

اما باید گفت که جلد یکم ، دارای ارزش تاریخی نیست و میرزا آقاخان کرمانی با ادعای این که تاریخ گذشته‌ی ایران بر اثر اشتباه‌های تاریخ‌نویسان پیشین ، به گونه‌ی نادرست گردآوری



شده است «پندار گرایانه» بدون اشاره به هیچ بن‌بشت (منبع / سند) در بیان «ملت اریانا» زنجیره‌های پادشاهی ساخته‌ی ذهن خود مانند آبادیان و آجامیان سخن به میان آورده است و همچنین کی‌قباد را در «سالله‌ی مدی» قرار داده است. فریبرز و کی‌آرش را به پادشاهی نشانیده و آن‌گاه از شاهنشاهی سیروس اعظم [کوروش بزرگ] و دل برداشتن سیروس از جهان و گوشه‌گزیدن سخن به میان آورده است.

جالب این که پس از کوروش بزرگ، کی‌کاووس و سپس اسفندیار به پادشاهی می‌رسند و آن‌گاه میرزا آقاخان کرمانی به جنگ‌های داریوش [هخامنش] و فتوحات او می‌پردازد. شگفتا که پس از داریوش هخامنشی، وی زیر پر فرزند گشتاسب و برادر اسفندیار را به شاهنشاهی می‌رساند و سپس به شاهنشاهی اردشیر دراز دست ملقب به بهمن اشاره دارد تا نوبت به شاهنشاهی زریر ثانی و شغاد بردارش می‌رسد و «سرکشی مصریان و جنگ داراب با یونانیان» «شاهنشاهی اخواست»، آمدن اسکندر به ایران و «سالله‌ی سکفکیان به ساسانیان یا - سالله‌ی ساسانیان» می‌رسد. از این‌جا، تاریخ کمابیش رنگ راستین به خود می‌گیرد.

اما چنان که گفته شد، جلد دوم سالارنامه یا شاهنامه‌ی ادیب کرمانی، نخستین کوشش برای به شعر درآوردن تاریخ ایران پس از پایان شاهنامه‌ی فردوسی و یا فروپاشی ساسانیان است. ادیب کرمانی سرایش شاهنامه را در سال ۱۳۱۵ ق (۱۲۷۶ خ) در دوران مظفرالدین شاه آغاز کرد:

ز تاریخ هجری پس از یک هزار چو بر سیصد و پانزده شد شمار
به فیروز عهد مظفر شهی که زیور از یافت تخت مهی

ادیب کرمانی جلد دوم سالارنامه را در همان سال ۱۳۱۶ ق (۱۲۷۷ خ) به پایان برده است و در سه رج فرجامین به سال ۱۳۱۶ ق / اشاره دارد.

به تاریخش آسوده گفت از انام شد این سبک سالارنامه تمام [۱۳۱۶]



یکی پس برون رفت و گفتا به کام شهان را ز سالار شد زنده نام [۱۳۱۶]
توهم کو چو ساغر زمی پُر بود به سالار نامه ، سخن دُر بود [۱۳۱۶]

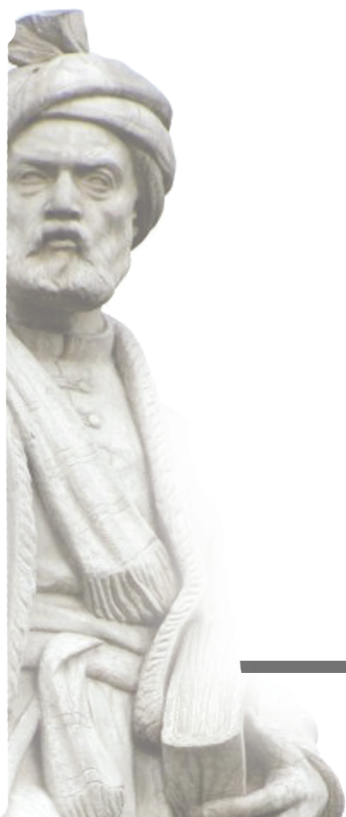
تمت بالخیر والسعادة نیمه ۱۳۱۶ [ق / ۱۲۷۷ خ]

ادیب کرمانی چنان که گفته شد ، تاریخ ایران نو (دوران اسلامی) را تا « ابتدای سلطنت اعلی حضرت مظفرالدین شاه خلد الله ملکه » به شعر درآورده است . جلد دوم سالارنامه دارای ۵۰۴۳ رج می باشد . سالارنامه ، به نام سالار لشگر عبدالحسین میرزا فرمان فرما ، نام گذاری گردیده است .

این کتاب در سال ۱۳۱۶ ق (۱۲۷۷ خ) از سوی مطبع [چاپخانه] محمدی در شهر شیراز چاپ سنگی شده است .

هم چنین ، نگ :

سالارنامه - چاپ سنگی - مطبع محمدی - شیراز ۱۳۱۶ ق (۱۲۷۷ خ)



سوم - شاهنامه‌ی نوبخت

شاهنامه‌ی نوبخت (سروده‌ی استاد حبیب‌الله نوبخت) یکی از بزرگ‌ترین منظومه‌های زبان فارسی است که کمابیش سی هزار رج را در بر می‌گیرد. ویرایش نخست بخش‌هایی از این منظومه در سال ۱۳۰۷ در تهران به چاپ رسید که جلد یکم: هرمزان، جلد دوم: اسپهبدان و جلد سوم: ابومسلم را دربر می‌گرفت. در سال ۱۳۲۱ این منظومه با افزوده شدن جلد چهارم: برمکیان، در مطبعه مجلس (چاپ‌خانه‌ی مجلس شورای ملی) باز چاپ شد که جلد چهارم یعنی برمکیان ناتمام بود.

در سال‌های بعد، استاد نوبخت با ویرایش بخش‌های چاپ شده، این شاهنامه یا تاریخ منظوم ایران را از فروپاشی ساسانیان یا برشی از تاریخ ایران که شاهنامه‌ی فردوسی پایان گرفته است تا آغاز کار قاجاریان به شعر درآورده‌اند. استاد آن را با خط خوش خود نوشته‌اند، تزیین و برخی رویه‌ها را تذهیب کرده‌اند و هامش‌نویسی نیز نموده‌اند.

بدین سان استاد شاهنامه را در هشت جلد (۷ مجلد) میان سال‌های پایانی دهه‌ی ۲۰ و ۴۰ خورشیدی سده‌ی کنونی، به پایان برده‌اند. استاد در پایان جلد‌ها، واژه‌ی دفتر را نیز به کار برده‌اند.

نگاره‌های این شاهنامه (بخش‌های چاپ شده و نشده) از استاد رسام ارزشمندی نقاش و تندیس‌ساز نام‌آور سرزمین‌مان می‌باشند.



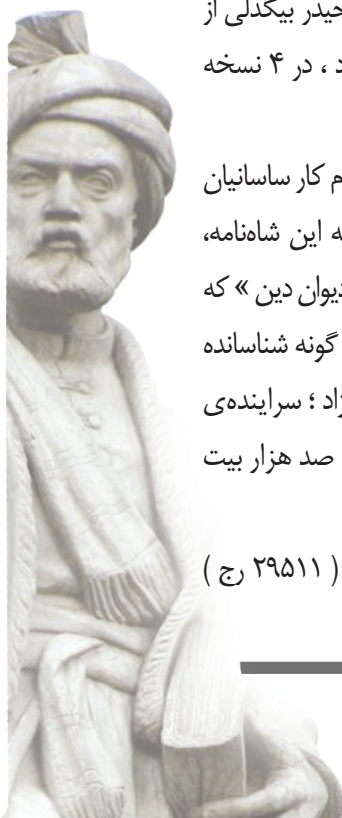
این اثر پس از درگذشت استاد، گم شد و با وجود پی‌گیری‌های بسیار «ردّی» از آن به دست نیامد تا در میانه‌های سال ۱۳۹۴ آقای محمدرضا فولادخواه آگاهی دادند که ردّ این اثر را در بیرون از کشور به دست آورده‌اند.

با پی‌گیری‌های ایشان و پس از بازمینی چندرویه از اثر و مطمئن شدن از درستی آن، یک نسخه‌ی فتوکپی آن خریداری گردید و به کشور آورده شد.

ویژگی شاهنامه‌ی نوبخت در آن است که استاد خود از پژوهندگان طراز یکم تاریخ است و در نتیجه در سُرایش این شاهنامه، بررسی‌ها و پژوهش‌های تاریخی خود را نیز بدان افزوده‌اند. بدین سان، این شاهنامه دارای نکات بسیار جالب تاریخی است که در جای دیگر به چشم نمی‌خورد. به ویژه پژوهش‌های ایشان در دوران گذار (از ایران باستان به ایران نو یا از دوران ساسانیان به دوره‌ی اسلامی) بسیار نو و بدیع‌اند. در سال‌های ۱۳۴۸ - ۱۳۴۷ از روی این اثر با سرپرستی آقای امیرحیدر بیگدلی از سوی دوشیزگان عالم‌تاج بیگدلی و پروانه بیگدلی، در خانه‌ی استاد، در ۴ نسخه حروف‌نگاری شد که آن‌ها نیز در دست‌رس نمی‌باشند.

چنان‌که خود استاد نیز اشاره کرده بودند، قرار بود این شاهنامه، از فرجام کار ساسانیان تا پایان کار قاجاریان را در برگرد و استاد پیش‌بینی کرده بودند که این شاهنامه، یکصد هزار رج خواهد بود. استاد نوبخت در این باره، در پایان کتاب «دیوان دین» که در سال ۱۳۳۴ در تهران به چاپ رسید (چاپ دوم ۱۳۵۳) خود را این گونه شناسانده بودند: «نگارنده‌ی فلسفه‌ی فازلیسم و فیلزوفی نوین اراده و نژاد؛ سراینده‌ی شاهنامه‌ی نوبخت: تاریخ چهارمین عصر فرمان‌روایی ایران با صد هزار بیت (دویست هزار ورس) و زبان بازیافته.

اما شاهنامه‌ای را که امروز ما در دست داریم، کمابیش ۳۰ هزار رج (۲۹۵۱۱ رج)



می‌باشد و دوران قاجاریان را نیز در بر نمی‌گیرد و با فرجام کار زندیان، پایان می‌گیرد. این اثر در هشت جلد است و هفت مجلد (البته جلد نهمی نیز به خط استاد وجود دارد که همراه با خط خوردگی‌ها و رجهای نه‌چندان استوار تا پادشاهی محمدعلی شاه را نیز در بر می‌گیرد و سخنی از پایان کار در آن به چشم نمی‌خورد) شمار رجهای جلدهای موجود شاهنامه‌ی نوبخت عبارتند از:

جلد یکم: ۴۹۱۰ رجه را در بر می‌گیرد که ویرایش و گسترش داده شده‌ی جلد یکم منتشره در سال ۱۳۰۷ و بازچاپ در سال ۱۳۳۱ است.

جلد دوم: در بردارنده‌ی ۲۶۱۹ رجه که به نوشته‌ی استاد «در سال یک‌هزار و سیصد و سی در شهر وتسلر [وتسلار WETZLAR] (آلمان غربی) فرجام یافت». این جلد نیز ویرایش گسترش داده‌ی جلد دوم شاهنامه‌ی منتشره در سال ۱۳۰۷ و بازچاپ آن در سال ۱۳۳۱ می‌باشد.

جلد سوم: با ۶۱۳۵ رجه. این جلد نیز ویرایش گسترش داده شده‌ی جلد سوم پیشین می‌باشد.

جلد چهارم: ۴۲۳۳ رجه را در بر می‌گیرد. این جلد نیز ویرایش و گسترش داده شده‌ی جلد چهارم پیشین می‌باشد.

جلد پنجم: این جلد تنها ۹۵۹ رجه را در بر می‌گیرد.

جلد ششم: با ۲۵۷۰ رجه (حزب خرمی و حزب قرمتی) «خرمیان و کرمتیان - بابک خرم دین و سلیمان کردند».

«نوشته شده سال هزار و سیصد و چهل و هفت هجری خورشیدی در شهر تهران».



جلد هفتم : با ۱۹۱۸ رج : از « روی گران تا پادشاه سوفی »

جلد هشتم : ۶۱۶۷ رج که « به سال هزار و سیصد و چهل و هفت این نسخه نوشته شد با خط گوینده شاهنامه ».

در آغاز این جلد ، استاد اشاره کرده‌اند : « از دودمان شاهنشاهان سوفی تا شاهنشاه پهلوی »

اما چنان که گفته شد ، این جلد از فرجام کار زندیان فراتر نرفته است و خود استاد هم نوشته‌اند : « فرجام یافت جلد هشتم ». استاد جلد هشتم را با این رج به پایان برده‌اند :

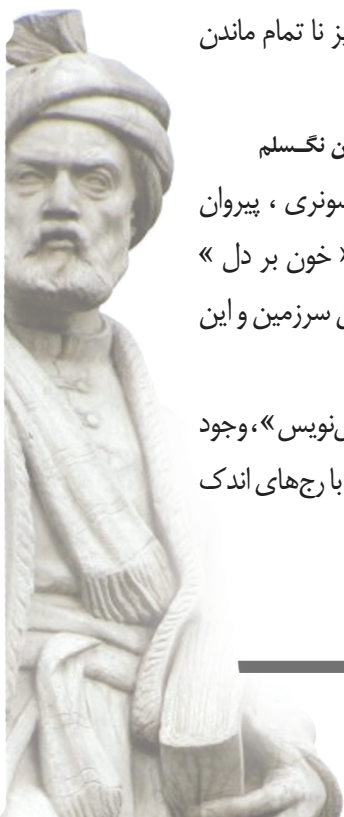
امید آن که دادار پروردگار کند فر این نامه را آشکار

که شاید اشاره‌ای به پایان گرفتن شاهنامه باشد ؛ اما به گونه‌ی سرراست اشاره به فرجام شاهنامه نیست . شاید دلیل کوتاه شدن رج‌ها از دفتر چهارم و فاصله‌ی ژرف میان رج‌های سروده شده با یک‌صد هزار رج هدف گذاری شده و نیز نا تمام ماندن آن را بتوان در یک رج مانده به پایان یافت :

ز ایرانیان گرچه خون شد دلم ببخشم ، دل از مهرشان نگسلم

راستی را ، جز هواداران و دوستدارن استاد ، دستگاه‌حاکمه ، فراماسونری ، پیروان اندیشه‌های جهان‌وطنی ، چپ‌ها و راست‌های وابسته به انیران ، « خون بر دل » استاد کرده بودند و با وی و اندیشه‌های وی که مالا مال از عشق به این سرزمین و این فرهنگ رخشا و دیرپای بود ، سر ستیز و ناسازگاری داشتند .

البته جلد نهمی نیز از شاهنامه نوبخت ، به گونه‌ی « چرکنویس » یا « پیش‌نویس » ، وجود دارد که پر از خط خوردگی‌ها و قلم گرفتگی‌های بسیار است . این جلد با رج‌های اندک از آغاز قاجاریان تا مشروطیت را در بر می‌گیرد .



حبیب‌الله نوبخت روز ۲۲ خرداد ۱۳۷۴ در شهر شیراز زاده شد و در نیمه‌ی فروردین ۱۳۵۶ در تهران درگذشت و در شیراز به خاک سپرده شد.

حبیب‌الله نوبخت در پانزده‌سالگی برای دانش‌اندوزی روانه‌ی بغداد، کربلا و نجف گردید و نزد شیخ داود شیرازی، شیخ ابوالقاسم اصفهانی، شیخ محمدتقی ازجانی و نیز شیخ عبدالرحمن کویتی به آموختن علوم قدیمه پرداخت و پس از آموزش دانش‌های نوین و به ویژه روزنامه‌نگاری نزد جرجی زیدان، به ایران بازگشت. در این دوران، نوشتارها و سروه‌های بسیاری از سوی حبیب‌الله نوبخت در روزنامه‌ها و مجله‌های بغداد، قاهره، بیروت و اسلام‌بول به چاپ رسیده‌اند.

حبیب‌الله نوبخت پس از بازگشت به ایران در مدسه‌ی شریعت و نیز دارالمعلمین شیراز به تدریس پرداخت.

استاد نوبخت از دوره‌ی ششم تا دوره‌ی سیزدهم مشروطیت نماینده‌ی مجلس شورای ملی بودند و چندی نیز ریاست کتابخانه‌ی سلطنتی را به عهده داشتند. پس از اشغال ایران از سوی متفقین در دوران نبرد دوم جهانی، استاد حبیب‌الله نوبخت «حزب کبود» را با محوریت اندیشه‌ی ناسیونالیسم (ملی‌گرایی) بنیان‌گذاشتند. حزب کبود توانست در اندک زمان، گروه زیادی از عناصر میهن‌پرستِ کشوری و لشگری را به خود جذب کند.

در سال ۱۳۲۲، انگلیسی‌ها در هم‌آهنگی تنگاتنگ با روسیان، به بهانه‌ی «مبارزه با فاشیسم و ستون پنجم آلمان» دست به بازداشت بیش‌تر اندامان حزب کبود و گروهی از ایران‌دوستان و مخالفان اشغال کشور زدند.

این گروه از سوی ارتش اشغال‌گر انگلیس به بازداشتگاهی در اراک فرستاده شد. این گروه، در بازداشتگاه اراک، از سوی ماموران اطلاعاتی بریتانیا مورد بازجویی قرار



گرفت و تنی چند از آنان از جمله حبیب‌الله نوبخت برای بازجویی از سوی نیروهای اشغال‌گر روس، به رشت گسیل شدند. سپس انگلیسیان، استاد حبیب‌الله نوبخت را از کشور تبعید کردند و تا پایان جنگ در فلسطین که در آن زمان از مستعمره‌های بریتانیا به شمار می‌رفت، در زندان نگاه‌داشتند.

از استاد حبیب‌الله نوبخت، اثرهای چاپ شده و چاپ نشده زیر برجای مانده اند:

اثرهای چاپ شده‌ی استاد عبارتند از:

بخش‌هایی از شاه‌نامه‌ی نوبخت: چاپ یکم ۱۳۰۷ و چاپ دوم ۱۳۲۱
دیوان‌دین در تفسیر قرآن مبین (۲ جلد): این کتاب در سال ۱۳۳۴ در یک مجلد به چاپ رسید و در سال ۱۳۵۳ باز چاپ گردید.

میتولوژی [اسطوره‌شناسی] مصور. این کتاب در سال ۱۳۳۲ با سرمایه کتابخانه مهدیه تهران به چاپ رسیده است.

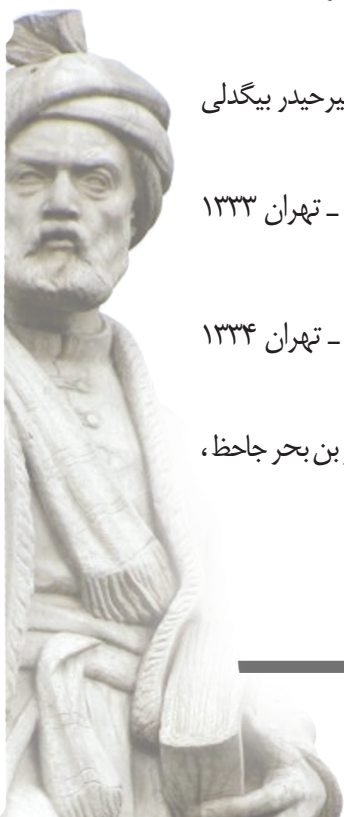
فازلیسم یا فلسفه‌ی نوبخت: در ۷ جلد که ۲ جلد آن به کوشش امیرحیدر بیگدلی به چاپ رسیده اند:

جلد یکم: در فلسفه‌ی نژادی (قطع جیبی) - چاپ‌خانه مظاهری - تهران ۱۳۳۳
خورشیدی.

جلد دوم: در فلسفه‌ی الهی (قطع جیبی) - چاپ‌خانه مظاهری - تهران ۱۳۳۴
خورشیدی

کتاب تاج (آیین کشورداری در ایران و اسلام) نوشته‌ی ابوعثمان عمرو بن بحر جاحظ، ترجمه‌ی حبیب‌الله نوبخت. این کتاب دو بار به چاپ رسیده است.

چاپ دوم: آشیانه کتاب - تهران ۱۳۸۶



رساله‌ی ماهسر در اثبات لغت افسر و شبیهاتی که در خواندن اوستا ایجاد کرده‌اند.
این رساله دوبار به چاپ رسیده است . بار دوم از سوی انتشارات آرمان‌خواه - تهران، زمستان
۱۳۸۶

رساله‌ی اهورامزدا و الله . Ra. La. Da. این رساله در سال‌نامه‌ی کشور ایران - سال
سی‌وسوم - تهران ۲۵۳۶ به چاپ رسیده است .
کارنامه‌ی وحی . این رساله نیز در سال‌نامه‌ی کشور ایران - سال سی‌و دوم - تهران
۲۵۳۶ چاپ شده است .

نیروی ایرانیان : ترجمه‌ی عصر مامون که به خواهش ارباب کی‌خسرو شاهرخ و
مخارج او فراهم شده است .

کارهای چاپ نشده:

فرشته و سوپروم : شرح فیلفزی [فریدریش] نیچه آلمانی و فیلفزی احمد مسکویه
ایرانی

نقد تصوف و نقد بر تصوف (۲) جلد

کتاب تربیت

کتاب فُلولوژی [صداشناسی / صوت شناسی]

کتاب قانون فکر

ماورا مدرسه (تالیف و تصنیف) مصور

کتاب نژاد

کتاب العاد

کتاب کبود : شرح بازداشتگاه انگلیس و شوروی و تاریخ وقایع جنگ جهانی دوم



(۲۰ جلد)

دختر آفتاب: داستان مسیح و صلیب و ترسایان . استاد نوبخت بخشی از این کتاب را در بازداشتگاه انگلیس در اراک و بخشی را در بازداشتگاه شوروی در رشت نوشته اند.

زبان باز یافته (۲۰ جلد): در فیلولوژی [دانش پدید آمدن و دگر دیسی روانی و ویژگی های ملی] و تبار شناسی (ایتمولوژی)

شرح کارنامه ی اردشیر بابکان

رساله هفتان بخت

رساله تربیت

رساله فنولوژی [پدیدار شناسی]

پندنامه ی نوبخت (شعر)

تاج مصور

فردوسی (نمایش نامه در ۵ پرده)

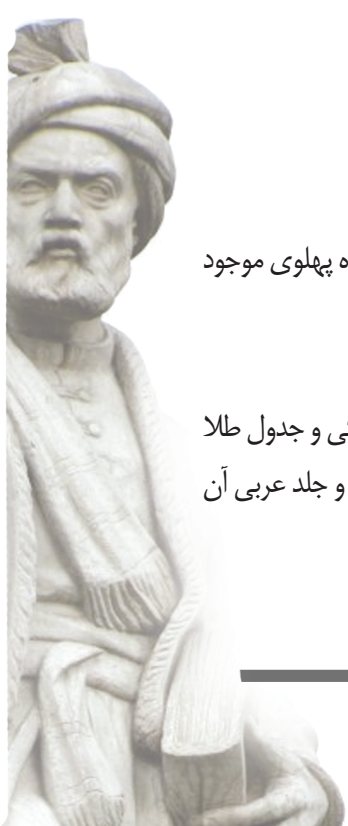
نوکر و فیلسوف (نمایش نامه در ۳ پرده)

علم سینما

ایران و آمریکا (مصور) - جلد خطی آن در کتابخانه محمد رضا شاه پهلوی موجود بود .

ترجمه ی کارنامه ی ولهوزن به نام سفرای محمد

ایرن و مصر (۲ جلد فارسی و عربی) - جلد فارسی آن با تصاویر رنگی و جدول طلا و جلد بسیار نفیس و مذهب در کتابخانه محمدرضا شاه پهلوی بود و جلد عربی آن در دفتر کتابخانه سلطنتی .



دیوان مختلط: ۱- فارسی ۲- عربی ۳- ترکی ۴- آلمانی ۵- گلستانِ عربی
۶- مقولات عشر ۷- ترجمه‌ی فاوست گوته شاعر نامدار آلمانی

استاد نوبخت، در زمینه‌ی روزنامه‌نگاری نیز کنش‌گر (فعال) بود. ایشان صاحب امتیاز روزنامه‌های «گل‌آتشین» و «یومیه سیاسی» و نیز مجله‌ی «دنیای ایران»، «فکرآزاد» و بهارستان بودند. استاد نوبخت هم‌چنین، سردبیر مجله‌ی «قشون» بودند. استاد نوبخت، در زبان‌های اوستایی، پهلوی، عربی، انگلیسی، ترکی، ارمنی، اردو و پشتو، دانا و توانا بودند و از زبان‌های روسی و فرانسه نیز آگاهی داشتند.

از استاد نوبخت در بیشینه‌ی نشریات دوران زندگی خود، به ویژه روزنامه‌های «عصرآزادی» و «پارس» (چاپ شیراز) و نیز «سیاست‌ما» و «خاک و خون» (چاپ تهران) نوشته‌های بسیاری برجای مانده‌اند. رشته مقاله‌های «شصت و پنج سال در بازداشتگاه سیاسی انگلیس» در روزنامه پارس شیراز و «فرهنگ پان‌ایرانیسم» در روزنامه‌ی خاک و خون، از آن جمله‌اند.

شاه‌نامه‌ی نوبخت، به خط استاد نوبخت از سوی انتشارات آرامانخواه در تاریخ ۲۱ آذر ماه ۱۳۹۶ رونمایی شد.



شاهکار (تاریخ منظوم ایران)

چهارم - شاهنامه‌ی رحیم معینی کرمانشاهی

پس از شاهنامه‌ی استاد حبیب الله نوبخت که از فروپاشی ساسانیان تا پایان کار قاجاریان را در بر می‌گیرد، استاد رحیم معینی کرمانشاهی نیز تاریخ این دوره را از فروپاشی ساسانیان تا «پایان مشروطیت» به نظم کشیده‌اند. این منظومه در ۱۰ جلد به چاپ رسیده است:

جلد یکم: از فروپاشی ساسانیان تا برآمدن سامانیان

جلد دوم: از برآمدن سامانیان تا حمله‌ی مغول

جلد سوم: از حمله‌ی چنگیز مغول تا آغاز جنبش سربداران

جلد چهارم: از جنبش سربداران و یورش تیمور تا چگونگی تشکیل سلسله صفوی

جلد پنجم: از چگونگی تشکیل سلسله‌ی صفوی تا سلطنت شاه عباس اول

جلد ششم: از سلطنت شاه‌عباس تا سلطنت شاه‌صفی

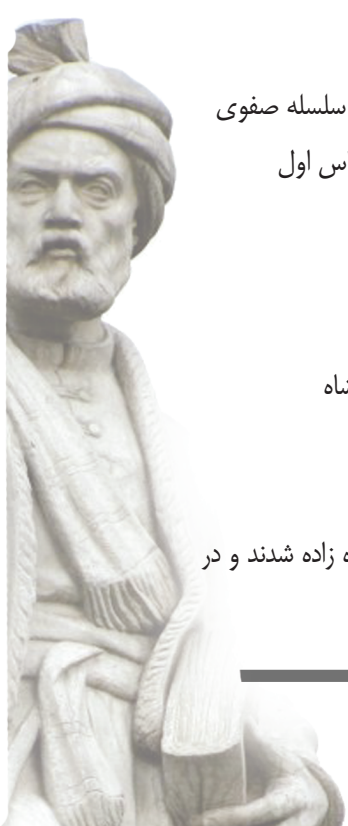
جلد هفتم: از پایان صفویه تا سلطنت نادرشاه

جلد هشتم: از آغاز افشاریه تا پایان کریم‌خان زند

جلد نهم: از آغاز جانشینان کریم‌خان زند تا پایان زندگی فتح‌علی شاه

جلد دهم: از پایان زندگی فتح‌علی شاه تا پایان مشروطیت

استاد رحیم معینی کرمانشاهی در پانزدهم بهمن‌ماه ۱۳۰۱ در کرمانشاه زاده شدند و در



روز ۲۶ آبان‌ماه ۱۳۹۴ در تهران دیده از جهان فرو بستند . استاد رحیم معینی کرمانشاهی ، روزنامه‌نگاری چیره دست بودند و ترانه‌سرایی کم نظیر . افزون بر « شاهکار » دیوان شعر او با تخلص‌های گوناگون (عشقی ، شوقی و امید) از اثرهای ماندگار است .



گفتاریاز دهم

حماسه‌های سروده شده به فارسی در عثمانی و هند

یکم - در عثمانی

با سرمشق قرار دادن حماسه‌سرایی ایرانیان، شاعران پارسی‌گو در امپراتوری عثمانی و امپراتوری هند نیز دست‌اندر کار حماسه‌سرایی برای سلطان‌های عثمانی و هند شدند.

۱- غزای سلیمانی

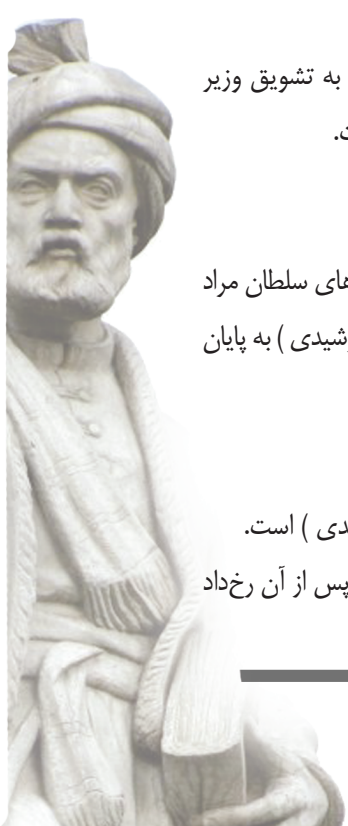
منظومه‌ای است در زندگی و پیروزی‌های سلطان سلیمان عثمانی که به تشویق وزیر وی ابراهیم پاشا در سال ۹۳۳ ق (۹۰۶ خورشیدی) سروده شده است.

۲- شاه‌نامه‌ی بهشتی

سراینده‌ی این اثر، بهشتی مشکوکی است. این شاه‌نامه، درباره‌ی جنگ‌های سلطان مراد سوم با شاه محمدخاندن می‌باشد. این اثر در سال ۹۸۵ مهی (۹۵۶ خورشیدی) به پایان رفته است.

۳- فتوح‌العجم

درباره‌ی فتح تبریز از سوی عثمان پاشا در سال ۹۹۳ ق (۹۰۶ خورشیدی) است. سراینده‌ی این اثر جمالی‌ابن‌حسن شوشتری است که آن را یک سال پس از آن رخداد



(۹۹۴ ق / ۹۰۷ خورشیدی) به پایان برده است.

۴ - شهنشاہنامہ یا مرآت عثمانی

این اثر دارای کمابیش سه ہزار بیت است و از سوی شاعری بہ نام صدرالدین سرودہ شدہ است. این سرودہ، تاریخ آل عثمان از سلطان عثمان بنیان گذار این سلسلہ تا سلطان عبدالحمید ثانی را دربرمی گیرد.



دوم - در هندوستان

۱- شاهجهان نامه یا ظفرنامه‌ی شاه جهان

سراینده‌ی این اثر کلیم کاشانی شاعر نامدار دوران صفوی است که دارای کمابیش پانزده هزار بیت است. این اثر با نبردها و پیروزی‌های امیر تیمور آغاز می‌گردد و با سرگذشت بازماندگان او یعنی شاهرخ، عمر شیخ، ایران‌شاه، ابوسعید، بابر و شاهجهان، ادامه می‌یابد.

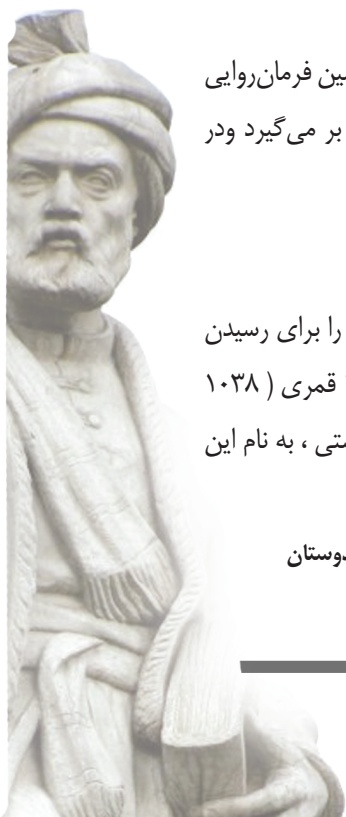
۲- وقایع الزمان یا فتح‌نامه‌ی نور جهان بیگلم

سراینده‌ی این اثر ملا کافی شیرازی است. این اثر شرح سال‌های فرجامین فرمان‌روایی نورالدین محمد جهانگیر پادشاه گورکانی هند و جنگ‌های وی را در بر می‌گیرد و در سال ۱۰۳۵ ق (۱۰۰۴ خورشیدی) در کابل به پایان رفته است.

۳- آشوب هندوستان

این اثر دربرگیرنده‌ی جنگ‌ها و کشمکش‌های میان پسران شاهجهان را برای رسیدن به پادشاهی هندوستان یعنی رخ‌دادهای سال‌های میان ۱۰۶۹ - ۱۰۶۷ قمری (۱۰۳۸ - ۱۰۳۶ خورشیدی) است که بهشتی آن را به شعر درآورده است. بهشتی، به نام این اثر به گونه سراسر است اشاره می‌کند:

شد این نامه، از همت دوستان مسمی به آشوب هندوستان



۴- فتح‌نامه‌ی صفدری

این اثر از یک شاعر هندی است که در آن شرح جنگ‌های محمد شاه گورکانی پس از بازگشت نادرشاه افشار از هند، با پاره‌ای از امیران و مهاراجه‌ها می‌باشد. این اثر به نام صفدر جنگ بهادر از سرداران به‌نام محمد شاه، فتح‌نامه‌ی صفدری، نامیده شده است.

۵- جنگ‌نامه‌ی غلام محمدخان

این سروده درباره‌ی جنگ‌ها و کشمکش‌های غلام محمد خان معروف به «جنگ ذو خواه» از امیران محلی رام‌پور (هندوستان) با برادران خود می‌باشد که در سده‌ی سیزدهم هجری سروده شده است. جنگ‌نامه غلام محمد خان، این‌گونه آغاز می‌گردد:

به نام شهنشاه، بی‌تخت و تاج که بخشد زر مهر و مه را رواج

۶- جرجیس رزم‌آور

سروده‌ای است از صفدر علی شاه متخلص به «منصف» درباره‌ی نخستین گام‌های انگلیسیان برای فروگرفتن هندوستان.

از وی دو منظومه‌ی دیگر نیز در همین راستا، به نام «تمه‌ی واقعه‌ی هواگر» و «وقایع بهرت پور ...» به جای مانده است. نخستین رج منظومه‌ی جرجیس نام‌آور چنین است:

به نامی که نامش، سر‌نامه‌ها ز سر تا به پا، زو زبان خامه‌ها

۷- شاه‌نامه‌ی غالب دهلوی

غالب دهلوی از شاعران پارسی‌گوی هندوستان و شاه‌نامه‌ی او، تاریخ ایران و هند را از دوران امیر تیمورتا زمان همایون شاه و از عهد جلال‌الدین اکبر تا بهادر شاه در بر می‌گیرد.



از این کتاب پنج نسخه در کتابخانه و موزه ملک ، سازمان کتابخانه‌ها ، موزه‌ها و مرکز اسناد و آستان قدس رضوی ، کتابخانه‌ی تخصصی اهل بیت (مسجد گوهرشاد) ، کتابخانه‌ی آیت‌الله وزیرى (یزد) و کتابخانه‌ی دانشگاه مفید (قم) موجود است .
این کتاب در سال ۱۳۲۵ ق (۱۲۸۶ خ) در شهر کلکته (هندوستان) در مطبع [چاپخانه] جبل‌المتین چاپ شده است .

۸ - جارج‌نامه

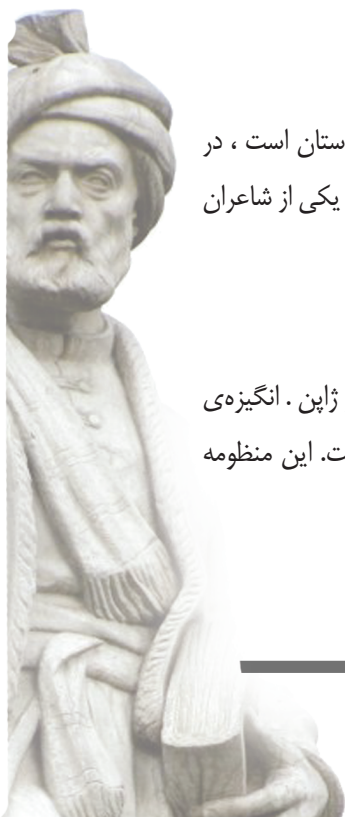
سراینده‌ی این اثر ملافیروزبن کاوس از زرتشتیان هندوستان است که جنگ‌های انگلیسیان در هندوستان و نیز نبردهای تیپوسلطان میسور به شعر درآورده است . این اثر در سال ۱۲۵۳ ق (۱۲۱۶ خورشیدی / ۱۸۳۷ میلادی) در شهر بمبئی (هندوستان) در مطبع [چاپخانه] ریچارد در سه مجله به چاپ رسیده است . این اثر سه هزار رج (بیت) را در برمی‌گیرد .

۹ - قیصرنامه

این اثر که درباره‌ی کارهای امپراتور انگلیس و پاره‌ای از امیران هندوستان است ، در سال ۱۲۹۷ مهی (۱۲۵۹ خ / ۱۸۸۰ م) از سوی « منشی بیشان لعل » یکی از شاعران پارسی گوی هند ، سروده شده است .

۹ - میکادونامه

این سروده اثر میرزا حسین تاجر علی شیرازی است در ستایش امپراتور ژاپن . انگیزه‌ی سرودن آن ، شکست روسیه از ژاپن در سال ۱۹۰۵ م (۱۲۸۴ خ) است . این منظومه در هندوستان سروده شده است .



سوم - و دیگر ...

قیصرنامه

قیصرنامه سروده‌ی سید احمد رضوی نامبردار به «ادیب پیشاوری» است. قیصرنامه دارای بیش از ۱۴ هزار رج (بیت) است و درباره‌ی نیروهای ویلهلم دوم امپراتور آلمان در برابر انگلیسیان و هم‌پیمانان آنان سروده شده است. قیصرنامه از نظر استاد ذبیح‌الله صفا:

از نظر استحکام ابیات و دقت مضامین و علوم معانی بعضی از ابیات مشهور است. (حماسه‌سرایی در ایران - ر ۳۷۵)

رزم‌نامه شاه اسماعیل با شیبیک‌خان

این رزم‌نامه اثر ملامحمد رفیع واعظ قزوینی است و در ۶۷۰ رج (بیت) سروده شده است.

تاریخ ایران

احمد وقار شیرازی (در گذشته ۱۲۹۸ ق / ۱۲۶۰ خ) فرزند وصال شیرازی، بخشی از تاریخ ایران را به نظم درآورده است. این اثر به کوشش محمد طاووسی به چاپ رسیده است.



کنکاش نامه

کنکاش نامه اثر رجب علی تجلی (درگذشت دی ماه ۱۳۲۷) است . کنکاش نامه از سفر یکم ناصرالدین شاه به اروپا تا برکناری محمدعلی شاه را در بر می گیرد .

گاه نامه

گاه نامه اثری است که بر پایه‌ی تاریخ ایران باستان استاد پیرنیا ، از سوی سید مجتبی کیوان اصفهانی (۱۳۷۰ - ۱۲۹۱ خ) به شعر درآمده است .

شاه نامه پهلوی (بانو یمینی اعظمی)

سروده بانو یمینی اعظمی . این اثر در سال ۱۳۴۴ از سوی سراینده ، به چاپ رسید (وزیری - ۸۳ رویه)

شاه نامه

سروده‌ی ابوالحسن هادیان (گزی) متخلص به آتشکده . این اثر در سال ۱۳۵۱ خورشیدی در چاپخانه‌ی خوشه به چاپ رسیده است .

شاه نامه ارتش پهلوی

سروده‌ی عبدالغفار غفاری . این اثر در سال ۱۳۳۷ چاپ شده است .

شاه نامه پهلوی (مرتضی ایل بیگی)

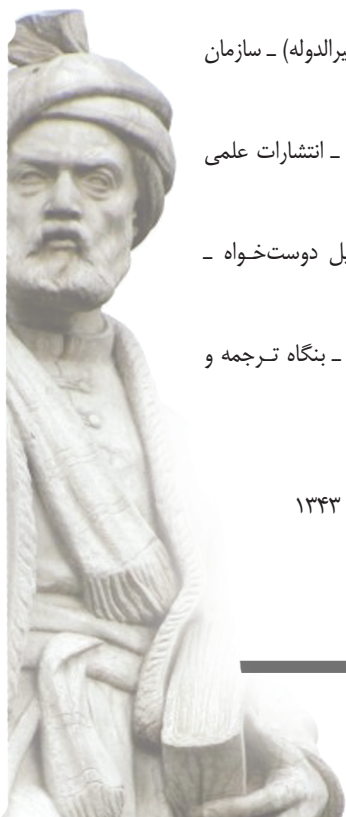
سروده‌ای است از مرتضی هوشنگ ایل بیگی (هما) . این شاه نامه در سال ۱۳۴۴ خورشیدی به چاپ رسیده است (قطع رقعی - ۱۵۵ رویه)





کتابنامه

- آثار الباقیه - ابوریحان بیرونی - ترجمه‌ی اکبردانش‌رشت - چاپ سوم - انتشارات امیرکبیر - تهران ۱۳۶۳
- آفرینش و تاریخ (البداء و التاریخ) - مطهر بن مقدسی - ترجمه‌ی دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی - انتشارات آگه - تهران ۱۳۷۴
- آثار نیاکان و گفته‌ی معاصران - بیژن غیبی - انتشارات نمودار - بیله‌فلد (آلمان)، ۱۳۷۷
- یزدگردی
- اشکانیان - تاریخ ایران باستان (کتاب نهم دوره پارتی) - حسن پیرنیا (مشیرالدوله) - سازمان کتاب‌های جیبی - چاپ سوم - تهران ۱۳۴۲
- امپراتوری صحرائشینان - رنه‌گروسه - ترجمه‌ی عبدالحسین میکده - انتشارات علمی فرهنگی - چاپ دوم - تهران ۱۳۶۵
- اوستا، کهن‌ترین سروده‌های ایرانیان - گزارش و پژوهش جلیل دوست‌خواه - انتشارات مروارید - جلد یک و دو - چاپ پنجم - تهران ۱۳۷۹
- احیاءالملوک - ملک‌شاه حسین سیستانی - به اهتمام دکتر منوچهر ستوده - بنگاه ترجمه و نشر کتاب - تهران ۱۳۴۴
- اخلاق ایران باستان - دین‌شاه ایرانی - ترجمه‌ی عبدالحسین سپنتا
- الفهرست - ابن‌الدیم - ترجمه‌ی م. رضا تجدد - انتشارات ابن‌سینا - تهران ۱۳۴۳
- ایران ویج - دکتر بهرام فره‌وشی - انتشارات دانشگاه تهران - ۱۳۵۶



اسطوره زندگی زرتشت - ژاله آموزگار و احمد تفضلی - نشر چشمه و آویشن - چاپ نخست - تهران ۱۳۷۲

اساطیر ایران - مهرداد بهار - بنیاد فرهنگ ایران - تهران ۱۳۵۲
التنبیه و الاشراف - ابوالحسن علی بن حسین مسعودی - ترجمه ابوالقاسم پاینده - بنگاه ترجمه و نشر کتاب - تهران ۱۳۴۹

البداء و التاريخ - مطهر بن طاهر المقدسی - جزو ثالث - مکتب الثقافه - الدینیه الملل و النحل - ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی - ترجمه افضل الدین صدر ترکه اصفهانی - تصحیح و تحشیه سید محمد رضا جلالی نایینی - تهران ۱۳۵۵
البلدان - احمد بن ابی یعقوب - ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی - بنگاه ترجمه و نشر کتاب - تهران ۱۳۴۷

اندیشه و دانش ملت‌گرایی - دکتر هوشنگ طالع - انتشارات سمرقند - تهران ، پاییز ۱۳۷۹

بن‌دهش - فرن بغ دادگی - گزارش مهرداد بهار - انتشارات توس - چاپ دوم - تهران ، پاییز ۱۳۸۰

بهم‌نامه - ایران شاه بن ابی‌الخیر - ویراسته رحیم عفیفی - انتشارات علمی و فرهنگی - تهران ۱۳۷۰

بیست مقاله قزوینی - (دوره کامل) با مقدمه عباس اقبال - ج ۱ و ۲ - چاپ دوم - دی‌ماه ۱۳۳۲

برزونامه (بخش کهن) - شمس‌الدین محمد کوسج - مقدمه ، تحقیق و تصحیح اکبر نحوی - مرکز پژوهشی میراث مکتوب - تهران ۱۳۸۷

برزونامه - منصوب به خواجه حمید بن یعقوب معروف به عطایی رازی / داستان کُک کوهزاد - به اهتمام دکتر سید محمد دبیرسیاقی - انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی - تهران ۱۳۸۲

پژوهشی در اساطیر ایران - مهرداد بهار - انتشارات توس - تهران ۱۳۶۲



پژوهشی در تبار مشترک ایرانیان و تورانیان - دکتر محمد علی سجادیه - بنیاد نیشابور

- تهران ۱۳۶۸

پیرامون آب و هوای باستانی فلات ایران - محمد تقی سیاهپوش - انتشارات ابن سینا

- تهران ۱۳۵۲

پارتی‌ها یا پهلوانان قدیم تاریخ سیاسی - محمد جواد مشکور - انتشارات

دانش‌سرای عالی - تهران ۱۳۵۰

تاریخ ایران باستان - حسین پیرنیا (مشیرالدوله) دوره‌ی کامل - سازمان کتاب‌های جیبی

- چاپ سوم - تهران ۱۳۴۲

تقویم و تاریخ در ایران - (از رصد زرتشت تا رصد خیام) - ذ. بهروز - انجمن ایران‌ویج - ایران

کوده شماره‌ی ۱۵ - تهران ۱۳۳۱

تاریخ پیامبران و شاهان (سنی ملوک الارض و انبیا) - حمزه‌بن حسن اصفهانی - ترجمه‌ی

دکتر جعفر شعار - انتشارات بنیاد فرهنگ ایران - شماره ۲۱ - تهران ۱۳۴۶

تاریخ مطالعات دین‌های ایرانی - هاشم رضی - انتشارات بهجت - چاپ دوم - تهران ۱۳۷۱

تاریخ مردم ایران قبل از اسلام - دکتر عبدالحسین زرین‌کوب - انتشارات امیرکبیر - ۲ جلد -

چاپ اول - تهران ۱۳۴۶

تاریخ طب‌رستان - ابن اسفندیار - تصحیح عباس اقبال - نشر کلاله خاور - تهران ۱۳۶۶

تاریخ اساطیر ایران - دکتر ژاله آموزگار - سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی

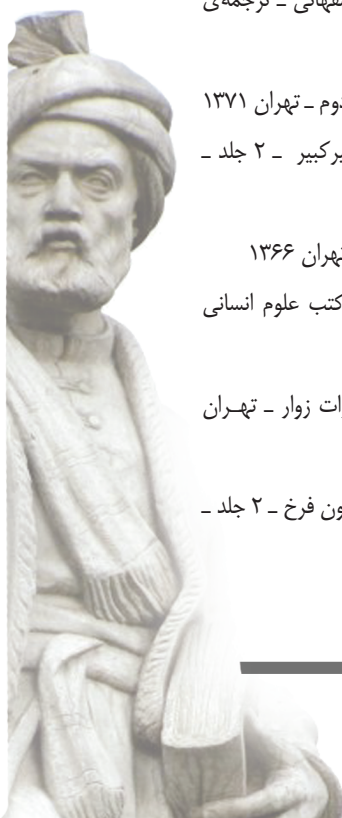
دانشگاه‌ها - چاپ نخست - تهران ۱۳۷۴

تاریخ سیستان - نویسنده ناشناس - به تصحیح محمدتقی بهار - انتشارات زوار - تهران

۱۳۱۴

تاریخ هشت هزار سال شعر ایرانی «پارسی» - دکتر رکن‌الدین همایون فرخ - ۲ جلد -

انتشارات علمی - چاپ نخست - تهران، تابستان ۱۳۷۰



تاریخ بلعمی (ابوعلی محمد بن محمد) - ترجمه و تکمله تاریخ طبری - به تصحیح محمد تقی بهار و به کوشش محمد پروین گنابادی - جلد اول - انتشارات وزارت فرهنگ - تهران

۱۳۴۱

تاریخ بلعمی - تصحیح محمدتقی بهار - نشر زوار - تهران ۱۳۵۳

تاریخ ادبیات در ایران - دکتر ذبیح‌الله صفا - انتشارات ابن سینا - تهران ۱۳۳۶

تاج (آیین کشورداری در ایران و اسلام) - ابوعثمان عمرو بن بحر جاحظ - ترجمه‌ی استاد حبیب‌الله نوبخت - آشیانه کتاب - چاپ نخست - تهران ۱۳۸۶

تاریخ سیستان - تصحیح محمدتقی بهار - نشر کلاله خاور - تهران ۱۳۵۲

ترجمه تاریخ طبری - ابوعلی محمد بلعمی - (قسمت مربوط به ایران) با مقدمه و حواشی به اهتمام دکتر محمدجواد مشکور - ناشر کتاب‌فروشی خیام - تهران ۱۳۳۷

تاریخ الامم و ملوک - محمدبن جریر طبری - ترجمه ابوعلی محمد بلعمی - مقدمه و حواشی از دکتر محمد جواد مشکور - تهران ۱۳۳۷

تاریخ الرسل و الملوک (بخش ایران) - ابوجعفر محمد بن جریر طبری - ترجمه سید محمد صادق نشات - بنگاه ترجمه و نشر کتاب - شماره ۳۸۳ - تهران بی‌تا

تاریخ ادبیات ایران (از قدیمی‌ترین عصر تاریخی تا عصر حاضر) - جلال‌الدین همایی - انتشارات کتاب‌فروشی فروغی - چاپ دوم - تهران ۱۳۴۰

تاریخ ادبیات ایران (از فردوسی تا سعدی) - ادوارد براون - ترجمه و حواشی به قلم فتح‌الله مجتبایی - سازمان کتاب‌های جیبی - چاپ دوم - تهران ۱۳۴۲

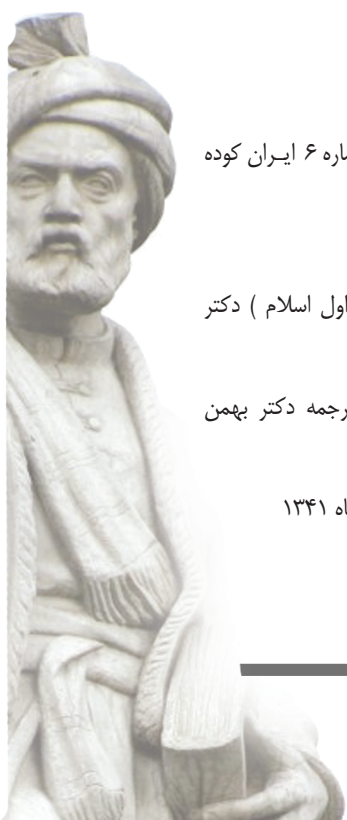
تاریخ ثعالبی (ترجمه‌ی غرر اخبار ملوک الفرس) - ابومنصور ثعالبی - ترجمه محمد فضایی - نشر نقره - تهران ۱۳۶۸

تاریخ یعقوبی - احمد بن ابی یعقوب اصفهانی - مجلد اول - ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی - بنگاه ترجمه و نشر کتاب - چاپ دوم - تهران ۱۳۴۷

تاریخ کامل - ابن اثیر - به تصحیح دکتر سید حسین روحانی - انتشارات اساطیر - ج ۱ - چاپ یکم - تهران ۱۳۷۰



- حماسه‌سرایی در ایران** - دکتر ذبیح‌الله صفا - انتشارات امیرکبیر - چاپ هفتم - تهران ۱۳۸۴
- حدود العالم من المشرق و المغرب** - نویسنده ناشناس - به کوشش دکتر منوچهر ستوده - انتشارات طهوری - تهران ۱۳۶۳
- خرده اوستا** - رشید شه‌مردان - انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی - چاپ اول - بمبئی ، شهر یورماه ۱۳۰۸ یزدگردی باستانی
- خرده اوستا** - برگردان از دین دبیره - به کوشش رشید شه‌مردان - گزارش فارسی از دکتر حسین وحیدی - تهران ۱۳۷۲
- خرده اوستا** (با ترجمه و تفسیر) - گردآورنده موبد اردشیر آذرگشسب - چاپ راستی - تهران ، مهرماه ۱۳۴۳
- خرده اوستا** - گزارش ابراهیم پورداود - انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی - بمبئی ۱۳۱۰
- خط و فرهنگ** - ذبیح بهروز - انتشارات فروهر - چاپ دوم - تهران ۱۳۶۳
- داراب‌نامه** - طرطوسی - به کوشش ذبیح‌الله صفا - ۲ ج - تهران ۲۳۵۶
- داستان جم متن اوستا و زند** - دکتر محمدمقدم، دکتر صادق کیا - جزوه شماره ۶ ایران کوده - تهران ۱۳۱۴ یزدگردی
- داستان جم** - ترجمه دکتر محمد مقدم - انتشارات فروهر - تهران ۱۳۶۳
- دو قرن سکوت** (سرگذشت حوادث و اوضاع تاریخی ایران در دو قرن اول اسلام) دکتر عبدالحسین زرین‌کوب - انتشارات سخن - چاپ دهم - تهران ۱۳۷۸
- دین ایرانی، برپایه‌ی متن‌های کهن یونانی** - امیل بنونیست - ترجمه دکتر بهمن سرکاراتی - تبریز ۱۳۵۰
- دبیره - ذبیح بهروز** - انتشارات ابن سینا - چاپ دوم - تهران ، خردادماه ۱۳۴۱



راز بقای ایران - دکتر علی اکبرنیا - انتشارات شورای مرکزی جشن‌های شاهنشاهی ایران
- تهران تیرماه ۱۳۴۷

راهنمای قطغن و بدخشان - محمدنادرخان - تهذیب برهان‌الدین کوشکی - با تصحیح و
تحرشیه دکتر منوچهر ستوده - ناشر موسسه فرهنگی جهانگیری - تهران ۱۳۶۷
رزم‌نامه رستم و اسفندیار - انتخاب و شرح : دکتر جعفر شعار و دکتر حسین انواری - نشر قطره
- تهران ۱۳۷۲

روح رخس (گلچین اشعار استاد لایق شیرعلی) - به کوشش میرزا شکورزاده - دبیرخانه
گسترش زبان و ادبیات فارسی - چاپ نخست - تهران ۱۳۷۹

زمین‌شناسی و زمین‌ساخت فلات ایران - رمون فورون - یوهان اشتوکلین - ترجمه
صادق حداد کاوه و حسن حسن‌علی‌زاده - انتشارات علمی و فرهنگی - چاپ نخست - تهران ۱۳۶۸
زال زر - عبدالله وزیری - انتشارات وزیری - چاپ نخست - تهران ۱۳۷۰

زین‌الخبار - عبدالحی بن ضحاک گردیزی - تهران ۱۳۱۵
زند و هومن یسن - ترجمه صادق هدایت - انتشارات امیرکبیر - چاپ سوم - تهران ۱۳۴۳
زند و هومن یسن و کارنامه اردشیر پاپکان - صادق هدایت - کتاب‌های پرستو - چاپ
چهارم - تهران ۱۳۴۴

سوک سیاوش - شاهرخ مسکوب - انتشارات خوارزمی - تهران ۱۳۵۰
سو و شون - سیمین دانشور - شرکت انتشارات خوارزمی - چاپ‌های گوناگون - تهران ، خرداد
ماه ۱۳۵۲

سفرنامه ابن بطوطه - ترجمه محمدعلی موحد - بنگاه نشر کتاب - تهران ۱۳۴۸
سه سال در میان ایرانیان - کنت دوگوبنیو - مترجم ذبیح‌الله منصوری - ناشر مطبوعاتی
فرخی - تهران ، بدون تاریخ
سه سال در آسیا (سفرنامه‌ی کنت دوگوبنیو ۱۸۵۸ - ۱۸۵۵) - ترجمه عبدالرضا هوشنگ



مهودی - انتشارات کتاب سرا - چاپ نخست - تهران ، زمستان ۱۳۶۷

شاهنامه فردوسی - چاپ‌های گوناگون

شاهنامه، شاهکار اندیشه - دکتر سید ساعد حسینی - انتشارات نوید - چاپ نخست - شیراز

۱۳۷۴

شاهنامه قاسمی - چاپ بمبئی

شهنشاهنامه‌ی فتح علی‌خان صبا‌ی کاشانی - چاپ بمبئی

شاهنامه، آبشخوار عارفان - دکتر علی‌قلی محمودی بختیاری - نشر علمی - تهران ۱۳۷۷

شاهنشاهی ساسانیان - آرتور کریستین سن - ترجمه مجتبی مینوی - انتشارات کمیسیون

معارف ۱۳۱۴

شناسایی منابع و مآخذ تاریخ ایران - از آغاز تا سلسله پهلوی - دکتر عزت‌الله بیات -

انتشارات امیرکبیر - ج ۱ - چاپ نخست - تهران ۱۳۶۳

شناخت شعر - عروض و قافیه - دکتر ناصرالدین شاه حسینی - نشر هما - تهران ۱۳۶۸

شعر در ایران پیش از اسلام - دکتر محسن ابوالقاسمی - انتشارات طهوری - چاپ دوم -

تهران ۱۳۸۳

فضایل بلخ - ابوبکر واعظ بلخی - ترجمه عبدالله حسینی بلخی - به تصحیح عبدالحی حبیبی

- تهران ۱۳۵۰

فرهنگ ایران باستان - ابراهیم پورداود - انتشارات دانشگاه تهران - چاپ دوم - تهران

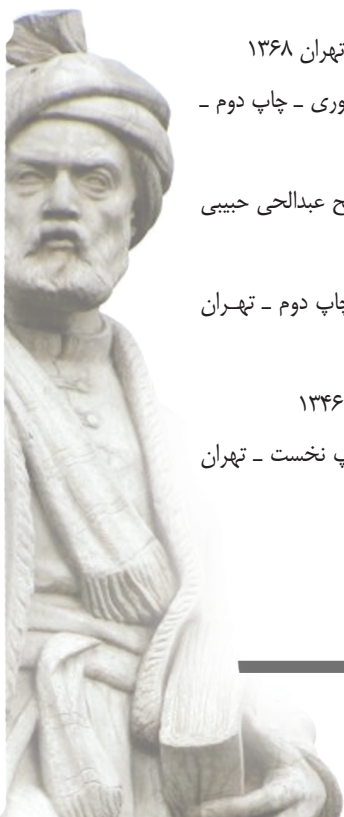
۲۵۳۵ شاهنشاهی

فرهنگ نام‌های اوستا - هاشم رضی - انتشارات فروهر - ۳ جلد - تهران ۱۳۴۶

فرهنگ جامع نام‌های شاهنامه - محمدرضا عادل - نشر صندوق - چاپ نخست - تهران

۱۳۷۲

فرهنگ ملی - دکتر هوشنگ طالع - انتشارات سمرقند - تهران ۱۳۷۹



قابوس نامه - عنصرالمعالی - به تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی - انتشارات علمی و فرهنگی
تهران ۱۳۶۶

قابوس نامه - عنصرالمعالی - کی کاووس قابوس بن وشمگیر زیاری - سازمان ترویج کتابهای
جیبی - تهران، مهرماه ۱۳۴۳
قیصرنامه - ادیب پیشاوری

کوش نامه - ایران شاه ابی الخیر - تصحیح جلال متینی - انتشارات علمی و فرهنگی - تهران
۱۳۷۷

کیانیان - آرتو کریستین سن - ترجمه ذبیح‌الله صفا - بنگاه ترجمه و نشر کتاب - تهران ۱۳۴۳
کارنامه اردشیر بابکان (متن پهلوی، آوانویسی، ترجمه فارسی و واژه‌نامه) - ترجمه، آوانویسی و
واژه‌نامه: دکتر بهرام فره‌وشی - انتشارات دانشگاه تهران - چاپ چهارم - تهران ۱۳۸۶
کتاب پنجم دین کرد - ترجمه، تعلیقات ... ژاله آموزگار / احمد تفضلی - انتشارات معین -
تهران ۱۳۸۶

کتاب سوم دین کرد (درس‌نامه‌ی دین مزدایی) - آراستاری، آوا نویسی ... - فریدون فضیلت
- انتشارات فرهنگ دهخدا - تهران ۱۳۸۱

گل‌رنج‌های کهن - دکتر جلال خالقی مطلق - به کوشش علی دهباشی - نشر مرکز - چاپ
نخست - تهران ۱۳۷۲

گات‌ها (بخش یکم، گزارش دوم) - گزارش ابراهیم‌پور داود - انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی
- بمبئی ۱۳۲۹

گات‌ها، سرودهای مینوی زرتشت - گزارش دکتر حسین وحیدی - نشر آفتاب - تهران
۱۳۶۵

گنج سخن (شاعران بزرگ پارسی گوی و منتخب آثار آنان) - دکتر ذبیح‌الله صفا - جلد اول - از
رودکی تا انوری - یونسکو و دانشگاه تهران - ۱۳۳۹



گنجینه‌ی سخن (پارسی‌نویسان بزرگ و منتخب آثار آنان) - دکتر ذبیح‌الله صفا - جلد دوم - از ناصر خسرو تا منتخب‌الدین جوینی - انتشارات امیرکبیر - چاپ پنجم - تهران ۱۳۷۰

گزیده‌ی سرودهای ریگ‌ودا - قدیمی‌ترین سند زنده مذهب و جامعه‌ی هندو - تحقیق و ترجمه و مقدمه - دکتر سید محمدرضا جلالی نایینی - با پیش‌گفتار دکتر تاراچند مورخ و فیلسوف بزرگ هند - نشر نقره - چاپ سوم - تهران تابستان ۱۳۷۲ خورشیدی

گاه شماری در ایران قدیم - سید حسن تقی‌زاده - تهران ۱۳۱۶
گفتاری بر دین‌کرد (مشمثل بر شرح بخش‌های دین‌کرد، تاریخ اوستا و ادبیات دینی پهلوی) - دکتر محمد جواد مشکور - به یادبود شصتمین زادروز استاد پورداد - تهران، شهریور ۱۳۲۵

گرشاسب‌نامه - اسدی (ابونصر علی بن احمد طوسی) - به تصحیح احمد یغمایی - تهران ۱۳۱۷

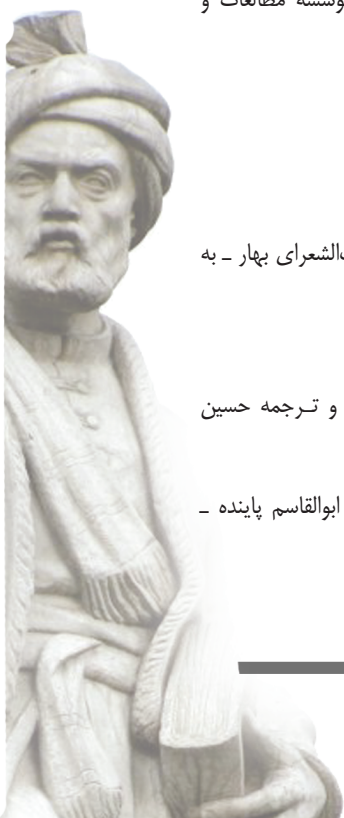
گفتاری درباره دین‌کرد - محمد جواد مشکور - تهران ۱۳۲۵
گزیده‌های زاداسپرم - ترجمه محمد تقی راشد محصل - انتشارات موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی - تهران ۱۳۶۶

لباب‌الالباب - محمد عوفی - چاپ برون (لندن) - ۲ جلد

مجم‌التواریخ و القصص - نویسنده ناشناس - به تصحیح [استاد] ملک‌الشعرای بهار - به همت محمد رضائی - نشر کلاله خاور - تهران - ۱۳۱۸

مزدیسنا و ادب پارسی - محمد معین - انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۶۳
معجم‌شاه‌نامه - محمدبن‌الرضا محمدالعلوی الطوسی - تصحیح و تالیف و ترجمه حسین خدیوچم - انتشارات بنیاد فرهنگ ایران - تهران ۱۳۵۳

مروج‌الذهب و معادن‌الجواهر - علی‌بن‌حسین مسعودی - ترجمه ابوالقاسم پاینده - انتشارات علمی و فرهنگی - ۲ جلد - چاپ هشتم - تهران ۱۳۸۷



مسالك و ممالك - ابواسحق ابراهيم محمد الفارسی الاصطخری - به اهتمام ایرج افشار - بنگاه ترجمه و نشر کتاب - تهران ۱۳۴۷

معجم البلدان - یاقوت حموی - ۲ ج - چاپ لیدن

معجم البلدان - یاقوت حموی - انتشارات میراث فرهنگی - ۲ ج - تهران ۱۳۸۰

مفرغ‌های قابل تاریخ‌گذاری لرستان و کرمانشاه - پترکلمایر - ترجمه دکتر محمد عاصمی - سازمان میراث فرهنگی کشور - چاپ اول - تهران ۱۳۷۶

مربزان نامه - به تصحیح علامه قزوینی و سید نصرالله تقوی - بریل

مینوی خرد - ترجمه احمد تفضلی - انتشارات توس - چاپ سوم - تهران ۱۳۸۰

مزه‌های ایران و توران (بر بنیاد شاهنامه فردوسی) - حسین شهیدی مازندرانی (بیشن) - انتشارات بلخ - چاپ نخست - تهران ۱۳۷۶

مقدمه ابن خلدون - ترجمه محمد پروین گنابادی - بنگاه ترجمه و نشر کتاب - تهران ۱۳۳۶
مکتب علمی ملت‌گرایی - دکتر هوشنگ طالع - انتشارات سمرقند - چاپ نخست - تهران ، پاییز ۱۳۷۹

نیاکان سومری ما - دکتر محمدعلی سجادیه - بنیاد نیشابور - چاپ نخست - تهران ۱۳۶۵
نمونه‌نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایران - آرتور کریستین‌سن

- ترجمه و تحقیق احمد تفضلی و ژاله آموزگار (۲ جلد) نشر نو - چاپ دوم - تهران ۱۳۶۸
نقوش برجسته ایلامی - دکتر محمد رحیم صراف - انتشارات جهاد دانشگاهی دانشگاه تهران - چاپ نخست - تهران ۱۳۷۲

نامه تنسر به گشن اسب - به تصحیح مجتبی مینوی و هم‌کاری محمد اسماعیل رضوانی - چاپ دوم - تهران ۱۳۵۴

ناسیونالیسم چون یک علم - دکتر محمد رضا عاملی تهرانی (آژیر) - انتشارات آرمان‌خواه - چاپ دوم - تهران ۱۳۷۳

ناسیونالیسم ایرانی - دکتر هوشنگ طالع - انتشارات سمرقند - تهران ۱۳۸۹



نوروزنامه - عمرین ابراهیم خیام نیشابوری - سازمان ترویج کتاب‌های جیبی - ناشر کتاب‌خانه
طه‌وری - تهران ، مهرماه ۱۳۴۳

ویس و رامین - فخرالدین اسعد گرگانی - به تصحیح ماگالی تودوا و الکساندر گواخاریار -
انتشارات موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی - تهران ۱۳۶۳

واژه‌نامه‌ی مینوی خرد - دکتر احمد تفضلی - انتشارات بنیاد فرهنگ ایران - تهران ۱۳۴۸

واژه‌نامه‌ی بن‌دهش - مهرداد بهار - تهران ۱۳۴۵

ویسپرد - گزارش ابراهیم پورداود - به کوشش بهرام فره‌وشی - انتشارات ابن‌سینا - تهران ۱۳۴۳

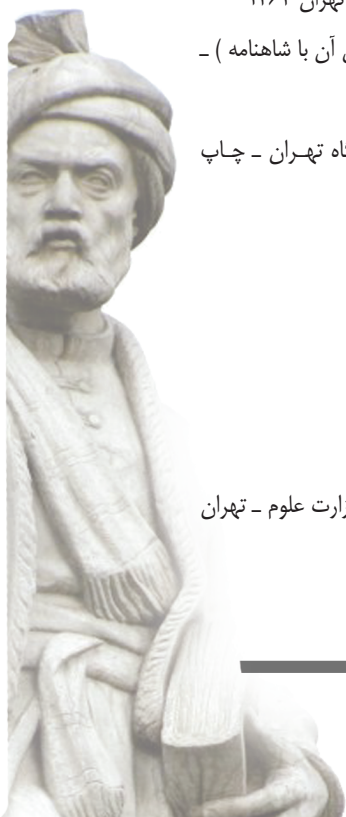
هزار سال نثر پارسی - کریم کشاورز - جلد ۱ - سازمان کتاب‌های جیبی - چاپ نخست
- تهران ۱۳۴۵

یعقوب لیث - دکتر ابراهیم باستانی پاریزی - انتشارات نیلوفر - چاپ سوم - تهران ۱۳۶۳
یادگار زریران (متن پهلوی با ترجمه‌ی فارسی و آوانویسی لاتین و سنجش آن با شاهنامه) -
دکتر یحیی ماهیار نوابی - انتشارات اساطیر - چاپ دوم - تهران ۱۳۸۷
یشت‌ها - ابراهیم پورداود - به کوشش بهرام فره‌وشی - انتشارات دانشگاه تهران - چاپ
سوم - تهران ۲۵۳۶
یشت‌ها - به کوشش تهماسب شماچی - چاپ هندوستان ۱۹۷۶

مقاله‌ها

اسطرلاب یا شمارش‌گر نجومی - سرفراز غزنی - نشریه شماره ۱۶ - وزارت علوم - تهران

۱۳۵۵



- تاشقورتان « مرز ایران و توران » - نادره بدیعی - ماهنامه‌ی در آستانه‌ی فردا (ویژه تاریخ، جامعه و فرهنگ) - دوره‌ی جدید - سال ششم (۱۳۸۰) - شماره ۵۵
- خسروانیون و حکمت خسروانی - دکتر هوشنگ طالع - خواندنی (ماهنامه) - شماره ۳۹ - بهمن ماه ۱۳۸۵ - رر ۴۱-۴۲
- دوگانگی سیمرغ در حماسه - محمد مختاری - شاهنامه شناسی ۱ - انتشارات بنیاد شاهنامه فردوسی - تهران ۱۳۵۷
- سوورای جمشید و سوورای ضحاک - دکتر احمد تفضلی - مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران - سال ۲۳ - شماره ۴
- سوورا و اشترا در داستان جم و ن دی داد - انجمن فرهنگ ایران باستان - پیوست نشریه شماره دو - سال هشتم - تهران ۱۳۴۹
- کتیبه‌های کریتر (۱- کتیبه‌ی سر مشهد ، ۲- کتیبه‌ی نقش رستم) - احسان یارشاطر - ضمیمه‌ی مجله‌ی دانشکده ادبیات - تهران ، اسفندماه ۱۳۳۶
- کی و کجا عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد - دکتر هوشنگ طالع - ایران زمین (گاهنامه‌ی مرکز پژوهش و گسترش فرهنگ و آیین باستان ایران) - پوشینه شماره ۳ - چاپ کانادا - خرداد ماه ۳۷۴۰ - ایران باستان [۱۳۸۱ خورشیدی] / جون ۲۰۰۲ - رر ۴۵-۶۲
- ملاحظات دربارهی قدیم‌ترین عهد آیین زرتشتی - آرتور کریستین سن - ترجمه دکتر ذبیح‌الله صفا - مجله دانشکده ادبیات - سال دوم - شماره ۳ - تهران ، فروردین ۱۳۳۴
- یادگار زریر - دکتر ذبیح‌الله صفا - سخن (مجله) - سال اول - شماره‌های ۶ تا ۱۰ - رر ۳۰۶-۳۰۱ / ۳۸۴-۳۷۷ / ۴۸۰-۴۷۵



E . Benveniste , Le Memorial de Zarer Poeme Pahlavi Mazdeen, Journal Asiatique (JA), B 1939 , 210, pp. 293 -245

